بازدید شد
۱۳۸۷

۱۸۰۵
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجلد
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۳۹۳
شماره ثبت کتاب
۸۹۸۹۱

بازدید شد
۱۳۸۷

۱۸۰۵
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجلد
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۳۹۳
شماره ثبت کتاب
۸۹۸۹۱

۱۴۳۹۳
۸۹۸۹۱

اشاره بدان توانست نمود و هر چند گفتار را افزود کرهی نگشوده پرده پرده گروهی افزود و
در من قال توحید من ینطق عن نعته عاریة البطلها الواحد توحیده ایاه توحیده و نعت
من ینعته لاحد قال صلی الله علیه و آله و سلم لا احصائاء علیک انت کما اثنیت
علی نفسک اقسام توحید کلیه محدود بقسم رجع و تطبیق توحید را کلیه پنج رتبه و مقام است
اول توحید آثار دوم توحید افعالی سیم توحید اسماء چهارم توحید صفات پنجم توحید
ذات که اشاره است باین پنج مقام بما سبحه و بما الله و بحسب تفصیل
بعد التفصیل بر یک متعلق است بیکی از خمسة النجباء علیهم الاف التحیة والثناء
اگرچه همه معصومین سلام الله علیهم اجمعین همیشه جامع جمیع مقامات اند این اختصاص
که مرموز آمد بحسب ظهور تفصیلی است از قبیل نسبت ورود هر یک از کمالات مثل
شجاعت و صولت و حلم و علم و عبادت و امثال اینها بهر یک از ایشان علیهم
صلوات الله المنان و سوره مبارکه توحید بهمین اعتبار مشتمل بر پنج آیه وافی هدایه شد
و در هر یک از دو سوره مبارکه معوذتین که استعاذه باید جست از شیطان
داعی بشر است پنج عنوان در این باب مقرر گشت و حضرت صادق علیه السلام باین
سبب میفرماید فلکیر علی رکبتک خمس تکبیرات و لهذا هیکل انسانی که هیکل
تام توحید است اطراف او منتهی بپنج عضو است و اطراف وهی مجموع صور العالمین
وهی المختصر من العلوی لوح المحفوظ وهی الشاهد علی کل غائب وهی الحجة علی کل
جاحد وهی الطریق المستقیم الی کل خیر وهی الصراط الممدود بین الجنة والنار
و نکته این مطلب آنکه تمامی عوالم وجود و آغاز و انجام هر موجود ظاهر باسلام است

من الله و الی الله و اسلام ظاهر است بشهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و علی ولی الله سلام الله علیه و باشهادت علی ولی الله است
احد عشر من اولاده علیهم السلام اولیاء الله چنانکه شهادت محمد رسول الله
در شهادت لا اله الا الله چنانکه صاحب مصابیح القلوب روایت نموده که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله انگشتر سلیمان علیه السلام
داد که در او لا اله الا الله نقش کند سلیمان علیه السلام محمد رسول الله
نیز ضم نمود تا بکلمه اسلام زبان گشاید چون انگشتر را آورد سه خط در
نگین ملاحظه مینماید سلیمان عرض کرد خواستم کار توحید را تمام نمایم و جبرئیل علیه السلام
نازل شده و گفت یا رسول الله خداوند میفرماید لا اله الا الله اراده توحید
و محمد رسول الله را سلیمان اراده نمود تا نیز حکم با کمال فرمودیم علی ولی
الله را بآن ضم نمودیم چه اسلام بی ولایت خلفای کرام صحیح و تمام نیست
و حضرت ابو جعفر علیه السلام در حدیث غدیر خم که حدیث عظیم طرق است
بعد از تفصیل میفرماید فلما وقف بین الموقف اتاه جبرئیل علیه السلام
عن الله تعالی و قال یا محمد ان الله یقرئک السلام و یقول لک انی
ان قلت فانی لم اقبض نبیا من الانبیاء الا من بعد اکمال دینی و اتمام
نعمتی بولایت اولیاء و معادات اعدائی و ذالک کمال توحیدی و دینی
اتمام نعمتی علی خلقی فالیوم باتیان ولی و طاعته و ذالک عیسی انی لا ارکت
ارض بغیر قیم لکلا یکون حجة لی علی خلقی فالیوم المکملت لکم دینکم و اتممت

و بکنار آن را در آفتاب تا اینکه باقی نماند از آن ده رطل پس صاف کنند آن را و بگذارند آن را
در ظرفی پس این را فی تنه دیگر دار بزاده مس بگیرد و دار بزاده آن نصف جزو دار
نوشادر جزوی و از زنجبر جزوی و از کبریت زرد نصف جزو و سق و صبلا میکنند آن را سلول
چهار بکشاید و از پس میریزد آن را بر رکن اقتل آب میدهد باد تا اینکه تمام را فرو گیرد پس میگیرد
از نمک سه رطل و از نمک خاری که بعد آن گفتیم هشت نصف رطل و میگوید همه را و طرح میکند
در آن پس همه را در یک ظرف میکند و دفن میکند آن را در زیر سرگین چهار روز و
از سرگین که هر روز بر آن پس کرده نوشد پس بیرون می آورد آن را و میفشارد بغیر آنکه دست
بالد بر آن و میگذارد در ظرفی صفت نهری که معروف است به اثاث سیاه و معین تا سه انگشت
و آن گرفته میشود از نارهای بزرگ که هر یک دانه و زهره های آنها را میگیرد و اضافه میکند بر آنها زهره
گرگ و زهره گفتار و زهره های زنبور بزرگ و زهره عضایه و آن حیوانیست که در قبرستانها
میباشد و طبخ میدهد عضایه و مار را بعد از تنقیح کردن آنها با آتش ملایم با بیست رطل
آب تا اینکه باقی نماند پنج رطل از آن و صاف میکند آن را و میگیرد از آن بوزن زهره
هفت حبه و میریزد بر آن و حرکت میدهد آن را بپاره آهنی پس میریزد بر آن از عرق

و الیاس وزن هر درهم و از نوشادر سه درهم و انها را خوب حنوط میکنند پس آن را منتفی میکنند در چاه
تنفس با نیکه میگذارند آن را در قدری بر سر آن قدح دیگر میگذارند و دفن میکنند آن را در
زیر سرگین تا چهل روز پس بیرون می آورند آن را از چاه و میگذارند آن را در ظرفی پس
این است صفت سم ثعلب که بوزن چهار جو از آن آدم را در یک ساعت میکشد بدرستیکه صفت زهری
بنشاسته و تقیر آن کنند و رخنه کنند بان میگیرد از بیخ وزن یک درهم و از سنبل الطیب
رومی هر درهم و هفت دانه عقرب و نصف درهم مشک و بعد از آنکه هر یک را علیحده سحق کرده باشد
حنوط بهم میکنند پس زهر افعی را میریزد و هم چنین زهره اسفیداج و زهر بیخ و زهره کرگ
و زهره کفتار و زهره بقره یا زهره شیر همه را خوب داخل هم کنند پس میگذارند در قدح صوفی
میکنند زیر سرگین چهل روز میگذارند و بیرون می آورند و میگذارند در ظرفی پس بدرستیکه
کسی که بیاشامد از آن بوزن هر درم جو در طعام یا شراب همان روز هلاک میشود هر گاه
تیر زن کار در یا دم شیر تا آلوده کنند و بان آن را مجروح کنند میکشد او را و اگر آن را ملمس
کنند آن را در دست او اقدر باقی بماند که کرم شود او را هلاک میکند و له ایضا صفت سختی زهری
که خوانده میشود بسیاطوس و تقیر آن بنشاسته است زیرا که جمیع آن مرکب است از نبات بگیرد از
بعض دانه ها

ده درهم از نوشادر و میگرداند در آن یک روز و شب پس سحق آن میکند و آب آن را صاف
میکند و میگذارد در آفتاب تابستان یا بر گرمی آتش بقدری که حرارتش بیشتر از حرارت آفتاب
بسیار گرم نباشد تا آب آن را بچشند و بخورند جوهر ادویه مذکوره پس بریزد بر آن از زنجبیل
البتوع و بخوشاندان را نیز و نگاه دارد پس بگیرد از برادهٔ مس و برادهٔ آهن پنج درهم از
از هر یک و سحق کند آن را بعرق سرکه با پنج درهم نوشادر و بکشد تا روز پس می آن را محفوظ کند
با دستهای محفوظ و خوشک میکند همه را بنسبت زهر شدید در انطاکیه در معده و روده ها و کبد
و میسوزاند انها را و اسهال خون میکند و در همان روز میکشد صفت زهری که میکشد شارب
خود را بسبب خنده میگیرد از زعفران چهار یک رطل و بکوبد و بخیسانند در پنج رطل از آب
که در آن آب پنجاه درهم زنجبیل و پنجاه درهم فلفل و هم درهم قاقله و بیست درهم دارچینی را خوب
کوبیده و خیسانیده باشد و بریزد بر انها پنج رطل از آب و بگذارند در آب یکشبانه روز
و چون زعفران در آن آب یکشبانه روز مکث کرده باشد پس باید که بیفشارد آن را
و بخیسانند در آن آب زعفران ربع رطل و بگذارد آن را بحال خود یکشب پس آن را بیافتاب
بخوشاند پس بوزن هر درهم از این زهر که کسی بیاشامد میکشد او را در اول روز

بسبب

بسبب خنده و له العالم صفت زهری که مسمی است بنارویس و تقیر آن زهر بارد است میگیرد از
تریاق مصری خالص هر درهم و از کافور قیصوری هر درهم وضع میکنند میان انها بسیدن و مرتب آمده
از آن یک کیلی اراده قتل او را خواهند باشد پس آن را قطع میکند قوه را و مرتب اند حرارت غریزی به
بغیر درد و الم وصیت به تحقیق که ذکر کردیم ما در اول این کتاب که قوای طبیعیه در بدنهای
میشود بقوه قمر و ضعیف میشود بضعف آن پس بتو از نیست که کسی سم هلاک بدهد در وقتی که قمر ضعیف
باشد بسبب هبوط آن یا بسبب وبال آن و غیر ناظر شود احدی از کواکب معه پس هر گاه
استعمال کند سمی را که کاهل باشد بچیزی که ذکر کردیم ما یا اهمال کند یا این کار را دفعه باشد که تاثیر
قمر غیر تاثیر شمس است پس خطا کرده است و مقصود خود باطل کرده است پس بدرستیکه اگر کم نکرده اند
قوی طبیعیه در غایت قوة و قوه نفسانیه زیاده میشود از قوتی که یاد کرده است در معاونه
قوه نفسانیه و بدوند کند در ظرف قمر و بیرون آن در سرطان و انتهای آن با حد سعدین و تثلیث و
تسدیس آن بشمس این است آخر فن سیم و چهارم از فنون مذکوره در فهرست صنعت ساختن
تریاق معروف بیبانوس و تقیر آن سبب حیوة است مترجم گوید که سیمی در آخر انما بونیه عوض
تنوین است در عربی و کاهی بدل جیم در اول اسماء عجمی میآورند مثل جالینوس و عالینوس
میگویند و بالجمله این ترکیب از حضرت هرمس بر قنیان است میگیرد از حب الغار ده درهم

واز سنبل الطیب چهار مثقال واز خطمی ناء رومی پنج مثقال واز ریشهای پنج کرور ریشهای پنج کندنا
واز ریشهای پنج آبنی صحرائی و پوستهای پنج انار و پوستهای پنج راز یانج و پنج سوسن بنفش
وزعرور و زنطوبل از هر یکی یک مثقال و واز چینی و سلخه و مینکی و قاقله و قرد ماناو زنجبیل
و مویزج و مصطکی و زعفران از هر یکی دو مثقال جمع میکنند ادویه مذکوره را بعد از سائیدن
و بیختن و با عسل خمیر میکنند بزطیلی موم عسل را بگیرد و در ظرف گذارد در وقت حاجت دو درم
و نصف از آن بیاشامد صفت تریاق کبیر مترجم گوید که مراد از هرمس کبیر حضرت ادریس علیه السلام
و را هرمس الهرامة گفته اند شفا میدهد از جمیع زهرها بگیرد اصل غاش را پنج درم و خطمی ناء رومی
و حب الغار و سارون و شاه اسفرم و بارنجبویه و عود هندی از هر یکی ده درم و از خوب صندل
و مروارید مورداح ناکه دسند و بهمن سفید و سیر و مرجان و قسط و سبع و لادن و کرز و قرفه
و سادج و قرنفل و زنجبیل از هر یک چهار درم جمع میکنند این ادویه را مسحوق را بعسل موم گرفته
و میگذارد در ظرف و الله العالم صفت تریاق هرمس که آن را اثیر سالیوس نامیده است
و معنی آن منبت حیوانات است میگیرد از جوز هندی و رطل و از لوز صغیر چهار رطل
و از دارچینی نصف رطل و از قاقله چهار رطل و از قرنفل و سیر و از ... بدیرک کبیر و کبابه بزرگ هر یک
و آن رومی و هندی میباشد بهترین آن هندیست یکطرف آن زرد و طرف دیگر سبز است
در نجبین

در نجبین و مصطکی و مقل ازرق و کهربا از هر یک یک اوقیه و از زعفران نصف اوقیه
و از مامیران و دچ و عاقرقرحا و فلفل و از فلفل و تخم کرز و تخم رشاد و مویز
و تخم زرنباد از هر یک یک اواق و از میعه سائله و کندر هر یک یک اوقیه و از
حلیت و آن سورنجان هندیست هر اوقیه و از فراسیون و جعده و رشنه هر یک یک
اوقیه پس این ادویه را جمع میکنند و سحق مینمایند و با عسل بی موم صاف کرده خمیر میکنند
و در ظرف نگاه میدارند و یک شربت از آن که بقدر یک مثقال باشد دفع جمیع سموم
میکند و الله العالم صفت تریاق که هرمس گفته بجهت دفع مزر سموم گفته که نظر کرد اهل
هرمس زول کرده باشد مشتری در درجه اوج خود پس بگیر از بار هر خالص یک جزو و از مر دارمد
یک جزو و از مرجان سه جزو و از دردی چند جزو پس جمع سحق کند آن ادویه را و دهاون
پس میریزد بر آن از بار بجویه و شش جزو از زعفران و حل میکند آن را
در زیر سرش از ابتداء طلوع مشتری تا وقت غروب آن و بر میدارد آن را هرگاه
غایب شد مشتری بیندازد بر آن مغز سر ایل عرس یعنی موش خرما را که او را
راسو نیز گویند و این جمله را با هم مخلوط کرده پس از آن بنادق سازد که هر یک

بوزن یکدرم باشد پس هرگاه مردی را زهر جن نیش زده باشند یا حیوانی جانب زهر قاتل
او را گزیده باشد هر زهری که باشد پس باید که بیاشامد روغن کنجد و مبادرت
بقی و بیاشامد از عقب آن یکی از این بنادق را با آب خوشگوار و دفع کند از
بدن او این عرض را و گرفته نشود هر که در شکم او هست غیر از زهر پس بپوشد آن را
با آب پس بریان کند آن را و بگوزد از عقب آن میدهد بر آن پس بدرستیکه او
خلاص میشود از زهر و اگر بدن آن زهر از زهرها شدید تر باشد صفت تریاق
که هرمس آن را ابلیلوس نامیده و معنی آن شدید الانفوذ است بنظر کل بسوی مشتری
پس هرگاه نزول کند مشتری تخ بدرجه پانزدهم از برج سرطان پس بگیر از فاوانیا و آن
عود الصلیب است وزن ده درم و از کهربا هم درم و از زعفران هم درم و از جنبینه
بار بجویه یکدرم و نصف و از پازهر مثل نصف وزن همه و میگویند هر یکی را
مدبره و حل میکنند همه را در دهاون و میریزد بر آن از روغن بادام
آنقدر که فرو گیرد آن را و لیکن ابتداء سحق تو در ساعت آن باید
و قمر باشد که قمر بر قران مشتری باشد در موضع مذکور پس بگذارد آن را در
حقه از طلا

حقه از طلا یا از نقره و نگاه دارد آن را در موضع سرد پس اگر حاضر شد باشد پس
اگر حاضر شد باشی که حذر کنی احدی را از زهر قاتل پس بده باو تا تناول کند از آن
وزن یکدرم پس بدرستیکه حذر میکند او را از زهر و بیرون میکند زهر را
از بدن او بعرق کردن و الله العالم صفت تریاق دردها و تغیر متحد علم
حیات است میگیرد از مارهای کوهی یک مار بزرگ سر بریده که قطع میکند سر او را
و دم او را هر دو را با یکدیگر و میگذارد در شکم او را و مرا ندارد بیرون آنچه در آن است
و میزند با آب گرم و غسل میدهد هفت مرتبه پس میکوبد آن را کوبیدن شدید
تا اینکه مثل مغز بشود پس طبخ میدهد آن را با آتش ملایم تا اینکه بچسبد نصف پس
از آب بیرون آورد و هر دفعه بکوبد و دهاون که هست این ادویه را مسحوق را
هر یک از آن قرنفل پنج درم زنجبیل پنج درم جوز بویه پنج درم قاقله پنج درم
زعفران هر دو درم سادج پنج درم ناخواه هر دو درم و آن را ناخواه هم میگویند
و در عربی طیب الکبر خوانند و آن بخوشبو است که هر روز چیزی نان باشند
و بر کنند که عقرب بلدیه کنند تخم کندنا سه درم تخم کرز سه درم فلفل

سیاه سه درهم دار فلفل سه درهم قرفا چهار درهم حب الغار سه درهم فاشرا
وخبطیانا روم پنج درهم همه را در آب ناوون حلول میکنند و بر بزند بران از عسل
مقدار که ادویه مذکوره هم حلول شود و معجون گردد معجون بخیتی و میکنند روان را
سه روز در برنیه یعنی سرداب نگاه میکنند پس میگیرد هم درهم تریاک و میعه سائله سه
درهم و لادن هر درهم و کندر شش درهم و زعفران هم درهم حلول میکنند این
ادویه را آب بیدانه پس میریزد بران از خرزه های محرق و خرزه های مسحوقه و اینها
نیز در برنیه حلول میکنند و سعی میکنند در خلط اینها با یکدیگر و نگاه میکنند از
بعد رحبت بران از عسل تا اینکه بگردد در حد معاجین پس در می آورد آن را
از برنیه و آن دریاق تب عجیب الفعل غالب میشود بر جمیع زهرها و بیرون می آورد
آن را از بدن بعرق کردن انتهی این آخر فی چهارم پنجم در صنعت خرزه
طلسمیه نافعه از برای امراض عسر العلاج است طلسم که شفا میدهد جمیع بیماریهای حلق را
مثل خناق و خنازیر و آنچه شبیه است به اینها میگیرد آن را از آهن جیله و میبندد
بر گردن او خیاط از ابریشم ارغوانی و می آویزد او را تا اینکه خفه شود آن
ابریشم

ابریشم پس چون میگیرد آن خیاط را میبندد بگردن کسیکه با امراض مذکوره مبتلا باشد و آن
را نه بیست و نه روز از گردن خود جدا نمیکند پس بر سنگ از رشته و وقتی که آن خیاط
بگردن او بسته است ابتدا میکند مرض او بکم شدن و تنزل کردن تا اینکه باقی
نمیماند از آن چیزی طلسم پیلاوس و معروف عرق النسا است مرض عظیم شدید
الالم به حیثیتی که هاکم مرض است از برای او میبرد مرضی که در ریشه اعصاب و عارض شده
از شدة الم و آن مرض در پای انسان پیدا میشود از تو بدرازی رگی که آن را عرق النسا
نامیده اند پس هاکم اراده کند شخص طلسمی که در دست او را زایل کند پس نظر کن بجانب مشتری
هاکم و نزول در خرزه خود که آن سرد و تر است یعنی حوت پس بگیر از رصاص جیده و منتقل
و بساز از آن زنجیری مثل کمربند و صفحه که مثل کف دست انسان و لیکن وزن آن صفحه
شش مثقال باشد و نقش کن این صورت را شکل اول دو خرزه که در دهان ماهی است

پس چون اراده کند که زایل کند این علت را از انسان پس نظر کن که هاکم متصل شود بمشتری
انتقال بمقصود یعنی از حوت یا از سرطان پس بده باو این زنجیر و صفحه را که به بندد بگردن
و صفحه را بموضع الم بندد و جدا نکند آن را تا اینکه زایل شود از او به اتمام
صنعت طلسم برای عسر پس نظر کن بجانب مشتری پس هاکم نزول کند در درجه
پانزدهم از سرطان پس بگیر از خرزه بزرگ از بلور که وزن آن سه مثقال باشد و اگر
بر بلور نباشد از بعضی سنگهای سفید صلب که شفاف نیست بیشتر جایز است
و بنا بر آن که مدور و مربع نیست بلکه باید که دارای چهار گوشه نیز و نقش کند
بران این مثال را شکل دوم مربع

پس بریز که این خرزه
هرگاه بیند زهر بر مریض بر بازوی
او هشت بازو بند زایل میشود
و مرض او در ساعت صنعت خرزه

که بسکین

که بسکین او دهند مخصوص است از خاصیت آن یکی این است که اگر بر سر دیگ در جوشش باشد
که او نزد در وقت جوشش آن ساکن شود هرگاه نزول کند مشتری در درجه پانزدهم از سرطان
واقع باشد زحل در تسدیس آن یا تثلیث آن و مریخ ساقط باشد از مشتری یا متصل شده بمشتری
بمشتری و در حین اتصال بمقصود پس بگیر از جزع اسمر اللون خرزه بر هیئت خرزه عبر البول
نقش کند بران این کتابت را و این خرزه بجهت قدر و منزلت از اجل خرزه هاست و مرسوم
آن را بهلو سلیون نامیده و معنی آن شرف القدر است و هرگاه آن را کسی با خود نگاه دارد
و داخل شود بر غضب که راضی میشود از او و آنچه میخواهد از او داخل شود بر آن یا بر شخصی که از او
باید ترسید هیچ نترسد و صورت این است شکل سیم دو خرزه که گوزه آب بر هیئت کوزه

طلسم وجع کبد هرگاه نزول کند
مریخ به بیت هشتم درجه صد
و متصل شود بقمر و از مریخ بگذرد
و بسبب اتصال بر خرزه پس
بگیر سنگ سبز رنگ که بین تدویر

در سنبله باشد نقش میکند و رطوبات و اکرا را بشکل کسی که زیر نگین ترش نقش کند
بر آن صورت صبر را و در آن این کلمات را بنویسد پس این سنگ را مورد
میکند و چنین میکرداند در سوراخ آن بندی از پوست و مراد بزرگ
اوجاع کسه آن شاء الله تعالی بسرعت دفع میشود آن وجع و آن صورت این است

طلسم وجع قلوه

شکل چهارم بزکوهی

هرگاه نزول کند زهره
برج میزان یا نزد و مقارن
آن شود قمر با متصل شود با آن
انتقال مقبولی بین یکرنگ
برج زنگ یا یکرا از نهند زود

بشکل قلوه و یکی وزن آن هفت مثقال بود باشد و نقش کن بر یکی بت این صورت را
و یکی بت آن را مورد نگین و با ابریشم زردی بیاویز بر بازوی صاحب وجع که
باذن الله تعالی شفا یابد صنعت حرز لی می نبیلاد دلی

شکل دوم حرز تا جدار

صنعت حرز نهادی
و تعبیر آن حرزه
این حرز که کسی که
انعوط خواهد
همزه با سواء
حرزه که در وقت
بنور و قمر با آن متصل باشد از ستارگان پس نقش میکند بر آن وقتی که طلوع میکند
از برج نور و این آیه صورت است شکل گاو
این است

که میتوان بسلاریوس
مبارکست و عمل فایده آن
هر خوف بیاوبزد دائم
میکرد از طلسم و نقره بهم
بوزن هفت مثقال بهمات
که نزول کند زهره

ونقش میکنند

شکل مرغ تاوس

بر جانب دیگر
مقابل این جانب
این صورت را

و مرسند بخود این حرزه را در حالتی که قمر متصل بهر بشد اتصال مقبولی و زهره در درجه طالع باشد
و بشکل بند بت باید که ابریشم سبز حرزه طلسمیه که کل کشد زرد جنس است میکرد از جزع سفید حرزه
و این عمل نزد قران قمر با مشتری در سرطان پس نقش میکند بر آن صورت را بکات آن

دو سوراخ میکند بطرف آن
صورت مرغ که میان حرف
زنگ را می باشد و دو
میکرداند در آن سوراخ

شکل ۸ برهنه که شاخ بز را گرفته

خیاط و آورد بر روی کسی که جنس درد میکند که سکر میشود در اوجاع عدت به اذن حقتعالی به آن
صنعت ششم به اناموس و تفسیر آن نفع دهنده درد دندانست میکرد از مس زرد و آن شبیه است بورن
دو مثقال کی از بیاز زهره و این در عدد نفسی بند که مشتری مستقیم باشد و در برج سرطان و قمر متصل
باشد بآن نقش میکند بر آن این صورت را

ونقش میکند

نقش میکند

نهم برهنه که افاعی روی دارد

ونقش میکند جانب مقابل آن جانب را این صورت را

دهم حرز دندان

پس سوراخ میکند در دو جانب یکی دو سوراخ
خیاط از ابریشم زرد میکند و میاویزد
بر کسی که دندان او درد کند تا کی میشود
درد از او بسرعت آن حرز فتح مشهور
ششم و دوم خاتم که الب سبعه صنعت
خاتم شمس و آن خاتم از هر سی رفته
و کسیکه این خاتم را با خود داشته باشد
ایستاد در چشم پادشاه عظیم مینماید و کرامت میدارند او را و میرسد به خواص خود از آن پادشاه عزت
او را و میترسد و جرات میکند احد از آن پادشاه بی رساندن به او را و آواز او نزد همه پادشاهان زمان

زمان خود بلند نوذ هرگاه زوال کند شمس در اول درجه نوزدهم از برج حمل پس در این ساعت بگیر از طالع خالص
نوزده مثقال و بسا زر با وزن بنده بر هیئت خاتم که از زیر آن نگین باشد غیر المقدار و لکن نگین چهار مثقال
باشد و بر نگین آن این صورت را نقش کند پس سوار میکند نگین را بر دست بند مثل آنکه نگین را بر خاتم

یازدهم مردی بجهت مشتری

سوار میکند و باید که ابتدا عمل آن نزد زوال
آفتاب باشد اول درجه از دهم از حمل و فراغ از
عمل آن و نقش آن و سوار کردن آن در آخر درجه
نوزدهم باشد و هرگاه متصل شود قمر به آفتاب از آنک
پس بخود بندد آن را صاحب آن پس هر سینکه
ملوک او و کبار امرا را بنزد شان او را عظیم میدارند و اجابت حاجت او مینمایند و هر کس او را ببیند
در نظرش مهیب آید و ممکن نیست احدی را که ملاقات او را بکرد و هر مقدم احدی را و باید که وزن
آن دست بند بعد از فراغ از نقش آن و ساختن آن نوزده مثقال باشد تا کم و نه کم والله اعلم

صنعت خاتم قمر

بجهت تسکین غوغای عوام و فتنه ایشان و تسکین اخبار بد و شیع و اجتماع ایشان
صلاحیت دارد و حاضران میباشد ابدا حاجتش روا شده در خلاصت و در اعت تعیین هر وقت که
زرع کند مربت خود ثمر میدهد و هر وقت که طلب آب کند مهیا شود از برای او و هرگاه با خود داشته باشد

ان لا

از آن نزد سوار شدن آن در دریا با فرو رفتن در آب عظیم یا در وادی تاریک میباشد
پس از خرز آب و هرگاه بجر کشتی آید در یا از قبض موجها شده و علامت آن تیره شدن رنگ آب
پس باید به بندد خاتم را بخیاطت و بیندازد در آب در وقت سکون نظر کن که هرگاه زوال قمر در کند
در اول درجه سیم از برج حمل نوذ و متصل زهره باشد و میان قمر و آفتاب نیاید از شصت درجه پس از خاتمی
از نقره سفید خالص که وزن آن سه مثقال بقیه باشد ولکن نگین آن باید از سنگ خاتم باشد و نگینش
باید بزرگ و مدور باشد و نقش کند بر آن این را و سوراخ دار چنان سنگ که نقش ها مشعر از عمل و ترکیب
آن قمر از بیرون شود قمر از برج نور پس آن را نگاه دارد در غلاف تا وقت زوال قمر
با قمر در درجه سیم از برج زرد و با خود دارد هرگاه بقیه باشد قمر متصل بکواکب مسعود و نظر
باشد بجانب مجرت بدان سبب که رأس و ذنب از جمله چیزها است که از آنها جانب
باید که هرگاه قریب بقعر باشند و صد قریب ایشان بقعر کشتی ارزده در صات
پس بدانکه در سایر اعمال طلب خصم نیز باید که این قاعده را رعایت کند و هرگاه
این خاتم را بوم زده امر طبیعی قائم این خاتم است از برای کشتی که از آنها دارد خصم

صنعت خاتم دخل

بجهت تسکین شهوت
جماع صلاحیت دارد
و ایضا ساکن دارد
هیجان خصم را و ساکن
میکند بزوال تب
کند دنب و مو بزو

دوازدهم شخصی که سوار چیزی باشد بر کوهی

حرقه و طاعون را و هرگاه با خود دارد کسی که بسیار با خنده او سخن گفتن دارد و ایضا
مبین است بر بیداری و قوی میکند بیماران را و نیاز میکند قوه بدن را لیکن سزاوار است
که دائم به پوشد زیرا که قوه باه را کم میکند و غالب میکند شهوت و سوداء را و آن
طلسم عقرب است و عقرب میگیرد از لدیغ آن هرگاه نزول کند کیوان در درجه
بیست یکم میزان یا در درجه دهم از دلو و متصل باشد قمر بآن از میزان یا دلو و مریخ
ساقط باشد از رخ چیزی بگیرد از صاحب سیاه هفت مثقال و بسازد آن را
خاتم آن را از نقره مربع و نقش کن بر نگین این صورت را

و با خود

و با خود نگاه دارد در
وقتی که قمر متصل باشد
بزحل از یکی از موضع
مذکور و میزان زینت
که نقش نگین آن را
آلوده کند تخوم بزنر
بزرگی سیاه رنگ و از لدیغ آن اعداء آدمی ترسند و بزرگ بشمارند قدر آن را
و بزرگی رسد در چشمهای مردم و بزرگ دارند مردم نظر خود را از او در جمیع
که نشسته باشد و خصم او مقهور خواهد گردید و بجهت دلیل الهام صنعت خاتم مشتری
بجهت ضعف قلب خوب است و خفقان و ضعف قلب را در وقت
لبس لبس زائل میکند و زائل میکند پرده که چشم را پوشیده باشد
و همچنین قولنجر را و لبس آن را مردمان حرمت دارند و خصم شمارند
و ثنای او کنند هرگاه حاکم که خصم را غالب کند خصم خود و عود میکند
بآنچه حرمت میدانند لبس سوار از دیدن چیزی بسیار عجیب است در نگین فضائل و هر دو این

سیزدهم عقرب را سر

دلیل آن قصد هر چیزی که باشد و اخواهد شد و هر کسی که کند از آن حظ و بهره می‌برد
هماه نزول کند مشتری در درجه پانزدهم از برج میزان و متصل باشد بآن قمر از حوت
پس بگیر از رصاص قلعی نیش مثقال و بساز از آن خاتمی که یکی مربع صفحه باشد

دهم بزکوهر

و نقش کن بر آن صورت را
و هر گاه مقارن شود مشتری سر طان را
در این درجه با قمر بیان
پس به پرین آن سنو

پس بدرستیکه ظاهر میشود از او آنچه را دیگر کردیم لیکن صعب است که با ظهار به پیوندد
و داخل نقل آن در اماکن قذره مثل بیت الخلا و غیر آن و نه در حمام و تخت
لیکن آن را الله کند بجز خیر و خیر ماهی صنعت خاتم مریخ در حمل وان شجاع میدارد
جان را و صحت او را و قوی میگرداند نگاه میدارد او را از ترس و درد و هر شر
و این هر کس حرز است در حروب و معارک می‌ترسد بدی آن از تیر و حجر

و در آخر از آهن

و در آخر چیزی از آهن که بآن قصد قتل او کنند و هماه قصد او هم مغلوب و مقهور شود و هماه
بپوشند آن را کسیکه در حرب تیر رسد از این میشود فزع او و آن حرز است از مارها و عقربها
و زنبورها و جمیع درندگان نزدیک آن میشود دلگر او را بیابند و قصد او نمایند
ظفر می‌یابد بر آن و سالم و سالم میماند از شر آنها و این صورت او است

هر من کفر حت
بانزدهم مردی بر شیر سوار
که هماه نزول
کند مریخ بحدر
و متصل بقمر آن
قمر از عقرب
پس باید که بگیرد
از فولاد و حدید
وزن پنج مثقال
و خاتمی از آن بسازد که نگین آن از او باشد و مربع باشد و نقش کند بر او آن صورت
و بشکل نگین را الله کند بجز نیک باشد و این خاتم طلسم است از برای رفع فقر و

لقوه و آماس و رعشه و سایر امراض بارده صنعت خاتم زهره و آن بجهت مبین و استمالت
زنان و قوه باه صد جهت دارد و دلیل آن همیشه سرد و فرحناک است و هماه بپوشد
آن را زنانی که عارض شده باشد آیا آن را احتباس رحم را این میشود از آن و هم چنین
شفا میدهد از سایر امراض ارحام و صعوبت زائیدن برای آن آسان میشود و نقش
میکند آن را چون با هماه نزول کند زهره با قمر در درجه بیست و هشتم از حوت و
تسدید آن قرار گیرد در مریخ در عقرب باشد پس باید بگیرد از مس زرد و نوشته که
آن را بر آن کوبند بوزن سه مثقال و سوار کنند بآن نگین از سنگ لاجورد که در آن
نداشته باشد و سنگ سفید درخشنده ازرق و نقش میکند بر نگین این صورت
و لیکن شکل نگین باید مربع باشد و سزاوار است در وقت نقش بر نگین زهره
در اول این درجه بیست و هشتم حوت باشد در وقت فرغ از نقش آن باید زهره در
آخر درجه بیست و هشتم حوت باشد و در وقت پوشیدن آن قمر در سرطان باشد و متصل
بزهره در جمیع اوقات مذکوره یعنی وقت ابتدا نقش نگین و وقت پوشیدن

سزاوار است

سزاوار آنست که قمر نظر بزحل نداشته باشد و آن تسدیس و تثلیث مریخ با نظر بی بزهره
پس آن حجارت در این
ت بانزدهم مردی و بکر
صورت صنعت خاتم
عطارد صد جهت دارد
تسخیر و زر آور را و صحت
کتاب و قدم و حکایت
را و دلیل آن میشود
دیگر و صحت و حس
و در ذهن فطنت حفظ میکند آنچه خوانده و دیده و صدر او را ملزم میگرداند
گردیده و هر وقت که اراده کند از امور عطارد یه حکمیه و علمیه را او را میسر میشود
و صحیح المحدث و المظنون و حکیم الفطرت و وافر العقل و صائب الرای میشود و میبیند در حرب
بسیاری از امور بر آن مشکل بوده است بر او حل آن و اکبر یاد میبرند بر مصروع
را این میشود از وصرع و اکبر یاد میبرند بر اهفال را این میشود از آن فرعی که در

جواب عدد خرابات ان میشود و انچنین گربه کوه و دانه بی میشود مانوی از کسیکه که ان
با خود دارد میگیرد از سنگ طالیقون بر دزل غاریقون که بزبان روم هفت
جوش میگویند و ان هفت جسد است که طلا و نقره و مس و قلعی و سرب و آهن
و در دی و توتیا باشد با هم گداز زند و از ان چیزها سازند و گویند که اگر از ان منقاش
سازند و موی زیاد تا که در چشم بان کنند دیگر بر نیاید و بعضی گفته اند که ان
نوعی از مس است که در کان مس میباشد و بانکه با جدید جبی ممزوج باشد به نقره و طلا
و اجزاء متساوی و باید بسبب آمیختن و در هم کوفتن انها سعی نماید تا اینکه یکجسم شود و سازد
از ان خاتمی که وزن ان هفتمثقال باشد و لیکن یکی ان از او باشد و این باید
وقتی باشد که نزول کند عطارد با قول در حمل یا نزدهم از برج سنبله و مستقیم
باشد و نظر نحوست ساقط باشد و هنگام متصل شدن بان قمر از جوزا یا مقارن
ان شود در سنبله پس باید که نقش کند بر ان این صورت را بر یکی دو شد

درصد اثم

در حالیکه قمر در یکی از خانه عطارد باشد و عطارد و قمر نظر داشته باشند با هم نظر مقبول و صورت ان است

هفتم هر دی سر عقرب

هفتم ای دگر فنون متفرق
از طلسمات طلسم قطع خون
و خون آمدن نهار و عاف و دو طاب
و خونی که از جراحات آید و از
هر موضعی که باشد از بدن هر
نزول کند مریخ بر سر طان پس باید
که بگیرد از فولاد پاره که وزن
ان سه مثقال و بیشتر باشد و بگیرد
از ان بازو بند زنجیر مدور
بلکه باید از بالا و پایین ان
قطع نمود بدو سطح مستوی از جهت دیگر مانند دو ستون باشد و نقش میکند بر ظاهر بازو بند دو اژدها
که دم هر یک در انها بجانب سر ان دیگر باشد و مینویسد در باطن دو اژدها این را ۱۱۲ ۱۱۲
۱۱۲ ۱۱۲ و نقش میکند در باطن بازو بند که پهلو جسم لابس است صورت اژدها که سر او
مانند سر شیر بوده باشد و در پهلو سر اژدها این را مینویسد که متصل شود بدم ان ۱۱۲ ۱۱۲
۱۱۲ ۱۱۲ ۱۱۲

حوالی آن را پر خبر کنند در قرصهای چند بزد و بچسبانند بدیواران بنده که عود در آن گ
وقت طلوع برج عقرب بگذارد تا خانه نحو و آن عود است از برای گزیدن
عقرب میگویم که وجع آن با اندک حرب میشود و لیکن از کشتن آن اصلا صنعت
خاتمی که شفا میدهد از گزیدن عقرب نقش میکند بر نگینی از بلور یا بر بعضی از
سنگهای سفید صورت عقرب را باید که در وقت طلوع عقرب باشد و قمر در حمل در
عقرب باشد و ابتداء آن اول طلوع برج عقرب باشد و ابتدا میکند از گلگ حتی سر
یعنی بر شاه او تا آخر شکل آن پس چون تمام شد نقش این صورت پس بگیر خاتم
پس آن طلسم عقرب گزیده و فایده آن که عقربها حاصل آن را حاضر نمیشوند و هماره
بگرد عقرب آن را پس آن خاتم را بر کنند یا بعضی از ادویه بزنند و بعقرب زده
بیاشامند در ساعت حرب میشود و همچنین خاتم را اگر در قدح گذارند و آب در روی
آن ریزند و بعقرب زده بدهند فی الفور حرب شود پس بدان که عقرب زده اگر
این خاتم را ببیند حرب میشود و باید که نزدیک عقرب این کتابت باشد

وان الحمر و در

وان هفت حرف هشتم کردم

اما ا ب ج د ه ز ح ط

صنعت طلسم مارها وان

طلسمیست که حکیم بلیناس در قلعه حماة ساخته بیان این آنکه بلیناس نقش کرده
بود این صورت را بر سنگی وان را در سر سنگهای قلعه بنا کرده بود پس باقی مانده بود در آن
و نفع آن اینست که مارها فرار میکنند از آن هر جا که این صورت هست و اگر آن کسی را بگزد
به تجنب و سرعت اثر صورت را بر او بنماید افاقه میشود و حرب میگردد و نظر کنید که هماره
نزول کند قمر به نصف آخر قوس و طالع نیز نصف آخر قوس باشد و با کی نیست که در
درجه که بوده باشد قمر از نصف آخر قوس پس نقش کنی سنگی را این صورت را بیت دوم اردو

دارا نقش کنند آنرا بر بازو بندی آهن یا فولاد هر آنست که برای جامه آن نار را حاضر
هر کرا که گزیده باشد او را اگر پس بدرستی او طالع سالم بیند از ضرر آن همچنان که نظر کنند
بر این اگر منقوش بر بازو بندد همچنان طبع کند کل را با آن یا غیر کل را از کتابها
که قبول انطباع میکند همان حکم دارد و چون منهوش یعنی اگر گزیده بر آن نظر کند
صنعت طلسم بجهت دفع مار از آن چیز قطعه پس بسازد از آن صورت
بر نده دراز منقار که جیب جثه بلند باشد و لیکن وزن آن مرغ بر نده بیست مثقال
بود باشد نقش میکند بر او این حرفها را ا ب ج د ه ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
و نقش میکند در زیر شکم او صورت مرغ را و زیر آن این حرفها را ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰
۱۵۹ و بالای آن این صورت را ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ و لیکن ابتدای ساختن آن مرغ
مشتری مستقیم السیر باشد و قمر در نور باشد یا سرطان یا حوت متصل بر او
باشند و لیکن طالع در جبه نیز مشتری باشد و همچنین سزاوار آنست که ابتدا
نقش کنی آن

نقشی که بر آن بر نده میکنند از صورت و کتابت طالع جزو مشتری باشد و قمر هم متصل با آن
باشد اتصال مقبولی پس مراد کنند آن بر نده را بر عمود آهن و حکم سازند آن را بمیخ
قوی یا غیر آن و اگر آن را بچسبانند بود هم جایز است الا آنکه دینست که سلم او را بچسبانند بلکه
باید که پایهای او را بچسبانند پس بنا کنند در وسط ناحیه که اراده دارند دفع مار از آن
بنای مناره بر ابعاد مناره بلند تر آنچه حمل میشود آن را بر آن حتی آن عمود که آن طایر بر آنست
بر روی آن مناره گذارند و مور را و او را با سنگ محکم کنند و قبه بر روی او بنا کنند بقدری
که او را از باد و باران و سرما نگاه دارند پس بدرستیکه مار نزدیک آن ناحیه نشود تا
از برای کسیکه بر بالای مناره باشد ظاهر شود و دیده گردد پس میسازد این طلسم را بر هر مرغ یا نه
مرغ از این طلسم و مکرر از این طلسمها میسازد تا آنکه نیست شود از آن ناحیه مار و باید که میان
هر دو مناره مرغ باشد یا کمتر صنعت خاتمی که دور میکند از بدن خود نیش صفراوی
و عقرب را همچنان بود باشد زهره در حوت و متصل باشد با آن قمر و قمر هم ساقط باشد از مریخ
پس بگیر از نقره که مرغوب باشد و بسازد خاتمی که وزن آن نه مثقال باشد و لیکن نگین سنگ

یشم باشد و نقش کی بران این صورت را و این صورت کبر بود و نزد حق ان باید
که زهره در درجه طالع باشد

هست سیم کرب

صنعت طلسم

بجهت تسکین درد اعضاء
اصلیه باشد میکند هکذا
نزول مشتری بحوت
و متصل شود بان فراز
سرطان پس یکی خاص از نقره خالص و نقش کی بر یکی ان این صورت را پس چون تمام شود
این خاتم پس باید که بپوشد ان را در هنگامی که قمر متصل بنزول باشد از سنبله یا ثور
و نزدیک شود او در حوت و باید که نقاش ابتداء نقش ان کند وقتی که طلوع اول برج
حوت باشد و فارغ شود از صورت ماهی نزدیک طلوع برج بحیثیتی که سابق شود احدی
از انها دیگری را پس تفهم
و قیاس کن بر او جمیع این
صورت را که مشابهند مر صورت فلکیه را

هست چهارم ماهی

طلسم خراب بلد

طلسم خراب بلد و دفع مضرت

حرارت کون بلد و دافع حق فتنه و این نزد حل اکبر اسفیطوس است و معنی ان
مصیبت عظیم است هنگام نزول رحل بدرجه دهم از دلو و مستقیم باشد و قمر در تثلیث ان
باشد از میزان و مشتری را نظر بجانب رحل نباشد پس بگیر از آهن سیاه و صورت تمثال
که بهد و پای خود ایستاده باشد و گردانیده باشد یکپای خود را بر دیگری و بدست خود را
بر سینه خود و دست دیگر را بر سر خود نهاده باشد پس نقش کن بر پشت ان این کتابت را

ونقش کن بر سینه ان این کلمات را و سزاوار است که
سازنده متولی ساختن ان نقش مگر در حال طلوع برج دلو هنگامی که متصل باشد قمر
پس اگر این طلسم تمام اعظم افات است در خراب کردن بلاد و دافع حق شر و مضرت
مردم و بهائم و ان را باید که دفن کنند در وسط ان ناحیه یا خانه یا شهر و سزاوار
ان است احدی را که این مصیبت را مر بلند نقش بگیرد از برای کسیکه مستحق ان باشد و اهلاک
راحت عالم باشد پس اگر ادا این عمل را بکند برای غرض نفسانی و هوا خواهی خود

و طلب کند هلاک کسی را که مردم اراده هلاکت او را نداشته باشند نه بسبب عداوت و نه از برای راحت کسی
که بمردم رسد از هلاک او ظلم و تعدی کرده و عدوان و فرقت نفع و سرعت و تعجیل نفع بنزول مکافات
از صانع عالم الهی تعالی

طلسم از برای میل کردن دلهای زنان و پسران بامور روی و غیر ان
و کسیکه ان را با خود دارد در چشم زنان و پسران صاحب حسن و جمال مینماید بحیثیتی که منقاد
او میشوند و حرص بر ان ان غلبه میکند که طوعا به پای خود نزد او می آیند بگیر از سفید روی
خرزه که وزن ان هفت مثقال باشد و نقش کن بر یکی پشت ان این صورت را که خوانده
شده است بلغت یونانی بکیکلانوس و معنی ان ماکول نافع عجیب الفعل است در تسخیر زنان
از برای کسیکه بخورد ان را اگر استطاعت هست باشد زنان و پسران البته نافرمانی
او را نکنند و عاشق او میشوند و اگر نیم باشد از رنگ بگو عمل باشد لقاء او اجابت میکنند
او را و ثنا میگویند بر او و هر کس از ایشان که او را به بیند میگرداند از ارد گندم بخته
بیخته که در چهار غربال او را بیخته گردانند و بعض از ان باید که نرم تر باشد از بعض
دیگر وزن میکند از ان چهل مثقال پس ان را خمیر میکند بشیر زنان و این
باید دفن باید

باید وقتی باشد که طلوع زهره باشد در برج حوت و قمر بر نور برسد پس زهره و اگر نیم باشد
در سرطان بر تثلیث زهره هم جایز است لیکن باید که نظر بجانب رحل نداشته باشد و در
تربیع برج هم نباشد و مقابل ان هم نباشد پس باید که ان را خمیر کند خمیر کردن سختی تا آنکه
خمیر ان در نهایت حمل شود پس بساز از ان صورت را بشکم بزرگ و طبع کن ان را
بر قدر ان صورت بطابع که در ان این نقش باشد و بر پشت ان میان هر کتف او بطابع دیگر این
صورت را و لیکن نقش

هست سیم اخر بر بع نشسته

طابع در غایت و خضوع است

و باید که نقش صورت
بر خمیر باقی ماند و باید
که خمیر چنان سخت نقش را
و بالد که قبول انطباع کند
و صورت در ان نقش کن پس بگذار ان را در تنور گرمی که آتش را از ان بیرون آورده
باشند که نیم پخته شود و این بعد از ان که مالیده باشد بر ان صورت زیبق بعض ظاهر

مراد سعیده تکم مرغ باشد تا آنکه نیز بزد از آن چیزی پس بگیرد آن را پس کسی بخورد این
غسال را هفته بقیه عمر زنان او را دوست دارند و لذت از دو برند و این آخر فی ترغیب

هشتم در بیان یاکشدن دلها و الفت دادن نفسها بام بدان بدرستیکه در اصل
برآمدن حاجات طلوع حال کواکب است که دلالت میکند بر آن حاجت مثل حب و عشق و
از جمله امور است که اختصاص بزهره دارد پس اهم آنچه اطلب میکند در این باب طلوع حال
زهره است پس چون زهره در تود و تسدیس او باشد قمر از خوت یا سرطان پس بگیرد
از موم شمع عروسی و باید آن موم باشد که از شمع هر بزد در حال سوختن در پیش روی
عروس و بسازد از آن صورت مرد غسال مردی و زنی و رسم کند در هر یک از آن
را باسم یکی از مردان و بسازد از برای مرد یکی دیگر برجوسته مثل دیگر آن و در
او نیز مثل آن در حالتی که آن گزده دست باشد و بر هر دو پیش القاء و دیگر برجوسته
باشد و همچنین بر ساق او بگرداند صورت دیگر را هر دو دست گشاده و بازاء هر
دیگری که در صورت مرد ساخته بود صورت زن چیزی شبیه بفرج بسازد بحیثیتی که مطابقه
کرده شبیه یکی از آن دو صورت دیگر را که در پس بدهن چسبیده و داخل کند هر یکی

از اجسام

از اجسام بازده را که در صورت مرد ساخته در سوراخهای که بجهت آن ساخته شده
دستهای و پاهای هر یک بر بالای آن دیگری باشد پس چون بسازد این دو صورت را بر
این صفت پس بگذارد در دهن هر یک پاره از زنگار دیگر از زعفران جزوی و از
مشک سحق یک جزو و از نوشادر نصف جزو و از عنبر جزو و از عود هندی جزو
و از قصب الذریره جزوی و از سنبل الطیب ربع جزو و از لبان یکی و خوب نرم بکوبد
و جمع کند بشراب عطر و بنادق چند بسازد که وزن هر یک یک درهم باشد و دو
صورت را به پیچد در حریر سبز پس بگیرد بکن جوان جمیله و بسیار مرد را بدوست خود
وقت طلوع زهره و نصب میکند هر صورت را بر کرسی مقابل هم و روی آن
بجانب مشرق نسبت زهره و مدحه یعنی منقل آتش در پیش روی میان و کرسی نهاده
باشد و بگوید چشم زهره القاء کند یکی از بندها را بر آتش نهد و بگوید
هذا فلان ابن فلان و فلانه بنت فلانه قد عطفت بعضها بعض و سخرت
اصبعها الآخر بروحانیتک و قوتک یا ماریطاس یا دات الجمال و البهجه و البهاء و

الطلب

والطلب والسرور والنفاع یا مولدة المحبة والشغف والعشق یا سلسلة وحس جمالی و العقل
الدعاء اسئلک بحق مکانک الشریف من برج الحوت بیت ابیک المشتری و بحق علیک
اسئلک ان تایدین و تقوین عمل هذا و تقضین علیه نورک الحبیب لقلوب الاحباب یا منفعة
السرور و الفرح یا طاردة الهموم و الغم اسئلک بحق الملک الاعظم الذی افاض
علیک النور الابهج الذی لا تستطیع الساعة عنه اکثر من فلک و بحق فلکه
الطباء و المدارک حرکاتی روحانیتک الطامنة و طباع فلان ابن فلان و فلانه
بنت فلان و بحقها حتی تحرک ساکنها و تظهر کامنها حتی یتصل روحانیة الحب فیهما اتصالا
دائما بقیا بقاء فلک تدویر بل بقاء فلک الخارج المرکز بل بقاء فلک المایل
بل بقاء جوز هر بل بقاء الفلک البروج الحقیقی و مکرر کن این کلمات را سه مرتبه و تو
در این بیت پیش روی آن صورت سوزن پس بچسبان یکی از آنها را بر دیگری و لیکن روی
هر یکی از آنها بجانب روی آن دیگری باشد و بر پیچ هر دو را در حریر سبز و ببند به
خیط ابریشم سبز پس دفن کن آن را در گوشه از منزل پنهان در میان باغی

ابلان

دحکم کن بنار و آن را بسنگ تا بخر باند زمان طویل پس بدرستیکه افعال عجیبه از او صادر میشود
بعد از آنکه هر روز بر آن قرعه کامله با بسکلی غضب پادشاهان و تسخیر ایشان بر آن
برآمدن حاجات از ایشان هر سخن گفته است که القاء نزول کند بهرام یعنی مریخ بخانه خود که
موافق است از برای او و آن برج عقرب است که معتدل میشود در آن طباع او و مستقیم
در سیر کردن خود نیز ناظر است بزحل و زحل هم بجانب او نظر ندارد و نه تحت الشعاع است
و نه هر است از شمس پس بگیرد از عقربهای برج عدد و باید که عامل این عمل مردی
باشد جوان و اگر بود باشد شرع موی چشم ازرق بهتر است و لباس او رنگش سرخ
و پیراهن او ابیض سرخ باشد و بر سرش عرقچین سرخ باشد و بالای آن عرقچین پوشیده
که تمام بدن او را فرو گیرد و عرقچین زرهی هم بر سر گذارد و شمشیر خود را برهنه کند و آن
شمشیر باید آهن باشد و بدست راست گیرد و دامن خود را بکمر زند و بگیرد از زهره و
و بگیرد زند و زریع مدقق سرخ اجزاء متساویه و اضافه آنها کند از نوشادر
بعدد همه آنها و بگذارد همه را در ظرفی از آهن و حرکت دهد آن را با آهن تا اینکه
خوب مخلوط شود پس نظر میکند وقت ظهور مریخ از مشرق پس در منقل آتش که از
آهن

آهن باشد بخور میکند و روی خود را می گرداند بجانب مشرق در حالی که رو بروی مریخ بوده باشد
بگونه چشم نظر کند باو و ایستاده باشد و بگوید یا شماع السماء و سیاف الفلک الاعلی
یا ذا البطش و الشدة و القوة القاهرة القاصمة و الجراة و الاقدام یا ذا القوة الغالبة
و الصرامة الشدیدة المبرم النوده و الهیبة یا ذا المرود و منجا الحرب یا صاحب الزلازل
و الرعود یا متضرم النیران المتاجج و مرسل الصواعق المهلکة و الرجفات المبیرة
اسئلک بحق فلک تدویرک الذی لا یتعدی حیطة میرک المشحون بقواک و جنودک
و روحانیتک ذی الصولة القاهرة ان تستخدم روحانیتک لفلان ابن فلان الملک
او الامیر و تقهر طباعه الغالبة حتی یعود لفلان ابن فلان خاضعا الی قضاء حاجته مسارعا
یا بهرام الاکبر یا ساطیوس یا فاریوس یا ذا القاهر بصولته الباهرة بحوله و قوته الساعة
الساعة ارسخ فلان ابن فلان و سخر روحانیتک المطاعة فی طباعه و حل بینه و بین
رقاده حتی یقضی حاجة فلان ابن فلان بحق مهلک من برج العقرب بحق شرفک
من بیت ابیک کیوان و بحق عینک یا ساطیوس یا فاریوس یا ذا عادیوس
الساعة الساعة آمین و میگوید این را و بخور را بر آتش میگذارد تا آنکه تمام
شود و میگوید این دعا را یکبار پس چون فارغ شود از خواندن دعا بگذارد

بیکار عقربها را

بیکار عقربها را بر آتش در حالتی که آن زنده باشد و بر حذر از آنکه بگذارد منفذ آتش را
در زیر لیکن باید که در دست تو باشد و چون بگذارد عقرب را بر آتش پس عادة کی
دیگر ترسان از هر عاری که مذکور شد و بگذارد عقرب دیگر و هم چنین تا پنج عقرب تمام
شود بسوزد و بگذارد منفذ را در زیر آسمان کی حق بر کمر دلیل بدرستیکه آن ملک در آن
شب میآید در حوزه او در دست او حربه رمیت و حربه را میگذارد بر حلق او و میگوید
روا کی حاجت فلان را و الا تهدک میکنم تو را و هر چند بیدار شود بخوب میرود مثل همان
همان خوب بیند تا آنکه روا میکند صاحب او را و سزاوار آن است که در شمول
دفتی باشد که مریخ در عقرب باشد و قمر در سرطان بر تثلیث آن و مریخ در طالع باشد
و این علمی درست باشد

باب دهم بیان

در حق نفرت میان دو کس اگر اراده کی که
محبت و الفت را از میان هر کی بردارید و وداد و سازش میان ایشان عداوت و بخل را
تا آنکه با یکدیگر عداوت کنند و افتراق کنند پس نظر کی بجانب عطارد

بجاه مقابل زحل و قمر از مریخ منصرف باشد بجانب زحل و عطارد پس بگیرد از موم
شمعی که روشن کرده باشند بر قرابه و بر آن صورت مثال باسم کسیکه اراده کرده
باشی و سیاهی رنگ آنها را پس بگرداند پشت یکی را بر پشت دیگری و بپیچد آن را در
پارهٔ از کلیم سیاه موئی پس وقت طلوع عطارد در شب با لباس بر با میان آن صورت
و منقل را بدست چپ بگیرد و از بخوری که مذکور شد بر آن بگذارد و صفت بخور از آنست
میگیرد از زهره روباه و زهره شبوط که نوعی از ماهی است که در دجلهٔ بغداد و
فرات بهم میرسد و زهرهٔ آن را در دوا با خشم گاو بر بندد و زهرهٔ خروس
و زهرهٔ ضبع و زهرهٔ خرگوش و موی خرگوش که سوخته باشد و کف خرگوش ایضاً جمع میکند
اینها را با هم و خشک میکند و بخور میکند با آن در حالتی که تو مقابل عطارد باشی
و بگوئی یا ندر ریطوس یا ندر ریطوس یا ذا الفهم و الحکمة و العلوم یا من احصر عدد النجوم
و رمل الحرم یا عالما بعدد الحصی و ما فوق البلیة العالیة و ما تحت الارض السفلی
یا مفیض الفطنة علی ذوی الالباب و الادب یا ذا المکر و الخدیعة یا ذا الحیل و الحیل یا

بندر ریطوس

بندر ریطوس یا حوراقیس یا جهرالیس یا کیکوالیس بحق محلک من فلک التدویر
و حمل الفلک المدیر و بیت کیوان الذی افاد الحکمة و التجارب و التودد فی المذاهب
ایدونیدیع هذا و انزع روحانیة الاتفاق من قلب فلان ابن فلان و
ضع فیما بینهما روحانیتک العداوة المطاعة روحانیتک ابیک المبدل انسیهما
بالوحشة و حبهما بالبغض و لا تزال روحانیتهما متباینة غیر متفقة متعادیة غیر
متحابة متضادة غیر متشاکلة ما دمت فی فلک التدویر و دام فلک المدبر آخر
فن هشتم است

فن هشتم

در ذکر خواصی که متعلق است به نبات مستحیله و این فن
خوانده شده است باسطیطالیطوس عشاالدوس و معنی آن تدبیر قابل روحانیات
ناقل طباع است و این بابی است که حکما زمانهٔ گذشته آن را پنهان میداشتند
و نگاه داشتند و حفظ نمودن آن را عظیم میشمردند زیرا که وصول بآن
سهل و آسان است کسیکه اراده آن داشته باشد و در آن تصرف و تاثیر عظیم
است در طباع مردم بیان آن آنکه بطیخ که خربزه است اسرع نباتات است

درستی که بحیستیج که بعد از انکه خورده میشود پس اگر صفرا غلبه دارد در بدن مستحیل
بصفرا میشود و اگر بلغم و رطوبت غلبه دارد مستحیل ببلغم و رطوبت میشود جمیع در طبیعت
او است که عظیم است در شبیه شدن بهر چه بیابد ان را و نقل طبایع از چیزی بچیزی
دیگر از جمله ارکان عظیم است که همه بران اعتماد میکنند و ما ذکر میکنیم انچه را که
که ذکر کرده است هرمس از افعال ان پس از جمله صفت بطیخ که خوانده شده است
لب الدیوس و تفسیر ان لقمة العقل است زیرا که چون کسی از ان خورد پلید میشود
خاطر او و کور میگردد قلب او تا انکه چیزی را فهم نمیکند و چیزی را حفظ نمیتواند و
مثل بهیمه میشود و کلمه تیر الاغ مرده را دفن میکند در زمین و محو میکند ان را
از خاک و میکارد در ان تخم بطیخ را که ان را الوده میکند بمغز الاغ و متوجه ان
میشود زراعت کننده هم چنانکه متوجه میشود بطیخ مزروع را اب میدهد در هنگام
که اب پلید دل و خواک روبه هم میدهد بغیر انکه او را بیرون اورد از کلمه
الاغ و مدام متوجه ان میشود تا انکه بطیخ بدهد پس اگر کسی بخورد از ان

بطیخ پلید

بطیخ پلید میشود و کم معرفت و حس و ذکاء میشود و خیر شر را نمیداند بطیخی که
معروف است بکلکیانوس و تفسیر ان زیادة العقل است و افهم پس انچه بعمل اورد
در اول باین هم خواهد کرد الا انکه را در کلمه انا و الوده میکند بدماغ انسان
و مراعات ان نیز مثل اول بکند تا انکه ثمر بدهد پس اگر کسی از ان بخورد وافر
الذهن و الذکاء و العقل خواهد شد حفظ میکند انچه را می شنود و می فهمد انچه را
که اراده فهمیدن ان کند و متصف میشود بزیادتی عقل و فهم و ذکاء و داد کهانت
و صحت حدس و معرفت بامور غایبه هم خواهد رسید و متصور میگردد از برای او
حقایق اشیاء و مطالب بسیار است و صادق میشود ظنون و خواهش او و طالع صنعت بطیخ
که خوانده شده است بکیطیطیانا و تفسیر ان مستحل صفرا است بسیار است بقوه گرفته
میشود از شیخ الرئیس و ان نوعی است از کدو میروید که گل زرد دارد و برگ اندک
و در دامن کوهها میروید و چون ان را بشکنند شیر بسیار دارد و زنبور عسل بر ان
بسیار نشیند و بعضی گویند که شمیلیست مقدار ده رطل میخاید و میکوبد با خاک

و زنبل بوزن لاغیه و ان را میریزند در کوزه چینی و میکارند در وسط ان بطیخ را
میشود هم چنانکه وصف کردیم ان را این احرف تمام است و در دهم در بیان کرفاه
کرده از برای ما هرمس از خواص حیوان ماری یکی بکرام شش داشتن و از یکی بکرام رب
کردن است که گرفته میشود از مغز ان بقدر یک مثقال پس گرم میکند ان را در طبخیر صغیر
پس چون گرم شد گرفته میشود از بول ان بقدر چهار مثقال پس بریزند در طبخیر
و گداخته میشود در ان مغز ان پس بر میدارند ان را از روی اتش تا انکه سرد شود
و به بندد و میگذارند ان را در شیشه پس چون اراده کنند که جمع کنند ان را میان متفرق
و الفت بدهند میان هم نفرت در ان را یا میل دهند دل مرد میرا یا زن را یا بالاتر از ان
پس میل دهد او را بر نفس خود محبت و محبت پس بسازد طعامی شیرین یا غیر ان
پس چون فارغ شد از ساختن ان پس بگیرد از مغز ادمی که در بول گداخته
شده بوزن یک دانگ و بگذارد ان را در ان طعام و ان را خوب مخلوط کن با ان
طعام و بخورانید بکسی که اراده کرده که میل دهد دل او را بعطوفت و مهربانی

و دل او را مرغوب گرداند

و اسم او را مذکور سازد و بگوید که میدهم دل فلان پسر فلانه را بفلانه دختر فلانه را پس چون
طعام در دل او قرار گرفت بگیرد او را وجد شدید که مالک نمیشود نفس خود را و صبر نمیتواند کرد
پس هرگاه اراده کرد که میل دهد جمعی را بعضی را بعضی پس بطعام دهد هر یک از انها را از جانب
صاحب او و هرگاه اراده داشته باشد باینکه نفرت دهد میان دو محبت و قطع کند میانه هم
متواصل که یکدیگر را دوست دارند و ببیند از میان ایشان عداوت که ساکن نشود و از
ابدا یکی از دماغ ان بوزن یک مثقال پس بگذارد ان را در طبخیر پس بگیرد بوزن هم دانگ از عرق
ان پس طرح کن ان را بر ان پس چون اب شد پس مخلوط کن به ان پس بگذار ان را در قارورهٔ
نظیفه پس هرگاه اراده کرد باشد که قطع کند میان هم دوست پس طعام بساز و مخلوط کن از ان مغز
و عرق بوزن یک دانگ در طعام پس بخورانید ان طعام را بکسی که اراده کرده که تهیج فتنه و عداوت شود
در دل هر یک از انها بر دیگری پس بخورانید هر یک از انها را به تنهایی و زن دانگ از طعام پس
بوجود اید که تهیج عداوت میشود میان ایشان و منقطع میشود انچه از محبت که میان ایشان
بود باب در بیان هیبت بگیرد از مغز سر انسان بوزن یک مثقال و میگذارد در طبخیر
پس چون گرم شد قرار میکند بر ایشان بوزن هم مثقال از خون انسان از فصد یا حجامت

باغیران پس چون مخلوط گردانید را باهم بر بیندازد آن را از آتش تا سرد شود و منعقد گردد
پس میگیرد آن را در قاروره پس لوکر از این خلط بوزن یکدانگ در طعام کند پس بخورد آن را
نظر میکند بجانب او احدی مگر آنکه در دل او مهابت میافتد و بدل او فزع از هیبت او میافتد
در وحانیه در نفس او رعب و ترس داخل میکند و لوکر داخل شود بر پادشاه هر هیبت او در
پادشاه اثر میکند و فزع میآید از او باب در بیان هیبت و خلوه میگیرد از کریت زرد
بوزن یکمثقال پس آن را گداخته میکند و مراعات آن آنست بر روی آتش و حذر از آن میکند
از شعله آتش تا آنکه نسوزاند آن را و نابود نشود و فاسد نگردد پس چون گداخته شود میاندازد
بر آن بوزن یکمثقال از دماغ انسان و قدری میگیرد از نمک تا گداخته شود در آن پس بر میدارد آن را
از روی آتش تا سرد شود و میگیرد از آن که در قاروره کرده پس هرگاه اراده کند مرد زنی
که مانع است از نفس زنان و مواصلت با او و نزد پادشاه هر که متغیر است بر او پس باید که
بگیرد از این خلط بقدر حبه و با خود نگاه دارد در کف خود یا آنکه بماله بدو کف خود یا بر ران خود
پس نماید خود را به آن زن تا آنکه نظر کند بجانب او را تا گیخته شود روحانیه شهوت پس آن زن
بیقرار شود و رفع مانع میشود تا آنکه جماع میکند آن را و لوکر نظر کند او را پادشاه هر که نزد او
رفته باشد منع نمیکند او را چیزی که نزد پادشاه است بغیر هر حاجت که داشته و هر چه خواهد
به او عطا میکند

و نازه غضبش منطفی میشود و از جمله آنست سقمونیا زهر کشنده بدان این آنکه لوکر بگیرد از آن
کبریت و دماغ انسان که گداخته باشند و باهم مخلوط شده باشند بوزن دو مثقال از زنبق نیز همان قدر
پس بگذارد آن دماغ و کبریت را در طنجیر و بگذارد آن را بر آتش تا گرم شود پس بخورد هر بدان زنبق را تا
گرم شود پس بردارد پس بردارد آن را از آتش تا منعقد شود پس در قاروره نگاه دارد و آن میشود زهر
کشنده پس هرگاه اراده داشته باشد استعمال آن را پس بگیرد از آن وزن یکدانگ و مزج کند آن را با حلوا
یا شراب پس بخورد آن کس را که میخواهد پس از درون او تشنج میکند و میکشد او را صنعت تریاق
این زهر پادشاه را بدین زهر ایضا بوزن دانگ با یک اوقیه از خون انسان و بوزن یکدانگ از شیر دان
یعنی مایه شیر آهو که گداخته کنند در آن و بپاشند آن را و لوکر اراده کرد آنکه مخلوط کند این زهر را پس بگذارد
بوزن یکدانگ از پیه انسان و بمال بهر دست خود و بر سواع بنه و دهان خود و لوکر بگیرد از این خلط بوزن
یکدانگ و بریزد در پنجه و بریزد در آن چند قطره از روغن کنجد پس بگذارد بر آتش تا آب شود پس چون آب شود پس
قطره از آن در سوراخهای بیت بچکانند یعنی در هر دو سوراخ قطره و در سواع گوش او در هر یک قطره جسم او
پوسیده نمیشود و نعش میکند و کرم نمیافتد و از خالیکه دارد متغیر نمیشود و تازه و صحیح باقی میماند تا بر زند
بر او آب شور یا بر زند بر او نمک پس چون چنین کنی گوشت او میافتد و متعفن میشود و خاکستر میگردد

و از جمله خواص آن

ان علاج دیوانه است بگیرد از روغن کرد بقدر یکمثقال نیم گرم میکند در آنچه که چیزی بدان میریزند و گداخته میشود
در آن بوزن یکدانگ از این خلط پس در بینی دیوانه میکشند آنچنان دیوانه که قدرت بر دوا او نباشد
و عقل قاصر باشد از دوا آن پس خواب میشود و میرود دیوانگی او و از آنجمله است علاج مرض خوره گفته است
هر کس که میگیرد ایضا از این خلط بوزن یکدانگ و از روغن گاو بوزن یکمثقال و میگذارد آن را در آتش
که بر آن چیزی در بینی میکنند و بر روی آتش میزند تا روغن گاو آب شود پس چون آب شد میریزند آن را در
آن خلط تا آب شود در آن پس در بینی خود داره میچکانند که گوشت متعفن شده او را میریزد و صحیح میشود
و از این جمله است طلا اسب میگیرد بوزن چهار مثقال از شیر سگ پس میگیرد آن را و در مسعط و فتیله کرم
میکند بر روی آتش پس چون گرم شد میاندازد بر او بوزن یکدانگ از این خلط تا آنکه آب شود در آن و مخلوط شود بدان
پس میریزد در کوشهای اسب هر گوش بقدر نصف آن پس بدین سبب میگردد در عاف و حفظت و زرگ در او داخل
میشود و لشکر که آن اسب در او باشد هرگز منهزم نمیشود و بر نمیگردد از قتال و لوکر از لشکر باشد که آن اسب
در آنست شبهه بسیار میکند و دست بر بین میزند و نزاع میکند با اسب که بر او مقدم باشد و توانائی ندارد که او را
ضبط کند و نگاه دارد و لوکر بگشاد و لت باشد بر آن در راه رفتن مقدم نمیشود و نزاع میکند با صاحب
خود در برگشتن عقب و گردش راست میکند و شبهه نمیکند و این اسب بسیار قوی میشود و دست در او نمیماند
باب در بیان فائده آنکه هر کس افتاد گرد در خلاف که بر سوک گفته است که هرگاه باشد قرار دهد در روز
و میرود عرق او شاید باشد و مقتل بیشتر و این حالت استقامت او نمیباید که بگیرد بوزن یکدانگ از دماغ

ریسوک

راسات بوزن یا بیند در آبگینه کنند و آب شیرین در وی ریزند و دانه مروارید را در وی ریزند و بر
و بر آتش نرم نهند و هرگاه که صابون کف کند از او بستانند و باز آب صاف بجایش کنند و بعد از آن
بآب صاف بشویند که سفید و پاکیزه بیرون آید و اگر پاز سفید را بستانند و باکه و بکوبند و آبش را بگیرند
و بر دانه مروارید بریزند و قدری سرب سفید کوفته بر او زیر زند و بگالند آنگاه در دهان گیرند و بیرون
آورند بعد از زمانی صاف و سفید گردد و اگر ریشه درخت توت را بپزند شیر از او بیرون آید آن شیر را
بستانند و دانه مروارید را در او اندازند و نرم نرم گرم کنند و نیم روز بگذارند در طلق حل کرده نهند تا
که روشن و صاف شود و طلق را بدین نوع باید حل کرد که او را بکوبند آنقدر که خواهند و بتوانند آنگاه بشویند
و بکار دارند او پاره پاره برگیرند و آنگاه رکوی نو پاکیزه را بستانند و اگر خواص خاص باشد بهتر باشد و
طلق را در او کنند و پاره پاره در دست بمالند مانند شیر چیزی از او بیرون آید و اگر نه باشد
ریزهای بلور همین عمل کنند و گاه گاه آب بر او ریزند و اگر همین عمل کنند بهتر بود و چون مروارید
بگذارند تا آب صاف بر سر آن آید و طلق حل کرده در ته نشینند برگیرند و بکار برند باب چهارم
در حل زر که در بعضی ملمع بکار آید و بعضی نقاشی و غیره بکار آید و آن چهار قول است
در حل کردن زر سرخ بآسانی اگر خواهند زر سرخ را حل کنند پاره زر خالص خورد را بگیرند

وابکینه شر جزو و سه که جزو و زنگار جزو و سیماب جزو و همه را در کوره کنند که شیشه در بین او دوانیده
باشند و نایره برا و تعبیه کرده باشند و سه نایره بیرون باشد و بدمند تا از او زر حل شود چگلدا اگر برآهن یا بر مس
یا بر کاغذ بمالند زر گردد و اگر او را صبغ عربی بیامیزند و بر پوست بمالند پوست زر گردد
در بیت جا بکار آید. فصل دوم در حل کردن زر از آن آسان تر و سهل تر و آن در بسیار جا بکار آید و این
خالص مقدار مثقال و قدر کاغذ دانگ دیگر بگیرند زر زرد دانگ و زر زوری یا براده بیدگر دو نشادر و کبریت ربا زرده تخم
مرغ صلایه باید کرد و زر را در کاسه چینی کنند و دانگ از این دارو در دو مثقال زر سرخ کنند و بمالند اندک
تا حل شود قدری بوسه آتش نهند تا نوشادر و گوگرد بود و زر حل گردد و چنان کنند که در شش گفته شد
در احش فیروزه الماس قوس و قیطا و مرجان که از کانی خرق توان کرد و آن چهار فصل است فصل اول
در حش فیروزه بیاورند و جزو و میناو زنگ و زنگ سلیمانی و جزو سوم اصفهانی انگبینه سلیمانی آسمانی
گونی بلکه بگیرند و بکوبند و با یکدیگر بکوبند و بیامیزند بعد از آن بیاورند حجر سقیه چندانکه باید بکوبند و مانند
حریر صلایه کنند و بدو قیه از حجر و قیراط از داروها که یاد کردیم و از براده نقره هشت مثقال درم و قیراط
و از سیماب مصعد پنج قیراط بعد از آن با هم همه را بیامیزند و بسرکه بپزند آنگاه در بوته سنگ گذارند
و در تنور سرخ بگدازند چندانکه یکدانه از و بیرون آورند که فیروزه لطیف در غایت طراوت و پسندیده شد
فصل دوم در حش الماس قوس و او را شمس نیز گویند اما حش آن چنان است که بیاورند
تبوک کشمیری را و او را چرخ بکر دار الماس سازند بهر نوع که خواهند و عظیم روشن کنند پس بر مثقال
آب نارسیده نهند با آتش گرم کنند چنانکه آنگشت بران قرار نتوان گرفت و حد آتش

نگذارند تا سرد شود بوقتی او را و مروارید را بیرون آورند بفرمان خدای تعالی لؤلؤ لالا شده باشد
فصل سیم در عمل مروارید که در غایت خوب باشد بدست آرند مروارید صاف پاکیزه یک یک جزو و صدف صاف سطبر یک جزو و مروارید
مذکور را بشویند بطریقی که گفته شد و هر دو را در هاون ابکینه کنند و بکوبند صلایه کنند یکی را بهم بسپرند بعد از آن در قاروره
صاف پاکیزه کنند و سر قاروره را هم از ابکینه کنند بعد از آن بستانند ترنج آبدار را و نیم سر زند و مغز شر بیرون آورند
و دانه او را کرد دانند و مغز او را در هاون ابکینه نیک نرم بکوبند و با ربع او سیر منقا و چون خوب کوفته شده باشد در جایی سفید
بیندند و آب او را بیالایند و بر سر صدف و مروارید مذکور که در قاروره هست کنند چنانکه همه را آنگشت بر سر آن
ایستاده باید پس قاروره را بنهند و از اعاده و خشک سنگ سر شر را محکم کنند و در چهار گوشه باید شد نهند و از
آب گرم بر وی بپاشند چند یعنی روز زیبی و تغار بر سر آن و او کونه بگذارند تا مدت بیست و یک روز بگذرد قاروره را
بگشایند و آن را بردارند و مروارید و صدف حل شده باشد و بر سر آن تخم چون پرده عنکبوت مانده
و مروارید بر سر آب باشد و صدف در زیر نشسته و مروارید را از سر آب بگیرند و در کاسه دیگر کنند
و آنچه در قاروره باشد بر سر و والید کنند و با یک دیگر بکوبند تا یک ذات شوند پس در قدری روغن بر سفید کنند
و نرم از و بستانند و خشک کنند و چون خشک شود با قدری ریشم بیز چیزی از و بدوزند و تراز آنکه بسته شود
مروارید را بسوزنی که خواهند بدهند و غلطان کنند و چون غلطان شود مانند سنگ محکم گردد و بر تنه که
کنند از آب و نار آتش بدو زیان رسد بعد از آن بعد در هر مروارید بهزار پنبه در خریطه کنند و آن را بالیاس

و آن دانهای غلطان را در خریطه کنند در میان پنبه دانها یکدیگر و زبالند تا جلا گیرد پس بیرون آورند
و با نقره بخود داغ دهند و او را بدوانند چندانکه لسمت شود و آنگاه او را بکنند و بریان کنند و بیرون
آورند بگذارند تا سه روز بوی او را بکشند و مروارید را بیرون آورند بفرمان خدای تعالی لؤلؤ لالا
شده باشد در غایت لطافت و نیکوئی بمانند بود پس از این مروارید را بگوزید یک مرغ دهند و چون از حوصله
بیرون آورند سوراخ کنند و بدجا که خواهند بکار برند فصل چهارم در حش مروارید تو مرد دیگر و این بسیار
تجربه رسیده است و آن آنچنان باشد که بیاورند مروارید ریزه پاکیزه را و پاک بشویند و در قاروره سر فراخ
کنند و آب ترنج و لیمو و پیاز و سیر در سر آن کنند و سر شیشه را ببندند و آفتاب نهند و هر روز در سر نگرند
و چون آب بخورد و دیگر آب مدد کنند تا آنگاه که حل شود و مدت تا هفده روز بیست تا بیست و یک روز و چون
حل شود علول را در کاسه چینی کنند و کاسه دیگر بیاورند و از آن در آن کاسه کنند بقدر که خواهند کرده میگردانند
تا مدور گردانند پس آهسته در کاسه دیگر کنند بدان منوال که تا همه مرتب شود و باید که یک ملصق نشود و
در سایه نهند و سه او را بجا مه ببندند چون پاره خشک شود میلی از نقره بیاریکی مورب اسب بر زند
پس همه سوراخ کنند آنگاه چون تنور از نان خالی شود بیاورند ماهی فربهی را و شکم او را پاک بشویند و مروارید
مذکور را در شکم ماهی نهند که چرب گردد و در آن تنور با آتش آنگشت بپزند و بیرون آورند و سه دکنند
که هزار بار بلند از بهر روز صبح که کز تغییر نکند البته در صنعت لؤلؤ بیاورند مروارید سفید پاکیزه و زرد و
چنانچه در وی بیم در شتی نباشد و بیم نه بحر ریز سفید پاک و در شیشه کنند چنانچه دهن شیشه فراخ باشد
و فرمونا بود و سفید باشد و بقدر دو انگشت تراش ترنج بر سر آن کنند و سر شیشه استوار زنند
و از سایه بیاویزند تا ده روز بعد از آن مروارید را در حریر پاکیزه کنند و آن حریر را

آن حریر را

و آن حریر را میان رکوی سفید پاکیزه بندند چنانکه جمله مروارید بهم بپیچند و از او نم نماند و چون تمام شود بر صلایه ابکینه
نهند و بر مقدار که خواهند بر مثال مروارید بندند و بر هر مروارید سوزنی نقره کوتاه باریک بگذارند که در وقت
برداشتن بدست آید پس در شیشه سفید نهند و در سایه بیاویزند تا خشک شود و هفته بگذارند تا خشک شود و عمل گردد
و در میان خمیر کنند و بخورد ماهیکان دهند و او را بکشند و از تنور آوران کنند از بامداد تا شبانگاه بعد از آن
بیرون آورند کوزه ماهی نقره را و بکشند و آن دانه ها را تا سه روز در حوصله ماهیکان بگذارند پس بردارند
و بشویند و در ابریشم کشند چنان تراق باشد که هیچ افریدار بهر شرق نتوان کرد آنگاه بردارند و استادان را
بدعای خیر یاد کنند و این عمل بغایت عجب است فصل ششم نوع دیگر بیاورند مروارید سفید ریزه پاکیزه را که بغایت
سفید باشد و پاک چند مرتبه بشویند و با آب ترنج در شیشه سفید سر فراخ و تراش ترنج بر سر آن کنند و سر
آن را محکم کنند چنانکه باد و خاک در آن راه نیابد و هفته در میان حل نهند و زبر آفتاب کنند و سر
تا مروارید حل شود چنانکه مانند موم نرم شود بعد از آن در کاسه چینی کنند و آب صافی بشویند تا تراش ترنج
از وی جدا گردد و پاک گردد بعد از آن مروارید خورد و بزرگ سازند و سوراخ کنند بسوزن نقره بعد از آن
شیر مایه زده از برای پنبه و در کیسه کنند و بگذارند تا آب بیندازد بعد از آن کیسه را در آب نهند تا و قتیکه
تدریجی مهای در او نماند بعد از آن پنبه را خشک کنند و فرو رند مثل آرد میده و مروارید مذکور را
در او بگردانند تا از آن پنبه خشک شده گرد بر او فشنند بسیار ماسود خلط کنند و در سلوی ماهی زنده اندازند
و آن ماهی را در حوض زنده رها کنند تا ده روز تمام بعد از آن ماهی از حوض بیرون آورند و مروارید را

و مروارید را از شکم او بیرون آورند چنان باشد که از کمی خوشاب تر بود و این عمل عجوب و بلا نظیر است

فصل هفتم در صنعت مروارید و آن سوده و خاصه است و عمل استادان مغرب است بیاورند مروارید ریزه را چندانکه خواهند

و بطریقی که گفته شد در حمل گذارند و بپر مرغ سفید جمع کنند و از موم رنگ طومنگ قالبی زنند بقیاسی که خواهند بعد از

از عملات آن قالب را پر کنند و در کاسه چینی نهند و کاسه دیگر بر سر آن استوار کنند تا یک هفته بگذرد بعد کشته شود

ولی هنوز نرم باشد پس از آن بمور خوک سوراخ کنند و بهم در آن بگذارند تا خشک شود بعد از آن بیاورند قدری خمیر کشته

زنان سرشته باشند و آن خمیر را امیده باید جهار بار آن خمیر کنند گیرند و در شکم ماهی تازه نهند و ماهی را در گل تر

گیرند و بتنور گرم آویزند چندانکه ماهی پخته شود پس از تنور بیرون آورند و آهسته آن خمیر را از شکم ماهی بیرون

آورند و بگذارند تا سرد شود بعد از آن بپر مرغ سفید بسوزند و در کاسه چینی یا صحن زیتونی اندازند و در این

موضع تا هفت روز باید که نگذشت و در این ظرفها باید جهاغلطانیدن تا براق و روشنی گردانید چنانچه

چشم در خیره بماند پس بردارند و برشته کشند و بدجا که خواهند عرضه کنند و قیمت تمام بستانند و نصب

مستحقان جدا کنند که در این عمل هیچ شبهه نیست و صحیح است و عجب است والله اعلم والحکم

باب ج در رخش لعل و یاقوت که بکانی و اصلی برابری کنند فصل اول در رخش یاقوت رمانی

بستانند بلور صافی انقدر که بخواهند و در هاون کنند و پاره پنبه بر سر آن نهند تا متفرق نشود و بکوبند

و بپزند و پخته شود دیگر در صلایه اندازند و بوزن وی نمک در آن اندازند و میسایند و خشک

میکنند و دیگر باره میسایند تا نرم شود و دیگر نمک بروی افزایند و آب میسایند و رها

در رها کنند

چکده که مقابل باشد رنگ او بیرنگ فیروزه نشابوری بیارند جواهر اصل ده جزو می‌ریخته یک جزو

شسته از نیز یک جزو و سنگ سلیمانی نیم جزو و شنگرف یک جزو و همه را باهم بیامیزند و در بوته نهند و بهمان طریق عمل کنند (رایق دارند

و بگذارند تا سرد شود پس بیرون آورند که جواهر چکیده باشد مانند فیروزه گاه و هر جا که خواهند کار بندند و ابد مستحقان

در آب دادن کارد و خنجر و شمشیر چنانکه فولاد را بسیر دیگر بند طلق اندوده را بر وی ریزند و بول حمار آب دهند

که در آب داری با نظیر بود و در رنگ کردن بلور که با یاقوت برابری کند بیارند صمغ صنوبر اقطران

شمی و زیت از هر یک نیم مثقال جمله را سوده با نیم مشقال زهره گاو بیامیزند و چندان بپزند

که در روی قوی نماند و حل کنند انگاه بلور را گرم کنند و در میان آن اجزا نهند و سه ساعت

اقامت باید اجزا بلور را پوشیده تا رنگ گیرد مانند یاقوت

در صنعت حنا بهای که موی را سیاه و دراز گرداند بگیرند دارنگ را و آهک از هر یک جزوی و در روغن کنند و چندان

آب بر سر وی کنند که چهار انگشت از وی بگذرد و در آفتاب نهند چندانکه چون پاره در آن تنند سیاه شود

انگاه آب آن را صاف کنند و رغنش بیفزایند بعد از آن بعد و جزو حنا و یک جزو ورس بدو بیامیزند و بکار برند که در

غایت خوبی بود

در دوا که موی منع کند از رویانیدن بیارند اقلیمیا و اسفیداج رصاص از هر یک

جزوی و شب یمانی نیم جزو همه را با آب بسایند و موی را پر کنند و بر آن طلا کنند که مانع خواهد بود

در صنعت روغنی که موی را بی مضرت ببرد بگیرند حجر و آهک آب ندیده از هر یک جزوی و زرنیخ زرد

ده جزو و همه را باهم جمع کنند و چندان آب بر سر آن بریزند که چهار انگشت از سر آن بگذرد و دیگر روز بگذارند باز همین عمل کنند تا قوت آهک نماند بعد از آن از هر روغنی که باشد

جزوی و از این دارو جزو یا هم بیامیزند و با آتش نرم بپزند چندانکه آب برود و روغن بماند

پس در قاروره کنند و روقت عمل بکار برند و هر محل که خواهند بدان چرب کنند تا موی نروید

و بعد از آن محل بشویند و زعفران و گلاب بهم بیامیزند و بدان عمل نمایند تا یوان

ببرد و تا قع بود آهک و زرنیخ را برابر هم کنند و قدری صبر اضافه کنند و همه را در

آب بجوشانند تا بقوام آید انگاه بردارند و بکار برند که موی را فی الحال ببرد و نفع دهند

لبلاب علف است سفید شیر دارد و تنه هیئت سر بزرگ او گوید چوب یک

پارچه سم افعی را در میان او جمع کرده گل خشک گرفته در آتش برد تا علف

بسوزد تا ساعت مرتبه بهترین آن هفت مرتبه سم ثابت میشود سکونه کند

قدر بر قاع زند خشک شود بعد او بر زهره بر دهر وقت در صفحه دیگر

ثابت شده است **اذن الفار علفی است** که او را گوش موش گویند

نوع بود یک جور در پهلوی شتر خار میروید شیر دارد شیر او زیبق را عقد

میکند و ماده است برگ او مثل گوش موش است و آنچه مراد است در زمین

پهن برگ ریزه که بوی بخار میدهد نر است کشنده قلع است **غلبلاب علف**

است که در هندی اک و عشیره هم گویند که آب آن ثابت کند آب چیزی

و بگویند مجرب است **علف شتر خار** جوز است آنچه طبیخ دارد

مر آنچه بد خار است ده است آنچه خار است ثابت میکند بمسیح سا و

داو ثابت میکند گل را بمسیح صحیح است **بیت مع نعمت اجر فشر**

چه عشر حکمت لاتنگو کنم عقاب بمعرفت ثابت داو کنت

خون کبوتر لاستکی بر بزر عقد شتر کرد و پر از زر

باب علفیست که بقدر یک گز زیاده دارد و برگ او مانند برگ است و ریشه او مانند پیاز و چنین
دیگر علف او بچین و آب برگ ریشه او را بگیر مس را آب بکن سی دفعه در میان او ریخته
و مس خواهد شد بعد یک از این طلا و یک مس و یک نقره که چشمه از طلا است هر قدر بالا رود
همین است تا برقلی مشتری را باید آب کرد در میان آب علف ریخته خواهی بجوشد باب دیگر
علفیست که برگ او مانند برگ تربیلک و ریشه سرخ دارد در سر راهها و دهنه کوهها
بیرون می آید چنین بگیر او را بچین و آب صاف او را در شیشه کن چنین پنج روز آن طبیخ داده
مقود شود یک از این برده جزو زهره طرح کند قمر است **باب دیگر علفی است** که برگ او مانند
برگ بنگ است و ساقه سرخ دارد در سر راهها و کوهها بیرون می آید چنین او را بگیر بچین
آب او را در شیشه کن یک طلق را در او رها کن و بگذار در گوشه تا سه روز بعد ملاحظه
کن که طلق جاری شده باشد یکمثقال آن بیاندازد مشتری قمر خالص گردد انشاء الله
در معرفت گیاه که او را حکما غالیا گویند بسیار سبز دارد با او چنین قوس می شود و رنگ او نیز
سرخ است همچنین در کوه می روید که برف داشته او را درست بگیرند و سحق کنند با خرار هفت مرتبه
در عرض سه روز تا باهم مخلوط شوند بعد بگیرند از آن و بگیرند قمر را حب ۱۲ مثقال خالص بیرون
آید پاک صاف و اعلا **۳ گیاه است** که نام او باشیوه است و بار او مثل تخم مرغ
است سفید و بوی آن مثل بوی زعفران در کوه میباشد در راه سیلاب بیرون آید و برگ
دارد

و برگ او مثل حنظل است در میان او سیر سفید دارد آن گیاه را تنها بیدکنند و آب او را باید طرح
کردن بطلق یک درم از آن بصد درم طلق که میگذارد در درم حل میکند و بتدریج از آن طلق حل شده
یک درم طرح کند بصد درم نحاس که قمر گردد **گیاه است** که او را نارک گویند و برگ او مثل برنج
باشد بار ندارد و گل لاله سرخ زرد دارد در کوه هر کس او را بیابد برگ او را بگیرد و مشتری را
با او طبیخ کند فضه خالص شود **گیاه است** که او را باش گویند و مثل باش بیرون آید و اگر
او را بکشند بیرون آید از برگ او باد او آبه زرد بقاس او را عرسون گویند آب او را گرفته
و براده حدید را با آن آب بپزند و چنین مخلوط شود سرخ شود آن بوراده را گرفته خشک
کنند تا سه روز یا هفت روز در آفتاب بعد از آن طبیخ نمود تا سرخ او زیاد شود و بعد از آن بستانند
تخم آن گیاه را بکوبند و آب او را بگیرند و بر فراز طرح کنند عقد کند پس بیاورد از آن آب اول جزوی
که سرخ است و از آن عقد جزوی و هر جزو با هم سحق کنند با سرکه کهنه و سه روز در شهر دسی دهد
بیرون آورد در ظرف چینی بگذارد و طرح کند یکمثقال قمر که مثل خالص گردد **و شجری است که**
او را بالکندس گویند و همیشه سبز باشد و بوی او مثل بوی کندر است هم عطش نیز گویند
و بیخ او را مقطر کرده و اراده لازم کرده آب او را از آن بیرون آورد اما بیخ او را
مقطر کنند بهتر است و بیار در زنج احمر و بیندازد و بجوشانند همچنانکه بجوش آمده بردارد
شتر را باد طبیخ بدهد ذهب کامل شود **گیاه است** که او را ذات الوصل گویند
و اهل شام او را عقاب خوانند و او خار دارد مثل سوزن و گل زرد دارد شکل زعفران

گویند نشان آن اینست که در پیش او گل بروید بر روی زمین شاخ برود مثل هندوانه اگر بیابد او را بکوب
و شیر او را بگیر جزو بعد جزو فرار زن طبیخ بده که عقد میشود مثل قمر و قیر نشود هرگز **گیاه است** که
او را افغشک گویند در کوه ها میروید در بیابانها هم میشود او مثل برگ بنگ دارد و مثل شوکران
چنین او را بیابد بکوب و آب او را بگیر و خالص او را با طبیخ بده الی ۱۲ روز تا نام شود و فضه خالص را
بگذارد از این رصاص مذکور یکی بر صد رصاص طرح کند فضه خالص شود **گیاهی است** که نام او معلوم است
و بزبان عربی لغه گویند در کنار آبها و کوهها و جویها و صحراها و جائیکه آب ایستاده باشد بروید و برگ
او را بکوب و آب او را بگیر و جزو از آن طرح کن بر صد جزو رصاص باشد تا قمر زهره باشد میشود و اگر از
اطراف آن کنار بستانند و قصد کنند با سرکه زنند و بر نحاس بمالند کدار دارد **گیاهی است** که او را نام الف سکا
گویند یعنی بعد از سر اخ است و دماغ دماغ گفته بترکی گویند در کوه روید در وادیها میشود برگ او صد درست
و ساق او سرخ است و گل او زرد است و بعد او چنین مشک بوی و شیر او زرد است مثل زعفران بستان و بکوب
و آتش را بر قلموش کند بگذارد بریزد ذهب گردد باب دیگر بگیرد یک عدد مرغ در یک جای بر بندد و آب
سائیده مثل صندل بر او در دکند م را با دردکنده را از آب بیرون آید بخورد مرغ بدهد تا چهل روز و
فضلات مرغ را جمع نماید هر روزه در میان کوزه تا هر قدر بخواهد بعد سر کوزه را محکم نمود در میان
چنین زبل گاو آتش بدهد و چنین سرد شود سر کوزه را باز نمود قلع بسته شده در میان کوزه چسبیده
باشد که همان قلع در میان بوته ریخته آب نماید که نقره خالص گردد **گیاهی است** که او را کمر آویز
سیلوند در کمر ارکه بیرون می آید و او زرد میشود چنین دید آن علف را از بیخ چیده
و آب آن را گرفته هر چه قلع که جوشانیده باشد ظرف آهن و ریخته و سر پوش هم از آهن در بالای آتش
گذاشته آتش تندی نماید تا آب شود بجوش آید و با کفچه آهن از آن آب یک کف بر دیوار بزند
و اگر بسته شود آتش تند نماید و باید بدین دستور بعد نمود تا ماده اسلک قلع از تنه آتش
سرخ شده باشد و آب شود و چنین چنین شود قلع نقره اعلا گردیده است هم شده است

گیاه است که او را بحشیشه الاشق خوانند شبیه است بمرغ را مرا و راست در قرمه در مثل دراهم
و رنگ او سرخ است گل زرد دارد و بهمان مثل مهر زعفران است هرگاه بخراد او بکوب و آب آن را بگیرد و ممزوج کن
بلیلان بیرون می آید از قصبه و از او را نخال برگ یک است هرگاه قمر را فزاید او را برگ می افزاید
و او یک بید میشود تا استکمال یا نزده برگ و بعد از آن چنین در هر پایه شود و بعد از آن می افتد برگ
تا آخر مدت و مراد را بر گیاه است مثل بنفشه پس گیاه او را بخر او را بکوب و رق او را تحقیق کن و بینداز
و او را کشیده کنیز الوکالت بعد از آن در هر صد درهم زن که از او قمر گردد هرگز تغیر نگردد و اگر
بیندازد ده درهم او را بار زیر شمس خالص میشود و هرگز تغیر دفع نمیشود **گیاهی است** که او را حشیشه
المشتری گویند و آن گیاهیست روئیده میشود در قریه که آنرا عین الشمس گویند و او را آتی است که او را کوب و مراد را
و رقی بنفشه و آن برگ سان می روید هرگاه شاخ او را بکوب و آب او را بگیر و طبخ کن زنبق را پس
در آن منعقد میشود مثل قمر همرا فرا گیرد و از آن نقره جزو بیندازد بر پنجاه یک درم از فضه و زر خالص
میشود **گیاهی است** که او را حشیشه الزهره گویند بروید در قریه عین الشمس و مراد او رو فضیت که
مشابه نرگس زرد و در رودخانها بیرون می آید که سیل آمیت و بار آن گویا زرد است و هرگاه فلز
آنرا فرا گیرد و بکوب و آب آنرا بگیر و طبخ کن بر رصاص باشد پس او بیکرد و فضه پسندیده اعلا دارد
تغیر پیدا نمیکرد **گیاهی است** که او حشیشه العطار و سیلوند میروید در طلبار رنگ شبیه است
بسیر الا انه ورق آن شباهت بورق توت دارد در عمل اصل و فرع آن یک قیمت آورده
از صاحبان این عمل و شجره الست قلیل المثل عجیب الفعل الفعل هرگاه فتی او را پس بکوب او را بگیر
آب او را که بیرون می آید او را داب سرخ پس که تغییر کرد اند **گیاهی است** که مثل نعنا بوی
نعنا کار مثل نعناست در سنگ الاغها میروید آب او را گرفته بیخ جاریه مشتری را آب کرده در
میان آب او ریخته تا بیخ مرتبه نهادن در میان سرگین گاو آب کرده باد بیخ در میان بوته ایستاده باشد آب

سراو بریزد آب کز نه علف است کز نابدست و باخورد میبوذ آب او را کز فرنج عاریچه نشتر را
حوب کرده یک یک در میان ابها بریزد تجو آب را بر سر بوته بریزد

قصیده ملای رومی از شناختن حجر

سوگند مزن بطا و لیس و الضحی دان در عرخود ندیم یکطالب حجر دان
لرزند بخود چه ضایع این قوم در ضلالت شعر است بیشه و دم بول مزاف انسان
یار بر تو لطف کردی بر دیده شان و بر دل خواهند مرد لند این خوار را آسان
ترکیب این صناعت در رنگ رنگ نیادم
از آب و آتش در خاک پاک حکمت روشن چنانکه باید ایزک سخن دان
تا بر تو کشف گردد اسرار قیامت چار و حدی مضاعف مخلوط کن بمیزان
از هشت و چار بردار تا ره بر بر بمیزان جمع از هشت و چارت یارش نکو دکر اسکنه
باید سی منزل لرکشته در بیابان از بار و خاک آتش چند آب تا بدانی
زنهار تا نگردی در چیز دیو کردی قبان حق را حوت انسان مار است هم رو
بشناس آن ایزد را با جهد جهد امکان
ورنه چنانکه ابلیس انسان و حق ندانی
خود ره مکن تو لعنت اندر چه بود حرمان بشناس خوشتن را از بحر خود بیرون آر
انجو هر گرامی کان لولو است مرجان در بر و بحر پیدا در شرق و غرب موجود
چندین آفتاب طوبی چندین روح در بدنها
در پیش شاه درویش نا شهریار دهقان
پنهان نه آشکار از نزدیک خاص عامان خوار عزیز و سنگین بی قیمت بی قیمت
آخر چه اقتدار اول چه آخر آن پروردگار داند کهتم همه دیگر راست
بوان

چندین شعر دیگران نیست آن هست از جوانان روح نبی رسل بر منزل گواه باشد
کز ناند یکسر سوی در قول نیست کتمان مقصود از این صناعت در شعر قوت این است
تا آنکه طرح سازی یک جزو بر هزاران
صد شو و گر یک و بار و اکبر ایقان دینار زر در این قوم یک نیم بیشمار
نه پاس آنکه یکدم زین ره رسد بسامان نه روز آنکه روز شادان شود از این کار
نه سیم آتشینش روز شوش تو سوزان کردشهاب قبه تاکی چه دیو کردی
اندر میان باطل تدبیر حق نهادن جابر بکردن تو هست تا دامن قیامت
در هر سال صد جا سوگند باز کردم جبن و چه سود خواندن تدبیر باک بر دان
بعضی بحق جعفر دادم نشان مجرمان
بیچاره کان مهوش چندین نسخه بجو بنید
تدبیر ها بسازد زان شان که کشته باشد ماهر شوند اول آخر شوند غربوان
تدبیر از این قوم گر بر تو جلی خواهم زانجا بگر چندین زانجا بما تو جیحان
انگرده سرخ آهن تدبیر زر و نقره حیران شور و واله از کردار ایشان
آن کشته ارد رفتار تدبیر ما خطا باشد باز مزاج جملان
این کرده زر و نیق با یکدیگر ممازج و بنیز نیز کشته چه بد بود کوی آوران
بر بست زر دو زیبق آن زر در کشته این زر دو قیار انیخت بر دو نادان
ترکیبها بساز و آن هر دو در بوعی در عقد خام زیبق این سخت بست طیران
روز بنیز ابره این هر دو بگ بمالد و بنیم هر دو بمالد از هر تا سوزان
بهر سفید و نرم بردم زنش بسوزان

انگرده طرح در بنیز خشک بکر و تیره بر بست زر دو زیبق تصعید از زیبق
آنگرده سخت قلعی از آهن گداز آن خود شعر چشمه و دم ظلمت زاو پنهان
اعمال این قوم اندر عدد نیاید
انبعد اهل صنعت از آفتاب حکمت بر یک کتاب خانی آید و تنظ هزاران
در ظلمت اند یکسر بر آن قهوشنرا از آستانه تو بهتر سقف کیوان
ناکی رکیت جابر در سفینه بشنیعی
بلکه تست بشنو در صنعتان عاقی از چرخ اهل صنعت باشند دل بر شان
انس تواند اکنز گردن کز دور کندم کاندر جهان نگوید کنکته بدین سان
این آب آب جو به در شان ماست منزل آشوب آورد دکر ره کندم کند اسان
در معجزات عیسی و آن خلیل احمد در هر سر نگنجد اسرار فراوان
علم کز نیش خوان رخت خوشت این ز مختار قاب و تسلیم موسی عمران
او یوسف است تا نیز کنعان عالم انگو بدین کرامات منشور فیض قرآن
صاحب زمان و قطب او است مذکر ند در دست اوست یکسر از دار کرسان
حاکم کجاست بر یک هر جا که نام داری کر پرده پوش باشد دور در پلای عریان
بر بندگان نگر تو چندین آفتاب تابید بیند دهد مرادش عنقا از نامردانی
چندین ابر نوبهاری باران خوبه باریم هموار او شفقت بر کرد بر مسلمان
مردان اهل صنعت از شاه یابد روزی بر ارض شسته بارد معمار جواه ویران
کوته کنم حکایت بر زند کوه و لیت بستان بگو و کوبند بر کرو رود در دهان
این اهل با سعادت از جمله اهل فضلان
تا هست

تا هست قطب کنز با قدر الیک تنگ بر چرخ ماه خورشید در برجا بجولان
بر آنجسته دایم از سال و ماه هر یک تا سال و ماه باشد اندر میان کهلان
هر روز عشرت بعیت دیگر کون
از کار خانه غیب تابان بسوی ایشان

قمر با مشتری مساوی کنم

با سکون بش آوی کنم
با یکدیگر ره بگذار
خوانچه نشین هر چه خالی کنم
نوشادر زاج زیبق هر یکی پنج
باده طعام نمک بر ساو بسنج
انکه قلعی و نقره خونیم
بر یکدیگر افکن که یابی گنج
قول سید حسین اخلاطی این قرار است
ذاد الس فرنیم

شکار	نوره	دار	شوشیز	نوشادر	برادر
۱ درم	۱۰ درم	۱ درم	۱ درم	۱۰ درم	۱۰ درم

در یکدیگر صلایه کرده در بوته کند زیر بوته
و استرال کند و آن سوراخ کند بوته و دیگر در زیر آن نهد
دیگر باره براو کند بگذارد
با یکدیگر بگذارد تا هفت مرتبه

قلع	نقره	
۵ درم	۵ درم	

هر بار قدری آبگینه بر سر آن بریزد از هشتم بار
ده مثقال عید داخل کرد بگذارد بر برد

سرد شود بعد با آن برادوس بان صلایه کند بعد از مشتر جرجرج را هم
برادہ کردہ باشد ہر جا را ہم صلایہ کردہ در کوزہ مطین کردہ سہ عت آتش قوی گذارد

بعد از آن بگذارد سرد شود دانرا
سہ نوبت استعمال کند قوت خاص است
بجہت رسید حبس اخلاطی رسیدہ است

تنقیہ مشتری

طلس ابیض	نمک نابت	قلد استخوان
	۱	۱
مساحر در میان سفال لا البلا		فرشش و لحاف کردہ سر کوزہ را

محکم کردہ یک شبانہ روز آتش شدید دادہ بعد
در آورد آب کردہ بصفہ شود در کل اقلا ۱۲ بار کہ
میان کوزہ بر شبہ ماہ چنانکہ نماند نشستہ باشد نبسند

شربت ابیض کہ عبارت از اوج مریخ است **عمل ۱۲۴۱۲ مجرب** مثل سوم حقہ ساختہ از این آب
عمل ۱۲۴۱۲ میان او ریختہ مالید جیال میان او ریختہ بالد سر حقہ را و نانکشت
بہم آورد مدبر کین کاو کرفتہ میان آتش نرم
کہ نشستہ بدہد فقد امتحان اول است

منشتر جرجرج عدد موالی شقر

عمل قمر مجرب است بگیرد اولا آہن سپید بنک بخورد بالصفہ الاعشر دس دہد یکشبانہ روز و ہر دفعہ
بشوید و بتجفیف نماید و بقدر عدد ملح را اضافہ نماید و بعد از آن برادہ صد مثقال و برادہ زہرہ ہم
سہ مثقال و برادہ قمر ہم یک مثقال با یکدیگر خوب نماید الی اعشر مراۃ و ملح قلاء و شنگار تطعیم آن
جسد نماید بعد از اشقال نوبت بلید اصفر و اشقال دار اشکنہ با ہم صلایہ کند و از این
تطعیم قمر برادہ و زہرہ کند شمس است تدارنج مثقال بقال حر مثقال سنگ کبود و بار عنزرت
دہ دس دہد و انقدر یکہ در آن حقہ ماند است او را در بوطہ حب کند یک مثقال از او
و یک مثقال شمس با ہم ذوب کند با ب بگیرد تخم مرغ را رزدہ او را بگیرد یک جزء رزدہ و یک جزء
دہن سمم و در سرکین اسب دفن نماید ہفت روز بعد از آن تقطیر کند تکرار عمل نماید الی ثلاثہ مراۃ
بار سیوم اکسیر است بار دیگر رزدہ تخم مرغ را و موی سر آدمی را و خلال او را سہ برابر در حجر و سرکین
کبوتر تا ہفت روز دفن نماید و بعد از آن تقطیر کند مثل آن است والله اعلم اصحاب اینست
راس الہند یک مثقال بر یک بزدی یک مثقال نرم سفید یک مثقال در ظرف آب یک جا یک
آب غوزہ بگردد او دہد بعد او را بردارد در شیر و خمر تب بدہد و در چشم کند ریب بیوند یک مثقال
صمغ عربی یک مثقال و مقل ازرق یک مثقال صبر زرد یک مثقال ریوند چینی یک مثقال مصطکی
یک مثقال زعفران نیم مثقال تربد مجوف یک مثقال طلا بشود بکوبند عدت دس بار
عمل روغن عقاب اتل عقاب حب صلایہ کردہ در میان ظرف چینی میان آب بریزد
بر ہم زدہ بگذارد آنچہ خوب است در کنار صہ بیچہ بیندد بعد کلس البیضہ را آورد بہتر آنست تازہ
از کرنہ در آورد باشد نہ کرم باشد نہ زبد در سر او ریختہ جوش می آید بعد خوب ہم زدہ صاف کردہ
انوقت عقاب منقر را آورد این آب را بتدریج بگوزد عقاب را دہ صلایہ کردہ تا بگوزد بعد
بعد از آن تخم مرغ را آورد میان او را تا کہ عقاب مسحوق را میان او بریزد دسر او را محکم
کردہ

۱۴۳۹۳/۱۲
۸۹۸۹۱

سورہ قلم سمعات زبد البحر سہ الفقار بحر طاقود
۱۴ ۱۰ ۱۴ ۱۴ ۲
سند کوک سند رسعلی البہار رہر فاطر
۱۴ ۲

بگیرد آجر را میان او را کوفتہ کند و اجزا او فرشش و لحاف کند بر سیاب و کاسہ بر
جزم کند و چوب بالا نجان آتش تا بہ ظہر چون سرد شود بردارد میان آب بدہد
بجہت شد بعد در آورد در میان آب لیمو بجوشند اکسیر است یک جد مس طرح کند
تقلیس زرنیخ باید آنچہ پوست کندہ برابر صلا کہ شود بعد بقر خمیر کہ در میان
پیچیدہ در میان آتش بر دیگ تب تا صبح آتش شدید بدہد خوب در آورد مقلس شود
جہت دل جگر غلامیا **تقلیس فولاد** فولاد را تا ہفت قطعہ تابیدہ در میان
آب زرنیخ اندازد اگر در میان آب زرنیخ کم انرا ہم کوبیدہ باشند بسیار خوب است بعضی
لیمو را نیز گویند صحیح است خواص یک برنج از بات و نشر الات احمر را نماید

طریقہ مقطر موبا بگیرد موبا را ہر قدر کہ میخواہد و فنجانرا کہ حکمت بگیرد و قدر را کہ
تند بیارد در میان فنجان ریختہ بر ہم بزنند تا بار شود بعد نمک سنگ چہار پارہ کہ در میان سرکہ تند
ریختہ تا نمک شود و بعد در میان افلاطونی ریختہ سوار کہ مقطر نماید **ماء عدد** طریقہ ملقہ
با کاف کبود کہ سر نماید بعد ملقہ نگاہ دارند بعد بتہ سازند از زرنیخ بریت کنرا ملقہ بعد در بتہ
فرشش و لحاف کنند از وارق نماید و سر بتہ بعد ہم خوب بہم آورد بگذارد تا نمک شود
بعد در طاسطین مس کنارد کہ حکمت کرفتہ در مس دہند از او بر بردارند
یک مثقال از زیبق و پنج مثقال مس و یک مثقال نقرہ خوب کردہ نمر خاص شود

طریقہ زرنیخ سلاد

سلاد	اہلج	درب
۱۴	۱۴	۱۴

جہت تنقیہ بیچارہ بیاید بعد بگیرد آب را بجوشد
بیشتر سہ سہ بیاید اصناف او را کرفتہ
علقہ نماید اصناف او را کرفتہ
جوشانید روغن شود تا
۱۴

عمل مجرب برادہ طلا

مقالهٔ بقیه

افتقاب عاشر

زراعت و صنعت

اگر فرض نمایم که از مهندسان بزرگ قرن گذشته مثلاً دالتون و نیوتن و لاوازیه که با پدرش
سر از خاک برداشته بالیده شده در میان دو اندازه در بیست چون کشت و زراعت بیرون
و صنایع جدیده را بنظر تدقیق گرفته اند در خود حالیات لف بیرت نشاهده نمایند
بهر چه گوشتان کر چشمان نیز بصفحهٔ گیاهات و مهوت مانده پاچه دوره کوچه خود دکان مرکنه
در خواب بیاید یا خون و چشمهای نهر و دیاچه شوند -

بعکس اگر جان شما به زراعت این نهر تاش دهند و از شما اگر از قدیم آشنا باشد همه چیز را
شناخته اظهار تعجب دیگر نمی نمایم -

زراعت و صنعت بنیر ترقیات خود را بتصریح کمیدن آلات و اجزای آن چه حرفی که باید
بیرون آشنا و بیرون کاره یا بحد خلف بنیر اهمیت نه سبب تشکیل شده و تعلمات آن کرده و بیرون
آمدن اقتصاب فی بحد ترقی و پیشرفت نموده است - قصر صنعت ترقی که در شرح
سبب تشکیل است مدنی اقتصاد عالم نظر از زراعت آنچه بیان در جایگاه در ذکر آن
اعداد لو بیشتر ترقی را موسس نهم و از آن در درجه چهارم خود نشانه است -

پس باین صنعت و زراعت که بنیاد در داشتن و نه بیشتر ترقی کلی نداشته اند -
پس از همیشه ترقی و اصلاح در هر عصر اسلامی خوشبخت و دولت پایدار شده و از کیفر مرور

بکلی عنصر سابق بیان اندوخته و واقع گشته بود قطع نظر از کارهای دیگر موجود باشد
در خوص و ترتیب موجودات و تمیز کرده و بعضی تدبیرات شدت نیت نهاده خواهد
از تغییر یافته شده و غرض و مرض امر بالاتر و طرح قانون شده معلوم شده است خداوند
کارهایکه در ترتیب و تعالی و کرم ابریشم نهم قدر این همه خدمات خود داشته و دانسته
کرده بهمدست بیش از آنکه در این واقعه حیرت ضرر کنند چه دادند از برای وجود این
حکیم بزرگ فایده و تنبیه بوده —

پس در اینصورت بار بار میرزند دیگر چه خواهیم گفت و همین زحمت غریبه خود و خود
و بایه زندگانی غریبی بنوعی از خلعت جمع و فاده بیرون کشیده از صدور صفحه مرتبه
خارج کرده موافق هم و قانون مطابق بدست داده است و چون آنها هرگونه نبات را
خواهند بایشم ساخته هرچه مجهول اند آخر بکلی آدمه کیفیت و کیفیت اجناس و بحر دانند
علم و تجربت کرده و محققا با خاطر در صابون و شیشه و شکر تهیه و جهه کرده و چیز
میسازیم همین طور کتان و کنسم چقندر و مضاب سیب و غیره کم و بیا و آنور ساخته
همان قانون تجزیه و ترکیب در صنعت جاری و رهیم در هدایت نیز مجهول داشته مجرد ایم
و نیز چه خواهیم گفت در بیان اجمالیکه بر تعلق آنها خواهیم داد بیان و بیان بیکسانی
کارخانجات نیز در اسلوب و ترتیب مخصوص ساختار بنا و در آن کارخانه نیز قانون
بیان باید و در کارخانه نیز قانون بنا و دکان باشد و از پیش قدم اعمال و بنای آن کارخانه
تقدیر و تخمین شده چه از روی حساب و اندازه در پیش آورده و تعیین باشد و آنچه

باید گفت از جمله که تجزیه آنها آن چنانچه بنظر آید ساختن از آن و فرآورده ها و کول
و شروب و از زهره و دست زندگانی و موقوف شدن این همه مخارجات و مصرفات
و حصول فراغت کلیه و صلح عمومی باشد —

باین مسئله گودای شیشه بکنند آنچه دارهای فسانه نما و تامل نقشه و چیز دلهه بکنند بزرگ
مختصر از آن خواهیم پرداخت —

قانون گودای شیشه

تجزیه و ترکیب

یکی از جمله واقعه حقیقی که در این گفته زندگانی نیز این است و در عالم طبیعت هیچ چیز
بی خود حق شده از هم یا بوجود و بوجود نتوانند گذشت — بیان و تفسیر آن چنین است
مجموعات و نباتات گفته شده بوجود آمده یا بوجود آمده از درجات بسیار است تا بمراتب عالیه
هر دو برابر نظر آنها بوجود خلق کنیم جزئیات حیوانات سابق الوجود و از زمین و هر
جنگلیکه نیز از چیز دیگری گرایم نیز —

پس بالجمله هیچ چیز از هم متوان ساخته و بیش از آنچه جز از هر گونه خلق و ایجاد
و یا بالکل خلقت اگر تازه غیر تغییر اشکال و تبدیل اوضاع و گفته را و گرد
از چیزهائی که دیده ایم نادیده بوجود آمده و دارای حد متغیر نیست و دانسته آن بسیار وسیع
و نامتناهی است هیچ چیز از آن اجزای گفته باشد و دانسته بتقادیر و قواعد و تیر ایطا

جمع آنها عالم باشد بر قدر خواسته باشد مرتبه آن خاصه جنبه و اجزای اولیه بود
چنانچه [illegible] جمع آورده نیز معنوی تر ایطا لازمه ترکیب آنها و فراهم کرده
جسم مرکب موجود بسازند و فی الجمله این قانون ترکیب و تجزیه آنها است و تعدد و قدرت
اکنون تجزیه نیز بحصول و اجزای آن پا بجه باشیم —

بر وفق این قانون است و در تجزیه هوا و آب و آمونیاک و آهن کاربونیک و غیر آنها
اجسام دقیقه گفته بود معنوی میباشند —

و از روی این مطلب است و باز معنوی سنگها و نباتات مرکبه و ساخته بلکه بعضی
جواهرات گرانبها و اشیاء معدنیه و [illegible] بود قاعده ترکیب بدست آنها ترتیب
و تقادیر اجزا و مسیار ترکیب خاصه مرکبات بود تعیین نیز بکار میبرند —

چرا این قانون بود در مسئله نباتات سیر نمود نیز معنوی باب و شرایط رستن و نمو
و بار آوردن نباتات بود فراهم بود نیز اجزای بود که لازم دارد [illegible] آن خواهیم —

اگرچه جدید باین عالم جاری بسلسله نباتات قادرت یافته و مدت بسیار است بنا بود که بهترین
جمادات [illegible] و نباتات زنده و صاحب جسم [illegible] و علی الظاهر مرتوان آنها بود در تحت
عنوان مرکبات قرار داده یا چون قدری دقت [illegible] نام این هدف از بیان
بود [illegible] مطلب آن نیست و قوه حیاتی دانسته بود و نیز نه جان بلکه روح [illegible]
و [illegible] عناصر معنوی باین نام بلکه مقصود آن است و باب دلوام بود و ظهور آن قوه بود
فراهم کرد تا باعث نمو و از این قبیل گردد [illegible] و در پیش هر اجسام مرکب میسازیم
اجزای آنکه قادر بکلیکی تعیین لازم و شرایط ترکیب بود فراهم میکنیم تا میسر ترکیب آنها اجزا

بود نیز جسم متحد بوجود آید —

پس تمام مسئله راجع باین است و جدایم نقش نبات مرکب از جهت غیر جاری و [illegible]
تا روبود و دو تیکه دو زندگانی و نمو نباتات [illegible] آنها بود نیکه گفته است —

و این مسئله و جدا مشکل و مختصر بنظر جلوه است باعث اعمال تو تمام بشر
قدر شد بخوبی مکشوف و تبیین آنچه و اجسام آن نیز اگر از آن قدرت و در دایره
بنظر میآید —

چهارم عنصر

جدیدترین انواع گفته نباتات و قدر آنها مرکبی تحقیق دانستن علم کیمیا شناس در دست
خود اکثر نیست علی الظاهر از هیئت کلی و جزئیه و منظر و خاصیت کلی احتوت دارد
چنانچه بنظر از کثرت خلط و بر یکدیگر اسباب حیرت شده بالکل بنظر دیگر بتعبیر که گفته
و چهار مرتبه تعیین کلی آنها تحقیق نمود بین بلکه کنند باز بین نیز دیده نشود
بنظر از جمله لازم تعیین آن فی و حیوان و بالکل دسته دیگر هر جا که بر خورند اسباب حیرت
دارد شده و یا از سوم تاثر محسوب بر عمر آنها تمام رستنیها ما به الاشتراک مخصوص دارند
و آن این است و هوای آنها ترکیب شیمیائی آنها تمامه و بیک نحو است —

[illegible] و [illegible] نباتات
جدید است از صدور تا زوق از کنم تا نوکران از طرف خوشتم تا گونه مردان
چون در نیه آنان بیش از آنکه صدم شده و اجزای نا کنند آنها یکی فی و همه از
بادیه بادیه [illegible] از یک چیز ساخته شده اند —

این اختلاف که بین آنها دیده میشود از بابت تفاوت ارکان و عناصر آنها نیست
بلکه منسوب بوضع و ترتیب ذرات و اختلاف نسب و مقادیر و طرز جمع‌بندی آنها است —
مگر نه آن است که با قطعهٔ قطع از حروف ترکیب کلمه و بوجود آمده هم کلمات
و لغات ساخته میشوند که هر کدام معنی جداگانه دارند و بعد از آن جمله‌ها و عبارت مفهوم و مخصوص از آن
و نه آن است که با چند انگشت و سیم تار الحان موسیقی و جمیع آهنگهای مشهور و
نواخته از آواز مطرب و خوانندگان و هر دیوان تا هر گونه نغمات خوش و ترنمات دلکش
ترکیب توان کرد —

* * *

پس باید دانست که ارکان اولیه و عناصر حقیقیه که جهت تشکیل اعمال باطنیهٔ
نباتات و طرز زندگانی و کیفیات آن [illegible] که [illegible] پس از تحقیق و تفحص
مثلاً چهار قسم که آب از اکسیژن و ایدروژن و هوا از اکسیژن و ازت و کلر و طعام از
کلر و سدیم ترکیب شده است همچنین میخواهیم بدانیم که مطلق رستنی از چه و بوجود آمده
و عناصر اولیهٔ آن کدام است —
نیز دانی نوزاد خواهد گفت از چهار عنصر وجود آمده است نه کم و نه زیاد از خواص این
عناصر چنین آید
که در حین نوزادن نبات بصورت وجود و بکار صانع میخیزد

اول — کاربن	چهارم — ایدروژن
سیم — اکسیژن	چهارم — ازت

عدد ۴

عناصر آنچه مورد
پس از نوزاد شدن نبات بصورت خاکستر باقی میماند

اول — گوگرد	پنجم — اسید فسفریک
سیم — کلر	چهارم — سیلیس
پنجم — آهن	ششم — منگنز
هفتم — منیزی	هشتم — آهک
نهم — سود	دهم — پتاس

عدد ۱۰

این عناصر چهارده گانه هر وقت از هم جدا شده و بدون آتش در تمام نباتات
از هم جدا باشند [illegible] در نبات اصل دارد و بوجود نیامده از یک از آنها است —
باز ذکر میکنیم تمام اختلاف میکند در نباتات دیده میشود اگر چه در طایفهٔ واحده مثلاً
در طایفهٔ نباتی چیزی دیده که با همه چیز از نباتات این طایفه مانند سیب زمینی
جزء خوراکی و بعض دیگر از تعلیق زراعت و جداگانه هم قائلند بهمین وجه مربوط باختلاف
عناصر آنها نیست بلکه بسبب آن خلط اختلاف مقادیر و طرز ترکیب و انتظام
آن اجزا و یا بعبارت اخری منسوب به سبک و اسلوب اجتماع و ترتیب ذرات
آن عناصر است —
پس از این تجزیهٔ نباتات ترکیب جزء آنها معلوم شد میدانیم که از چهار عنصر
بوجود آمده اند —
و بنابراین باید حصول آنها بر طبق این اجزا همان چیزی باشد نیز در صورتیکه طبیعت سو

بمنزلهٔ [illegible] که در اوضاع [illegible] نیز اسباب فراهم آمده اجزا و اوضاع [illegible]
که آدم باید بتوانیم بر حسب میل خود هر گونه نباتات را بسازیم و شرایط [illegible] آب
و هوا و تخم و کلر و طعام و ترکیب جزء آنها یا بدهیم از اکسیژن و ایدروژن و ازت
و کلر و سدیم ترانیم ساخت —
و بعد از اطلاع بر حقیقت حصول این مقصود هیچ کاری نداریم جز آنکه بدیه چهار عنصر فوق را بتوانیم
و قادر بر جذب و تغذیه باشد نباتات داده تا بر تعلق و تناسل و ضرورت مشتق در آنها
بوجود کمک داده است جز ایجاد نباتیه گردند —
و این مسئله بسیار مهم و مقرر و تقریباً یقین است و بسیار [illegible] و از زمان
شاگردی خود با وجود تعلیمات [illegible] و هم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [

ایدرژن نیز از آب که مرکب از اکسژن و ایدرژن است نیز از آب این یا آنچه تر میرسد
حاصل گردد —

پس معلوم میشود که نباتات بیشتر از رطوبت دهند که نیز و غلیظ میشوند بوجه آنکه پیدا
میشود در صد جزو نبات ۷۵ جزو کاربن و ۵ جزو اکسژن و شش جزو ایدرژن و یک
جزو نیتروژن است و قدر تر قطع نظر از آنست عناصر آلیه نباتات در صد جزو نوزده
جزو است نیز [illegible] صد مثل حاصل میگردد باید در شمار ریزی خود در
تعدیل لوازم اکسژن و ایدرژن دلیل که دو فعل نموده ایم که نوزده مثال آنها
جزو نبات گردد [illegible]

[illegible] در ترکیب نباتات داخل میگفته زیاده باشد باید
که صد جزو داخله نام زیاده [illegible] بهرام [illegible] آفتاب و فرمان رب الارباب
ام الدهر این اجزا علاوه نباتات دلیل [illegible] بهتر میشود — در صد [illegible]

[illegible] پس [illegible] عنصر [illegible] وقطع نظر [illegible] طلب تا [illegible]

[illegible] عنصر [illegible] لازم [illegible] صرف نظر [illegible] دارد [illegible]
زمین [illegible] دلکش [illegible] کنیم باز بیش از [illegible] دارای این عناصر [illegible]
حلقه [illegible] که در تمام ارض موجود مانند [illegible] که در آب و در هوا است چه جا و جود دارند —
این عناصر عبارتند از نور و فلز و سیلیس و آهن و منگنز و کلر که در نباتات در صد جزو
بیش از شش جزو دارای این هشت عنصر مذکور [illegible] از آنها نیز باید آنچه شش قطع نظر کنیم —
پس گوئیم در هم صد جزو نوزده هشت جزو بجز جزو حاصل و جزو نباتات شش بعنوان
اجزای لازمه نباتات و مطهر فروع تا دو جزو آنها در آن فرمان بذیر کلی و جوهر

[illegible] کنیم [illegible]

[illegible] تمام طبیعت و ایران نباتات که جزو [illegible] آنها میشود —
پس بعبارت اخری [illegible] نباتات [illegible] جزو هشت جزو بر تقسیط هوا و گرد و خاک
مزاج و آب [illegible] —
در هر عصر و زمان در هر شهر و مکان هر وقت بدانستن با کلک جزوات میتوان گفت
که و چهار هشت میشود —
پس این مسئله نیز میتوان ابراز داشت که برای زمان [illegible] و منگنز نباتات چهار عنصر
خاک [illegible] از حساب خارج شد [illegible] در موقع اجزای [illegible] جزو چهار عنصر که
هنوز ذکر نکرده ایم چیزی باقی نماند و آنها عبارتند از آزوت و آتشه نیتریک و [illegible]
و آنها [illegible] نیز مسئله [illegible] تازه شد در صد [illegible] باید [illegible]
چاپ [illegible] —

* * *

از این چهار عنصر آخر که باعث در صد اسباب عاملیت شد [illegible] عنصر زمین و [illegible] آهن
نیز در نباتات [illegible] چه [illegible] —
چون آزوت و آتشه نیتریک و چون [illegible] و آهن نیز نباتات مطلق باشند و چون
[illegible] که [illegible] نباتات [illegible] خاصه این عناصر [illegible] و در [illegible] آنها
این [illegible] [illegible] در [illegible] تعلق [illegible] و در [illegible]
و [illegible] در موقع [illegible] —
[illegible] از فرد [illegible] و [illegible] بادوات میتوان [illegible] که
چند آب یا چند [illegible] دوات [illegible] از پیش میتوان [illegible] که [illegible]

این [illegible] که [illegible] قدر [illegible] چند [illegible] چند [illegible] [illegible]
و چند دسته کنیم خواهیم داشت و از دور این مطلب چه چیز [illegible] واضح [illegible] [illegible]
هرگاه از دور [illegible] که [illegible] این چهار عنصر حاصل [illegible] جهت [illegible]
[illegible] که [illegible] تمام [illegible] [illegible] [illegible]
مرکز آن ساخت —
پس [illegible] باید [illegible] آن [illegible] و جوهر [illegible] این [illegible] و ترکیب [illegible] نباتات [illegible]
در آینده چه [illegible] —

خاصیت [illegible]

مطالب [illegible] در این شرح میدهیم [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]
و خیال [illegible] بلکه تمام آنها [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]
اوتار و قوانین است [illegible] [illegible] آنها [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] زمین [illegible] —
موسیو [illegible] در این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] —

کشتم [illegible]

ظرف چینی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] باشد [illegible] از سیلیس خالص [illegible] کنیم —
معلوم است این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] جزو از حیثیت حاصل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

حال بیاورید عنصر مدنا عنصر چهارم آتش است که عبارت از آزوت است و در نباتات
فقط ۵ در صد وجود دارد میگذاریم —

چون صد قوت حیاتیه نباتات در گندم ظاهر شد یکباره آنکه در تجربه‌های پیش پرورده‌ایم
در زمین گچ بود برگ‌ها بین دارست و پر پیدا شد رنگ سبز گرفته مثل آن است که
پیش غذا ۵ عنصر در زمین بود آنها نفوذ کنند آنها نفوذ کنند دلیل باشد دیگر چهل نفوذ
چهل و پنج نفوذ و حاصل آورد —

پس نتیجه امتحانات این شد — دیگر خالص . . . . بیست و پنج تا سی نفوذ
با ۵ عنصر بدون آزوت . . . . چهل نفوذ
با آزوت تنها . . . . چهل و پنج نفوذ

بر وجه معلوم میشود که آزوت در زندگانی نباتات اثر عمده دارد —

جهت تکمیل امتحانات و تجربه نمودن تام شوق مشغول کلیه دیگر تجربات که
آزوت را متمم بر عنصر که باید بهتر نتایج —

در این امتحان صورت سند گلخانه تغییر کرد که اثر ۵ شبه آزوت زیاد نفوذ داشت است —

با آنکه زمین این کشت در زمین عنصر بیرنگ غیر گلخانه بی اثر و عقیم است گندم‌ها با اطوار
۵ بهترین خاکهای مزروعی میرویند رشته ساقه‌ها قوی و برگ‌ها وافر و با نمو و بسیار تر شده
آثار صحت کامل و قوت نشو و نما ظاهر شد خوشه در نهایت پر و دارای فصول مرغوب
و ریشه دیده جلگه بیشتر از آن میرسد —

در این دفعه متعاقب شد نتیجه کامل است که رشته نباتات با عدد در بالا کامل میشود —

صورت مقایسه گندم‌ها که در
امتحانات مختلف کاشته شده

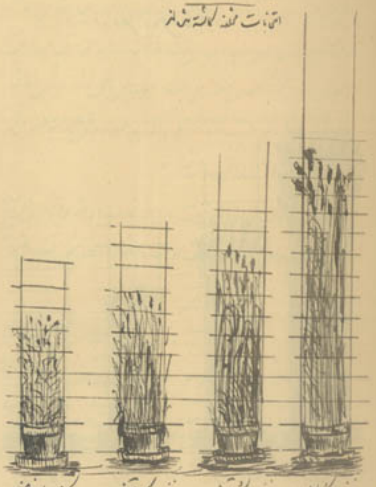

زمین گود کامل — زمین گود آن — زمین گود آن — گندم بی زمین
و تمام مواد آن داشته باشد — فقط عنصر فراوان — عنصر نتیجه نیافته باشد — آزوت باشد — یا زمین بی گود

صورت مقایسه گندم‌ها که
در دو حصه مزروع کاشته باشند

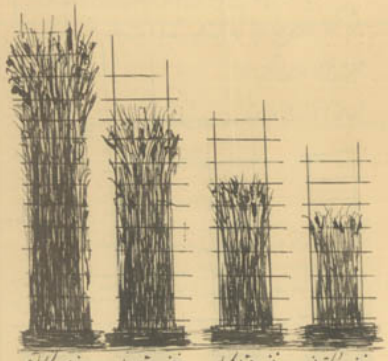

زمین گود کامل — زمین فقط گود آن — زمین گچ بی — زمین گود
دلیله لنز — آزوت دلیله باشد — عنصر دلیله لنز — گود است

* * *

پس معلوم شد که در زمین مصنوعی غیر در زمین گلخانه عاری از لوازم تخمه باشد میتوان گندم
کاشته یا بعبارت اخری بدون زمین میتوان علامت و زراعت نمود تهیه طرح در دو سه
جعبه یا در دو سه تخته و عنصر غذا که نباتات سبب غیر و گل کاشته در آن اطاق
بعد از مدت حیرت انگیز بدست آورد مشروط بر آنکه با همه عنصر و دست داشته که عنصر دیگر
بدون حرارت نباتات از هوا جذب میشد —

تحقیق علم این مطالب از قرار است که در این تجارب ذکر شد و چون با این میان
تهیه معلوم میشود که علم این سند در کلک بهوت و چشمه‌ها و بدون بحر کیه قضیه و نباتات است

علم و عمل

اگر چه ذکر نمودیم در زمین اگر با وجود نباتات تحقیق یا تهیه عنصر کلیه در کوه زمین
طبیعی مزروعی میتوان عدد آنها شمرد که بجای عنصر بسیار زیاد که هفت عنصر از ۵ عنصر مشهور
غیر نحو و نیتروژن و گوگرد و کلر و آهن و سیلیس و منگنز به وقت در هر زمین کم مایه و بیشتر
بیش از حد لزوم در اجتماع موجود —

و در آخر این نتیجه بدست آمده که با چهار جسم غیر آتشه فسفریک و کلیس و آهک و آزوت
میتوان تام لوازم زراعت سودمند آورد —

زمین که در حد دارای قوه عقیمیت جلگه یک نوع کیه کاه نباتات و بنزله لاوضاع آب
نباتات اجزای لازمه قوت و دوامی ذات آن از کیفیات خارجیه جذب تخمه خود
قوت که قوت نباتیه و میتوان گلخانه از زمین قطع نظر که خاصی سود که آب و هوا و نباتات

فرق داشته باشد آنها رسانند در صورت جزئیات جزء کوه دهند —

در شدید پس میگفت اگر این برای تنقیه کیه کلا، بر بهیه کن زینی بود با هم قرار بگیرند —
بعد از این مذکوران خواهند گفت که کوه بیشی یا باید بهیه آنقت ضرور است گفتند
از بهیه کنید — تا تو اصل رجع بعد را خواهد بود —
پس تنقیه کیه کلا، کوه بیشی یا خواهد بود —

* * *

پس بدانید هر کلا، چون زینی و کلا جهت دینی نه دم بیاید بشه کوه بیشی یا زینی
مقدار از آنت آمیه فنزیرا و لباس داشته هم از زینی دیگر و اطلاق
خاص خیز و لاغر باشد بهیت در جمیع خود و لباس گفته باشد —
و چنانچه ذکر نمودم در زینی بیاید و بجز خیز در زینی باشد خیز لازم بود و در زینی
از هفت خیز مقدار دو چهار قسم نمود آن طبیعی و علم و این چهار خیز لازم
عبارتند از کوه کلا، کوه بیشی یا و تو نباتات سو با عدد شد تر قرار سانند لذ
نزد اطلاق دیگر باب خاص خیز بیاید خود کنند — والله اعلم

ظاهر فالیه

بدانکه در کارخانجات خیز بحسب تفاوت اهل و مواقع قولو لذ زیرا
که دیگر نمی کنند در خلاصه نیز باید بر حسب اختلاف ادخیز و معیار ترکیب نباتات
تو کوه بیشی یا تو تغییر دهد تا نام چهار تو نباتات سو کلا در قبضه تصرف آنها
اندازه معقول هست خاص و تمیز بوده —

تام اداخیز یک کوه بیشی چهار خیز مذکور میشد اگرچه حکمت است بعضی زینی
از خیز چهار خیز باشد ولی غالب آنها بعضی نقصان در یک از این چهار است
مثلا یک زینی لباس دیگر آنت و دیگر آنها یا نفت و تو کم دارد
در اینصورت باید همان جزء بود زینی دلو تا خاص خیز و آن کامل و هم آموزش
نمود گردانند —

کوه کلا و کوه آن تنقیه

تنقیه هر کلا، زینی خیز لازم دارد کوه کلا زینی خیز و چهار خیز بود بهشه
که بجز آن تنقیه میشد خاص خیز گردد ولی چه زن دارد و زینی تنقیه بیاید بود
از آنت آمده یا اگر زینی خیز دارای آمیه فنزیرا و تنقیه آنت بدا آمیه
اداخیز و خیز داب جمیع میشد بجز آن بود شد اگر تر آنش و دایه خاص خیز
لازم خیز —

پس کوه کلا در زینی خیز و تنقیه یک حضرت زایه رانم و بیشتر از خیز دارای آنت —
لذا اسب کوه کلا و کلا و تنقیه و پر کنند بعضی بایه چهار بهه آنت
باسر فی خیز مجهه منتم تو کوه کلا خواهد شد مثلا اگر لباس دیگر در بعضی
کوه باشد باید همان لباس دهد و اگر آنها آن تام شد آنت کلا دارای آنت
لازم دارد همان آنت بهشه —
پس بر حسب اختلاف جنس زینی باید کوه بیشی یا تو تغییر دهد عدد و بیان بر حسب خود

جنس نباتات نیز باید کوه را تنقیه تو —
اهمیت این طلب اخیر خیلی بیشتر از اول و در تنقیه مقصود طلب و اصل سند در آن است —

میوه خاق

اگرچه تام نباتات مجموع چهار خیز نباشد اگر کوه و تنقیه آن چهار خیز و بیک زیرا
جنب کلیه احتیاجات آنها تنقیه و کوه آن است تو نباتات میوه خاق خیز مذکور
حاجت تمیز دارد —
مثلا در کنم چهار اتمان لهه شاخ آنها تو تنقیه میکنم —
لذا هر چهار کوه اصل تو بآن دهد خاص خود برسیده دام —
تا نباید در خیز چهار کوه مقدار نفت و تو کوه از دهد خاص آن بیشتر تو از همان قدر
باقی خواهد بود —
تا نباید چون مقدار لباس را زیاد کنیم باز همان اندازه است —
و لذا در اتمان چهارم و مقدار آنت را زیاد میکنیم بعد بر یاد تقدیر و جایب تمیز گردد —
مثلا هر کلا، در زینی میوه خاق کوه کلا و چهار دفعه آنت داشته باشد هیچ زیادت
خود نکنیم برسیده دام اگر آنت آن را زیاد کنیم بر دیگر بلکه چهار خود در کنم خاص گردد —
پس سم تو و کنم در تو خود مهم تا تنقیه آنت و دیگر انواع میوه خاق دارد —
این چهار تجربه تو چون در جنب زینی مجرا دادیم هاشم و آنت در کنم و اخلاق تا نه داشت
این لباس تو عمده و تم یافته و با این کوه و نیم حیرت انگیز بود تو —

مثلا در کنم کوه بیشی از چهار خیز مذکور اهمیت با آمیه فنزیرا است —
پس بر حسب اختلاف نباتات و تمامی تنقیه چهار خیز بهشه به وقت لزم بیشتر
بیشتر یا اهمیت بیشتر کمتر است و تنقیه بعضی وجود هر چهار لازم باید بهشه که از آنها
سرمایه دائم تنقیه و اصل و عمده است —

صورت مقدمه کتاب نباتات
در اتمان نباتات تنقیه کرده شده

در زینی خیز کوه کلا
دلهه باشند

در زینی فقط کوه
مقدار دلهه لزم

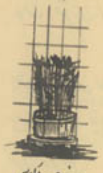

در زینی خیز لباس
خواسته باشد

بدون زینی خیز در جایگاه
چه کوه نه دلهه باشند

* * *

پس این مسئله بدست آید که چهار عنصر غالب در نبات مخصوص موقعین نیست، که گویا مناسب آنرا
ترتیب دهیم —

نباتات نیز مانند افراد بنی آدم هر کدام مزاج مخصوص و تعدیل مخصوص نیز دارند که بعد از عبور آن
دادن اکثر آن و امیدوار و کاروان [illegible] هر قدر لازم داشته باشند از هوا
و آب [illegible] —

گوگرد و نوشادر و نمک و سلیمانی و شکر و آهن نیز نسبت به دلو [illegible] زیرا هر قدر بیوست
دیگر باشد باشد بیشتر از خشک لازم و اجزای آنها [illegible] —

از دو عرض باید گوید که در دارای چهار عنصر ضرور است دانم که، غیر آنست و [illegible]
و آنچه گوید که [illegible] —

و اگر [illegible] عنصر غالب آنست [illegible] در کنم [illegible] آنست
[illegible] در سبب [illegible] و در سبب [illegible] دو قسم آنست [illegible]
[illegible] در حق [illegible]
در حقیقت [illegible] نباتیه کارخانه [illegible]
و شبه [illegible] کارخانه [illegible] —

آنست

حال در بند این مطالب [illegible] و تاب [illegible] قسم [illegible] قانون [illegible]
بدست آنچه [illegible] در تحقیقات [illegible] آیه [illegible] بر آن است باید [illegible]
آنرا [illegible] —

پایان از چهار عنصر اصلی در عبارت نه آنست که اظهار [illegible] اگر [illegible]
[illegible] باید در صدد ذکر [illegible] آنها برآئیم —

تمام نباتات [illegible] محتاج به آنست نه [illegible] آنست در زمانه [illegible]
[illegible] حیات است (آدم [illegible] نوشانی نوشی) [illegible] نباتات [illegible]
و جزء [illegible] است [illegible] از نباتات مانند کنم و چند [illegible]
[illegible] و از آن [illegible] [illegible] و [illegible] —

از نبات [illegible] دیگر در [illegible] بچه محتاج [illegible]
گوید از [illegible] —

نیز آن است در حقیقت آنست لازم نداشته باشند بلکه آنچه باقی [illegible] مانند [illegible]
از هوا [illegible] [illegible] [illegible] —

[illegible] [illegible] [illegible] [

مانند آنکه قیمت بیشتر میشود پس تفاوت مثل در آن است که گوگرد یا دارای موادی زیاده نیست
و یکانیست که از آن بهین و خلط بهتر و زرتر و چون آهن آهن محو بعد خاصه لحوب و سیاه گردد
از این شهادت نیز قطع نکرد که اختلاف مجرد تر دیگر را ذکر میکنیم —

* * *

چنانچه ذکر کردیم اندازه ترکیب دهنده در عناصر گوگرد را باید بر حسب جنس نباتات تغییر داد زیرا که
در هر نباتی که عنصر غالب موجود است در میان آن سایر عناصر نیز بیشتر مانده اثری گذاشته است
پس گفته شد که خاصیت جدید پرورش دادن مجدد آن نباتات است و تجدید تحقیق این مسئله
با گوگرد هنر کمیاست و هر آن اجزای گفته بهین نحو که در بالا گفته —

مثلاً اگر خواسته باشیم موادی را بهین گوگرد هم چون اکسید تحتانی جیوه بیاوریم
زیرا که بطلیموس بهین باید که است و مثلاً در سر خود را کمتر از دو مثقال است علاوه چه هم اگر گوگرد
بهین نحو که در باید و شیشه باید تا بطلیموس با اندازه یا تحتانی را سایر عناصر نیز در آن خواهد یافت
غایت علت تمر از آنچه شد خارج بیجائی کیست پول خود را در ریگ ریخته ایم —

پس چون ترکیب گوگرد بهین نحو آن تغییر داده و دسته در بیاورد آن نیز بیک اصلی نیست لهذا
باید بهین اوضاع مولد کانیات که نه آن است که کلیه بیاید باشد زیرا که عنصر عناصر خاص فرد
در آن موجود —

علاوه بر این بهین در مسائل گوگرد تمامی نیز کاملاً خاصه و طلا بدین طریق که اگر آن نوع تحقیق نمایم
گوگرد یا بیاید چونی گردد —

مثلاً در هر دو که گفتم کاشته باشیم باید مواد آن طل گوگرد بهین آن آنچه در سیب بغیر بطلیموس
اضافه کرده در عنصر سایه نفعات الی آن نمایم —

در قیمت گوگرد بهین

حیوانات مانند کارخانجات نیز از هم نباتات تولید بهین کنند پس گوگرد بهین
نباتاتی است و از هم حیوانی که شده ضایع شده نه —

فرض میکنیم زغیر نفت نداشته باشیم جدید نباتاتی که در آن میروید و دارای آن جسم
نخواهد بود و گوگرد که از این نباتات ساخته میشود یکی جداری از آن است پس گوگرد
با آن بهین زیبائی دهد میرسد ناقص و دارای یکی از عناصر لازم نیست و چون یکی از
این عناصر مفقود باشد شکار دیگر نیز بیاید مانند مرگ گفتند —

از این تصور نیز صرف نظر کنیم که فرض میکنیم که گوگرد بهین کامل و قطع نظر از عیب هیچ یک
دارای تمام عناصر باشد جهت حصول این نحو گوگرد وجود چاپا و صنف لازم است
نیز در ساختن آن باید حیوان مانند موجود بهشت و صنف بزرگ لازم باشد
پس هم وقت زغیر که جهت زراعت بیاورند و تکثیر کنیم که بر قلعه زراعت باید متعلق
گوگرد بهین بجنس و لغتی از آن نمایم در آن صورت نفت از خاص بیاید غیر باید بصورت
نخبه دیگر رسید غیر از سرمایه با نفت باقی خواهد ماند —

ساعت به هر جهت ایجاد نفع اثر شده و ساده حاله محو داشته باشد یا گوگرد تمام این
تقاصیر اصلح شود —

مثلاً در زمین باید زغیر بشده کاشته گوگرد خود را از بطلیموس و آب و نفت (که لازم نخواهد
مرگ) در آن دهد و چون بشد باقدرت آن نفت بلا از هوا جذب و فرو رفتن میکند
لهذا هر چه باید عنصر در آن جمع شده فراگیرند خود گوگرد بیاید کاملاً کشته گوگرد بزرگ
آن وقت در اوایل بهار که شروع بگل کردن زمین میشود تخم نهد شود در خاک دفن نمایند

پس این زغیر در آتش کار عناصر بیت اصل مرده افتاده و در آن عناصر باقیه متبدل نمیشود
عناصر جنس شما انبار و فرض گوگرد است که با کمال خوبی کنیم در آن کاشته شیاء نامه بزند
و حال آن که اگر نباتات تخم بهین زمین گوگرد بهین بیت آدم در یک جلسه بدست نیاید
بزند علاوه بر این دهها نفع داشت —

در نفت دیگر

حال که جلد چهارم بنا قواعد گوگرد بیاید را ذکر کردیم طرز استعمال عملی آن را در تحقیق
مثلاً در ترتیب اکسید ذکر میکنیم —

تصفیه سازی گوگرد

موجود نیز مانند سایر در خان میوه از نباتات است عنصر غالب آن بطلیموس است و در
گوگرد کامل و تمام و تهیه تمام نتیجه دارد و باید منسوب بطلیموس و آن موجود هم و جان بیاید
اکنون دانیم —

از طرف دیگر دانیم آنست بتا که بصورت اول تراب یا دوست در غیر بصورت گوگرد نیز
نتیجه نباشد است زیرا که قدر لازم از هوا جذب نفع صرف جنایه پس گوگرد زرتان
باید بطلیموس تخم جمع و محافظ و قاعده علیه باشد —

نمونه جمع

گوگرد باید از گوگرد یکی بهمه تر بودن آنست و در عوض دارای بطلیموس زیاد باشد چنانچه
لهذا تجربه معلوم شده است نمونه زیر که چیزی موجود بود —

گوگرد نفت گوگرد	(۱۰ درصد)	۴ جزء کیلو
کاربونات بطلیموس	(۹۰ درصد)	۲ جزء
سولفات گوگرد	(عبارت آنکه)	۴ جزء
		۱۰ جزء

در صورت وجود آنست در این گوگرد نمیزند —

این سبب میگردد که در حال تخم گذاری بیضه بطیر مرغ هر کدام پس از تجارب بسیار بعد
اثبات شد غیر متفق نمانند و بعضی طبیعیات بکار بهم لازم است بجهت بطلیس دارد
بهتر بدست میآید —

فی الحقیقه موکارانی و این نمونه بطلیس بهم لازم است بجهت بحر و کمی کنند و بتبدل احوال تا خانه
آمده کمتر بنیه ادبی کنند —

موسیو دزدیر در مزرعه امان خود در حوالی شهر فرنسه است و بعضی اطلاع هر از آن
اعتبار از سایر جاها داشته بلکه بجهت تربیه درخت سیب خرابه و در خرداد مطلوب و تا
غیر متفق در باغ در موضع آن کمتر از مهد نوع باشد بعضی از شعبه خود انگور و بعضی از
بجاه پوشش خرداد تراب بوده است اسباب تجربه بعضی بجهت دانه کشت و از تاک
نهالها می نمایند این مطلب طوری اسباب شدت و کمی نشد و اگر موسیو دزدیر
بیضه ان قابض نه الفته و فی دانسته در چمن بالات ادراک را رخت میکند هر آینه او
سایر دجاه بیشه اشته علفی خواهی و چشم بنی می انگاشته —

و لک یکی نه بیه لهجه تا این کود را که اعلان نمود بهم تامل کرده باور کنند بجهه حقه
از غذی و غیر خارج شد شاه تا نمود بر صدق این مطلب دستهه لنه —

و لی از جمله شرایط آن است در زمین نیز باید چوب تهیه کنند بطوری که آب و باران در آن
نفوذ نمود و نیشه باقی باشد علفهای بد و مضر و زیانی لنه کنند و جمعی نمود باشد —

زمین کود دادن تا کتاب دهقانیه آن

اطلاق کنند موما باید حفر نمود کود در آن ریخته و باره از خاک بلند پر کنند و باید کود
میزان گرفته تست که در تمام درختها سبک لنه از آن برج در خورداری زیاد و بعضی کارهای بطلیس الخلیه

زمین را تا بر کنند کود در آن قاعده پر ریزند و بهر جا

بعد بار درختی باید قبل کود ریخته بعد با آب و آهن بعضی تان سلوشم نمود آب بدهند —
زمان دادن کود پائیز و اگر تاک نمود باشد در ماه اول و دوم زمستان نیز خوب است —
در صورتیکه خواسته باشند چوب مو بعد خفته و یک ذرعی کنند تست بعد قوت بدهند باید
آخر زمستان نود قبل از آنچه چیزی بذر کنند بدهند —

درخت سیب با کود نمودن
بدون آفت

درخت سیب با کود کامل بالاتر

درخت سیب بدون هیچ کود

درخت سیب با کود در مضر
به آفت است

بعضی موسیو دزدیر بیان است و اگر درخت مو کود بیشتر بهم پیوستن و شاخ زدن آن
دیگر نمی نمانند از چند تیر و طناب خانه آهنی شاخه ها سبب قطع نظر کنیم در صورتی و
بیشتر حاضر و آماده باشد هر قدر چوب آنها و نبرند مسه و برگشان و نبرد یه و آن تشویق
بیشتر باشد بهتر است نیز از امراض جدیده در اینجا حرفات صغار صدای از خاک باشد
چون مو روئیده و چوب آن محکم باشد در مقابل آن حرفات (در موسوم به فیلوکسرا)
مقاومت کنند پس از آن حاصل کرده —

اولا در این واقعات عدیده در ثبوت این مطلب هست داده و ذکر آنها در این موقع
اسباب اطناب است —

درختان میوه و سیب انجیر

سایر درختان میوه نیز مانند تاک محتاج بپیلاسه و از آفت بیانند همان نمود و کرده بهتر آنها
فایده ای غریب نمود بلایر خواهد است —

همان طریقه هر کود نیز در اطراف کنند درخت کود در دانه آن تربیه سیب نمایند باید
کنند بر سیب کوچک و بزرگ درخت سفت تا صد شاخ کود باشند و صد آرزو باید کنند
پشت بند سه چهار سیخ یک ذرعی در آن زده بند تا یک نی بجوانا جهت بلبت باشد
حاصل شد و آب کود را در آنها نمود و اطراف بریشه های درخت رسیده —

در گل رخ نیز همین قانون مختصر است کود مذکور با این تخم سلولهای رسیده —

سوپرفسفات دو شو - - - - - - - - ۴۰ جزء (درهم)
سولفات دو پطاس (زنگ مرغ) ۳۰
سولفات دو شو (تیغ) ۳۰
۱۵۵

در هر پایه گل سرخ مرغ یت شاخ کود آن است مسدود بر آنکه خوب نمود تاک نمود
در اینصورت گل سرخ زیاد و دوست شد و این آن کیاست در هر کس بیشتر تخم داده

موکه کود کامل دهد لنه

مو بدون کود

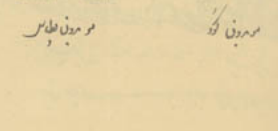

مو بدون پطاس

در سیب انجیر و بنه در دهان بریزند و تا بیست دانه بدان بر اضافه نهند
و چون خورند این نوع کوه بخارد و قدری در پوست انجیر سیب انجیر بخوانند
بر گرداند و قدری بیخ متصل از آن کوه ریخته با خاک بیوشانند و طوری تدبیر کنند که در
فصل بهار شکوفه کوه واقع شود —

در انجیر و صد مثل بیخ انجیر ضع آن قدر تا سر انجیر باشد بجای دانه میوه بیخ سیب انجیر
در دهان کوه حاصل میشود با کوه بیخ بشوند تا سر انجیر در دهان باشد —

بهترین اثمار است آن است در بهجت تاش در انجیر کوه بیخ میوه نهند سر انجیر
مخصوص بود و اگر از تخم کوه نهند آفت بر کل دارد و قوت فرا فوشا منفعت بیش تر
خواهد بود —

سیب انجیر
بدون لباس

سیب انجیر
در کوه کامل و لبه باشد

سیب انجیر کوه مذبوح

سیب انجیر میوه باغ کوه

در این موضع بهین قدر فایده که فقط بیش از این سیب اطناب است
و بعضی نسخه‌ها بر آن قانون که بیشتر بود باید نمود اغراض باید تردد نمود
کتب خواص و طبیعیون و تذکرات و مکتوبات و مشق آنها را در این
انکشاف بر آید و دانسته زیرا که این قانون باعث رفاهیت علم حق و باب
مناقشات و جنگ‌ها حضرت اوزاد بر فی الحال از میان بوده شد چون
هر کس از دوای محو ملتفت باشد امروز و آنچه نشده صلح طوس بود —

~~ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لو تعلم الناس ما فی الصبح لاتوه ولو حبوا~~ ویکفی فی التعظیم
دل فیها بحر العلوم وهو اسم الاعظم کما ورد فیه الخبر عن سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
وتذاکر العلماء افضل ما فی القرآن فقال لهم علی رضی الله عنه این انتم عن
آیة الکرسی ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی ان سید البشر آدم وسید العرب محمد
وسید الفرس سلمان وسید الروم صهیب وسید الحبشة بلال
وسید الجبال طور سینا وسید الشجر السدرة وسید الشهر محرم وسید الایام یوم الجمعة
وسید الکلام القرآن وسید القرآن آیة الکرسی الا ان فیها خمسین کلمة فی کل کلمة
خمسون برکة رواه الدیلمی فی جامع الصغیر ومن داوم علی قراءتها اعادت
تلک السیئة وعاقبتها شکوی لسید ابی انس فی الدنیا والآخرة ولذا
قال بعض الخواص من اراد ان یکون سیدا عند الله وعند الناس فلیداوم آیة الکرسی
بعد کل صلاة او بعد فرائضها کل یوم فانه یجد السیادة فی نفسه مما لا یقدر علی وصفها
کذا فی الخواص وفی روایة اخری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال ان الله تعالی خلق
درة بیضاء وخلق منها العنبر الاشهب وکتب بذلک العنبر آیة الکرسی وقسمها
بعزته وجلاله فی قراءة خلف کل صلوة مکتوبة فتحت له ابواب الجنة الثمانیة
فیدخل من ایها شاء کذا فی شمس المعارف ومن داوم علی قراءة آیة الکرسی
کل یوم بعد کلما تها او بعد حروفها فتح الله علیه ابواب الرزق وحجب عنه ابواب
کما فتح له ابواب الجنة الثمانیة کذا فی تفسیر آیة الکرسی قال الشیخ الکبیر محی الدین
ابن العربی قدس سره فی قراءة آیة الکرسی فی اللیل والنهار الف مرة وداوم علیها اربعین یوما

ستبل الطب
شود بهتر شود
زیره را بود
معجون سازند
است

وانه فانه وانه العظیم وبحق القرآن العظیم وبرسوله الکریم ان تکشف عنی الروحانی حتی تحضر
زیارة القاری وتصیر لی الحاجات وتتصرف فیما اراده کالمسلط فی والدکار کذا فی
القرآن وروی عن ابی الحسن رضی الله عنه من دعا علی الجوشن قال اسم الله الاعظم المقدس اذا دعی به
اجاب واذا سئل به اعطی فی ثلاثة سور فی البقرة الله لا اله الا هو الحی القیوم الی الخر الآیة وفی آل
عمران الم الله لا اله الا هو الحی القیوم وفی طه وعنت الوجوه للحی القیوم کذا فی خواص
وفی قراءة الکرسی بعدد کلماتها اولها وحروفها ثم دعا استجاب الله دعاءه واعطاه سؤاله
قال النبی صلی الله علیه وسلم فی وصیته لعلی بن ابی طالب علیه السلام اذا واردت حاجة فاقرأ آیة الکرسی ثم ابرأ
الیمین وقال الکفعمی علیه الرحمة هذا یحتمل ان یشیر فیه الی فی قراءة آیة الکرسی لتسهیل العدد تحت
نهایة له الله سره اعلم ان فی قراءة آیة الکرسی خواص لا تعد ولا تحصی فمن داوم علی قراءتها
علی قدرها وروی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من سمعت بنیکم علی اعواد المنبر وهو
فی قراءة آیة الکرسی ومن کان صلواته کلها بالجنب بیمینه فی خدمة الله لیست
علیها الا صدیق او عابد وفی قراءة اذا اخذ مضجعه معجمة انه تعالی علی نفسه دعا
دعا رجاره والدبیات علی له کذا فی روح البیان

۸۵۲۳۰

۱۵۶۶۱۸	۲۱۳۵۷۰	۳۳۱۷۶۳	۴۲۲۱۴	۹۹۶۶۶	
۵۶۹۵۲	۱۱۳۹۰۴	۱۷۰۸۵۶	۳۲۶۸۰۸	۳۴۴۳۳۳	۲۸۴۸۱۰
۲۹۳۳۱۴	۲۹۹۰۴۸		۱۲۸۱۹۲	۱۸۵۰۹۴	
۲۴۲۰۴۶					
	۱۹۹۳۳۲	۲۵۶۲۸۴	۳۱۳۲۸۶	۱۴۲۳۸	
۳۳۲۵۲۴	۲۸۴۷۶	۸۵۴۲۸	۱۴۲۳۸۰	۲۶۸۵۲۲	
۲۲۵۲۴					

هذا الکتاب الشریف فی الوفق الکلی فی الحکام الامم نفع المنافع للخواص والعوام جمعه وشرحها
وفهمت فضائل هذه الآیة العظیمة علی غیرها من الاحادیث المذکورة واقوال الائمة
وکذا لمنافعها من المنافع والفوائد لا یحصی عددها الا الله تعالی والحمد لله ترکت
ان اذکر تفصیله خوفا ان یقع فی ایدی الجاهلین وهو محمد علی عشاره وثلاثین
عدد آیة الکرسی کما ذکر فی الفاتحة
قال الشیخ المجدد الحقانی الدهلوی قدس سره ان فی قراءة آیة الکرسی عدد حروفها وهی مائة وسبعون
حرفا لطلب نزلة الله وجبرها او لطلب رزق وسعة الدنیا لها او لقضاء دین وفرج
الخروج من عجز او شدة او جلد عدد الله حصل واذا قرأ هذا العدد بعد صلوة المکتوبة

لعقب ست

اثبت تاثیره سریعا واذا قرأها فی جوف اللیل علی وضوء واستقبال القبلة کان اقرب
فان قرأت عند رؤس سلطان عدد حروفها او اراد الشفاعة قبلت وان قرأت
کلماتها وهی خمسون مرة علی قلیل برک فیه وحفظ فی زعمات الشیطان کذا فی
آیة الکرسی مسألة لا بأس بتکریر الآیة وترددها کما روی النسائی وغیره عن ابی ذر غفاری
رضی الله عنه انی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا ابا ذر اتدری ای آیة من کتاب الله معک اعظم
وقال الشیخ العونی قدس سره فی فضل آیة الکرسی فانها تشتمل علی حروف کلم فی عدد
حروفها مائة وسبعون وفی قراءة عدد حروفها لم یخش مکروها فی عمره ولم یقدر علیه احد لا بقول
ولا بفعل ولا بکرده فی دنیا ودنیاه ودینه ولا دنیاه وکان محفوظا فی زعمات الشیطان
وسطوات الملائکة بقیة عمره وفی حافظ علی قراءتها العدد المذکور الطاعة فی الکون والفساد
علی مضرته احد وفی قراءة العدد المذکور فی لیل بعد الخالی فی الناس والصلوات ومکان
غیر النجاسات ثم دعا الله تعالی اسرع الله تعالی تعجیل اجابته وفی قراءة العدد المذکور وداوم
علیها ورد عقب صلوة فی الصلوات المکتوبات او السنن الرتبات کان جبرا عن
الخلیفة اجمعین والخلیفة الروحانیة فی العبادات والمنامات وکان ملطفا به فی جمیع امور
واحواله واقواله وافعاله وفی کان له حاجة ولم یکن له سبب یرضی منه الرزق فلیذکر
یا کافی یا غنی یا فتاح یا رزاق ثلاثة آلاف مرة او ترتیب بعد قراءة آیة الکرسی عدد
حروفها المائة وسبعین فانه یستغنی باذن الله تعالی ویقع علیه ما یجب فی المسببات وفی قراءة
عدد حروفها سبعین فانه یحصل مطلوبه او دخل رزق او طلب امر او قهر عدو او دفع معاند
او حاسد او کاسد او دفاع دین او ذلک ما سوی ذلک الله تعالی مطلوبه هذا فی الجهات

الحمد لله

۸۰

بینی ان آنکه بیا منزید خدا بقی را بدی و هر روز سال ذرع فتی که
نسیج نبود و نقد لیبی بنی و لیس کشی و نی را پس آفرید ان
آن آسمانها و زمینها را و من بخدا قسم که جلیل مرتبه و رتبه
من بالاتر است ان رتبه آسمانها و زمینها و کشی و نی را علی
علی ابن ابیطالب افضل است از عرش و کرسی و کشی و نی محسن
علیه السلام پس آفرید ان آن لوح و قلم و حسن و قسم بخدا
که افضل تر است از لوح و قلم و کشی و نی را حسینی را پس آفرید
ان آن نور بهشتی را و حور العین را پس تاب یکدیگر شد منزلها
و مغربها پس شکایت نمود ملائکه بوی خدا بتعالی ان این را
ان این ظلمت تا که شاید بر دارد خدا بتعالی ان ایشان این تاریکی
را پس تکلم نمود خدا بتعالی به یک کلمه پس آفرید ان آن کلمه را
پس بعد ان آن تکلم نمود بکلمه دیگر پس آفرید ان این نور را
پس نمود این نور را بآن روح و بر پا داشت آنها را در مقام
عرش و روشن شد زمین مشرق و مغربها پس این شد فاطمه را
زهرا پس بجهت که نامیده باسم زهرا بجهت آنکه بسبب نور او
روشن آسمانها شد ای ابن مسعود هر گاه بیت ولایت من دیگر بدی
خدای عز و جل ان برای من و علی و داخل سازد بهشت را
بهشت هر که محب ما بود و داخل سازد در آتش هر که دشمن ما بود
و این است قول له تعالی در قرآن القیا فی جهنم کل کفار عنید
یعنی بگفت بیندازید ای محمد و علی در جهنم هر کفار عنید را پس کفار

کسی است که انکار کند پیغمبر را بودن مرا و عید کسی است که انکار
کند ولایت علی ابن ابی طالب را و بهشت از برای کسی و دوستان
من است حدیث سلمان است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
انّ جبرئیل هبط علی بعد الاحزاب و قال انّ ربّک یقرئک
السلام و یقول لک انّی قد افترضت حبّ علی ابن ابیطالب و
مودّته علی اهل السّماوات و اهل الارضین فلم اعذّب احدا فمرّ امّتک بحبّه فمن احبّه احببته و من
ابغضه فبغضنی و بغضنی ابغضه اما انّ الله کتبا و
لا خلق خلقا الّا و جعل له سیّدا فالقرآن سیّد الکتب
المنزّلة و شهر رمضان سیّد الشّهور و لیلة القدر سیّد
سیّد اللّیالی و الفردوس سیّد الجنان و بیت الله الحرام
سیّد البقاع و جبرئیل سیّد الملائکة و انا سیّد الانبیاء
و علیّ سیّد الاوصیاء و الحسن و الحسین سیّدا شباب اهل
الجنّة و یکفی امرءا من محمّد سیّد و حبّی حبّ علیّ ابن
ابیطالب سیّد الاعمال و ما تقرّب به المتقرّبون من طاعة
ربّهم یعنی گفت سلمان که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بتحقیق جبرئیل
فرود آمد نزد من از جانب جلیل جوی من در روز جنگ
احزاب و گفت ایکه پروردگار من سلام میرساند و میگوید
از برای تو ایکه من پروردگار بتحقیق لازم ساختم دوستی علی

ابن

علی ابن ابیطالب را بر اهل آسمانها و زمین پس معذب نمیسازم
در آتش دوستی او هیچ کس را پس امر کن یا محمد امت خود را
بدوست داشتن او پس هر کس دوست دارد او را دوست دارم
من او را و دوست دارم من که بپروردگارم از آن بندد
و هر کس دشمن دارد او را دشمن دارم من او را و دشمن دارم او را بجهت
دشمن دارم من آن بنده را و آگاه باش ای سلمان که تحقیق ستاده است
خدای تعالی هیچ کتابی را و هیچ آفریده را و نیافریده مگر اینکه
گردانیده است از برای او بزرگی و سیّدی و آقایی پس قرآن بجهت
سیّد کتابهاست که فرو فرستاده شده است از آسمان و ماه رمضان
سیّد ماه هاست و شب قدر سیّد شبهاست و فردوس که یکی از
هشت بهشت است سیّد بهشتهاست و خانه خدا بجهت آنکه کعبه
است بهترین بقعه هاست و جبرئیل سیّد ملائکه خداست و من
که محمدم سیّد پیغمبرانم و علی سیّد وصیهاست ای پیغمبران است
و حسن و حسین سیّد جوانان اهل بهشتاند از برای هر مردی
از عملهای او سیّد و بزرگ میباشد و دوستی من و علی ابن
ابی طالب سیّد عملهای است که بواسطه او نزدیک شوند
بخدا نزدیک جوینده گان از طاعت پروردگار و خود و دنیا
حدیث ابی ذر است قال کنت جالسا
عند النبیّ صلی الله علیه و آله ذات یوم فی منزل ام سلمة و رسول الله

صلی

محدثنی و انا اسمع اذ دخل علی ابن ابی طالب فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله یا ابا ذر هذا الامام الازهر و باب الاکبر
من اراد الله فلیأت الباب یا ابا ذر هذا القائم بقسط
الله و الذّاب عن حریم الله و الناصر لدین الله و حجّة
الله علی خلقه انّ الله تعالی لم یزل یحتجّ به علی خلقه فی
الامم کلّ امّة یبعث فیها نبیّا یا ابا ذر انّ الله جعل
علی کلّ رکن من ارکان عرشی سبعین الف ملک لا یکفّ
تسبیح و لا عبادة الّا الدّعاء لعلیّ و شیعته و الدّعاء
علی اعدائه یا ابا ذر لولا علیّ ما بان الحقّ من الباطل و لا
مؤمن من الکافر و لا عبد الله لانّه ضرب رؤس
المشرکین حتّی اسلموا و عبدوا الله و لولا ذلک لم یکن
ثواب و لا عقاب و لا میسّرة من الله سرّ و لا محجبة
من الله حجاب و هو الحجاب و السّتر یعنی گفت که من سه
نشستم بودم روزی و پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه
ام سلمه رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث فرمود از برای من و می شنیدم
پس ناگاه داخل شد علی ابن ابی طالب پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
ای ابو ذر این است امام ازهر و روشن تر این است دروازه بزرگ از

اندوهای

خود در روز قیامت بر سر حوض کوثر شرب نشده در حالیکه سیراب سازد
از حوض کوثر هر کسی را که دوست میدارید و شما میدانید از آن آب
هر کس را که ناخوش میدارید و شما میدانید که تحقیق اینست از عذاب
خدا در روز قیامت اگر بیند سوار دهانه بر زین که تازانه هر زمین در حالتی
که در سایه زیر عرش است کسی من بیند یعنی روز قیامت که مکانهای
چیدن برده است از روی عملهای و سوشده گانکان کن مکانهای است
باطل شیعیان نتواند که رغبت در درجات بهشت بطلب بتحقیق
که عملهای شیعیان تو عرض کرده میشود بر من هر روز جمعه پس من و پیغمبرم
بواسطه علی بیک که بکن بر سه از عملهای ایشان و طلب آمرزش
برای ایشان بواسطه عملهای ایشان و ذکر نموده است حضرت صلوات الله
و این حدیث منقبتهای بسیار را از برای جناب امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و آله الطاهرین جمعیتی که منقولست بنا بجمله بمعنی
با اختصار از روایت ابی سعید قال قال رسول الله المراد من
العالمین الذین هم اعلی من الملائکة اجمعین فی قوله
تعالی ءاستکبرت ام کنت من العالین انا و علیّ و فاطمة
و الحسن و الحسین کنّا فی سرادق العرش نسبّح الله و
نسبّح الملائکة قبل ان خلق الله آدم بالفی عام نحن

هدایة الرواة از محمد جعفر استرآبادی

وهو مستفاد من مذهب کثیر من الاکابر عالم استرآبادی

رساله فیض الله الرحمن الرحیم الحمد لله خاجی محمد جعفر
الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله وآله اما بعد
پس میگوید خادم باغبان بستان مذهب جعفری شیخ محمد
جعفر استرآبادی که لمع اعزه وعافی موفق بتوفیق سبحانی حاج بیت الله
حاج عبد الله سلمه بعد از مراجعت از سفر مکه وطواف بیت الله
وزیارت رسول الله وائمه هدی در هنگامی که طایر روح حجاج از کثرت
اهتمام بطواف مرقد رسول الله صلعم در ماه محرم الحرام کوی فوت
خیال را تخیل انداخت که این سال جدید سال مرگ است در عدم انق
شیطان وغیره جنود او در دیده عزم در آن هست از حقیر خواهش
کرد که چهل حدیث در فضیلت حجة الله الاعظم المعصوم المنصوص
المنصوص الاعظم امام المفترض الطاعة والمودة امیر المؤمنین
وخلیفه رسول رب العالمین ولی الله واسد الله الغالب علی ابن ابی
طالب علیه السلام جمع نمایم که موجب یاد فی اخلاص محبت آن بزرگوار
شود بمضمون علی حبه جنة قسیم النار والجنة

وحبی

وحبی المصطفی حقا امام الانس والجنة یعنی علی
دوستی و محبت پس راست از جهت عذاب آخرت و آن
قسمت کننده آتش و بهشت و دوستی بر حق مصطفی است و
امام انس وجن است سببی از برای عذاب جهنم آخرت
و آتش جهنم تحصیل شود و بمضمون حدیث نبوی
من کتب فضیلة من فضائل علی ابن ابیطالب لم تزل
الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم ومن
استمع الی فضیلة من فضائله غفر الله الذنوب التی
اکتسبها بالاستماع ومن نظر الی کتابة فی فضائله
غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر یعنی هر کس
بنویسد فضیلتی از فضیلتهای علی ابن ابیطالب علیه السلام
همیشه ملائکه آسمان استغفار و طلب آمرزش
از برای او مادامیکه باقیست از برای نوشته شده
و امروز هر کس گوش بدهد بسوی یک فضیلت از
فضائل آنحضرت می آمرزد خدای تعالی از برای او جمیع
گناهانی که کسب در تحصیل نموده است گوش دادن

وهر کس نظر کند بیک نوشته شده باشد در فضایل آنحضرت
می آمرزد خدای تعالی از برای گناهانی که کسب در تحصیل
نموده است بنظر کردن سببی از اسباب آمرزش حاصل
شود و بمضمون حدیث نبوی صلعم زینوا مجالسکم بذکر
علی ابن ابی طالب علیه السلام یعنی زینت دهید مجلسهای خود را
بذکر نمودن علی ابن ابیطالب و فضایل آن زینت حاصل
شود و احصاء فضائل آن بر یکی از این و بمضمون حدیث
نبوی صلعم لو ان الی ناضج اقلام والبحر مداد والجن
حساب والانس کتاب ما احصوا فضایل علی ابن
ابیطالب یعنی هر گاه جمیع درختان باغها قلم میشوند
و دریاها مرکب و جنیان حساب کنندگان و انسیان
نویسندگان هر آینه قدرت نداشتند که بشمارند
فضایل علی ابن ابیطالب را چون معدود نمودن ایشان
نیز آن بیش از چهل حدیث خواهش تمنی دیدن مقام
اجابت ایشان مرا مدد و شروع در مقصود نموده
و چهل حدیث از بعض از کتب معتبره انتخاب نمود
مسمی شد این رساله بهدایة الولاة حدیث اول
انس ابن مالک است قال سمعت رسول الله یقول
کنت انا و علی علی یمین العرش تسبح الله قبل ان یخلق
آدم بالفی عام ثم اختار لنا اسمین اشتقهما من

اسمائه

من اسمائه فالله محمود وانا محمد والله العلی وهذا
علی فانا للنبوة والی الرسالة وعلی للوصیة والفضیلة
یعنی گفت انس ابن مالک که شنیدم از رسول صلعم که میگفت
بودم من با علی علیه السلام در طرف راست عرش الهی تسبیح می نمودیم
خدای پیش از آنکه آفریده شود آدم صلعم بدو هزار
سال پس اختیار نمود و برگزید خدای تعالی نام از برای
ما و اسمی را که نمود آن دو اسم را از اسمهای خود
پس خدا نام محمود است نام من محمد و خدای تعالی نام او علی
است و این برای من نام او علی پس من بجهة تبلیغ و
رسالت بخلق فرستاده شده ام و علی بجهة وصایت جا
نشین بودن و حکم در میان مردمان نمودن حدیث قدیم
حدیثی است که مرویست از جناب امام رضا علیه السلام قال
قال رسول الله خلقت انا و علی من نور واحد یعنی
خلق کرده شده ام من و علی از یک نور حدیث سیم
است که مرویست از عبد الله ابن عباس قال قال
رسول الله علی منی وانا من علی لحمه لحمی ودمه دمی
وهو منی بمنزلة هرون من موسی یعنی گفت ابن عباس
عباس که گفت رسول خدا صلعم علی از من است و من از علی
گوشت از گوشت من است و خون از خون من است

حدیث اول

و او نسبت بموسی بسوی من مثل هرون است بموسی
یعنی برادر و جانشین من است بعد از من حدیث چهارم
حدیث علی ابن بلال است از علی بن موسی الرضا از پدران
خود که گفت قال النبی ص قال الله تعالی و لایة علی ابن
ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی یعنی
گفت پیغمبر ص که دوستی علی ابن ابی طالب ع حصار و
مأمن و قلعه من است پس هر که داخل شود در قلعه من ایمن
میشود از عذاب من و در حدیث دیگر بجای من عذابی من نار
ذکر شده و معنی اینست که ایمن می شود از آتش جهنم یعنی
حدیث پنجم حدیثی است که مرویست از جناب امام رضا ع
فرموده قال النبی ص یا علی ان علی یعنی العرش لمنابر
من نور و من دخل من نور فاذا کان یوم القیمة جلست انا
و شیعتی علی تلک المنابر فنشربون و
تاکلون و الناس فی الموقف یحاسبون یعنی گفت
پیغمبر ص ای علی بتحقیق که بطرف راست عرش منبرهای است
از نور و خوانچه های طعامهای است از نور و چون در
فرش

و باشد
فیامت می آئی تو و شیعیان تو در آن تکیه می نشینند بر این
منبرهای می آشامید و می خورید و حال آنکه مردم در موقف
حساب بحساب دادن مشغول اند حدیث ششم حدیثی است که مرویست
از رسول ص قال یا علی انت و الاوصیاء من ولدک اعراف
الله بین الجنة و النار لا یدخل الجنة الا من عرفک و
عرف عدوک و لا یدخل النار الا من انکرکم و انکرتموه یعنی
گفت پیغمبر ص که یا علی تو و اوصیای که از نسل تو اند دیوارها
هستید از برای حد فاصل بین بهشت و آتش داخل نمیشود در
بهشتی را هیچکس مگر آنکه بشناسد شما را و قرار بحق
شما نماید و شما او را بشناسید و داخل نمی شود در آتش
را هیچکس مگر آنکس که انکار کند شما را یعنی بگوید
که این شخص از محبان ما نیست حدیث هفتم حدیثی است که مرو
یست از جماعتی چون معاذ ابن عمر که گفته قال النبی ص
حب علی ابن ابی طالب حسنة لا تضر معها سیئة و بغض
و بغضه سیئة لا تنفع معها حسنة یعنی گفت پیغمبر ص
که دوستی علی ابن ابیطالب عمل نیکی است که خود ضرر نمیرساند
با وجود آن بشخص محب هیچ عمل بدی و عداوت با آنحضرت
عمل بدیست که نفع نمی بخشد آدمی را با وجود آن هیچ
عمل نیکی حدیث هشتم حدیثی است که مرویست ان ابی حذیفة
که گفت قال رسول الله ما من عبد و لا امة یموت و فی قلبه
مثقال حبة من خردل من حب علی بن ابی طالب الا ادخله الله
الجنة عز و جل الجنة یعنی گفت رسول خدا ص که نیست هیچ بنده
و نه کنیزی و نه کسی که بمیرد در دل او بقدر یکمثقال از دانه
خردل از دوستی علی ابن ابی طالب مگر آنکه داخل
خواهد نمود او را خدای عز و جل در بهشت حدیث نهم حدیثی
است که مرویست از ابن عباس که گفت قال رسول الله
قال الله جل جلاله لو اجتمع الناس کلهم علی ولایة علی ما
خلقت النار یعنی گفت رسول خدا جل جلاله هرگاه جمع می شدند
مردمان کل ایشان بر دوستی علی ع آنینه خلق نمی کردم
خدای تعالی آتش جهنم را و در چند حدیث دیگر چنین
وارد شده است قال النبی ص ان الناس لیجتمعون علی
حب علی ابن ابیطالب لما خلق الله النار یعنی گفت پیغمبر
ص پس بتحقیق که هرگاه مردمان اجتماع می نمایند
بر دوست داشتن علی ابن ابیطالب ع آنینه خلق نمیکرد
خدای تعالی آتش جهنم را و در حدیث دیگر وارد شده
که جبرئیل در شب معراج گفت یا محمد و الذی بعثک بالحق
نبیا لو ان اهل الارض یحبون علیا کما یحبه اهل السماء
لما خلق الله نارا یعذب بها احدا یعنی ای محمد قسم بخدای
که مرا انگیخته است در بحق پیغمبری بتحقیق که اگر مردمان
فرستاده است که هرگاه بتحقیق اهل زمین دوست
دارند

دارند علی را چنانچه دوست میدارند اهل آسمان او را هرآینه
خلق نمی کرد خدا آتش را که عذاب بکند بآن آتش احدی را حدیث
دهم حدیث جابر ابن عبد الله قال قال رسول الله ص
ابی لا ارجو لامتی فی حب علی کما ارجو فی قول لا اله الا الله
یعنی گفت جابر ابن عبد الله که گفت رسول خدا ص بتحقیق که هر
آینه امید دارم از برای امت خود در دوستی علی ع همچنانکه
امید دارم در گفتن آنها کلمه طیبه لا اله الا الله حدیث یازدهم
حدیث ابن عباس است قال قال رسول الله حب علی ابن ابی
طالب یاکل الذنوب کما تاکل النار الحطب یعنی گفت ابن عباس
که گفت رسول خدا دوست داشتن علی ابن ابی طالب ع می
خورد گناهان را چنانچه می خورد آتش هیزم را حدیث دوازدهم
حدیث سلمان است قال قال رسول الله لعلی یا ابا الحسن
مثلک فی امتی مثل قل هو الله احد فمن قرءها مرة فقد
قرء ثلث القرآن و من قرءها مرتین فقد قرء ثلثی القرآن
و من قرءها ثلث مرات فقد قرء ختم القرآن کله فمن احبک
بلسانه فقد کمل له ثلث الایمان و من احبک بلسانه
و قلبه فقد کمل له الایمان و من احبک بلسانه

وقلبه ونصرك بيده فقد استكمل الايمان والذي بعثني
بالحق نبيا يا علي لو احبك اهل السموات كما احبك اهل
السماء لما عذب احد بالنار يعني گفت سلمان كه گفت
رسول خدا ص يعني كه ابو الحسن مثل تو در امت من مثل قل
هو الله احد است زيرا كه هر كس بخواند يكبار بنيه قل هو الله
احد پس بتحقيق مثل آن است كه خوانده باشد يك ثلث قرآن
را و هر كس بخواند او را دو مرتبه پس بتحقيق مثل آن است
كه خوانده باشد دو ثلث قرآن را و هر كس بخواند آن را سه
مرتبه پس بتحقيق مثل آن است كه ختم نموده باشد تمام قرآن را پس
بتحقيق هر كس كه دوست دارد ترا بزبان خود پس بتحقيق كه
كامل شده است از براي او ثلث ايمان هر كس كه دوست دارد
ترا بزبان و بدل خود پس بتحقيق كه كامل شده است دو
ثلث ايمان او و هر كس كه دوست دارد ترا بزبان و بدل
و يارى كند ترا بدست خود پس بتحقيق كه كامل شده است
ايمان او تماما و قسم بخدائى كه برانگيخته است بحق پيغمبر خود يا
يا علي هر گاه دوست داشتن ترا اهل زمين چنانچه اهل
آسمان دوست دارند ترا هرآينه عذاب كرده
نميشد هيچكس به آتش جهنم و در حديث ابن عباس تتمه
حديث باين طريق است من احبك بقلبه كان له ثلث ثواب
العباد

العباد اجتمع يعني هر كس دوست دارد ترا يا علي بدل خود ثابت
است از براي او يك ثلث ثواب تمام بندگان و هر كس كه دو
ست دارد ترا بزبان و دل خود ثابت باشد از براي او ثلث
دو ثلث ثواب بندگان و هر كس دوست دارد ترا بزبان
و دل و بدن خود ثابت باشد از براي او تمام ثواب بندگان
و مثل اين روايت است روايت نمودن ابن بشير از رسول الله
ص اعدل الحديث سيزدهم حديثي است از عمر ابن خطاب كه
از فضايل احمد حنبل حكايت كرده است قال قال النبي ص
حب علي براءة من النار يعني گفت عمر كه گفت پيغمبر ص دوستي
علي باعث بيزاريست از آتش جهنم حديث چهاردهم حديث زيد
ارقم است قال قال النبي ص من احبني ان يحيى حياتي
ويموت ميتتي ويسكن جنة الخلد التي وعدني ربي غرس
وعلي وفرس قضبانها بيده فليتولى علي ابن ابي طالب
فانه لم يخرجكم من هدى ولن يدخلكم في ضلالة يعني
گفت پيغمبر ص هر كس كه دوست دارد اينكه زنده باشد بودن
من و بميرد مثل مردن من و ساكن بشود در بهشت آنچنانكه
وعده نموده است مرا پروردگار من و انشا نموده است
شاخهايش را بدست قدرت خود پس بايد كه دوست دارد
علي ابن ابي طالب را پس بدرستي كه بيرون نفرموده است شما را

از هيچ راه راستي و داخل نخواهد ساخت بعد از اين
شما را در هيچ ضلالت و گمراهي حديث پانزدهم حديث ابي سعيد
قال قال رسول الله ص ان الله خلق قضيبا من نور فغرسه
بيطان عرشه لا ينال له الا علي من شيعته يعني گفت ابو سعيد
كه گفت رسول خدا ص بتحقيق كه خدا تعالى خلق كرده است
شاخي از نور پس او بخته او را كه بنيد عرش خود نمي رسد
بآن هيچكس مگر علي و هر كس كه دوست دارد او را از شيعه
شيعيانش و مثل اين حديث چند حديث است حديث شانزدهم
و حديث سلمان است قال قال رسول الله ص من احب عليا
فقد احبني ومن ابغض عليا فقد ابغضني يعني گفت سلمان
كه گفت رسول خدا ص هر كس دوست دارد علي را پس بتحقيق
كه دوستي داشته است مرا و هر كس كه دشمن دارد علي را
پس بتحقيق كه دشمن داشته است مرا حديث هفدهم حديث عمار
ياسر است قال قال رسول الله ص يا علي طوبى لمن احبك وكذب
ويل لمن ابغضك وكذب فيك يعني گفت عمار كه گفت پيغمبر ص
يا علي درخت طوبى براي كسي است كه دوست داشته است ترا
و ويل براي كسي است كه دشمن داشته است ترا
و دروغگو باشد در حق تو حديث هجدهم حديث ابو ايوب
انصاري است قال قال رسول الله ص لعلي بن ابي طالب لا يحبك

لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق ولن يغيبه
او حملته امه ذهبي طامت يعني گفت ابو ايوب كه گفت
رسول خدا ص براي علي ابن ابيطالب هر كه دوست دارد ترا يا علي نمي
مگر شخص مؤمن يعني نگفت كسي كه مؤمن باشد دل او بآن باشد
در اظهار دوستي علي ابن ابيطالب و دشمن نميدارد ترا
مگر شخص كه منافق باشد يعني كسي كه در دنيا باشد غير از آن
باشد كه در باطنش جاري ميكند از دوستي تو يا شخص كه
دل دنيا بوده باشد يا شخص كه مادرش به او آبستن شده
باشد در حالتي كه حيض داشته باشد حديث نوزدهم حديث
انس است قال قال النبي ص عنوان صحيفة المؤمن حب
علي ابن ابيطالب يعني گفت انس كه گفت پيغمبر ص ابتداء سرنوشت
نامه علي مؤمن يا دفتر ديوان اهل ايمان يا لوح دل مؤمن محبت
علي ابن ابيطالب است مراد اينست كه اول چيزي كه در نامه اش بنويسند
محبت اوست بجهة آنكه اشرف و افضل اعمال است يا مانند اين حديث
بستم حديث نزول است از حضرت باقر ع كه فرمود قال قال رسول
الله يا علي ما ثبتت حبك في قلب امرء مؤمن فتزل به
قدم على الصراط الا ثبت له قدم اخرى حتى يدخله
الله تعالى بحبك الجنة يعني گفت رسول خدا ص يا علي ثابت نمي
شود محبت تو در دل هيچ مؤمن پس چون بلغزد قدم آن بر پل صراط مگر آنكه
ثابت و محكم ميشود از براي نجات او قدم ديگر تا آنكه داخل نمايد او را

خدا بواسطه حوت در بهشت خود حدیث بیست یکم حدیث جناب رسول
است قال قال رسول الله یا علی انا مدینة العلم و انت
بابها و هل یؤتی المدینة الا من بابها یا علی اهل مودتک کل
اواب حفیظ یا علی محبوک حبیبان الله فی داره الفردوس
لا یتاسفون علی ما خلفوا من الدنیا یا علی انا ولی لمن
والیتنی و انا عدو لمن عادیت یا علی انت و شیعتک
علی الحوض تسقون من احببتم و تمنعون من کرهتم
انتم الآمنون یوم فزع الاکبر فی ظل العرش یا علی
شیعتک الذین یتنافسون فی الدرجات یا علی ان اعمال
شیعتک تعرض علی کل یوم جمعة فافرح بصالح
ما یبلغنی من اعمالهم و استغفر لسیئاتهم و ذکر فی
الحدیث مناقب کثیرة بنی گفت حضرت صادق ع که گفت رسول
خدا ص یا علی من بمنزله اشهرم و تو بمنزله دار شهرم من بخدا و آیا داخل می
شوند در شهر مگر از در او یا علی محبان تو مرجوع کننده اند بسوی
حق و محافظت کننده مراتب احوال خود میباشند که بسبب آن غافل
نمیشوند یا علی محبان تو همسایگان خدا میباشند در خانه فردوس که
انها بهشت مرتبه بهشت است و ایشان تأسف و حسرت نمیخورند بر آنچه
ترک کرده اند و لکذا شیعه الله از نسبتهای شیعه یا علی حرمت و رحم
هر کسی را که تو دوست داری او را و او نیز دوست دارد و دشمن دارم
کسی را که تو دشمن داری او را و او نیز دشمن دارد ترا یا علی تو و شیعیان

تو در روز

تو در روز قیامت بر حوض کوثر می نشینید در حالتیکه سیراب میشوید
از حوض کوثر کسی را که خواست میدارید و منع مینمائید از آن آب
هر کسی را که خواستید و شما ایمن اید از فزع اکبر یعنی روز عذاب
خدا در روز فزع اکبر یعنی روز عذاب بزرگ زیر سایه عرش خدا که مکان
که در زیر سایه عرش خدا است یعنی روز قیامت که مکان
بر چیدن پرده است از روی عملهای در سر و زنده گان کرده کاران
یا علی شیعیان تو اند کسی که رغبت در درجات بهشت یا علی
بتحقیق که عملهای شیعیان تو عرض کرده میشود بمن هر روز جمعه پس
من دعا میکنم بواسطه عمل نیک و که بمن میرسند از عملهای ایشان و
طلب آمرزش می نمایم بواسطه عملهای ایشان و ذکر شده است
حضرت رسول ص در این حدیث منقبتها بسیار را از برای جناب
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و له الطاهرین حدیث بیست دوم حدیثی که
منقول است بالجمله بمعنی باختصار از روایت ابی سعید قال قال
رسول الله المراد من العالمین الذین هم اعلی من الملائکة
اجمعین فی قوله تعالی استکبرت ام کنت من العالین
انا و علی و فاطمة و الحسن و الحسین کنا فی سرادق
العرش نسبح الله تسبیح الملائکة قبل ان یخلق الله آدم

ان

بالفی عام نحن باب الله الذی یؤتی منه سبحانه فینا
یهتدی المهتدون فمن احبنا احبه الله و اسکنه جنته
و من ابغضنا ابغضه الله و اسکنه ناره و لا یحبنا الا کل
من طاب مولده یعنی گفت ابو سعید که گفت رسول خدا ص مراد من
از عالمین که ایشان بلند مرتبه اند از جمیع ملائکه سموات و ارضین در
قول خود در خطاب با ابلیس حیث استکبرت ام کنت من العالین منهم علی
و فاطمه و حسن و حسین بودیم ما در سراپرده عرش الهی تسبیح میخواندیم خدا را
و تسبیح میخواندند ملائکه خدا را پیش از آنکه بیافریند خدا حضرت آدم را
بدو هزار سال پس بیاییم باب خدا ایشان باینکه می آیند بندگان از آن
باب پس بواسطه ما هدایت مینمایند هدایت یافتگان پس هر کسی دوست دارد
ما را دوست میدارد او را خدا و داخل میکند او را در جنت خود هر کسی که دشمن دارد ما را دشمن میدارد او را خدا و داخل میسازد او
جای خود در آتش عذاب خود و دوست نمیدارد ما را مگر کسی که پاکیزه باشد
تولد آن از مادرش یعنی ولد حیض و ولد زنا نبوده باشد حدیث بیست سیم
سیم حدیث ابن عباس است قال قال رسول الله یا علی له
الکوثر نهر یجری تحت عرش الله عز و جل ماؤه
اشد بیاضا من اللبن و احلی من العسل و ابرد من الثلج
الزبد حصاه الزبرجد و الیاقوت و المرجان حشیشه

الزعفران

الزعفران تربته المسک الاذفر مرکبه تحت عرش الله عز
و جل یا علی ان هذا النهر لک و لک و لشیعتک من بعدی
یعنی گفت ابن عباس که گفت رسول ص یا علی کوثر نهری است که جا
ری میشود در زیر عرش خدا آب آن بسفیدی شیر است از شیر و شیرین تر است
از عسل و سرد تر است از کف دریا و سرد تر از برف و ابو
مرجان است و علف آن نهر زعفران است و خاک آن نهر از مشک
خوشبوست جای ایستادن آن در زیر عرش خدا عز و جل است یا علی
بدرستی و تحقیق که این نهر از برای من و تو و از برای کسی است که بعد
از من زنده تو است بعد از وفات من حدیث بیست چهارم حدیث حضرت
صادق است که فرمود و لا یبغی لعلی ابن ابیطالب احب
الی من ولادی منه لان ولادی یعنی ابن ابی طالب
منهم و ولادی منه فضل یعنی دوست داشتن من علی ابن
ابی طالب را محبوب تر است بسوی من از تولد من از او بجهت اینکه
دوستی من او را واجب است و لازم است و تولد فرزندان من از آن و
فرزند شدن من از برای ایشان فضل و شرف و زیادتی است از برای
ایشان بر فرزندم حدیث بیست پنجم حدیث عبد الله ابن مسعود
قال قال رسول الله یا علی لو ان عبدا عبد الله مثل ما قام
نوح فی قومه و کان له مثل احد ذهبا فانفقه فی سبیل الله

ومدّ في عمره حتى حج ألف حجة ثم قتل بين الصفا والمروة
ثم لم يوالك يا علي لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها
اما علمت يا علي ان حبك حسنة لا تضر معها سيئة
وبغضك سيئة لا تنفع معها طاعة يا علي لو بارزت
الله تعالى بطاعة المنافق ما احبك ولو ضربت خيشوم المؤمن
بسيفي ما ابغضك لان حبك ايمان وبغضك نفاق
لا يحبك الا مؤمن تقي ولا يبغضك الا منافق
شقي يعني گفت عبد الله ابن مسعود كه گفت رسول خدا صلعم با علي
بدرستيكه دوستي تو يا علي حسنه ايست زيان نكند
وبغض تو سيئه ايست سود نكند طاعت با وجود
وايشان را بجهة اخوت مرغوب وجوده بنده از براي او گوه احد طلا پس
انفاق كند آن طلا را در راه خدا و طول داده باشد عمر او را اينكه حج كند هزار
حج و عمره بعد از آن كشته شود در ميانه صفا و مروه و حرمت نداشته باشد
با تو بخدا و فرزند پيغمبر بهشت داخل نشود و بوي بهشت را نيابد و بر تو يا علي آنكه
اينكه بتحقيق دوست داشتن تو عمل نيكيست كه ضرر نمي رساند با وجود
او هيچ عمل بد و عداوت با تو عمل بديست كه نفع نمي كند با وجود او
هيچ طاعت يا علي اگر بشمار نمي شود ترا منافق هر آينه دوست نخواهد
داشت تو را و اگر بزنم مغز مؤمن را در خشم نخواهد كرد ترا بجهة اينكه دوستي
تو ايمان است و دوست مؤمن را ايمان خود بر نمي دارد و اگر بغض كنند
شقي و بدبخت شود و بغض و عداوت تو نفاق است و نفاق دست از
نفاق بر نمي دارد و اگرچه در بر او شمشير زنند و حسنات نبيند در ترا

بيجي

هيچ كس مگر شخص مؤمن و بر هر كار و دشمن نبيند در تو مگر شخص منافق
و شقاوت شعار **حديث بيست ششم** حديث جناب فاطمه زهرا است قالت
قال رسول الله صلعم جبرئيل يخبرني ان الشقي كل
الشقي من ابغض عليا في حياته وبعد موته وان الله
النقي كل النقي من ابغض عليا في حياته وبعد
حياته يعني گفت فاطمه زهرا عليها السلام كه گفت رسول خدا صلعم
جبرئيل است خبر ميدهد مرا اينكه سعيد تام الشقاوت كسي است كه
دارد علي را در حياتش و بعد از موتش و متقي تام التقوا كسي است كه
دشمن ميدارد علي را در حياتش و بعد از موتش **حديث بيست هفتم**
حديث انس است قال قال رسول الله ان الله خلق
خلقا لا هم من الجن كل من الانس يلعنون مبغض
علي قيل يا رسول الله من هم قال القنابيل ينادون
في السحر على رؤس الاشجار الا لعنة الله على مبغض
علي ابن ابي طالب يعني گفت انس كه گفت رسول خدا صلعم كه بتحقيق
خدا آفريده است خلقي كه ايشان از جن اند و نه از انس لعنت ميكنند
دشمن علي ابن ابيطالب را پس گفته شد يا رسول الله كيانند آنها حضرت فرمود
كه ايشان ويژه ايست و آن جبلي است كه از كنجشك بزرگتر و از قمري كوچكتر است
و ملون بلون ريگ است و بر سر آنها تاج است مثل يد مد كه او را ايشان نه بر
سر كنند و اين قنابر آواز ميكنند در سحرها بر سر درختها و اين را ميگويند كه
لا لعنة الله على مبغض علي ابن ابي طالب يعني آگاه باشيد كه لعنت

ست

خدا بر كسي باد كه دشمني دارد علي ابن ابيطالب را **حديث بيست هشتم** حديث
احمد ابن مظفر عطار است قال قال النبي صلعم يا علي لا تبالي
من مات وهو مبغض لك من مات على بغضك ما
مات يهوديا او نصرانيا يعني گفت احمد ابن مظفر كه گفت
پيغمبر صلعم يا علي چندان باك مدار بر كسي كه بميرد در حالتي
كه دشمن داشت ترا و نباشد كه هر كس بميرد در حالتي كه در
دل او بغض عداوت تو باشد مرده است در حالتي كه مثل
يهودي است يا نصراني **حديث بيست نهم** حديث امام رضا
قال قال رسول الله يقول الله عز وجل من آمن بي
وبرسولي وتولى عليا ادخلته الجنة على ما كان من
عمله يعني گفت امام رضا كه گفت رسول خدا صلعم كه گفت
عز و جل كه هر كسي ايمان بيارد بمن و بر رسول من و دو
ست دارد علي را داخل ميسازم او را در بهشت بهر عملي
كه بوده باشد **حديث سي ام** حديث ابن مسعود است قال
قال النبي صلعم حرمت الجنة على من آمن بي واحب عليا
وتولاه ولعن الله على من عادى عليا وناداه على
بقي كجلدة بين العين والحاجب يعني گفت ابن مسعود
كه گفت پيغمبر صلعم كه حرام شده است آتش بر هر كسي كه
ايمان آورده بمن و دوستي باهل بيت من باشد يا علي صلعم و تولي
و لا بزاري و لعنت كرده است خدا كسي را كه عداوت كند
با علي را كه علي نسبت بسوي من مثل بيني است كه در ميان

چشم

هو الله الذي لا اله الا هو المحيط الكامل المجيد الواسع البر الصادق النور
المبدع الفاطر المبدئ المعيد المغيث

برش عود در موقع خراب بايد خورد

زعفران	برزالبنج مرمقي	دارچيني	ترياك فلفل سفيد
٢	٤	١	٦٥

عاقرقرحا ٢ | سنبل الطيب ١

معجون زيره كه اورا مكوني نيز گويند بجهت دل درد و نفخ و تحليل غذا
زيره كرماني ٤٢ | درسه كه كنند ٨٠ | در خرد خشك كنند در آفتاب گذارند تا سه روز خشك شود بعد از آن زيره را بوداده
نرم كوفته با اين دواها غلوط و با پنج مثقال روغن بادام كف مال كرده در ديگ مصفي كرده شده معجون سازند
خورد از اين يك مثقال است

حب هيل	عاقرقرحا	بوره ارمني	سعد كوفي	دارفلفل
١	٥	٥	٣	٢

از برای حفظ قلب خداوندان بلایا و محن چون مواظبت نمایند بلیه موریه و معنویه از ایشان
منتفع گردد و صاحب عرفا را این ذکر از خواص مناجات حضرت رفیع الدرجات است
و دل را از غبار غیریت پاک کند و نفس را غبار کلی روز گیرد و صدر را انشراح دهد
و هر که بدین اذکار مداومت کند کشف عواقب و حوائج دست دهد و اگر او را یا دیگری را
مقصدی پیش آید که بر حصول آن و کیفیت آن مطلع گردد در حال طهارت در فراش
مکرر تکرار این اذکار نماید در واقعه بر او ظاهر گردد و مواظبت و تکرار بقدری رسد در مراقبه
بل یقظه رود و واضح شود و این ذکر را در وقت خواب خصوصیتی است باید کرد و از
خواص این اسما رافع کرب است و دافع خوف و مداومت این اذکار زبان را از
دروغ پاک کند و اثر صدق از صفحه وجود او لایح باشد و اگر صدیقی بر این
مداومت کند آن رتبه ثابت نماند و در سر ذاکر نور لا ظاهر گردد و دلهای مخلوقین
بر او نرم شود و شفق و مهربان شود و بر عجایب ملک و ملکوت اطلاع یابد
و بکشف قلب مستعد شود و اسرار ملک بر او ظاهر گردد و بر طاعت موفق شود
و اسماء این است

سه که نه هشت مثقال نمک قلی چهار مثقال نمک را قوی سرکه میگذارند کف
میکنند و بعد هفت مثقال جیوه را بدین قوی فتیلی چنین میگذارند بر سر آتش
همیکه جوش آمد کم کم سرکه نمک را بجوز او میدهند تا تمام شود بعد یک مثقال بدین طرح
نقره و جیوه زرنیخ ۴ زیبق ۴ تیزاب ۴ اجزا را با تیزاب دمیده
بعد جیوه مثقال نیم زهره دو مثقال نیم زرنیخ یک مثقال این ها را ذوب نموده یک
مثقال جیوه را طرح نموده بیرون آورده پرداخت نماید پاره از روح هر چه
میخواهی مشتری لیه بخور کن و بعد قدری میان عسل کوشان بگذار تا خشک شود
و بعد پاره پول سیاه با زهره و زیبق پاک نماید با سرکه تا هر روز ان سفید
شود پاره کهنه کبود آب زده بقدر ۳ مقابل زهر انروح باشد که نصف
او را در ریز و نصف او را بالای زهره که بگیرد تمام تحت و فوق زهره را
با کهنه قایم و مستحکم بپیچد و در آتش زمل دمیس دهد آتش بعد مکین
بریز فضله گاو بالی بی کم و زیاد هر گاه زیادتر باشد روح آب خواهد شد و در آخر پول سیاه
خواهد شد بیرون پاره آنچه پول سیاه است ظاهر و باطن آن بمثل طلاست
نه بمثل برنج و الحمد لله بدهد که خوب در چرخ آید بر بچه رشحه تمام است
هر چه خواهد بسازد

بگیر ۳ جزء زیبق و یک جزء روح و یک جزء واره طلا در بوته کن آب شود و قدری گوگرد
قائم النار در وقت جوش بر او انداز که منعقد شود بعد پنج مثقال طلا با وضع
و بر بست مثقال قمر طرح کن سر مثقال طلا بر غش بیرون میاید در ثبوت
سم الفار که اسهل و انفع است پاره سم الفار هر قدر که خواهی نصف آن ملح
القلی با او صلایه کن و در ظرف شیشه طلا کن تیزاب که مشمر ارد عذار شود و در این
ظرف را علم کن و مس بده در تنور نیم گرم و بیرون آور در زهره متقال طرح کن
زاد المسافرین را سخت چهار روح و ۲ جزء ۳ اول سحق کرده نصف در بوته
نهد روح تا پهن سازد و را سخت را در او بپیچد و بالای آن تتمه را تمد خرش طاف
کرده در بوته نهد گداز خوب کند بر دار دشمن تمام است و در همین عمل ابکینه و قلیا
گوگرد آن ساجر کو بند روح چهار را سخت و شیشه و قلیا در خرش و ماف چند بین کرده
در عمیا بگذارند خوب آید شمس صحیح است زاد المسافرین پاره واره فرو مثقال زیبق و مثقال
مخلوط بهم سحق بلیغ نماید تا ملقم شود آنوقت ملقم را بریز در میان کاغذ و بپیچ هم چو گلوله مضبوط
که عقده بندها استعمال میکنند بقدر یک زرع با طراف او بپیچ با وقت اکلی که صمغ و مورد حل
یا از بیرون کاغذ نا کفن و در میان بوته بزرگ که بقدر پنجاه مثقال روح در بوته آب کند
و آن گلوله در میان روح آب شده پنهان کند بدمد بدم شدید بهم صدم بدمد

این مختصریست در اصطلاح میان اهل صناعت که لا محاله دانستن این اسامی ضرور است
فن است زیبق را اهک ابق و ابو الارواح و اوزیرس و طیار و عین الحیات
و عیان و فرار و طیان و نافه و نور و اصهر بارد نامند سرب را رابع رصاص و رصاص
حبر و لسه و قرشم نامند تبلغ را ازریز و فرویز و قطر و قصدیر و کلنهی و مشتری
و ششم نامند زر ذهب و ابریز و تبر و بجران و سونه و شمس و عقیان و قرار چهارم
نامند نقره را روریز و بجران و سیم و قمر و عطیش و قضه و اول نامند مس را رساس
و نانه و ایرس و زهره و تالیون و سیوم نامند این را حدید و لوح و مریخ و پنجم نامند
روس را و توتیا که سه نامند و ثالث و روح و قرم نامند قادر را ارمیا و داغش و لسان قیون
و عقاب و کبریت الاوخاف و ملح النار خوانند زرنیخ را ارسنیقون زرنیخ زرد است
و استرخاز زرنیخ سرخ است و دهنه فرنگ زرنیخ و پلیس است و فرس طلیس خرا کاو و ۲ است
هم و شرا زرنیخ مقطع است و مقدو و هرتال زرنیخ سرخ است شوره را ابقر و بارد است
نوج و یمو گوگرد را ابو الاجساد و املس را گوگرد فارسی است و کبریت و خشک و خرس

وعقرب وکندک وکندک وحقة النار طلق را ابریک واعلو بولس وعرق العروس

وفرسون وکواکب الارض زاجات را خلیس وراک فارسی است وقلقدیس زاج سفید است

وقلقطار زاج زرد است وقلقند زاج سبز است ولیس زاج سیاه است وقبرس زاج سبز است

وزاج لار وکرمانی از جنس زاج سفید است بوره را نطرون بوره معدنی است بهر نیش خ

بورق بوره زرکرتیت بوره ارمنی بوره زراوندیت بوره کرمانی است بوره بطبق مرقشیتا است

حجر الاسود موسوانی است خبث جرم اجساد است زعفران الحدید زنگ آهن است زنگار

دمشقی است سلیمانی دارا شکته دهن الحجر نفط شب یمانی زاج بلوریت ساحر ملح

القلی است سقونیا صابون است سنبر کهربا رستم القارت سنگ شیشه است

شبه وزرور توتیای فارسی است شفا ابیض ملح القلی است صدف طاهر یدر زعفران طبرزد است

وعرق الحجر مقطر موران است ولن ملح است ولون نمک طعام است ملح الصناعة تنه کار است

هر یاقوتة توتیای هندی است ماریا ثانیا راسخت است عمودة سقمونیا است ملح اندرانی

نمک ملوریت ملح الصناعة تنه کار است هر یاقوتة توتیای هندی است وکبریت احمر اکسیر شیطان است

ورق الحجر موسوانی است بدانکه علم صناعت را کیمیا وعلم طلسمات را ریمیا

وعلم خیالات را سیمیا وعلم تسخیرات را هیمیا وعلم شبه را لیمیا خوانند

ترجمه القاب

دغروج کن وبدرجه بر اخشک پخته تطعیم کن کرپیار نرم خواهد شد چهار صاعقه کن از عدد علم وندران کامل القرص نرم

پس صعد کن زر و معرفت باعقاب ثابت اندر دم بدم چون نمک قلیه گردد نشین زهره است در ماه افزاید علم

حاقر مقشر که برافروزان کنجار زر بپایه پیش کم رمز از نور علم چون یافتی پیش نامه مکش نرم

پاور دعلم را جو برگرفته عقاب باعقد منقا تصعید نماید بعد قمر را مکلس نموده باعقاب ثابت تصعید

نموده تا نه نشین شود بعد از حد عقد بمراتب مشع ساند زهره طرح نموده منقه بهفت صد منقه طرح

میشود با قلع بجریب دانسته اند دهن ملح طعام بر زر قمر از آهن نمک را کوبیده با سرخ مامیران حب

نماید در میان قرع رکیته آتش شدید نماید تقطیر زرد آید همان تقطیر را رکند بالا را و ماه مرتبه تقطیر

نموده دهن آید سرخ رنگش منشر یاقوت انچه بخواهد میسر است از جهت تکلیس نقره تنوه دان بیاورد

کوکرد چهار منقه بوره شبه کاو و منقه نقره یک منقه شبه بزو کوکرد را صلایه کرده خرش وطاف نقره

کرده دمش داده مکلس نموده دان اندخته ملقه کرشته بکار برد شبه نقطه از جهت زیادتی ملقم

نسخه تشجیر فرمنا مقطر زاج فرزین نمک طعام زاج سفید با روطه

زاج فرزین	زاج سفید	صلایه کرده مقطر نماید بعد یکبار
۴۳۰	۴۳۰	۴۳۰

قمر	زنگار	شنجرف	شمس	زهره کاو را کرشته مرتبه در میان زهره

شمس بریزد دان نه قلم دیگر را در میان مفتاح مقطر دو دفعه طبخ دهد مکلس شود بعد صلایه

کرده خرش وطاف شمس کرده دمش شدید بدهد و منقه شمس اعلا بیرون آید شکفت زنبق

وحدید پوست انار را خوب کوبیده با بوره خدید صلایه کرده دهنی نمایند بعد تا سطیس ساخته

ساخته از دمش دمش شدید بدهد زیبق را با همان بیشاخوق باید خرش وطاف نماید شکفت میشود در میان

خلول طلا رکیته حدید خواهد شد خود انها طرح است ترکیب قرنفره یک منقه تلخ منقه روح منقه

اورده در میان بوره رکیته تا خوب اب شود بعد نه کوده سه کم تطعیم نماید قلع لوحشه تمام میشود و

منقه جید خوب میماند منقال ابه منقه زهره طرح میشود باید یک منقه مایه بدهد بوره زرکر

شیشه سفید نطرون خرش لی فرج باید بطریقه که نگذارد رخنه پیدا کند اگر رخنه پیدا کند علم علت

از جهت تعرض زیبق بوره شکار مقابس صلایه کرده با زیبق منعقد خوب صلایه کرده با روغن

زیبق خمیر کرده حب نماید منقه قرد بوته انداخته ذوب نماید کم جهار را تطعیم نماید زیبق خوب

نرم شود زاج لار را کرده عسل چهار مقطر کند کوکرد و زهره ساو هفت دمش دهد بعد از مقطر

زاج مذکور را تطعیم سلایه تا تمام بخورد طرح قمر است زاج زرد بیت و پنج جهار مرتبه جرعه

کرده انچه بعد از چهار مرتبه اب باقی میماند او را خشک کرده بر دارد قرنیه زاج زرد نسه که بدتش

داده صلایه نماید بعد در قرع رکیته تقطیر نماید همان تقطیر را چهار دفعه در رکند تمام میاید

بعد مقابل زاج زرد زاج سفید بدتش داده صلایه نماید جزء همان مفتاح میشود با قرع

نه دفعه تقطیر بتو مینماید تا سه که مقطر جزء هوا میشود بعد از ان زیبق خشه

همیشه دهن مشع میکنی منقه به نصف منقه زهره طرح میشود کوکرد نشا در مور سرخ

را سخت ساو هم صلایه سه روز یا زده بیضه مرغ که شیشی شود و هفته در حد گذارد

در هر هفته حد را تازه کند تا حد شود بعد از حد بیرون آورد تقطیر کند تا ابی منشر

خون آید از ان آب بالای قرار گیرد در کفچه حدید تا قرار پوشیده شود پس آتش

پس آتش

پس آتش نرم بسیار ملایم نماید تا منعقد شود منه طلا است یک پرده قمر طرح است یا مس از خلص در آید

اگر هفت مرتبه حد منعقد شود یک هزار طرح اگر ملقمه زر و زیبق باشد بهشت عروس احمر بسفیده بیضه

صلایه سه روز بعد هفت بار تقطیر اسرخ مقطر شود و بعد یک منقه از اب باید منقه قرار زیبق

چنین زیبق و طبخ دهد منعقد شود یک پرده زهره طرح است در تکرار تقطیرات سه دفعه کافی است

دهن سفرة البیض که باش در کیرند کوکرد را از ان دهن تسقیه کنند میبض و ثابت شود کوکرد و اش در

و سحق بلیغ باب بوره خشک کند در ظرف مطین سه ساعت آتش دهد منعقد آتش قوی پس تشویه اعاده نشد در

جدید تا زمانیکه جود نکند و غواص شود تیزاب شوره ثبت ش در نمک با التویه کوکرد را میبض و ثابت

کند کوکرد سحق صلایه بلیغ نماید ارپاچه نرم بیرون کند حدید در اشبلد را شیر کرده منقه انهم سحق و صلایه

نموده بعد ملح طعام ساو هر دو اجزا که بیت منقه شود کوبیده از پارچه نرم بیرون کرده بعد هر سه انهم

کرده سحق و صلایه بلیغ در قرع کلی کرشته در کوره آتش مصعد نماید بطریق مذکور روز را چهار قسمت نماید

قسمت اول سه آتش خفه آتش نماید قسمت دوم آتش خفه قسمت سوم هشت شعله قسمت چهارم هر چه

تا غروب آتش نماید بگذارد خوب سرد شود صبح برداشته شیشه شکسته نمک را در انداخته کوکرد

وش در رنگ کهربا که رنگ شبه انها را کرشته سحق کرده در قرع چنین کند بعد مقطر سه کسار

شد بعد چهار انگشت روز او ریزد و یکشب تا صبح که از وش در جزء سه که شود کوکرد نه

نشین شود سرکه وش در از زمین گذارد کوکرد را با آب قراح سه بار شست شو نماید

بورق شد نماند برداشته خشک کرده ثانیا بطریق مذکور سه کوکرد وش در

طعام سحق بلیغ تا هفت مرتبه بهمین طریق تکرار شود که در هر مرتبه ملح و نشادر جدید باشد بعد کوکرد
مشدر الماس در مکرشیشه مصعد شود قمر تیزاب یک مثقال از کوکرد مدبر مثقال ۴ نخود تطعیم نماید شکفت شد
وزن کوکرد در قمر تا اندازه قمر مدبر یک مثقال بر سیصد قرار ریخته در قرع کلی گرفته یا در تنور سنگ قهوه جوش
بشرطیکه طرح متلاشی شود خود مکلس ۳ شبانه روز بالای آتش باشد زیبق قائم النار مکلس کرده یک
از زیبق در نیمین زیبق ریخته ۳ شبانه روز آتش نماید آتش مذکور مثل آتش طعام پختن باشد
بعد از ۳ شبانه روز زیبق نقره خالص شود عمل قهوه جوش ده مثقال کوکرد ده مثقال نشادر در
اشیاء و بیست مثقال نمک بلورین هر یک را سحق و صلایه نموده از پارچه تنک بیرون
کرده و بعد در قرع کلی گرفته ریخته و روز را چهار قسمت نموده قسمت اول ۳ چوب در قسمت
دوم شش چوب سیوم شش چوب چهارم هر چه تواند تا آتش شدید نماید و بعد بگذارد
صبح قرع را بان کند کوکرد نشادر تصعید شده بردارد و نمک را و اندازد کوکرد را
بزنگ کمر با علاجه نماید انها را گرفته سحق بلیغ نموده در قرع چینی ریخته و بعد
مقطر سرکه بسیار شده بالای وی ریخته بقدر چهار انگشت بالای او را بگیرد
تا بصبح گذاشته تا در جزء سرکه شود و کوکرد نشین شود نشادر را کنار
و کوکرد را در آب قرح

و کوکرد را در آب قرح ۳ بار شست شو نماید که بوی نشادر را و نماند برداشته خشک کرده
ثانیاً بطریق مذکور مساوی کوکرد نشادر و مس و سرخ نمک طعام تا هفت مرتبه
بطریق مذکور رشود که در هر مرتبه ملح و نشادر جدید باشد بعد کوکرد مشدر الماس در
مکرشیشه بسته شود قمر تیزاب یک مثقال از کوکرد مدبر مثقال ۴ نخود تطعیم قمر نماید
مکلس شود وزن کوکرد در قمر مدبر بعد از قمر مدبر یک مثقال بر سیصد قرار ریخته
در قرع کلی گرفته یا در تنور سنگ یا در قهوه جوش بشرطیکه قمر مکلس متلاشی شود
و موازی ۳ شب و روز در بالای آتش باشد زیبق قائم النار مکلس کرده
یک مثقال از زیبق در نیمین زیبق ریخته ۳ شب و روز آتش نماید
آتش مذکور مثل آتش طعام پختن باشد بعد از ۳ شب و روز زیبق قمر
کرده و الله نامه تمام شیمون و شمس رادت ۴ داده بقدر یکه خاک شود
و خاکستر مکلس کند آن مکلس ابرکه ۴ نموده مثقال مشتد طرح قمر خالص عالی
بیرون آید بجهت چربی قمر قمر ام روح ۲ مخلوط با انبر چندان

بر هم زند که روح برود و از نقره هم کسر کند انوقت قمر و چربی او روغن است
قابل طرح اکسیر است و او را ۳ دفعه طرح باید کند بقسم یک دفعه نمیشود رنگ
قمر از سرب مکلس خالص است که سرب رنگ زیاد دارد سرب و طلا در
ماده است سرب مذکور و طلا موجود است مفتاح لازم دارد عروس احمر با صفیره
تخم مرغ صلایه ۳ روز بعد هفت بار تقطیر نماید اب سرخ مقطر شود یک مثقال
از اب ۳ مثقال قرار در پیاله چینی ریزد طبخ دهد عقد شود یک برده زهره طرح است
روح را در بوته گذارد دست نگه دارد متوجه شود که جوش نکند بهوا برود بعد توتیای
هندی زرنیخ بوره زرکر هر ۳ را صلایه کرده و جزء این ۳ اجزا باشد و یک جزء
روح کم تطعیم روح نماید بهمیکه روح و دور رنگش کبود نشود ثابت است این
ثبوت روح زاج لاری بر سرب مذاب رحیم کند تا مکلس شود و با آب زاج
محلول مکلس و ازده ساعت صلایه کند و تشویه تا خشک شود نمک بر یک
مثقال قمر شمس شود که عقاب و شبی و ملهی را بهم با التسویه سحق کرده و کرد ضم
تا از تقطیرش نماید حل طلق گنج استخراج بحلق کاه کرد او با التسویه اشتباه
با التسویه اشتباه

نمک روسخت راسخت است ذهب الان موی سرجوان است
راجح الفارسیم است
و طرطر و دارق در شراب است و چیره و زوره ایک است در گفتی بعضی اراب باد تند پیر اجزا
و تبیض و تحمیرات صفت میاه از ان جمله ایست که رفع شعله کبریت کند و خالص کرد اند در
عمل شنوف جزو اعظم است و باعث جریان و از ارض ماء بسیار عقد کند و معقود را جاری زد
و تشمیع نماید و از کتاب جربه نقل شده است و از تجربات دانسته اند برک کلی و فلی را با موسر
ان تا با التدیه تقطیر کنند و بآن تسقیه شنوف نمایند و بدستور ملح القلی را با نوشادر و
انزروت هر یک ده جزو در سرکه مرزنجوش و فلی و حنظل تر و مورد تازه از هر یک ده درم
با سرکه مذکور رسانند تقطیر کنند و با مقطران اجزای ثلثه را بجد داسحق نموده و اجاد را
تقطیر نمایند تا چند دفعه در عقد ارض باریت و تشمیع و جریان بعد دیست ماء و
دیگر که تسقیه شنوف را حل کند و در نقل مشتد بمرتبه اعلات بر داده جدید و بر داده کاه را
مخروج با یکدیگر نموده زعفران ترتیب دهند و آن زعفران را با سرکه تقطیر کنند چند بار و مقطر
نموده تکرار تقطیر کنند و نزد اکثر یکدیگر زعفران الحدید با سرکه تا قلی مشتد است ماء دیگر
زاج زرد را با شحنه چندان سرکه تقطیر کنند جهت تکلیس کبریت و رسیق و رصاص بجد
تشمیع است بایه آن تسقیه و سحق نمایند ماء دیگر و ره از خنی و ورق صبح را
با سفیده تخم مرغ سرشته در کوزه سفالین بپزانند تا نه مرتبه الماء عمل نمایند

پس با حنظل با السویه تقطیر کنند مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند و تنقیه اوساخ معادن
و الحاق وضع ان بشریف اخر جربات است ماء دیگر کبریت را باده وزن آن اب انبس
تنقیه نموده هفت بار تقطیر کنند اول را بلون رایح رسانند پوست بیخ لفاح و جزر و پوست
انار و مورد از هر یک یکجزو عقد ثاریب کنند گوشت حلزون با مثل آن نشادر و نصف
آن کبریت و سدس آن نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند در عقد زیبق و افعال غریبه
و مشتری را بجربات دانسته اند دهن البیض چون قلی را در سه که حل نموده و جزو علقه
صاف کرده با آتش عقد کرده معقود را بازده سخی مرغ عرج کرده با زاج هر عدد سه
درم نشادر نمایند پس افشرده روغن بگیرند در تطهیر اجساد و نقره معادن بعد
اصر حار را بآن حل کنند و اصبغ را در ثابت کند و اگر نشادر ثابت باشد قوی است
ماء دیگر بیضه افعی را با خردل سرخ و سیر و طلق علوب تقطیر سادس بمرتبه اول
از جربات شمرده اند ماء دیگر که مستعمل الملوک است تنقیه آن تاده ماه وزن
عدد مصعد را ثابت و بار کنند و چون زیبق و عسیط بآن طبخ دهند عقد نماید
یکجزو زعفران الحدید را با جزو نشادر و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج
زرد و علود در سه که صاف آن را در آتش متعقد کرده باشند عوعر ابوزن
مجموع با سه که تند سحق نموده تقطیر کنند ماء دیگر که مستعمل الملوک است
در تخیر الکاسیر مستعمل است تنقیه زاج زرد دار نرم سائیده با ملح
سه که شده در شیشه یا در ظرف مطین زجاج که بر روی آتش بسیار نرم گذارند
با سه که

با سه که زنگین شود پس بجر و علقه صاف نموده با پنج مثقال زنجار و پنج مثقال زعفران
الحدید و درم شب یمانی و یک مثقال شنجرف در ظرف مذکور کرده در آفتاب بسیار گرم
بگیرند و تمام گذارده پس بجر و علقه صاف نموده استعمال نمایند ماء دیگر که مستعمل الملوک است
و تنقیه آن باعث سفید کبریت است و زرنیخ و موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق
دانسته اند نمک طعام ثبت یمانی و نشادر با السویه نرم سائیده تقطیر نمایند
ماء دیگر که مستعمل الاحتراق است در تشمیع اجزا و اجساد و ثبات ارواح
بعد میرسد در عهد قرن و شمس مستعمل است کلس البیض با وزن آن نشادر مطبوخ
معقود سحق بلیغ کرده در ظرف مطین زجاج که شد و صحن نموده باشند یکشبانه روز
در آتش زبر گذاشته با سه که شد نم کرده در ظرف کنند که چون بسد پوشیده شوند فضای
دران نماند و مصعد شود شد و صحن را محکم کرده در آتش گذارند بحدیکه ظرف در روز
ساعت سرخ شود پس اخراج نموده بوزن در آورد هرچه کم شده باشد نشادر اضافه
نماید و بدستور در آتش گذارند تا سه بار اگر بجای زیبق در تون حمام گذارند
جایز است بعد از آن نرم سائیده بمداوه مکان حل کنند و محلول را
تقطیر نموده ثفل آن را بقدر نصف آن نشادر اضافه نموده باز تا
گذاشته پس سحق نموده بدستور حل کنند و تقطیر نمایند تا تمام مقطر شود

ماء دیگر که مستعمل ماء الارض است یکمرد از عقاب پنج مثقال و از ثور پنج مثقال
و از زاج زرد یک مثقال این هر سه را مقطر نمایند آنگاه یک مثقال شمس الشمس کنند
و در میان پنج مثقال این اجزا اندازند که نیکو حل شود آنگاه بیاورد یک مثقال شنجرف را
با شب طبخ داده یعنی در بلته تافته کرده معلق آن را در آب او نیز دو طبخ داده
تا سوادش بر طرف شود و قدر ثابت شود آنگاه شش مثقال آن ایراجز این
یک مثقال شنجرف باید داد و از این یک برسه قمر و یک مایه تا چهار شود که شمس
تمام عیار بیرون آید در خواست چون جمع کنند اقلیمیا را در سیر و مرتشر را در ادر
در کله حل و بعد انان که او را در حمی بپزند تا سرد شود یکجزو با نزده جزو شتری را شمس کند
غریب است و خیر موقوف بشرط محمد میداند هلیله زرد از خواص اوست سرعت کداختن معادن را
خصوصا حدید را بادنجان از خواص اوست که سبب کداختن و گداز معادن میگردد چون
نشادر را در او گذاشته در ان مشتری را حل کرده و گداخته در ان محلول زیر زنند بحالت
سفید نمایند و غریب دانسته اند و بدستور سائیده کبریت را در شب محلول نمایند
باعث سفیدی کبریت و ثبات او دانسته اند نوره از خواص اوست که چون آهن
آهن بر زنبیخ بالایند و با مثل آن مس بگذارند و بعد از آن نوره با دو چشمه
مس از آن صعود نموده آهن در کمال نرمی شود بوره اهل صناعت را اعتقاد
انست که چون

اعتقاد انست که چون او را با پاچی بیفه سرشته در کوزه سفالین بسوزانند تا نه مرتبه تکرار
عمل شود با حنظل تقطیر کنند از آب مقطر حل جمیع اجساد و تنقیه اوساخ و وضع شریف
مینماید غریب است توتیا الحدید در ریزه خواص مثل توتیا مس است و چون در لته بسته در حمام خشک
خصوصا در زیرجها بکنند از زعفران ثور و هر گاه او را با سه که مکرر تقطیر کنند معادن
بمرتبه دیگر نقره کنند خصوصا مشتری را و چون نحاس در تکوین زعفرانیه تمتع کرد در بعد
از آن تقطیر شود شنجرف را با سه که مقطر مکرر بآن تنقیه کنند بحدیکه شنجرف حل شود
بهترین اعمی دانسته اند حلزون صدف سیاه الجیه منظرات صلبه السیاه
نرم میکند و چون گوشت او را با مثل آن نشادر و نصف آن کبریت و سدس آن نمک
سائیده تقطیر کنند افعال غریبه نماید در مشتری و ماریب را عقد کند خردل اهل عربیه
ذکر کرده اند کف خردل آیه و عنده مفاتح الغیب صد مرتبه خوانده شود و صد و چهار
یا سین گفته در خانه که دفینه گمان داشته باشد صباح بر سر دفینه مجتمع بینند
خرنوب نبطی او را در قرون او را رس نامند چون اب خرنوب بتری با اس مورد
منفق جمیع اجساد و ثابت کننده صاعد است دفع خرزهره است از خواص او
که چون با موی سر تقطیر کنند قطع شعله گو کرد کند و باعث غوص او شود و هر گاه
در اشیاب تنقیه شنجرف جاری سازد و چون او را با وزن او حنظل

حنظل تر و مورد تازه بسه که در او بقدر عشر او دفاو ملح القلی و عشر نشادر باشد
و عشر از زوت حل کرده بسایند و تقطیر عمده گانه نمایند و مکرر اعاده تقطیر عمده دهند
ارض مارب عقد کنند و تسقیه معقود بمقاطر و سحق آن ثابت تشبیع کرده و مؤلف گوید
در تسقیه و اقامه مجرب شمرده اند ضروع پیه اکبر است و تولید پیه اکبر را با حرول و سیر
و طلق تقطیر کنند مقطر آن مشهور را احمر کنند مجربست کبریت چهار قسم است یکی سرخ
شفاف احمر گویند یکی زرد مایل اصفر یکی سفید فارسی یکی مایل بکبود اسود نامند
و بهترین او احمر است و تدبیر آنست که تحت ترق نگرده دراز اسرار عظیم است در
غایت سرخی میسر نمیگردد احمر است و مقصد آن جهت تکلیس معادن و رفع
چرک آن و تسقیه کرده آن نایب ماب زرنیخ است حدید چون تیغ بزرگ
و حجر الرخام با التوبه براهن در آتش سرخ کنند بسیار نرم میشود گاه با حاصل
قشیشا با بیخ الفار ما زرنیخ بگذارند بر تیه رصاص زود گداز گردد و حجر الرخام
سکیت که بر قبرها نصب کنند و مراد از او قسم سفید است پرت شم مرمر است
نیز بوحشه و اهک است که بیند چون او را با مثل آن نمک و ربع آن طرطر سالمیه و با
مقابل او سه که تسقیه کرده پس تقطیر کنند تقطیر مذکور کبریت را سفید کند و سیماب را
منعقد میسازد مجربست ملح القلی چون او را در سرکه حل کنند و عقد نمایند

شدرب بنید و تکرار عمل نمایند تا همه زنگار گردد ایضا صفایح مس را در سرکه بسیار شد گذارند
و بیکدیگر بسایند تا بتدریج مس از شدت سرکه حل گردد یا صفایح مس را سرکه پاشیده در جای
نمناک دفن نمایند عمل را سخت مس را صفایح بسیار رقیق کرده در دیگی بر روی جیده
و بقدر عشر آن گوگرد و نمک با المناصفه بصفایح و مالیس آن پاشیده و دهن دیگر را
محکم نموده یک هفته در تون حمام بگذارند تا تمام بوحشه شود هرگاه زود تر خواهند باید مس را
گداخته و کبریت و امثال آن بران پاشند در سرکه تطفیه نموده بدستور تکرار نمایند تا بوحشه شود
عمل زعفران الحدید و راده حدید را چند مرتبه با آب گشته تا سیاهی زایل شود پس با آب
صاف غسل خشک کنند و با ربع آن نشادر سحق بلیغ کرده بر روی آن ریخته یا ظرف یا قالب
نموده در مکان نمناک دفن کرده تا و از ده یوم و بعد بیرون آورده تر دمایل سرخ
شده و قابل سحق گردد نوع دیگر که معمول اهل صناعت است حدید مثقب و راده
حدید بدستور مذکور شسته در قرع مطین مسدود آن تیراب فاروق اندک اندک
در آن ریزند و هرگاه دود آن ظاهر شود بول بگذارند تا جوش آن فرو نشیند پس انبیق
و صدر کرده با آتش نرم تقطیر نمایند و چون مجموع تیراب مقطر کرده شد یکی ماء راده مکلس
و زعفران گردد روغن کردن روح و نقره بیاور روح و لوبیا را در سرکه تیز این
آب کن و از چوب یاسمین سفید بر هم زن تا روح و لوبیا خاک سیاه شود آنگاه
با نمک طعام در ظرف کاشی باشیشه تنگ از جوش تاشم بجوش اندر و شب بگذار و دیگر
صبح نمک را تازه کن و تا شب بجوش چند مرتبه چنین کن تا روح در صفت دود

رود نکند

دود نکند آنگاه روح را با آب گرم بشوی تا تمام شور بر طرف شود آنگاه برابر روح عقاب
بیکه از جرم و کثافت پاک باشد داخل کن و تصعید چند مرتبه در هر مرتبه چه که شود
باز عقاب داخل کن تا آنکه روح روغن شود نگاه دارد و دیگر نقره فنات را نیز
با عقاب برابر سحق کن و تصعید کن بطریق مذکور تا آنکه روغن شود یکی از
روح روغن شده و یکی از نقره روغن شده داخل هم کن و طرح کن که ترکیب
از گفته فصیح است که نوشته شده است بیاور کبریت هر قدر که خواهی ده دانش
شوره پس باید اول شوره را در پوست هندوانه نماید و در زمین نمناک دفن نماید
تا شوره حل شود آن شوره حل شده را بجکاند هر چه آب از آن بیاید بگیر و کلس را
باز در پوست هندوانه کن و حل کن و باز بجکان و این محلول بخور کبریت بده
ده برابر کبریت و سحق و تشویه در آفتاب کن کبریت را در آب رفته و شوره را
از کبریت بگیر آنگاه بیاور توتیا هندی را بچهار وزن کبریت صلایه کن و کلس
او را داخل او را داخل کن و خشک کن و افراشکیس کن تا روغن کبریت
بچکد فاعل است که در صفحه بکار رود آن شوره در مقطر کردن گوگرد و غیره
شوره را تنها مقطر سازند و از صیه را با آتش شدید طبخ دهند تا آب
بر طرف شود و در قرع نمانند و رنگین آید و از ارفیه را مس شدید داده
آب طبخ داده تا آب بر طرف شود و در قرع تقطیر نمایند و در این مرتبه
زیاده کرده شود ایضا هرگاه خواهی شوره یا گوگرد یا نشادر چند مرتبه

که بنهائی مقطر نشود آن اجزا را سحق و صلایه کرده در شیشه باید کرد و در میان دیگ آب
جوش نهند مقطر کرده تا مقطر شود و این از اسرارست فاش نباید کرد در باب جوهر
کوشش زرنیخ باورند زرنیخ هر قدر که خواهند ده روز در میان هر ترشی که خواهند
بجوشانند انگاه باورزیخ مکلس را و نمک طعام را و دانه زرد الوان تلخ و مغز کرک
و این چهار اجزا را برابر و زرنیخ برابر این چهار اجزا باشد در هم کوبیده در
شیشه تصعید کرده و انگاه آن تصعید شده را باز برابر آن چهار اجزا کرده
و در هم کوبیده و تصعید نمایند تا هفت مرتبه بدین قانون چون هفت
مرتبه تمام شد آن جوهر را در میان آب ماست از برای خوردن نیکوست و نیکو برده طرح
آب در جوش سیاه نشود که تمام است از برای خوردن نیکوست و نیکو برده طرح
میشود و یکی مایه میخواهد و ثبوت در میان روغن و شیشه عمیا جوشانیده
تا ترشی شود انگاه یکی بر شش طرح میرود قاعده کوشش هر جوهر از خدا هرت
یکدرم منج مثقال و کف دریا نیم مثقال باهم صلایه کن و در شیشه کن که نصف
شیشه گلی گرفته باشد انگاه تصعید نما تا هفت مرتبه هر مرتبه شش ساعت
انگاه گذاشته تا روز دیگر باز شش ساعت تصعید کن تا هفت هفت
مرتبه تمام شود تدبیر کبریت مبیض آن بنهج است که یک جزو
کبریت را با هشت جزو روغن کنجد بآتش نرم در قدح مطین کوشند
بجوشانند

بجوشانند تا کبریت حل شود و روغن سرخ گردد و نه برابر کبریت تن در سائیده
بدفاعت در روی آتش تقیه بروغن مذکور کنند و نه بار بطریق زرنیخ
تصعید نماید طریق دیگر جزو تن در آبا یک جزو کبریت سحق نموده و با
تر کرده و به سحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین تا نه ساعت در آتش
دمس داده پس کوشند و باش در جدید اعاده عمل نمایند تا کبریت در صفرا
کنند و آنچه باوج و نمک سفید کنند [illegible] خواص ندارد طریق دیگر شب نمک
را سائیده در جوف بادنجان رکیه در مکان نمناک گذاشته حل کنند یا شب
محلول کبریت را بنید سفید و ثابت میگردد دستور تن در محلول در باز نمایند
آهن خاصیت دارد تدبیر زرنیخ زرنیخ ورقه براق یک جزو با ربع آن
نمک شور نرم بسایند و صابون خشک عراقی بقدر نیم وزن زرنیخ ورق
کرده و ربع آن سرکه و نیم آن روغن کنجد با پیه تازه بر روی آتش گذاشته
حل نمایند زرنیخ مسحوق را اضافه کرده جوش دهند باز زرنیخ منعقد و سیاه
شود و بچوب حرکت دهند تا رفع روغن و صابون شود زرنیخ منعقد بماند

بماند و آتش آن نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود چون منعقد را کوبیده
در ظرف کرده در آتش ظرف را پنهان کرده که تدریج کود میکند تا رفع چربی
آن شود و باید که از نرمی آتش تشویه مراعات کنند و مصحح نگردد و بعد از رفع
چربی صلایه نموده در سرکه و ماء القلی طبیخ داده تا رفع چربی با آتش نشود
انگاه شبه غبار سائیده یا قدح مطین یا قرع بلند کلوی مطین تصعید باش
کنند آتش بسیار شد باشد که جوز استمرار داشته باشد تا جوهر آن مانند
برف سفید گردد و اگر در جوهر آن سیاهی باشد عشر آن نمک سائیده بروغن
کنجد با پیه سرشته بدستور تشویه باش نرم کنند و بعد از تشویه باب ماء القلی
طبخ داده شوینده رفع سیاهی شود و علامت تشویه آن جوز نگردن است
و تصریح نموده اند که یک جزو بر بیست جزو زهره منقر طرح میشود
و از تدابیر در روزنش نقصان نیز بر دل مرغ باطن او حرارت و ظاهر
او شمع است وضع او از شش قوی تر گرفته اند و چون آن از آن او را
تاب ماس ترش تند حل شود و عقد کنند اول از نمک رابع دهند
نمک رابع دهد

نمک رابع دهد و چون زعفران او را با زنجار و راسخت و شنجرف و سرنج و روغن
تخم مرغ و شبه و نشادر سحق و تقیه و تشویه نمایند مشمع گردد و چون زجاج
و نشادر با التوبه با روغن زیتون سرشته در چینی ذوب بخورد دهند نوازش
با التمام زایل گردد و چون در سرکه و نشادر حل کنند و اراده مرتبه تقیه کنند
شنجرف معلوم کنند مشمع گردد و یکی بیست از اول رود گویند تا ب مصور
پوست انار بسایند او را حل میکنند بشبه طلی کرده در آفتاب گذارند چون
محلول آن عقد قرار نماید از طیران باز دارد و ثابت گردد
ایضا کبریت مبیض چون تن در محلول غواص تدابیر اکسیر بیاض نحاس منقر و مشتر منقر
جزوی پنج جزو تا دالما فرمشتری منقر را با عبد ملقمه نمایند با التوبه
نیم و قیه رصاص و نیم و قیه ثور سحق بلیغ کرده با بیاض البیض سرشته بند قبها
ترتیب دهند و خشک و زهره منقر را گداخته با هر پنج جزو مذاب یک جزو بنبق
اضافه نموده با چوب بر هم زنند و از ماطه ریزند عقد شمس بیت شمس مکلس
و توتیا عمر از هر یک جزو باشش جزو زیبق عمر با ماء الاحمر با سایر حرارة

باسایر اجزا تصفیه و تشویه کنند تا یک وزن آن بپردو صد و عقد کنند یکرو بر صد جزو قر
فات طرح کنند شنجرف هندی را که معلوم است با آنچه که زعفران الحدید و سایر اجزا
کرده شده است بدستور تصفیه و تشویه نمایند تا مشبع گردد یکی بر صد از فات طرح نمایند
تا عقیه
حجر الاسود مغسول عوف متعرض را بقدر رطلی و زیاده از آن یا رو تر در تیزاب فاروق
در مقاطر الحدید مذکور بقدر حجر و کمتر از آن که او را فرو گیرد و صد کنند تا
مضمحل نگردد پس وزن کلس الابیض مثل آن نشد در مصعد سحق بالغ
نمود در زیر و امثال آن حل کرده تقطیر کنند و نوشادر که در انبیق جمع شود
ضبط نمایند و شنجرف را ساییده بقدر ثلث او مقطر مذکور یا آتش زنجفر نقد
و سحق کنند و اگر او را با نوشادر در انبیق مانده ساییده بعد از آن
در ظرف تشویه از قطره قطره تطعیم او کنند بدست و او را در ظرف مسدود
المنفذ یک شب در آتش بسیار نرم گذارند باز بدستور اعاده عمل نمایند
تا شنجرف مشبع گردد آنگاه یکصد و پنجاه مثقال و ربع از آتش بگذارند
طرح میرود عقد سیم عبد شبط با مصعد را در قرفه آهنی بر آتش بگذارند
چون خواهد متفرق شود از این مقطر مذکور بر او بریزند تجدید که او را سوخته
و تشویه نمایند

و تشویه نمایند منعقد و شبیه بکاک سرخ شود و از آن معقود دیگر از صد تر با ارزیز یا کاس
طرح کنند و اگر حل و عقد نماید یکی بر ضعف اول رود هرگاه حل عقد ادویه بمعقت
مرتبه رسد تصریح نموده اند یکی بر غیر مشابه طرح میشود افهم افهم افهم در کاس
در گرمی زنگار یک رطل ثلث در و نیم رطل مس در کاسه کن و سوکه انگور را روز
او بزیر و با چوب صلایه کن تا وقتیکه زنجار شود پاو ریزاده نماس با زاج سفید
و نمک طعام برابر صلایه کن و یک دمس بسیار شدید بده بیرون آورده
در میان آب ریخته تا نمک جدا شود و زهره شقیقه یا قشه این نمک را چون جمع
کنی عقد کن نمک دیگر حاصل شود مثل روغن در صفوه و اثوار بدان عقد زیبق
میکنند نوع دیگر یکپر زاج سفید و نمک طعام را هر دو برابر دو زاده مس از دم
سوهان برابر هر دو نمکها این هر سه را در هم ساییده در سه که تمیز کرده در ظرف کاس
ریخته و سه که بر رویش ریخته و دمس شدید داده که شقیقه تمام است و الحمد
بوزاده مس و بوزاده حدید از هر یک و مثقال و نقره ثلث مثقال و نقره را ذوب
کرده حدید و مس را با او آب کرده طرطشکار و ملح القلی و نمک طعام
مسهای سوخته

اجزا را مساوی گرفته کوبیده در ظرف چینی ریخته قدری آب بالای آن ریخته جوش نده
تا آب تمام شود و بخشک بعد تطعیم کند جسد ذوب شده سواد تمام شود سوره یک مثقال نیم
در کفچه حدید آب کن یک مثقال سیم سفید صلایه کرده در روی سوره آب کرده بر نرود
اندک گداز بر دار زرنیخ دو گرد و زاج سفید و قلیاب از هر کدام یک مثقال همه را با هم
صلایه کنند تخم مرغ را خاما کنند بقدر کفاف و تخم مرغ ریخته بگیرد کنند کاچ دان مس را تازه
سفید کنند و این روغن کنند در کاچ دان کرده تخم مرغ را در روغن کنند یک نخود
از این روغن یک مثقال از این روغن بر یک مثقال قرمز طرح دهد شش نخود الصفا
تخم تاتوله یا اسفندانه با جزر البیض تا را صلایه کرده تکلیس کند تا روغن شود
بعد مور بدوزان و غلوط بر آب کن و سم در کفچه حدید بگذارد و از آن آب
بر هم ریزد تا روغن شود و این روغن را دست هم بدهد و مناصفه بزهره
طرح دهد شالعمی زهره چهار مثقال عقرب زرد چهار مثقال روح
و شتری چهار مثقال نمک قلیاب ۲ مثقال و زهره را در بوته ذوب کرده
کرده انوقت چهار مثقال روح را انداخته فی الفور بتا مثل عقرب را تطعیم
بعد از آن که تمام شد نیم مثقال نمک قلیاب را داخل کرده بعد از آن در ریخته
ریخته جسد کسیف ظاهر شود در ظرف آب انداخته سرد نمود جوش زده
مسهای سوخته

مسهای سوخته شارح شود جسد بر نمک طلای اشرفی میبسزد دارد قدری حرکت بران است
دفعه ثانی و ثالث بهمین نحو نموده شش مثقال جسد بنفش مایل بزردی بدست می آید
انوقت انجسد را در بوته گذاشته آب نماید شش نخود گوگرد زرد زده بر که ریخته بعد
از آن از جسد یک و از طلای خالص یک داخل کند تمام است و بعد از آب شدن
نیم نخود دارو اشکنه تطعیم کند بجهت نرمی تمام است قاعده پرداخت بوره
یک مثقال نمک یک مثقال زاج نیم مثقال در یک مثقال با هم صلایه نموده
بعد از آن طلا را در آتش گداشته قرمز کرده در میان دو اغوطه داده و بعد
در آب فرو برد طلای احمر شده نماید طریقه جوهر زیبق اول زیبق را
در کاسه چینی ریخته و تیزاب فاروق بر بالای زیبق ریخته و کاسه را بر بالای
آتش ملایم گذاشته بطریق حکمت آتش نموده یا پیش آفتاب تا زیبق
مکلس شود و کلس او را گرفته در ظرف دیگر ریخته باز تیزاب بر بالای زیبق ریخته
مثل اول کلس کرده تا هر وقت زیبق دارد کلس کند بعد بیاورد از زیبق
مکلس و نمک آتش خورده و زاج پخته هم وزن هم صلایه نموده در شیشه
ریخته تصعید کند بقاعده حکمت جوهر گرفته با ارض جدید مثل اول

تصعید کند تا هفت مرتبه با ارض جدید و اگر انرا با یکی از نفوس حی نماید ماء الله

بعمل آید جهت زرنیخ و زرنیخ را با ورد بسیار خوب کوبیده و مغز کرچک و مغز کرچک
با هم مساوی کوبیده و در روغان کاره در سرکوره کذارد و تصعید کند و جوهری که حاصل میشود
با زیبق مکلس و با نمک مساوی داخل کرده تصعید نماید و جوهر کرفته با ارض جدید
مثل اول تصعید کرده تا هفت جوهر کرفته با ارض جدید داخل و تصعید
کرده تا هفت مرتبه تمام شود هر دفعه ارض را باید جدید کذارد و جوهر هفتم
را کرفته نکاه دارد یکبار الغمر با ورشوره قلمی را در ظرف جدید اب کیر برداشته
در میان اب سرد کذاشته بسته شود بعد سم صلایه کن و بعد شوره را اب کیر
و سم را در میان شوره بریز زیر زن و زیر کفچه را در میان اب سرد کذاشته
تا سرد شود باز بالای کوره کذاشته اب شود و دارو را داخل و کفچه را در اب سرد
کذاشته بعد بالای اتش بدستور اب تنده کات کبود را رکشیم زرده که داخل
شود بعد با ماء الوس طبخ داده تا روغن شود و ملقم را با او چرب کرده
در سه دمس خفیف ثابت یکی کرده و شیشه کوبیده فرش و لحاف کرده در قوته
ذوب کند فرش یکی روز را و صفه کن و بیرون بکلک فرش لحاف کن مساوی تا سه
رفعه روح مکلس میشود بعد سه دفعه با سم زرد دمس دهد بعد از ان زرده تخم مرغ
بانوشادر صلایه کن

بانوشادر صلایه کن با همین روح یکی بره زهره طرح میشود از جهت تکلیس نقره تهوه دان
کوکرد چهار مثقال بوراده شنجرف و مثقال نقره یکمثقال کوکرد و شنجرف را صلایه کن با قدری
نفط فرش لحاف نقره کرده دمس داده مکلس میشود در تهوه دان انداخته ملقم کرفته کار
طریقه تکلیس طلق طلق را بر شوره قلمی فرش لحاف با یک نمک اخاکستر با قدری سفیده
تخم مرغ خمیر کند و صلایه کند در ته بوته بکذارد و سر بوته را محکم بکیرد اتش شدید
شدید بدهد مکلس میشود طلق مکلس ۲۴ قمر تیزاب و مثقال سیماب سفید نه مثقال
این ها را مخلوط کرده در روغن نوشادر بر روی انها بریزد در میان شیشه نهد
و محکم حکمت بکیرد در ته اتش تا ۳۰ ساعت باشد بعد بیرون اورد صلایه کند
اتش یک ساعت زیاد کند تا پنج بار بعد یکمثقال و پنجاه مثقال زهره منقطع
برد طریقه تیزاب مصعد تیزاب نارو قمر امیزند میان شیشه و این سیماب را
میریزد بالای ان در شیشه با محکم میکیرد میکذارد میان اتش ملایم میجوشاند
تا انکه تیزاب برود و زیبق خاکستر کردد قمر را باید کوبید و اجزا را با سیماب
شود فرش لحاف قمر نماید در کوزه شیشه دار بکل حکمت کرفته یکروز و یک شب
دمس داده عمل تمام است اجزا را در میان یکدیکر رکشته با هفت اب
سحق و صلایه نماید بعد در کوزه با شیشه نموده و ان کوزه را با کل کرفته
در سر کوزه اتش دستی باید نمود یکشب تا صبح به تشین شود

بدان که ذکر کرده است فاضل جلدکی در کتاب کشف الاسرار خود صفت زاج قبرس را بدین
نسج که یکمن از مس جنس پس بکوشان در دیکی که بیم باشد در ان اب تا ثلث شود یعنی
و ثلث او برود پس باین پاور و در قرع کن و بکار بر اتش نرمی تا مقطر کردد تمام
ان اب و باقی ماند در اسفل قرع چیزی مثل قلی پس شدکی بران اتش را پس رها کن
تا سرد خود بیرون اور و سحق کن و در دیک مطین کن و بکار بر ان اتش شدید
تا انکه بینی در اسفل دیک ترشح پس قطع کن اتش را و بیرون پاور را اکر خاکستر باشد
مناسبک پس ان را نیکو بکوب در ظرف زجاج کن و بر بزیر بکار یک از ان سه تا از ان
مقطر و حرکت بده و رها کن سه یوم پس صاف کن بر فق که تا خواهد ماند ثقل سیاه
و تراجحت بدان نیست پس یکدانه را صاف کرده و در قرع کن و اتش نرم کن پس
میرود اب و باقی میماند چیزی مثل برف سفید پس در قاروره کن که بیم باشد در دیک
و ماده را اس اخر محکم کن و اتش کن بران ریز اتش شدید بکر و زیر بیرون
از میان ان از اب بسیار سفید مثل بلور پس این است طلق اجاج که داخل
میشود در اعمال پس اشاره کرده است فاضل سوی مراتب چهار کانه از تدبیر و رز
کرده است جنس زاج ابیض و این است ملح اجاج و این تدبیر از تدبیر شد و فصل است
که متعلق است بصورت حجر مکرم و ان زیبق عربیست و زاج اعظم است

وشه بارئ تعالا

وشه بارئ تعالا و ما جلال است ما
پنج مثقال شنجرف چهار ان سه اجزا را کوبیده بعد بپاور چهار مثقال روح را با هفت
مثقال زیبق روح را در بوته کن بعد بکذار کنار تا روح قدری خنک شود بعد
یکمثقال روح را بدست زیبق بده تا هفت مرتبه که هفت مثقال زیبق بخور
روح داده شود بعد یکمثقال ازین روح با ان سه اجزا در کفچه جدید رکشته
ذوب کند بعد او را میشو مثل اب بعد او را جبه شنجرف کن که منفذ نداشته باشد
در بوته بکذار و سر بوته را محکم کن که بسیار قائم باشد و بعد او را با مقدار پنج پهن
دمس بده بکذار خنک شود دفعه دیکر با مقدار پنج پهن دمس بده دفعه ثالث
با چهار یک پهن دمس بده اکر جبه تمام شود بعد بیرون میاورد شنجرف ثابت
بعد نیم مثقال از شنجرف ثابت و یک مثقال قرنیه مثقال شش اب
میکنی مرزنجوش ریحه اکر شکن بهم کرده در مرتبه اب میکنی طلای اعلا میشود
الغمر روح امیر بزرکی کفچه با نمک صلایه میکنی تا خنک شود مثل اب
بعد همان روح را با پنج مثقال کات صلایه میکنی میریزی ظرف دمس میدهی
بیرون میاورد میشود مثل خاک قرمز رنک یکمثقال هشت مثقال قمر
رنک میدهد با مس یک بوده طرح میشود الغمر الاسرار

لاسخ سم هر جو برابر باهم کوبیده در میان کفچه آب کن بریز توی بول کاو بعد
میریزی باز توی کفچه و مثقال سم بدستش میدهی آب میکنی میریزی توی شیشه میشود
جسد پاکیزه خذ الفرار والترقا وشیر شبه البرقا وام زوجته سحقا
ملکت الغرب والشرقا ۷ العمر سم سفید ۳ مثقال نمک قلیه ۳ مثقال
شش مثقال زهره توی بوته آب میکنی بعد اجزا را حب کرده کم کم بخور زهره میدهی
میریزی توی رچه میشود جسد بعد یک مثقال از جسد بر یکمثقال مرطرح
میکنی بعد یکمثقال از جسد نقره بر ۳ مثقال زهره طرح میکنی جسد پاکیزه میشود
قلیاب هشت مثقال کوکرد هشت مثقال جو را باهم صلایه میکنی میریزی توی قرع
آتش ملایم میکنی کار در دین نور اخ قرع میکند هر وقت بکار عرق
نشست بیرون بیاور و زیبق را با و مثقال قلح ملقه میکنی اندر
اجزا را اول میکوبی ملقه در او میریزی و مثقال نبات در او اضافه میکنی
میگذاری جای نم دار روز ۳ مرتبه بهم میزنی تا قریب ۷ ماه تا آب
شود کبود رنگ یک مثقال به هشتاد مثقال زیبق نقره صحیح و خالص
در نسخه دیگر چهل روز در آفتاب و شب در جای نمناک تا آب کبود شود

راج بورق ملح و اشخار و عقاب تا کند مائی ز تقطیرش صحیح نام بگذارد و را حاملیح
گاه بارود و زاجی را بهم با السویه کرد با یک شوره ضم پس سه بو سوختش شاه القرا
هفت تقطیش نمود و شد چو راج پس مقطر خت و اندر وی نهاد
مشتری را ماه روزش طبخ داد بعد طبخش مشتری سیماب وار
حل شد و گردید آب بیقرار که بقرعی کرد او ملح شخار
زو تقطیرش نمود او هفت بار چون نخستین بار تقطیرش نمود زان دو جزو دیگر اندر وی فزود
پس چو ملح صافی نوشادرش دفعه دفعه کرد زاید بر سرش شد چو زیشان راه تقطیرش تمام
وی ورا ماء المظفر کرد نام گاه سرنوشادر سی شوره ضم کرد چون زاج لاجرم بهم
پس مقطر کرد و تیزابی کشید ریخت آنرا بر سر سوده حدید باز پس بگرفت زو بر مشتری
بعد دیگر کرد خوش صورت گرس باز ته زاج که گردش مزید همچنین ده ملح زاج سفید
کرد تقطیر نمود آنرا بهم حل نمای شمس و رکفار قمر لیک گر وقت عمل قدر عقاب
داری آنرا پیش گشتی بیحساب

گاه بنمود از پی تقطیر ضم زاج سبز زاج ملح را بهم تا پس از تقطیر با صد غنج و بوس
پرده بردارد در رخسار عروس نشئه کامش سازد از ملح طعام زان مقطر ریزدش کم کم
حل تسحیقش بسی مایل کند احتراقش را همه زایل کند سازدش نسرین عذار و سفید
چینه از وصلش گل باغ امید که دو قلیاب بایکی از جسد بیخت
در جو وزن هر دو آب صاف ریخت گردش اندر دیگ و بر آتش نهاد
یک دو روز بر آتش آنرا خوش نهاد وانگه از آتش نهادش بر زمین
تا بگاشت سفلش ته نشین پس بجر و علقه بر ارض جدید هفت بار آنرا
بتقطیر آورید چون مکرر بکلی کرد صاف و بعنقش خوانند ماء الاخوین نام دلکش
زان عروس جمله را دلشاد کرد کار ما در عقد با سیماب کرد

۱۴۳۹۳/۱
۸۹۸۹۱

۱۴۳۹۳/۵
۸۹۸۹۱

اهل جهان و ارباب عرفان است و از سره این طایفه علیه شان و این طایفه متعالی اسلامی تجلی کرد و بحق مشهور
بوجود شریف این بنده از ایشان داده اند بلند و بلیغ این طبقه جلیه قدر سلطان سپهر ولایت و جناب سلطان اولیا
ماه برج شرف و امامت شرف و کرامت سپهر بلند تمام و کرام بشر بطلین شمول نزول شب سلام
اعنی سلطان تقی معارف شعار متقی ای اولیای مرتبه ثار قدوه طبقه ارباب تحقیق و اعیان تالیف سر از آن شد بود
حضرت شاه نعمت الله ولی و اولاد امجاد آنحضرت که بطلی محبت و بشارت شان طلوع شد نعمات حروف ایشان
انوار حقایق نامتناهی بوده و دست شرح بآنکه درست قبضه آمال هر
بیاده ادراک نیست که خاصه و بطلی خود شده و از آن دکر نتوانند نمود و حقیقت آن مرتبه کرامت و اعیان
و فقیر است که کمه از اندیشه بر مدح آن راه توان یافت شرح حالی که قدوه احوال
آن صف تالی سید اهل حقیقت و رهنمای ایمان حقیقت کاشف رموز علم لدنی و اسرار سبحانی و وقف کنوز علم
سعادت حب و محبت بود و در میدان ارادت کرامت و خوارق عادات از صحیح اولیا بر صحت کرامت و نعمت می رسد
خوارق عادات و رحلت تا نماند فرمان سر ارادت بر آن ارادت شناس و شهند علمی اهل سعادت و دوران اهل
ایام دلها که بحضرت شان را قبله حاجات می شناسند علمی اهل و وقت روی ارادت بآنحضرت جبهه
دست بسینه آن دلدار سعادت شعار نقش ارادت و اخلاص بر الواح خاطر می نگاشتند و در سلک مریدان
و در حلقه کرامت و ولایت منتظم و منتظم بیع و شام با قدم نیاز بخدمت شان می شتافتند بعضی اهل ارادت در
حلالوان کرمان لوای اقامت می افراختند و بعضی بزبان رباعی بیان نظم شعار کرامت می ساختند چنانچه در
حقایق بیان لطایف اقای میدان طریقت مشهور و در آن کتاب شاه نعمت الله طیب
حشمت رباعی خصوصی نقش آن است معروف نشسته از آن ارشاد و فرمود آند
حضرت و در عالم نیز قرار ارشاد
طبق عظم طالبان دیار
هر طرف بیاسیف می یابم
از بیان می نیم
کرکج در هر از می نیم
دیوان کشف روی نیم
سر بیاد شاه می نیم
حضرت دیار می
حضرت دیار می نیم

بسم الله الرحمن الرحیم

باب بشارت خویش بی شمار کنی در کشف حق خود بر دارم کنی

در نعت بی خویش همه را کنی

در ملک جمع در اسرار فرازم کنی

بر خیر بر خواهشند جناس بر مستمندان سخن شناس در بارس شهد و تبلیس مخفی نماند
که این مجلس موسوم اللطایف مجموعه بیست در کتاب ارادت باب جمیع عقیدتی مشتمل
بر شرح احوال سعادت و دوز راه و مسایر ترقی هر ابا و این بی نعت شرح مقالات و خاتم
طبقه بر ترتیب قسم مشتمل علت شرح لطف و سلوک ما رقام آن بلک سیر و جمعه بیان است که
بر جمیع بشارت ملک و جودی فاما را بصحبت شرف ارادت نمود و هر جمع علم کشف سید شده بر
اقدام ما اطلاع و قول عکس شمس بیت ارب فرمود و مصور نیات هر اول ارادت می طلب
مخاطب ارسنگ و جمیع شیخ اوج نوت و آفتاب فلک سیادت ماه برج سعادت کرم
بکرم نعمی الله ابو القاسم محمد بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم ای سپهر عرش سایه کشیر کرامت
کرنین غبار خوار و آن نعمت بیان نه ملک داخل حضرت ملک جهان قلعه ارادت
در بیان احوال سعادت و دوازده سرتوان بدین جهان و بیان مراتب و حال مرید از آن در
آن مشتمل است بر شرح مجلس و ملک شرح کذار شته از احوال هر یک ابعاض ترتیب بر مجلس
می سازد و ما هم بشارت ارباب ظاهر ایشان رجوع آورد که چون قصه بهشت شرح لیزد و از آن
اهل

بنده را به وجوه که آنحضرت ولایت بنعمت در مدینه طیبه بوده و هزار بشرکت اجداد و اسلاف
در آن دیار حشر است چنانکه خود بجناب فرموده است من کاور عالب در شهر پارس جمعه
نعمت الله نور بین دارد لعت ورد بین الانعام می طلب در رسول الله تمی دارد لب خود دارد
این چنین دیگر نیست مدتها بودم می در در عراق کر چه اصلم باشد از ملک عرب لطف او آن نیز
آتش هر شرش فرآن نیاب سؤال است که آنحضرت در سی سال کشف قبور اصحاب خود و اهل بیت
در تعیین حال نفس فرموده سر علیکه اندر سینه آورد عجب علمی و لی در سی نیاورد بست سال کاسر آمد
که شیخ جمعه را در سی نیاورد و قبیله سن شرفش پانزده سال و نیم رسید شخصی شرح دندان خندان
سید اتابعین اویس القرنی موافق دندان مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غزای بدر
که از سنگ کفار از آن ناقه بجهت در حضور مبارک والد بزرگوار آن شریف حضرت
حاضر بود کوارش کذرانید که چون خداوند رسول خود را بانی از تکلیف نفرمود او چرا بر خود
ستم پسندید بیان نشد در وجه فرطیبین و طاهرین را دیده بیان حال و مصرف این
ابیات را بر آن شان خواند ای در دریای دین من بر صفا عشق تو بیا در دو عالم
و زان طلع کنم از دنیا و عقبی با فرغ عاشق صادق و عشق روی یار کرفت خود از او عقد دار
و تعدد تهم علوم شرع و آن الدین شریعت از علی حاصل فرمود و علوم قصه و علوم بلاغت و تفاسیر از
سید شمس الدین خوارزمی و سید شمس الدین تاج اخذ فرمود در بیادی احوال مبتدیان و مصروف
حرف العین نموده بالطام آن شان ناموشته حرف بخوانم ما این کتاب میکه بیدانم ما
خط داشتند تا هنگامیکه سن شرفش بیست چهار سال رسید بملحظه ارسی در مطالعه و
ابن عرب

و بیست حشمه علوم قدس مستحصل تا بر علوم چهارگانه کتاب عالم طی منازل علوم سیاحه فرموده و علوم مرتبه
در طبیعی نیز شرح مکشف ابیات غزل سعد فرموده علم آن کتاب جاهلی است لوح محفوظ جاهلی است
آنکه بحر محیط خود شد شرح ما کنی بلات حی است تنبیه حقیقت مرسلین است
شعر حق حق مستلزم ماست سترلاته که دیده در ره ما منزلها ضیاء از منازل ماست
اسم اعظم هر حضور ترش ما نیم جمع معنی نعت مطلق ماست مطلع آن است و معقول جان عالم
فدای قاتل ما نعمت الله تا شده واجهی طلبت کنی ما در واجهی ماست در طلب بعد از حیوة
والهایه سوخت عشق هر کب شوق زر عان در آورده قدم صدق در وادی سیر و سلوک
و طریق تحقیق درویش از هر وقت عالم مستی نیست حالتش عالی و دیده لباس سالک عالی
از تن بیرون کرده لاسخ مستی نفس بالا بهستی می کنم نشت حالتش با مستی بر عالم مستی نفس
مستی بیک باس بند بر کرده ابیات غزل فرموده آنچه بیا در بیان لذت فرموده
ما همیشه در بند کشیدیم دانم رحمتی کشتیم بر کار صفت کرد نقطه حط بر سر
دوری است حسن بمنزلی نفت کنی بخ مرا رحمتی کشتیم بعد جیت و عرق کشتیم و اطلاع
بالای رولی نعمت الله هر دم جانی بر جهد کشتیم درویش محمد شکل چنین ترشه نظم کنده
لشبا الحمد الی ولی و الله سید نعمت الله ولی میر محمد فتاح بیخی کشت از او جنبه صحیح
میر آن سید لوط سید حسین شاه اخلاص بر بیخ سید ابراهیم فتاح میر او است
آنکه در خواطر نقش علیه است سید او سید محمد ابن کوه آبادی شاه مرغ

میر ابو سید ثانی است انکه و تقی نجو در بالا دلیست سید ابراهیم مدنی ان ولی نجو
میر حضرت سید یحیی باز سید قاسم شاه رضی هست میر ابو احمد ش از یحیی میر سید ابراهیم ثانی
حضرت سید مجیم شاه دین سید ابراهیم خادمی کو هست میر ترخ و طا ابراهیم
میر ابراهیم امام متقی موسی ابن جعفر سلطان دین جعفر صادق که پاک و طاهر است
کو هر بحر امامت با قرست باقر است ابن علی ابن الحسین الخیر عباد معبود است زین
شاه حسین ابن علی از بهر حق هست نقد بوالحسن یعنی علی و سیدم الف و تحیات و سلام
بر روان جمله باد و السلام بعد از ان حالی که دست ارادت بدامن سید محمد زده
سر در ره بر دست محمد اهاده شعله تش عشق حقیقی از دل عرفان مشاش شعله افروخته بر هر لحظه
هر لحظه وادی طی میفرمود تا بر کوه دماوند رسید بر سر چاه کوه اخر رسید که پیش از ان دو بزرگ
کسی با ملکان نرسیده بود بعد از یعنی که عبارت از شاه ولی باشد در صحرستان بعبادت داده
عالمیان قیام و اقدام مینمود در هر شام افطار میفرمود بعد از ان چهل اربعین از قله کوه رفع مکان
با عیش امده متوجه بهدان شد در کوه الوند مدتها بعبادت در ریاضت بر اربعینات
گذرانیدند و با رجال الله صحبت میداشتند بابا حاجی محمد صاحب دران کوه شرف صحبت
انحضرت را ملاقات و قتی چند در خدمت انحضرت بسر بردند تقاضا زوری لب ملکان لب الکلیش
ازان کوه کناره میفرمودند بابا حاجی محمد صاحب در خدمت بعرض راه با و فخر کردند در
اینجا باش تا ملاقات باز ایم بابا توقف نمود حضرت بکنار ده که ارزاده گذاشتند رفته بعد از
چهل روز باز گشتند بجانب بابا اورسد در همان مکان که باز داشته بودند خلیفه دست بر حضرت

الحمد

بر پشت او زده بنظر عنایت نوازش فرمودند و گفتند ما چند روز در جنب الله تو در این کوه سالک میباشیم
دل ما در هوای انولایت در سر زلف یار در بندست بعد از این ملاقات شما با دریاهای توکل
روی خواهم داد و از طرفها طالب کردید مدتی مدید در منازل ان کوه بخلوت بسر بردند چون در خدمت جمال
انجا مقصود حاصل کردید عزیمت سفر نموده مدت سی سال طی منازل کرده تا گذار ایشان در کرمان افتاد
دریای ان داخل کردید رحل اقامت انداختند بابا حاجی محمد بهمت بشرف سکانه نوی شرف
کردید بخادمان گفت عزیمت قونیه اماده و داعیه شرف ملازمت دارد خادمان معروض داشتند
انحضرت فرمود جای قونیه دریای درخت است چون بابا از این سخن از خدام اجماع نمود متوجه قریه قونیه
درب دروازه جامع کرمان گردیده بر بالای چناری که سر نقلکشیده بود قرار گرفت ایشان در هر
هر شب بیکی از ان درخت چنار قدمی اب قطار نموده بعد از اربعین متوجه سکانه ماهان شدند
بعرض رسانیدند بابا باز اراده او را طلب فرمود و این غزل را فرمود مرغ دل در دام عشق
عشق جانان جان ما بر بار جو اهم دلو بار روی هر در کرد که سلطان حق اورد ام اماده بود که شد نه
ازاد باز زاهم ملوث بیش از خاطر ما مجمعیت نه در کرسخان اورد خت باز تو در نشست
دیر در شراب اماده ام هر که امد کوی نا ماند ما اهل باز اب چشم ما چه و چشمی هر دو
شد بدر از شعور سازد و جمله بقدر باز خوش کنت در ارشاد و نعوذ بالله نهم با در سکانه عزیز روی ما باز
انحضرت با چنار که حالد بابا در انجا وقوف است و بابا کلاه در از اشعور گشته با و حوالم نمودند
هر که او در سایه قرب ما دا گرفت گرچه خشک بود شاخ بهار گردد تحیات بر طیر انور و صلاة سخن
و خواطر از هر بلای شنیم روز و وقعات ارتبات مستور نماند که در اول حال که سلطان
دلایت دستگاه از کوه اکوند بابا بیمی امدند متوجه ریاضات عبادت بالیات شدند

چون بجای حقه رسید در کنار کاهیکه هر چند چاه اب نشسته کمان ان بابه چاه خضر نمود بعد از ان شرف
بلیاب ان رسیده نزول نمود چاهی خضر که بقدرت کامله ایزدی پیدا در انجا روان کردید از شیر
و از شکر شیرین تر که اهل اجر بار به دزد از حضرت الله معین از ان اب متمتع شکر و بجاه خداوند شور
و سر حشمه اش رنگ روان ولایت است چونکه ابن کرد رسید بشرف بارت شاه شهید شرف شده
شرایط طواف بتقدیم رسانید در محل ملک ماب دیده و منسوب حضرت بهان نکو خدمت جهان در دو چند
تابستان بر حال پاک انکان شریف با دیده گریان بسر بردند در هر شب تنها پاک کرد بر شکند و قدمی
افطار نمود بعد از ان متوجه مرحلت بعد نوشید بشرف بارت امام موسی کاظم علیه السلام صاحبی نمود و از انجا کوچ
نجف اشرف کردید بعد از ان و نزول بدان روضه عرش درجه شرف طواف نمود در باقیه شاه جان بکرامت
بستان او ترابت مستقر شد و چنین اخلاص ترتیب درگاه جهانیان شاه جهان نمود در سنه حضرت
کلمی طالب و مطلوب کلمی طالب علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه قصیده غرا ترتیب
از نور دل اوست که عالم منور است حسنی چنین لطیف چه حاجت بزیور است سلطان چهار بالش
نه روان بر دو که رفیع جلالش چه چار است روح نزول بیت امین بر حق سر و اولیا و حضر پیمبر
هر ماه نو بجان نبوه سیدم یعنی فلک حلقه گوش ان حیدر است اسکندر است بنده او در جهان جان
چو یک زن درش بیشتر قیصر است کیسو کشاده گشت مسخر زمان روح رو را سجود جام ازان او منور است
جوش و جود او جهان ان سبب عالم به بیخ جود و جوش مصور است هر شد به لمعه هیبت انور و لاتش
گرچه لوای حضرت او ماهی کر است هر قطره بحر محیط و دو تیش جهد شمه حیات و در حشمه کوثر است
نزدیک بیضه وجی امام اوست مجموع سلطان و تیش مختصر است مداح او هر چیز بنزدیک شرع و عقل

دنیا و اخرت

دنیا و اخرت همه او مستقر است هر چیز که اوف و ولادی ملک اند توقیع ال ال بنامش مقرر است
مدت چهل و چه بعد کمان محصر با تشنی محیط سر و محضر است او در بشر جوان نوکه نور خدمت ان
او در یکی دعات ابن بنزد بلاست طبع لطیف است که هر بار بلاست دایم بمدح شاه هم ازاد و کم هر است
هر حرف از ان قصیده که گفته جدی ول سیوان کم هر بار بخوبی بسر است سید که هر سند از روی ال است ول او
بر دوستان دین محمد مظهر است در بیان که سید اولیا در سکانه عرش درجه سید ابو طالب حضرت علی ابن ابی طالب
با حرام طواف بسته بر هیشگاه طیبه سر ارباب توفیق روشن است که هر موقع ساعتی که از برای رضای خدا و اجابت سنی و قبول
عزیمت مهاجرت اوطان بر عبودت و مراجعت جهاد و جوان بنا کرده بر شکل بعضی جهاد رسانه گردد و در راه
بکوشیده که و عبادت در راه اصحاب جلد و عمل تخلف و شدت عزیمت سلوک طالب بنا بر کامیابی عالم جناب شرف
ساخته در هر حضرت بزل و نظر از نیم جان جلد شد هر چیز که خیر فرحات و سیر و اولی شاه ملک حضرت
مالش کرده تخصیص بر قلیه نزد اصحاب عزیمت قصد حال و شوق عبادت بتبیین این بیان صورت حال
حیرت حال سلطان مسیر کرامت اسمان جلدت لاند نجو که در سکانه عیدگاه عرش درجه شاه اولیا احرام
طواف بیت الله بر بیان بسته قدم بدرگاه الهی چون بجا بمصر رسید رود همین منظر ارش در راه حرمت ان
نمود که در حشمه مدینه خود بود احرام بر رود طلب کرد هر مقصود مشتاق بدرگاه حرم متوجه گردید بمعموره رسید قادران
انموضع را دل تنگ دست ان جوان یافت سبب رسیدند بعرض رسانیدند که در دو جا بیشه شیران گم هم بیابان
بیشه مدتی است تیاد انه عدد طعمه خود را از ان حیوانات و ما جاده هر روزه بکرد شهر هیچ جدا نمود الهی
دور بیشه عبور کنند حضرت ولایت مرتبت چون راجع حال و حقیقت بیان ولایت ترجمان فرمودند که بیابانی
دست تعدی شیران در کردن اهالی این دیار بعون الله تعالی کوتاه خواهد بود و انحضرت بدو داع نموده بود راه
اورد ند چون بجا بیشه شیران رسید شیر ها دید که سلطان ان زمین است ان کام متوجه شد در ارض خضرا
بجانب ان امد حضرت هر بیشه گرفته هنوز در بیابان انحضرت شیران را از ارض

و فرمودند که جدا از این جا باید که از شما سخن علمی و توسیانکه دانیم هستند رسند شیر ان اجابت نمیخواهم ام هستند
دیگر بلقا در هیچ وقت متعرض امر ایشان نگردیدند نه هر قوی را دیده است دوازده تن را هم بدیدست
دانچه دیدار ایشان جمله تمامت قبیله خانقاهی بسم اجابت هستند از زبان ما کمال هر یکی بایشان میرسد
دوام سید بنو آنچه را بیرند لاو تعلیم در بیت تا بیاید پس حضرت از ان پیشه که شد مدد اجهد روز جهان
همی محرانیش رسیده احوال هر پیشه را دو بین رسید جواب داده که بر باطن حضرت بعلی عزیز نیم که از این
منزل بالا در آمده شد و دربان نیست هر که رفته باز باید حضرت فرمود شما هست گمارید که باز حضرت شاه پیچه
ماه شریع در این راه باز خواهی گشت قرم و نکهی در سوه اهالی هر روز و شب بسیار از راه خاص شیخ و دهر و ها
عجیب دیده صورتهای خوش می شنیدند فجر قرم حال باین و طالعه جنتان رسید ها فرقه و طالعه زبان خود شان
تکلم نمود شاهدت هر یک سر حد سیمه ایشان گذشت باکاله رسید که بر تنها تمام لطیف و تنها تمام شریف
و دو خان میوه دار الشهود و سکر خوشتر و بوستانهای روح پرور در بلبلان خوش آواز و قریان تبدیل ساز و طاوسان
سکر خوار و تدروان خوش الحان بصورتهای خوش در ذکر خالق دیان نمود اهالی المنزل بطبهای روزان تکلم گشته عرض
این بیات اندر و تحدیث هر را و دلوات عزیز قدر شاه در شان نهاده دلیرات اهل حضرت شاه روز
با جان دران انجمن محبت داشته بگرد در گوشه شاه بر تکلم گفته بر صنع صنع آشنا و حیران بود خوش بود
در عالم خوب جذب نزد گو حضرت سید الهی غالب تا اینجا کاب عرب سلام بر ایشان خود گردند علام
نسیم وجود آشنید و نمودند از فرزند جمع سید نیم همه سخن است ایجاد و توجه ملاقات عرض کنند از روز سنم
لطف بیان و کرم بی انتها تا حال از ره حضرت دیده از سر حشیه رهو نمی آگاه نشد حضرت
شاه دلات فرمودند که جو بیا اهست عزیز سر شت سر حشیه این روز دست و این روز دار چهار جدا اول هر حضرت
چه هر شود و چون از این سخن روانه نمیشود جدا اول و جو بیا روز ایشان مجمع از این است سر آب می گردد
الله اعلم

الله اعلم فرمود پای پشت پای خزینه و دیده بر سم گذار چون چنین نمود بعد از لحظه فرمود دیده کشت و بسیار
بچه بیطلبید چشم باز کرد خود را بر کنار آنجا بیار یافت سکر نمود حقیقی بی او در دانه کوثر تمامی حالت
انتقال نمود حضرت فرمودند همه نور آوا وقت مجاورت این منزل رسیده و شکیه آنچه باید از نور ظهور رسید رسید
در این جا خوام نفوت اسم رسیده جاده که بجز جان اولیا رسند اهالی جهان منزل که عزیمت از جای
نمود متوجه باید شد هر را راه نزدیک کرده نزدیک گردیده و انظر عایت شده انکه نمود رخ و انظم بیاشد
بر سان نار خدا را بجنبش بار دکر حضرت شاه دانه آن شفقت اهل همه تنها علی نمود بود باندک مانی برسید
صحرانشینان را دید و عده که نمود بود نموده از ایشان گذشت هر در نشان را خود حضرت ولایت
منقبت را با سید حسین اخذ طریق اتفاق محبت اقرار و نیت آن برسید احوال انکه در آن ایام در دو پای
از ارشاد شاه قاسم انوار و جناب خواجه ضیاء الدین ترک و شرف العلماء و تهمتنان مولانا شرف الدین
یمنی و پیر ناج کیل با حضرت رفیق طریق بودند چون کوچه منزل رسیدند سید حسین مخبر گشته خادمان تفو
فرمود حضرت را و صحفه که در دنگ خلیل بود آوردند حضرت شاه در تنج جلوس نمودند سید حسین
خرقه نقش قبیل از ملاقات جهت شان فرستاد حضرت ولایت قباب حضار فرمودند نقش انتزل
دیگر اولیاست مرجوع استند و با رفقا الیه بجلس دیگر رفت فی الحال سقف الصفه فرخواهد مهر و محبت
بعد از ان سید حسین از صفوت صرول آمده اول با حضرت مصافحه نمود پس از ان یاران را
در بافت انکه جلوس نمودند سید حسین نخست که سر تب گفت نعمت الله تجوا از ولایت شما
مستفیض شوم حضرت فرمود علوم غریبه بود تند کیمیا و سیمیا و لیمیا سید بند تنگ ملاحظه کیمیای
قهر محبت است جان می دهند بهر چون سیم غنیا آنکه نیستند از علم کیمیا فقر همین محبت و یکجهت نعمت

روز دیگر حضرت شاه یاران را وداع نمود کجه منزل شد بعد از اطلاع چند منزل حقه را بر بسته دهم نمود
بیرت درویش دلو بخدمت سید حسین فرستاد سید حسین سر حقه سو کشم هر آن چند دعقد از آن پیش نموده
در حقه یافت تعلق نمود نگفت دریغ محبت نعمت انه را دیدم اندر دیش که حقه بود مقادیر در دو کاظم
گذرانید که کاشی حضرت شاه چند روز در محبت سید حسین توقف کنم تو ما از علم کیمیا بهره ورا دیده
از صورت فقر و فاقه خلاص بکشیم چون سر حضرت تجربت شاه نمود حیات الحکم بعد بر آن حضرت قیام
بعد سنگ پاره از زمین برداشته تعلق در دیش انداخت فرمود این سنگ سر بر تر جو هر این پس گفتیش
چند است چون معلوم نمائی او سر گرفته باز آورد چنین دیش سنگ سر بنظر جو هر این پاره
لعل دید در عمر خود شنیده بود لعل نمیدانم هر از روز قیمت نمود در دیش سنگ سر گرفته باز آورد
حضرت شاه دلو حضرت شاه فرمود تا آن سنگ لعل شده صد و نهم هر تن حقه و هر روز شاه
قطره چشانید و فرمود ما حال سر را بنظر کیمیا کنیم صد در سر حشیه حشمت کنیم چون
صورتیم و چنین شاد و خرم بخرد در سر راه سفر جهان کنیم زمان لاما نی و مستان نام گذار آشیار
مجلس خود را رها کنیم موج محیط و کوه در دریای عزیمتیم ما سید و دل بات نظر آخر جرا کنیم در دیده
روی ساخ و بر دست جام می بلبل که گوش تا کنیم جرا کنیم ما را نفس چه لاد دم عشق سید الحرم بهانه را
یکبیت بعض شاه کنیم از خود را در صف اگاه با خرام تا سید انه در دلت بخدا نهم و از ان منزل
روانه شده متوجه مصر شدند چون بمصر رسید در مغاره که کردن بمغاره تحت الله شاه است
نمود در آن مغاره مجذوبی دیده بابا حاجی نام مهتمید در پیش او نشسته و از او احوال الله شاه

سر بر زد حقیقی مصر اعتقاد علیم شدند با و آنحضرت جنبه اندر دیش خود نمود از خود غایب گردید توجه حال
او شد چون توجه از او بار دیگر دو دیش را اقبال دید بر او آتش دعا گشته دیده لیس از زمانی
مجذوب بهوش با آمد بر راه ارادت آنحضرت گردید و از آن مغاره بیرون رفتند در منزل دیگر
مجاور گردیده در آن ایام دو دیش رسید که تا از دو دیش ۵ چهار عزیز بلام الغیب بر آورده حضرت بر سر
که از بعضی سر دانه یا زنانه حقیقی گفتند که از بعضی زنانه کدام است و از بعضی سر دانه کدام است
حضرت فرمود که از بعضی زنانه آن است که بجز عزیز بلام با بخود در وقت لا عورت بسر زنانه و از بعضی سر دانه
آن است که چهل روز هر روزه روزه بدارند و هر شب وقت افطار یک گوسفند با مصلح آن خورند و فرمود
که در روز اول از بعضی خسته باشند بهمان وضو تا روز چهلم از بعضی ادای نماز فریضه و سنت از ایشان
فوت نشود حقیقت در تحقیق شده نگفتند گذر شد این نوع اجتماع نامام زنانه حضرت فی الحال از جلسه
بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان جاری نمود و فرمود بعضی از بعضی نظر نکنید گفته بودند اقوا نمودند چون از
در بعضی بیرون آمد ملایق مصر بشرف حضور مرجوع شده حضرت دست بر آورده دو قطره قهوه
مرحوم کشید و فرمود نظر از انجا عایت کرده نظم جوش جوش اجماعت زنانه نعره آمد شاه
هر که را احوال جان بخشید در خشت بعد از آنکه آن حضرت از آن غار غایب گردید هر شب بر دیدن در
در آنجا می آورند اهل مصر بان درویش ۵ سر دانه نمود و در آن خرم غار مغاره حد الاشاره
آنحضرت بابا حاجی لطف الله مرجوع شد او در آنجا بتلقین و کسوت فقر کنان مصر
قیام نمود چون مرتبه عرش بیکصد و ده سال رسید بدکر رجوع نمود خود را بر دوشه عدم کرد و در آن
حضرت بسارت مرتبه از مصر متوجه مکه شد چون بمکه ذات الارض رسید در آن مزدوی نفس
محبت ایشان با جهان شان تفاق افتاد در آنجا محبت از تنج جهان بکشتن تمام بسر کرده

قدم عزت در دست گرفته هر یک را از آن شربت جرعه عنایت فرمود و بعضی را خرقه از اجسام او فرمود
چون نوبت باخرقه رسید ایشان نیز جرعه شربت دلخواه و در محفل الفت ایشان را از نعلین مرکب گردید
که قدم او از تعلق دنیا منقطع شده باشد بر جسب تعیین الهی خلیفه ایشان را در مدح نور جمال جهات انوار
نوازش از نعلین بتو جواهر رسید بعد از وداع جهان نشان بقعه را بقعه بوطن خود و جمال الحق
بعد از تجلی تجلی کوتاه کون حضرت ۲ تمامت بقعه تو قطع خرقه بتو روشنی تو بقعه جمال
از دلال شرعشه زنرم جهت کرد ملا از جام فیه آیات بیانات ابراهیم شرات بار اسرار
فرت والفت و مرد حقه کاتا اشنا در کشید نیاز ما بس اطراف الفت در پوشیده خرقه تسلیم
کبیر سعادت کردن بیا ما که الدنیا حرام علی الاهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا
عیلانه روان شوق بر دش انداخته عاشقانه از این العین حضور و محبت عارف عزیزات
معرفت را ره فهو فیا اصحاب الهی ره ره عزیمت عشق دست و حلقه توکل از حلقه شرایط طرا
بقدم ریاضت محبت ایشان با شیخ عبد الله هاشمی نفاق افتاد او را شغول بار طالبان فرمود
توقف نفس اسماع بخیال حالی بخش کم از سطوت کلام ایشان بکیفیت احوال اطلاع یافت
جمال بیرون شدن از حجت سر بفش معلق نشسته دست در دامن او زده فرمود که در ایام سیر
و سلوک بعد از ملاقات سید محمد قتابی چون شیخ عبد الله هاشمی بدیدم هر احوال حالی آمده
عالم معلوم نمودند چون قطره و بحور را چون دریا تمام چون صحبت شیخ الحقیقی شیخ عبد الله
با غیر رسیده ام او را همچو دریا و بحور و بحر قطره و دیدم بعد از چند مجلس که با یکدیگر صحبت داشتند
روزی شیخ کتابی بدست گرفته روی بجانب آنحضرت نمود گفت اتحدوا الصلوة ام کتاب خویش

که در جدید شمای باشند بعضی موجود عزت جمع آورده و در این کتاب ضبط نمودم بر دارید سطر لوح نهاده
نامزد خود که بنشاند هر عیش ابد معلوم داشته باشیم که صحبت با موجود حضرت شاه هفت سال
در خدمت شیخ عبد الله هر روزانه سلوک نمود وقتی جمعی مشایخ کبار نقدان شیخ را نمود مقابل هفت سال
محبت حضرت موسی با شعیب بن شبان دادی ایکه کهر رسد بر تو که هفت سال بکان قدم شیب کشید
در مدت مصاحبت هفت حج با شیخ کما آورد زبان گوهر بار در آن اوقات این بیات بنظم نمود
شیخ ما بود در حرم محرم قطب وقت و ولی به عالم اردش مرده می شد ای زنده نفس همچو عیسی بر هم
بصفات قدم حق موصوف هفت دریا بیز او شستم شرع بسیار ذوق خود خوانده عارف اسم اعظم الی اعظم
بود سلطان اولیای جهان روح قدسی ز راه شه محرم سینه اش بود مخزن اسرار در دو عالم حق مدغم
نعمت الله بر حضرت ادات شیخ عبد الله هاشم بعد از دریافت حضور شیخ عبد الله هاشمی در دو عالم شرمند
کشف آن اجمالا گر غبار از دلش هش نمی ماند در چون مدت هفت سال شاه نعمت الله در مکه معظمه
بشیخ عبد الله هاشمی ذکر شد محبت رشت بجانب شیخ وداع نمود بعد از طی منازل در اسلامبول شرمند عزیز
بیتی قدوم شاه ام بشت رضوان نمود و چون خبر قدوم حضرت شاه بخاقان گیتی ستان بمسمع همایون
رسید از حضور جهان تا بر حضرت فرستاد پیغام داد و شاه تشریف بجانب مادر زمین بیدار دیا ما را
بر سبیل زیارت مدد یافت حضرت خود ملت صنع باشد آنحضرت در جواب فرمود که ما شما را جمیع بیشتر ۳۴
علی خواهیم نمود و دیگر فرمود حضرت خدا را بر سر کنه درویش را بیش خانه باقی اختیار بسیار چون فرستاد
و جواب بجانب خاقان فرمود آن ماه شاه سر آواز عزیمت مدینه آنحضرت عشق عبد الله هاشمی
بمنزل سر حضرت نمود رفت دیگر ترتیب ضیافت کهم خواص ارباب فضل و کمال بود حاضر آورده و آنحضرت

با ضیافت تکلیف فرمود حضرت فرمود نعمت ایشان سوا اگر خواهید که مهمان کنی سفره اردو جمال بر سر کشید
در بقعه متبرکه عارف سر بر مختصر چاره بود از هفت قدم بجانب شد بعد بمنزل ماه شاه تشریف آورد پادشاه
در اعزاز و احترام آنحضرت دقیقه فرو نگذاشت چون بمنزل خود رجعت کرد روز چند با آنحضرت
محبت کهم از کثرت حلیان دل تنگ گردید میر بکوستان سمرقند فرمود گذارش بر کوه مالک رقاب
واقع شده در چند کوستان که هیچ بشر را در آن کوه چطور بار گذار نبود بعضی توقف فرمود آنحضرت
بر فرسه فرمود بر خاطر دارد آن سخنان یقین و هر دو کس بان همراه عاصر تحمل و سر زمانه که در کتاب
مولانا صنع الله فقه الهی سلوات که آنحضرت سر الجبین در کوستان در آن کوه بسر بردند و مجاوره در آن کوه
ترتیب داده که بجانب شهر کس داشت تحت از قدیم الایام در آن حوالی بعد از الجنبات از روز چند خبر سوختن
بر او شه تحت جهان زد که جهان بهشت فورقت و تا اکنون نشان قدم آنحضرت در آنجا باقی است
و مجاسبه جهان کتاب گفته که از درویش جهان اقول شنیدم که در حوالی ملک خطا با جماعتی تقدیر
رسیدم که جاروب نیز بجا طرف است و آباد نبود در آن کوه مغاره بود که بخط جمیع قرآن نوشته بودند
که این مغاره بیت که سید نعمت الله و جمال الحق الله و در آن اوقات آنحضرت در آن کوه بسر قدر بعادت
بهر دو کار بند مشغول بود جمعی کثیر از قوم بعضی دست ارادت بر آنان آنحضرت بعد بر سر متابعت
بجا می آوردند از هر جنس در اطراف جوانب منتشر یافته بعضی از ارباب غرض و محبت قرآن اسیر
جهان داشتند که بجانب سوار از قوم ملاحت ترکستان عذر خواهند تا بجانب دیگر بعد پادشاه کسی
نزد آنحضرت فرستاد و پیغام داد که هر چند که بجانب شما اعتبار کجا است اما مقدمان ما را بحال خود
اگر دولت دیگر تشریف بهم رسد بهتر است چون پیغام بجانب رسید این قول سوار شده کعبه مکرمه و در
نوازم

بود از هر جمال ساز مشرق از هم سیم در هم بگذارد تا که از خلق بجوئی نکنی از آنها باز
در خاری و در سر دارای با نوشت کای ساز سخن ساز تا بتب اوج اخر نغمه بر چنین آواز
ملک مرغ عالم است ای پادشاه وان تو از خطاب شیراز مرغ سلطان خوشی می زنم تو بتا جو سر خود بر آواز
نعمت الله هر بر مردان است کر بدل بر بیت خود هر دار وان نگاه که ای در نعمت نعمت بر راه آورد
در منزل خواجه ذکر تنها بعزیز نزل نعمت قادر جهان از روز بر اج پادشاه ارجاده عمال انحراف یافت
و هر اعراض خلقه عارض ذات آنحضرت نقش گشت و دلت سبب آن ترک ادب است آنحضرت شاه
و در آن وقت با کمال ضعف و شدت مرض متوجه حضور حضرت شاه نعمت الله گردید بعد از دریافت حضرت
رسم عذر خواهی بکار آورد و از کثرت مبالغه بجانب محبت یافته بمنزل سر حضرت نعمت اولیا را حرمت ادا
بتر جسته باز گردانده راه مدتها آنحضرت در منزل خواجه ذکر تنها بعزیز بسر بهم الجنبات بکار آورد
خوارق عادات بسیار بروم هر ولایت ظاهر گردانید در آن اوقات جمعی از قبایل دکشتی از دریای
عمان بولایت می آمدند تا اله سفینه ایشان شرف غرق شدن گردید و همگی دست بسار بدگاه
خداوند نیاز بر داشتند نجات خواستند دعای ایشان مستجاب شد دیدند شخصی در دریا پیدا
گردید غلبه کشتی ایشان را گرفت بسلامت رسانید آن کشتی بکنار آن دریا را بتقدیم رسانید گفتند
بحق آن خلیفه تراسیله نجات ما گردید که احوال خود را بر ما بیان سازی بگو کیستی و منزل کی داری
و نامت چیست حضرت جواب فرمود بعد از نزول فرمان نعمت الله ملاشد و منزلم در دماوند شرمنده
در خواجه خواجه ذکر تنها بعزیز بعد از حضرت روز الحضرت در جهان سلطان بمنزل خواجه ذکر تنها بعزیز
سر خیلی بسیار رسیدند اموال و اسباب بسیار بر سید نزد منظم انور بسیار ره در صفحه هر روان نجات

انتظام یافته فرقهٔ بدیار خود رفتند حضرت ایشان وجه دوست فرستاد منزل خواجه ذاکر
خانقاه و باغی خاصه خاصهٔ آن را جهت فقرا و سالکین تعیین فرمودند و قریه چله را جهت
وقف خانقاه نمود و از آنجا عزیمت آستان بوس حضرت امام نهاد علی موسی الرضا علیه
التحیة والثناء نمود شهید خاک خراسان امام طیب و طاهر علی موسی الرضا جعفر محمد جهان
آنکه درگاه فیض دین و دولت را دو است آستان کبریایش آسمان دیگر است پایه
قدرش رفعت قبهٔ عالم بر است نردبان بام قصرش نردبان آسمان است خاک روب درگه او
قیصر و اسکندر است چرخ گردون پیش قدرش قبهٔ خاکستر است روی مهر و مه ز خورشید
جمالش انور است مهر و مه را آن تفاخر به کواکب در خور است ذره مهرش زنگ هر دو عالم
تیره است قطرهٔ از فیض بحرش زیر است و گوهر است دایر درگاه او را گرد کوکب چون ازاست
مشتری جان را خاک راهش کیمیای اصغر است مشتری را باور ندارد مهرستان سعادت است آن
مهر جان گر نقش فرمود مهر است آنکه یکطرف عرش رفعت تخت اکبر است قبلهٔ مقصود سر
این جعفر است بود از آنکه شرایط طواف به تقدیم رسانیده یک از یمین بسر او نهم از انعام
شریف متوجه هرات شد چون بانطقه رسید در محلهٔ سید حسین نزول فرمود اما مدتی بود
که سید حسین رحمت ایزد واهبی شده بود و با احباب خود جمعی و صحبت گرم بود که چون
شاه خمسه آیام بای از سلسله سادات در تاریخ هفتصد نود و چهار بایزید منزل رسید صحبت از آنجا که
صحبت آنجا سیه خمره و ستار بندست تسلیم او مایه که این اماتش است از آنجا بنا
دفتر کرد

دلکش شریف آنحضرت نسبت سالکی و بتاریخ هجری هفتصد نود و رسید در محلهٔ سید جمعی در شهر
هرات نزول نمود جمعی از درویشان فرستادند آن جمعیت اوج سعادت و عشق سوخته و جوشکار از همه
بعقبه در آنجا در دوری چند توقف نمود باز بسلطنه سفر نمود چون در آمد شاه در ملک هرات
خلق بکار فتنه از آمدند گو بدوران شهر شریف حرف فال مدت عمر عزیزش شصت سال
بعد از وصال هر جا دیگر بوست نشیمان از هرات متوجه مرغاب شد و در آن موضع قریب سال
توقف نمود طرح باغی انداخت و از آنجا متوجه کرمان شد بعد از دو بلخه بدست
هفت سال آن مست فرمود در بخاشاه مرهان الدین خلیل الله اوکتم عدم قدم بعهده و جهود
و بدر زبان گوارش حضرت شاه تاریخ تولد فرزند سعد در این قطعه در سلک نظم شد و هوا
از قضای صدای عز و حق حی قیوم قادر متعال نیم عمر گذشته بود از دور روز
آدینه در سه شعبان یازدهم بود ماه وقت شریف ماه در حجت و مهر در نیران نود و
پنج و هفتصد از سال رفته دو گوهر نیکو نهان که ناگاه سپهر بهان الدین خلیل الله اندر
بنده را مهمان کسب او ماه علم ربانی حاصلش یار عمر جاویدان ای غزل
از جمله سهاری است که جمله فرزند خود فرمود ای مهر و ماه تو روشن چشم جان ای خلیل الله
منا بحجت برهان مرا شمع نیم جان مرا از نور روی تو روشن چشم جان ای خلیل الله
در لطف نقش جمال رو تو دارم مدام ای مهر و ماه در حجت برهان مرا جمله عرش تخت
از جان دعا گوش کن بشنو ای مهر رسان مرا مدت هفتاد سال از عمر بگذشته است

حاصل عمر تو ای عمر جاویدان مرا بر رضای من قبول کن زمان در این باب یک سخن
هر از نور معنی قرین مهر زمان مرا یار گار نعمت آیهٔ قره العین رسول کو ز طه آل یس
سید سلطان مرا در گوشه زمان بس از درویشان از اطراف بلاد ایران توجه بلاد هرات
آن جهان اوج سعادت آمده دست بر دامن دردا مهر جنبش بهم حلقه فرمان بر دامن
در گوش کشیده از آنجمله مولانا سعید الدین علی و سید نظام الدین احمد که هر دو درویش و فقیه
بودند در شهر از آنحضرت آمده اهالی صحبت و تلقین ذکر نمودند حضرت آیه
صحبت ایشان خواند و تلقین ذکر با تاکید گفت فرمود که هر دو زانو جانب قبله نشیند
و کف دست بر روی ران دو زانو چپ نهند و بکف دست چپ ساق دست راست گیرند
و ذکر کنند و حرکت از جانب قبله که طرف چپ است بجانب راست کنند بهمان
الله تعالی از جانب راست رجوع کنند انه گفته شود و سر بالا کشند الله گفته شود و سر بر
آرند سر بجانب راست کنند تا بجای قلب برسد الله گفته شود و در هر نفس از چند بار
کلمه ثانیه یعنی هم او است غیر او کسی نیست گفته ام الله الا الله لا جرم سید وجود و
نعمة الله و خواجه آگاه آنحضرت امیر زهد الدین محمد را گفتند جان شما هر دو را بعد و محل
گفتار سید نظام الدین احمد در شیراز و قال هر دو خان شد چون مدت سال در آنحضرت
در گوشه بانعت آن رسید آنگاه متوجه دار الجهاد یزد شدند سادات و قضات و اکابر اهالی
استقبال نمود طریقهٔ اخلاص و سیر مدارس عرض داشتند پس از گذشتن چند روز آنحضرت بمجمع تفت
کوشانی

کوشانی در جنت آنحضرت شریف او هم طرح خانقاه انداختند سمارات و بنایان بوکار داشتند
سایه دهول بفوق اهالی ابر قره انداختند در منزل بابا حاجی شیرازی نزول کرد و در وقت
موسم بهار بود درخت سیب در آن باغ بود که بهار و شکوفه داشت حاضران گفتند روزی
این درخت بابا حاجی گفت در سلطنه سیب بسیار که هر سال سیب می‌بیاید اسیب
میرسد بابا حاجی گفت دیگر سیب بیاورد و سیب بیش حالا فارغ است از سنگ اهالی
سنگ باهالی خود شاخی که دارد میوه حضرت چون این سخن شنید فرمود از درخت
اگر کی سیب است بی سیب نیست سیب بی آب و دستان باشد درخت سیب سر
در نظر آورد فرمود هر سال بار بده الحال درخت بجوشش در آمد بار آورد و چندان سیب آورد
که مردمان تعجب آیند مدتهای مدید از درخت سیب می‌آورد بعد از چند روز آنحضرت در
در حوالی بهمان طرح باغ انداخته عمارتی بکنود مردمان باغ ساخت و هر ساعت کاش کم مخلص
در آن نقش نمود که شفاء القلوب لقاء المحبوب و باز بموضع تفت باز گردید خیلان
توقف نمود تا عمارت خانقاه با تمام رسید خادم و فراش و غیره متعین نمود بهر نزد مرحومه
از راه باقی متوجه کرمان شد چون بمنزل چاه قاری نمود و باقی تهیه رسید که اکنون
حاذر مشهور است کار و نه دید که در بخار حلق قاری رسید از جمله از جمله خیال حرکت داشتند جمعی
قاطعان طریق که در کمین بودند فرصت نیافتند در قافله رخنه نتوانستند مگر قافله بود تا بسته
انباب شدند حضرت از روی شفقت بجانب ایشان نظر کرد حرکت از دست و پای دزدان فرو

دستهای امر قافله گشادند امر قافله در دان سوسته بخدمت آنحضرت آوردند جناب
از روی رحمت فاطمان طریق سوسنی فرمودند از آن فصل فتح توبه دلوند دستهای ایشان
گشاده امر قافله بعد از آن منزل گذشته حضرت از آنجا بقصبه بافق تشریف آوردند بعد از زیارت
شریف زیارت امام زاده واجب التعظیم امام زاده عبدالله لطف الله در سرا از منسوب بنجم صلوات
آل سبحان طبیق خرمای بخدمت جناب آورده آن حضرت پنج دانه خرما تناول نموده
حصه آن را نزد حضور بیان فرود آورد بقدرت کامله ایزدی پنج درخت خرما بقدر پنج انگشت
نزدیک یکدیگر سبز شده بار در آورد مؤلف این رساله مرقوم رحمت که یاران کتاب
آن درختها هر ساله خرما می آورد مسافرین و مجاورین همه شفا امراض بخورند
و اطراف بلاد میبرند و الله اعلم بحقیقت الحال از عمر کرامی حضرت شیخ بنوان سو کز نخل
محبت رطب مشق خورده است و از قصبه بافق بخوبان تشریف فرما شدند و مرحوم اند اگر بخشی
عبادتهای که در ویرانه ها جوی بیاد نعمت الله را بشهر کوبان بنا فروغ تجلی امر حقیقت
از انعامات مطلع رساله دلالت مانده خورشید هر از اوراق مرقوم که حضرت ولایت مرتبت
با فرزندان ارجمند شاه خلیل الله و امام بیت متوجه کرمان شدند بمکاشفه دریافته که کرمان
زمین دارا حاطه شیخ نورالدین خواندن مرست درویش سو با تحفه لائقه نزد شیخ فرستاد چون درویش
بمجلس شیخ در آمد تحفه را گذرانید مطلب شاه سو بیان نمود شیخ از دریافت مرتبه جناب مستقیم گردید
بمکاشفه فرمود فتح تهای سیر آنحضرت سو در بیان جهام قست و مرحوم دیم مدعای ایشان را

رهبری چون نعمت است رهنما داریم ما در رساله مولانا نمنع الله نعمت الهی بحر بیفته روزی
حضرت شاه از خدمت باغ بان همراهان آمده فرمودند که همراه داری کنم در کریمان
عزم شیراز کنم و با بعضی از درویشان متوجه کرمان شد از آنجا عزیمت شیراز نمود چون
بسند بیرجند رسید فرقان از یک استکام آن بند و سیل و سختی نمی گفتند جناب از مقدم
بنا نهادن دار الولایت بیرجند که در آن بنا ظهور رسیده بود جزو لو فرمود درویشان نهم در زمان بستن
این بند خشتی بدست بنا داده اند بعد از طی منازل چون بحدود شیراز رسید سادات عالی درجات
و علما حرم الله حرام و سایر خواص و عوام استقبال نمودند حضرت شاه تشریف طریقه استقبال بکار آورده
در وقت ملاقات سید حضرت شاه باران رحمت بوی بارزان بود در حال مصافحه سید شریف
فرمود نعمت الله در بر در حق الله بر سر و همین که بنا الله اکبر رسید ند جناب ولایت قباب فرمود نعمت الله
رهبر و شیرازیان همراه او عارفانه بر سر الله اکبر بر پس از نزول چون رود جمه در رسید روز جمعه در
مسجد جامع جمعه ادای فریضه جمعی عظیم دست داده حافظ زاده که صدر سلطان اسکندر در دهای شیراز
و شاگرد سید شریف بود گفت تا سجاده سید شریف را در دست داشت حاکم که امامت اهل خلق شد
سجاده حضرت شاه را بجای نماز دست جب همینکه آنحضرت قدم در مسجد نهاد مجمع خلایق
با زاده دست بوس و پابوس جناب متوجه شده هجوم مردمان بحدی رسید که نزدیک بود سید شریف
در زیر دست پای خلایق هلاک شود نظر حضرت شاه بر سید شریف افتاد دست سید را گرفته از
ازدحام خلایق رد چون بمکان سجاده رسید ند سید شریف بسجاده خود رسید در جهت سجاده

که جهت آمده اند که کرمان زمین را اندازه باز ستانند نعمت الله جناب رتبه اند و نهایت ایشان جهام
منزل است بر مضایقه بایشان نیست دعا بسید و بگوید کرمان را بشما دادم که آشتم بیایید که بجا تو
لنت جان است و قبل از توجه جناب کرمان درویش دو قبه دید که مجموع اولیاء کرمان بر بالای تا
در سایه نشسته اند و نیز که قطب الدین اسلام است جمع آمده بودند و با یکدیگر می گفتند عنقریب خورشید
از برج نبوت ولایت بر آمده در کرمان و نوامیس آن خواهد تافت حضور از زمین و مجموع ستاره از نور
آن نور محو خواهد گشت سه کسب نور از برج خوب نوحی کنند که جهت بر قرص رخت آفتاب جهت
القصه بعد از رسیدن بجوب شیخ نورالدین خواند حضرت خطه کرمان را هنوز طلعت جهان آرا بیارات
و نزول در جهام بقصه شیخ قطب الدین و نهضه جهام در آن ایام خانه عالم مسیح در آن محل طرح انداخت
بعد از آنکه عمارت با تمام رسید شاه خلیل الله و امام بیت سوار گوبان طلب و محبوس از جند
وقت که در اطراف کرمان سیر و نحو گذاران حضرت بر سر یاران بر خواهان جهام سفر نمایان
و قدر عزیمت نزد آنحضرت آورد چندان اظهار اخلاص نمود که آنحضرت رجعت بیرون ماهان کشت
و در همان زمان طرح خانقاه خیر آباد و خلوت شهید را انداخته در نهایت رضوی با تمام
رسید کاهی در کرمان و بعضی اوقات ماهان بعبادت خالق انس و جان قیام می نمود چون
موصوف بصفات حمیده و در پیشان پروانه وار گرد شمع جمالش می گشتند خواص عام هر دیار
از مضمار دیگر خواهان بهر تشریف پیشانیند سرحستان عام و صحابی از رسمی یا نیز بقال
مستر نمی بوند در خرابات فنا جام بقا داریم ما کشت عشقیه و جان در کار جانان نهاده ایم خوش نقد
عاریه بی زین فنا داریم ما این حیات لایزل خون بها داریم در طریق عاشق عمر است تا

آنجناب از خدمت فرمود از الفقه آنحضرت در بر قدم خلایق هلاک می شد روی تذکره بر قدم
که قریب سه هزار کس از خاص و عام دست بیعت بآنجناب داده اند در آن زمان درویش فخرالدین نمی سلسله نقشبندیه تعلق دست
ارادت بدامن خواجه عبدالله امامی که حضرت ایشان از سلسله نقشبندیه داشتند مرسوم الهامشد بلوکه سنگی در خاطر داشت بهانه
بمجلس حضرت شاه در آمده اقبال آنحضرت در نظر اول مقرر شد کسوت نقشبندیه بر بالای قدم حضرت شاه در آمد بعد از آن
با خواجه عبدالله ملاقات واقع شد خواجه عبدالله درویش را گفت که موی خود را تو مثال سر یک بیاد بتعبیر کرده بود تو خود را بلو
بیاصاح مجلس شاه رفته آب چشمه علوم محبت در میان آرد تا حال مرید و طالب مشغول چشمه مهار نمود چون زود
مجلس آنجناب جاری شد در آن وقت حضرت شاه در تحقیق و معارف مشغول بود قاعده تنی نبود هر وقت حضرت
مشغول میشد دیگر بیان یاران شیخ کفاش نمود خواجه عبدالله محمد تکمه علم آنجناب بتمام رسید کلمه از کلمات جاری
آمد چنین حضرت که بیان تمام رهش بسته گشته شرمنده و حیران مانده در مقام معذرت آمده مردمان بحال
اختیار نحو تشریف پوشیدن کسوت سر از گردید حضرت متوجه او شده بلطف فرمودند با خود از خیال اعتبار
بالجمله حضرت شاه محفوظ بیشتر از سه وداع نمود متوجه کرمان شدند تا مدت سیزده سال در شهر کرمان
و ماهان در خانه ماهان بسر بردند با بسیار طالبان نهایت مینمود مولانا سعدالدین مولانا سعدالدین و مولانا
جلال الدین حضرت آب دهان مبارک در دهان مولانا جلال الدین انداخته تا حرم او در علما ترقی و تقدم نمود
زمان مجاورت ماهان و شیر دره فرمودند سه روز توقف نمودند مردمان در این سه روز هر وقت خدمت حضرت مستقیم
شاه خلیل الله سر زده پیش رشته بعد از مستقیم را در خاطر رسید اما موشته بود و بلکه اصل رسانیده
تا چند حرامی بر گشته بر رشته خوردم و اما از دست آنها در عشق خوردم بخبار رحمه با زین کرم غرض مرحوم کرده
شب رشته خوردم چون حضرت از سیر باز گشت مستقیم شاه خلیل الله فرمود آن رباعی که گفته بود آن مولانا

خواند و با انجام و صفت و ارش یافت مرقع در شیراز بیک خلق سلکت این غزل که از تاریخ طبع شریف حضرت شاه
تو عمر خود را که خورده‌ام جهان و بجان یاری نمم در سر و بار ملک بات قول و خود ضرورت نمم
رو بما رو خانه دور خراب چون شفا جان بجارت نمم گرد و ضع جیب سوخت شوش رو چو ملک و ناشی نمدارت نمم
در بخت بر دو ما سر رو چون فرع باغ دلدارت نمم چند روز بر کی خواهی برد بازگشت اخر قرارت نمم
با تقوی غیب سیاه ازین ما نفس الاما طبلکارت نمم حضرت دل ما ان استماع این غزل که آن درویش شیراز
نخواند که خوشوقت گردید بعضی از درویشان اظهار نمود که درویش شاه در شیراز این غزل را خواند اما شاه شیراز
در شیراز حضرت را در وقتی دیگر که حضرت از در اجتماع نمود درویش شاه را جواب سلام گفته سلام نه بتا بان گردید
دست در دامن برید در حضرت نعمه شرح حالت بابا حاجی نظام الدین و فرقه کرمان و رسیدن بخدمت
حضرت شاه ایعاشقان ای عاشقان من هم سر بر کنم ای تشنه کامان ای تشنه کامان من قطره سر در پا کنم
ای بیان ای طالبان کاتان ملک عشقم من گوهر از لوح عوز حفظ بنما کنم گر عشق رضا کند کوشش با الفس
در عشق دریا سر و ها حالی در ار کنم من زندگی چه هم آن سرت جام و صهبا زان در خرابات آدم تا سلسله بها کنم
بر دار عشقش نیم جمعیت محض منم چون بلبل در گلستان از عشق او غوغا کنم آمد از زندان کی
اخر زمان پنهان شو از هم جهان تا تو خود صدا کنم بابا حاجی نظام الدین از جانب کرمان تا
خلق کرمان روان گردید از عالم کرمان لشکر گرفته در خاطر که از صحبت او بیرون فتنه استقام
بکشد چون بخدمت بابا آن رسید حضرت شاه در باغ چهار طاق در خلوت نشسته بعضی درویش را در دور
طلبیده فرمود که بعضی سوار از راه بسته می‌شوند برو سر راه ایشان در میان سواران که بر فلان
اسب نشسته و فلان رنگ لباس پوشیده باد بخوانند او را طلبیده در پیش فرقه پیغام رسانید
آن سوار

آن سوار باتفاق درویش بباغ آمد از اسب بزیر آمده حضرت شاه از خلوت بیرون آمده تنی سوار عمامه از بغل
گرفت چون دست از دامن شاه سلم سوار پوشش کرد حضرت شاه باز اندرون خلوت رجوع فرمود شیراز
سه روز پوشش جاده بعد بعد بکه پوشش آمد سواران خود بطلبیده و لباس پوشش بیرون کرده در آن
آمد خدمت و گفت هر چه از مال مرحوم غنائم بخشیدم سیاه خود بخشیدم و خرقه درویش را بعارت
گرفته و پوشید و در حضرت حضرت جاوید گردید بعد از آن حضرت از خلوت بیرون آمده در آن
وقتی ذکر و پوشیدن کسوت و تاج قطب شیراز فرار کرده هم و صفت خلیفه انتقال سلسله خود سعد باد و جمع خود
و دیگر بابا محمد بغدادی است که از جمله بزرگان بغداد چون حضرت شاه حضرت بسیار لطف در کمال
در بنده محبت یافت و چنان بنده یافت که روزی در حضرت شاه نشسته بود تاج جهود از آن گرد
هر یک سر نهاده آن طوطی پدید آمد خانه که حاضر آن در تعجب ماند حضرت شاه فرمود تاج
درست بگذار چون تاج را رست گذارد الطوطی بر طرف گشت مولانا مجمع آورده که خواجه
هر رسید از شیخ شاه بیعت قسم از احاطه بعد تو بیرون چنانکه هر زمان آن حضرت گفته شد
نعمت اللهم در علم عالم گو وزر مرد در دیوار امام مرحوم عالم الکریم پوشیده نماند که اگر کسی جمع
تاریخ دیوار مجموع بعضی احوالات آن حضرت که در روم چه نسخ بطول انجامد لاجرم اختصار کرده شد
خیر الکلام قل و دل علی تحقیق بعضی از واقعات را بعرض می‌رساند که در مدت بیست سال که حضرت شاه
در کرمان و ماهان تشریف داشتند و رسید اشکال تمکن بعضی هر روز قافله و در شب هر بابا بسیار
دیده تر از هر طرف سر بسته تا استیذان در بابا زنگ دیوانه در میخانه ما قیه حاجات بر حضرت

در آن باب با مودعیا که همسر داشته که عاقله زنان و ملکه جهان و حرم محترم بود فرقه شوت ساخت
مودعیا فرمود که ای پادشاه زنی آن شب خانه تا آخر زمان گویان که سید طیبان بنده بعضی از آنکه ذبح از
جهت پادشاه نشانه و فرستاد سلطان ایران از آن تنی نگرفت چون پادشاه این سخن شنید بکاکم کرمان نوشت
که دریافت تنها نمایند همچنین بعد از آن از سلطان بنده تخفه لایق بحضرت رسید و تخفه زمان بعد از
اوزنده اهل را در میان خوانه ماهان در برابر خانقاه انداخت جمع خضرت شاه در خلوت بعد از صدر بالای
تنی بنفو مجلس ساختند بعد از آن روز حضرت از خلوت بیرون آمد نظر شریف بر آنها افتاد احوال رسید حقیقت حال را
عرض ساختند تخفه‌ها در خانقاه در خراج قبض شد مذکور شد حضرت فرمود اهالی را تخفه گفتند تخفه را
بخاقان میرزا شاهرخ رجوع دهید که حرف انکار نماند و تخفه دیگر بعد بوده جلد از آن دهند که او جاه و دولت بسیار دارد و تخفه
دیگر صفت خراجات ساخته ماهان بمالک رجوع کرده بر آن بر دارند بارها بود و در شان عروق عالم
تخفه نادر که چون سن شریف حضرت بیست و چهار سال رسید و حسب تقدیر بارها ده قرار و حلت حضرت الاهی
خانه تنی تخت بر بالش جنت نورنگ دید روز آن شنبه که در شب دیگر و جاب حضرت بحر تخت الاهی
مرغ طوطی طبع شکر فشش منظم این بیات گویا گشت بیت سید ما بوی سخن خواهد شد بسر انصاف
دوان خواهد شد فیاتیت که از شرق جان می‌تابد که در زنده جناب جهان خواهد شد عیان
حیات است جلیش خواهند نرهد بیند که بنام و نشان خواهد شد صحبت سید حضرت عمیم آن که دلای
سه روز جهان خواهد شد لجاه تنی سید جوردان امت خلعتها و تحلیلها و درویشان را طلب
منصب ولایت عهد و ارشاد طوطی شیار را بولد ارشد خود شاه الحسینی بعوض فرخ و نقشند ماند
حرم مقدم جواهر رفت انکه ما را غسل دهد از اوتا دو بخ ما را نماز کند از اقطاب جمع اهل بود خبر از
گذشت بیت حقیقت بیت ای هم اهل حق سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه در رسید خلعت شهادتی

میرسیدند و آن در دربار کرم نسبت بهر کس اعانی و ارشاد میفرمود چنانچه خود فرمود بیا از
نعمت الهی جو مرادی را که بجوئی که کام مراد یابی تو را اگر جستجو باشد وقتی حاورت ساته
و خدمت خیار که بود در سره بعد از آن مقصود بیار خود میفرستند انجاب اکثر اوقات در
خلوت بعبادت مشغول بعد هر روز در وقت چاشت و پیشین بخلوت از خلوت چه از شاه دعا
بمجلس عام می‌آمدند اما اهل را بالای تنی بنفو بنا که حضرت چیزی از او بپرسند سخن گوید ساتهم مشتمل
بر حقایق دقایق و مستشهد از قرآن و حدیث و کلام اکابر اعظم و فرد دریای
و فصاحت و بلاغت بیکی تنی رجوع بدشت زبانی چه تشبیه بالی چه بیت علمی که میکرد
رفع حجاب صورت جان تنی از درویش بجان متعقد عالم الله شیر از او بخطر در سلوک و یقین متعلق
بدن جهر از جهین خلایق بعد قبیله و طالبان احوال مستقیم از اوازه کرامت و خوارق عادات
آن کاشف اسرار و رموز علم الاسماء شنیده حضور العارف دیدار بحر مشرق بیانه
و از خرم قصد و نعمت الطاهر بهره دریافت سلاطین آفاق و اکابر هر دیار تحفها لایق
و نذرات بحر مشرق بیانه چنانچه وقتی از اوقات حرسان با اخلاص که در بلاد هند و دکن
تحفه‌ها و نذرها بحضرت حضرت فرستادند عالم کرمان که از جانب سلطان شاهرخ فرمان
انداشته بنده گشته که اگر دست ارتقاس آن بر دارد شاهرخ پادشاه از او باز خواست نماید و اگر
نماند بیاد ملاله بخاطر حضرت رسید متعاقب و وقتی انبیع تحفه هر از آن فولاد حرم حقیقت جان
بوفق سلطان شاهرخ رسانید سلطان متردد خاطر گشت که آن وجه بعد باز یافت کند یا خود
جواب بد

بهر زبان عرفان بیان عارفان مقصد طایر روح بی فتوحش بجانب حظایر قدس پرواز نمود از وقوع این حادثه ناگهانی
نایره حزن و اندوه در کانون درون اشراف بنی نوع نافت فرع اکبر در عالم اعظم بظهور رسانید بر مدارج
و منتهای نهضت بجای اشک خون از دیده عاری کشتم در دل ایشان سلسله و احباب بهر آن از طالبان اندوه
در خاک و خون غلطیده بهوت انقضیت بشاید بنوعی که زبان خامه بصفت تنگی نتواند بر دخت
چون زمانی از رحلت آن نادر خالدت نشانی گذشت با حاجی لطف الله از بحر و ضبط مخلصای
سلسله نعمت الله بعد جاهم کرد بدل و بوظایف اداب و سنن نعمت الحضرت قیام نمود بعد از آن همه او بطهران
رفت و بمسجد جامع کرمان کهف بکات و علما منتظر بود که آیا سعادت اقامت عاری از اکرام سعادت
جوار بعد یا نه آن شمس الدین مجد را بهم بر ایم آمده و بنا کس علام کهف در مشهد اسلام و در آن حضرت بخار
گذارد الفاه ثابوت منور تقدیس بهم در خانقاه قدس خاک سپردند که آنجا مطاف و طوف
اکابر آفاق است مدفن زال محمد روضه رضوان بود از جنبی خوش مدفن در حظیره آرمان بود تعالی الله
زیارت کنی که تا یابد سر بود زانکه فرش قبه جاهات انس و جان بود از غرایب و جهات انکه مولود
الحضرت در روز هشتم بیست و پنجم از رجب سنه ثلثین و سبع مائه اتفاق افتاده و بعد از انکه
یکصد و چهار سال در ازای هلال بسر کهف در روز هشتم بیست و دوم از رجب سنه احدی و ثلثین
و ثمانمائه اتفاق افتاده و بسر انسان خان خواجه و بر علما بر آن فرع و دیگران با اعزاز تمام
تاریخ وفات بجانب مصر منوع یافته یکی از اشعار منزل و در دیگر جنت الفردوس و در دیگر عمار
بسر آمد محمد شاه تاج الدین حسن داعی چنین ترتیب بطلب شده شاه شاهان اعلی و ولی
سلطان محمد مقتدای انبیا و اولیا قطب محمد در حضرت شاه طاب ثراه روح او تاج بخش انام جنت الفردوس
کرمان مجاور

مولانا کمال الدین و مولانا نصیر الدین و مولانا جنید الله بر جوهر چنین رشته نظم کشیده اند انکه او در عالم توحید
و عرفان بود محمد سید السادات قطب عالم و سلطان محمد شاه بهاری عالم محمد مخدوم دین مظهر از رحمت
خداوند و محمد ماه در حق خدا در دقیق خفر و فنا معدن علم و حقایق منبع کشف و محمد شاه بالله تمام در دل
نقطه ع نور حق و دین حق بر روح او مجاز او حق انکه محمد او کسی عارف با سرار او محمد در زمان او کس از او
و بعد از او معرف در حیثیت عارف و از المقتدا اسرا سالک بخش شده عارف با سرار او محمد بر فرید پوشنده ان
پوشیده و محمد نام کرد انا خدای نور قلبین در مراعات محبت قرب بیت را از اخراق عادات تنه بیت سهم سعادت
و سر در روم کرد ابهه الله بسمع مورد و کوبیک میهمان بمعیت ایجاد بعض از انها را در مقام حق
محمد مخدوم حال ایمان حوالت کشف ملیشه با صحب مجالس الموتمن نگاشته و دیگر مولانا صنع الله
بیان کهف بدقت الموز که صحب مجالس الموتمن نگاشته در انوقت که دست عنایت الی ابو الوهب دلایت بر دی
انتظر لطف الهی بر کشوف سلطان شاه خیر را بهار که پادشاه کشور عالم بود بنسب با حضرت در مقام آستان زیارت
زیارت که بعرض ادب بنده بود که بجانب مرقد کشور از خیر عالم بال ملک که خود محمد خیر از جلال
با نیچه بجانب سوی اضافت لطیف نمود خواهی سالار سو و فرمود بره از عوض عاجزه بجبر بستان و بطنجی بده
بعد از دعا حضرت طعامی ترتیب داد و در وقت کشیدن شیدن سلطان بمجلس عاطر حضرت بجانب سلطان
طعامی که خود از بره است کنید بطعام از عاجزه و فرمود از کیفیت موافقه که بود در نهر سلطان طریقت مرحوم
که ابتدا از این تعلق با بر کشف حب العزیز صنعت عاطر نمود از او جویا شده از این بره سوار بی ادام

مولانا کمال الدین و مولانا نصیر الدین و مولانا جنید الله بر جوهر چنین رشته نظم کشیده اند انکه او در عالم توحید
و عرفان بود محمد سید السادات قطب عالم و سلطان محمد شاه بهاری عالم محمد مخدوم دین مظهر از رحمت
خداوند و محمد ماه در حق خدا در دقیق خفر و فنا معدن علم و حقایق منبع کشف و محمد شاه بالله تمام در دل
نقطه ع نور حق و دین حق بر روح او مجاز او حق انکه محمد او کسی عارف با سرار او محمد در زمان او کس از او
و بعد از او معرف در حیثیت عارف و از المقتدا اسرا سالک بخش شده عارف با سرار او محمد بر فرید پوشنده ان
پوشیده و محمد نام کرد انا خدای نور قلبین در مراعات محبت قرب بیت را از اخراق عادات تنه بیت سهم سعادت
و سر در روم کرد ابهه الله بسمع مورد و کوبیک میهمان بمعیت ایجاد بعض از انها را در مقام حق
محمد مخدوم حال ایمان حوالت کشف ملیشه با صحب مجالس الموتمن نگاشته و دیگر مولانا صنع الله
بیان کهف بدقت الموز که صحب مجالس الموتمن نگاشته در انوقت که دست عنایت الی ابو الوهب دلایت بر دی
انتظر لطف الهی بر کشوف سلطان شاه خیر را بهار که پادشاه کشور عالم بود بنسب با حضرت در مقام آستان زیارت
زیارت که بعرض ادب بنده بود که بجانب مرقد کشور از خیر عالم بال ملک که خود محمد خیر از جلال
با نیچه بجانب سوی اضافت لطیف نمود خواهی سالار سو و فرمود بره از عوض عاجزه بجبر بستان و بطنجی بده
بعد از دعا حضرت طعامی ترتیب داد و در وقت کشیدن شیدن سلطان بمجلس عاطر حضرت بجانب سلطان
طعامی که خود از بره است کنید بطعام از عاجزه و فرمود از کیفیت موافقه که بود در نهر سلطان طریقت مرحوم
که ابتدا از این تعلق با بر کشف حب العزیز صنعت عاطر نمود از او جویا شده از این بره سوار بی ادام

و بجا جبر و بره زن گفت خورنا هستم بره در هم کو معنی ادام کمار شهم هم بنی رسیده است پس ادام که طعام
کو معنی چند بعد بدوش بهم خبرهای بد در باره او می شنیدم و در این حال مذکور شد که شاه نعمت الله ولی از اظهار فرمایش
روی بطرف اهم این بره بذر کهم کو بسلوی سی باید بخدمت رسید رسانم بقاق عزم در از طرف ایشان کوار مجمع بیا الله
خواستم که بعهد موعود دی تا نیم بره پرشت کنم اراده حضرت داشتم خواهان الدر پادشاه بره را تا تعظیم
از شرافت چند انکه فتح مهم و تعظیم حشم موش فایده بخشید جمع سلطان ای بخشان زواد شنید و اهمیت
حق سبحانه و تعالی با طرف دیار از جرم و شبهه محفوظ سلامت و عنده الحضرت و خدمت دیگر کنواه خیال کرد و بدر
ادب له مولانا صنع الله نعمت الله سطرات در ازمان که کاشف سهراب از پادشاه نوازم تنه اهمه و لی
درمان پادشاه جهاد اتم مسئول مهم سلاطین آفاق و اکابر اطراف نذورات و هدایا بحضرت
الحضرت بیمر ساندند یکی از ارمغان را که خاطر رسید و این همه جواهر فلات و بلاد و حمل شد بعضی که جهت
الحضاب از تمامی بلاد ایران و توران و هند و روم میآوردند بنه کرمین با این اسباب و آلات
از تمامی غرور نفس سالم نوآمد بود الحضرت بعلم دلایت ظهیر او را در یافته ان شخص سلطنت و قدرت بنیه و
شفاعتش طلب کهم در حضور او بنه سو و منقل تمش اندخت اهل حرارت تمش بنه اثر کرد
الفاه بنه را از دو تمش بر داشت نزد لنج قصص عقل انداخت فرمود ما با چشم ایکه ناظر بد کو بد
عیب که جانت یکی دهد کو بد ما بنه ایم و هر که در ما نگرد هر یک دیدی و بنداز خود بنه بر دار
دانش پوشیده نماند که این محقق کسی نیست تا بر احوالات حضرت سو فراز و نیا بر اهم شاهان قم
بدیر اولاد دو حامی دانش مبادرت نمایند و بنه و کو اهم تر عینی این محیفه بلاغت ایاتی در تمهید

مطلع الطرف ایام

مطلع الطرف ایام بر آن این صفحه ایه و داد کرامت بنو حضرت پس انتقال والد مرحوم بر بهشت برین در اشرف و بر آن
تمهید بلا هیبت ایشان و پرداخت بر سنگاه و تقویت حضرت تنگی کشتند کمان بار بلیه و حشیه باطن فنون فوق
اندوه بعض فیض بلاهت بر حضرت احوال اهم سوگ تاقت منقدان خاندان کرامت بکشیه ملاذت بر کشتند بدو کوش
هر کس کفار دانش غیبت دلهم و دست حضور در ایجاد بر بیت خود بهت حاطر فیض مظاهر آمده و مهمات سلک و بند حرمان ملاذت بلا
الشجره لعنی لات و دقت بلیه ها ان بار شد طوفان ایام کو حضرت با بهمت شاه شاه خ قصه بان موجه هر است کرد
چون بعهد رسید بیان شاه خ الحضرت را تعظیم و حرم کهم بود از مراد تقدیم با نیه مولانا صنع الله کرامات نمود
در رساله حصول مهمات بجانب مذکور ساخته در انهنگ شاه خلیل الله در هر بیت بود محمد شاه نه تنها بود
نشسته بدیار پادشاه بیرشت جمع محمد داخل می شد بر سند سلطان با دیوس بنو اره حقد حسد در کانون درون
اسیر حور پادشاه کرد در عالم اسباب هم بر خود شد در کوچه روزی حضرت بسلطان شاه خ بر کشیدند نشسته بود حضرت حضور
بر شاه خ هر تاس در دست اول بکه شاه خ سلطان پادشاه جهان است و سطوه او هم بر هر کاهه بر او و هیبت بر شاه
با نجم در ما پادشاه می شد حرم الخیر حضرت تعقیب پادشاه خ شد صاحب او شد بیم انکه کرمان را مولاد
پادشاه خ عهد بعد الحضرت در جوب و خود شاه خ سلطان از پدرش عینه القدر تر نمود شد پدر خ با نجم بدر کاهه
ماه و نیز در نظر حضرت بعد قرب زمین بیت خواند ملک حضرت با پایان آن قوت اشعار بیت
خرم اولاد کشتیم و خرم الحضرت در ایام سعد دایم هر کس که هر کرا دعوت شد فرزندان عدو
او بیند بطنی که حرام بلهم است و نیز قصه سلطان شاه خ سلطان حرام نمود شد اگر تو را دعوت شد
مانند هم و حضرت حرام بود تو ان سلطنت یزید بعد سعد و جبه تو او حضرت کام حسین بهلاب ایشان در دلهم
بر هر این تعبیر عاد که نوازم بخواهر ملک سو بود مسلم دانستم بر وقت خبر شاه خ سلطان از دو عشق بسوی هر کرد

شد فرمود تا با این فقرا چهار روز چهار شب خوردنی و هر خواهش حضرت نمود در همان شب دیده است که شاه جنید الله را
گرفته چهار پای او را از قلعه بر آورده و جمع مرتبه و جمع مراتب و اجناس قیمتی که بعد از بعد و ساعت که
سلطان هند هدیه فرستاده بود بخدمت شاه هر چه حاضر بود سپاه و دیگر شاه هر چه
داشت سوا سنقر بسنغر بیرا پسر سلطان شاه هر چه هوسته اخلاص و ارادت بجای آورد و بی جنبه
در مجلس حضرت دست شد که آنحضرت شیخ هر چه حاضر میشد و بر سر کردن سپاه و دیگر شاه هر چه
سنقر بغرما تا که دیگر هند ساوز هر چه انور که در هند حاضر نمود شاه جنید الله را در طبیده
سرکار وارد داشت جامی طلب کرد از بالای گهوارهٔ کرد و بیرون آمد نوشید و جامی بر کهه بیشتر بار شاه
داشت شاه جنید شد فرمود صورت نشد صاف تا در نگشت جامی و بدست یکی شاه هر چه دو
پسنغر بیرا و از مجلس رخصت و بعد از چند روز شاه هر چه سلطان را وداع کرده متوجه کرمان گردید
منزل منزل بر فرق مجروحان شکسته بال هبوط کرده هند و بعد از کشتن هند گاه قرة العین
خوش شاه شمس الدین محمد نوبت نیابت فرمود و رجوع رونق آستانه ها را باد تفویض نمود
و خود با حضرت نامدار شاه محب الدین و شاه حبیب الله متوجه هند و دکن گردید قبل از چند سال
شاه نور الدین و دیگر حضرت بدکن رفته معزز و مکرم در آنجا بودند چون خبر فرت و مجهول حضرت
بلاد طلبین دکن رسید ابواب رحمت بر روی روزگار ایشان گشوده شد لیکن بواسطه هجوم کلاه اجرا
ولایت هند بر سر ولایت دکن آمده بود باستقبال نتوانستند که بعضی از اشراف و اکابر در حضرت
شاه نور الدین

شاه نور الدین باستقبال آن سلسله ولایت فرستاده عرض درمانده گی و اضطرار خود عرضه داشت که در دکن شاه
کلاه ملکه چون اطلاع بر این معنی یافت فیسل طلب کرده مخدوم آن بسته و آن نشست در وقتیکه
لشکر بلاد و سپاه کفر بازار گرد و از مسلمان ملک کفر هجوم غزا کردن ملک کفار تاخت کرده و فوج
چون نظر بر انصار و مهاجر زده بر اضطراب ایشان فتاد حیران ماندند چون کی در میان ایشان نبود که هم
غرقه و نجم سوختگی بیت فریاد رسید مردم خود گفت شخصی که در این فیل نشسته رتبه عالی دارد شما را او
یاران جای به ملک لشکر کفر جمع اسیخ مشتید بر سر که جنگ کرده فرار مخالف اضافه کفر و جوی کفر
مخدوم رفته رحمت حق بر آنجا خود طلب سلطان دکن و اهالی آنجا را در حضرت آنجا نجات یافتند
و در دست و پای آنجا منزل عالی جهت اولاد و احفادش خانه مخدوم هر صبح و شام بر سم بلاد
بجا آورده دقیقه از عظم فرو گذاشت نکرده شاه جنید الله در دکن بشاهزاده خلق حول شد تا آنکه از آنجا
اعلی المقام آسوده بایشان حرامید در خلیفه دکن مقرر شد نوشته نامه که مولانا هیچ اثر
که از حمله مردان با الارض لنی سلسله ولایت است اقلیم کهر هان الدین شاه جنید الله را اجازه
که در حیات حضرت شاه نعمة الله متولد شد یعنی نظر حضرت رسید و نعمت جنس الله شاه منبع الاسرار
و مخفی که از خدمت شیخ مبارک شیخ نور الدین نعمة الله بیت هم نور روی نعمة الله
الاجرام سر حقیقت هم است و شاه نور الله کاتب بیت دکن رفته و در آنجا مرکز دکن عالم شمول نمود تا
که بلاد بقا خرامید شاه شمس الدین چون توجه کرد بخدمت حضرت محمد شاه در آورد و در باب او مرحمت
خوش اهل خانه نمود و ماه جمال فرد میر خرامان شاه مناجاتیان و غزلی و قصیده و دیگر قرآن
خانیان شمس الدین این دلنی فایده خانیان شمس الدین هشتم عالم او شمع است از نور او
دیده هم روشن بجان شمس الدین

شاه شمس الدین چهار پسر عالی یافت و او را اسکندر پسر عالی مرتبه بود شاه جلال الدین شاه بدر الدین شاه نعمة الله
شاه بدر الدین را صداوند و نوع خلیفه کرده بود و مخدوم بود سید جلیل الله شاه شمس الدین چنانچه بر دکی
و مخدوم که شمس الدین شاه بود نام او سید جلیل بود انکه خورشید از خلش نام داشت شاه شمس الدین
فرزند شاه جلیل الله شاه محب الدین حبیب الله بود حضرت تولد یافت جدش فرمود شاه هند و شهد سند خلیفه
بیان کرده اش یافت در حضرت والد بزرگوار بی بدکن رفت و فاریاب حضرت شاه جلیل الله
محب الله بود در تیکه بود محبت بود اتفاق غیب جمال مخدوم بنظر عبس بود در میان تاریخ ملاقات حضرت
محبت فرمود و طره جلیل الله بود همان رسیده بسر بار و سی ماه و سی روز بماند از خلاق جدید
مدت حیات او چهار و شش سال و چهار روز بود حبیب الله محب الله باتفاق والد بزرگوارش شاه جلیل الله
بجانب دکن رفته بعد از آنکه والد بزرگوارش از دهشت اداره نانی بسر اسلام جلاد نمود در خلیفه دکن مقرر شد
قاضی مقام و چهار سلسله نعمة الله بانی نسب مفوض گردید در همان ولایت تبلیغ بسالکان طرق هدایت
و ارشاد اشتغال داشت تا زمان که بجهان خواهد در خلیفه دکن مدفون شد در جنب پدر والد بزرگوارش
صداوند فرزند شاه حبیب الله محب الله را چهار پسر و دختر بود چهار پسر و دختر قبل از عزیز
بحوالی رحمت الهی واصل شده سه دیگر فرزند که بعده پسر و ما نیز دختر بود شد بحد کمال رسیدند
در خدمت پدر بزرگوار شاه عبد الله و شاه نعمة الله صغیر الله از اطراف هند به بعد الله هر دو در بعضی بار که نقصت
بار بار آنجا شمول نعمت و مجلس شاه ظهیر الدین علی از سر خطه بود تشریف آورد و شاه نور الدین
قرة العین ظهیر الدین علی از آنجا هند و دکن رفته بلاد طلبین آنجا متقدم آورده شده تا از آنجا مجدد
در عقد او در آورده و شاه نور الله بعد از چند سال از دکن به بیجاپور تشریف و حضرت شاه
نعمة الله

نعمة الله نعمت الله ثانی مراد و مقصود رسید بعد از طرف حجاز و مدینه شریفه بود از اطراف دکن و دمشق
و زیارت حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله بهند و دکن رفته بسر از بلاد در آنجا رخصت نمود در خلیفه
مرتضی که وعده راقم حروف کرده که در حال عمر و این اوراق در شاهان اوکار رحلت است
چند انکه نقص مخفی بر پایه و جهات و تمامی حالات و اسامی اولاد شاه محب الله حبیب الله شاه
حبیب الله اطلاع یافت بهمین قدر کتاب اسمی بنظر رسیده بر سبیل تیمن و تبرک نوشته
رجا و دیگر چنان است که چون عقلت نکته کمتر وقت است ذکر احوال حضرت اسرار آثار
شاه نعمة الله نعمت الله ثانی و اولاد و احفاد حضرت شاه ولی نعمة الله سو عمانیه از طلب اختصار آنچه
کوشیده چنان که رسم الکتاب و سیر و اولیاء است در بیان احوال سر حلقه عارفان
غوث اعظم شاه نعمة الله ثانی سید نعمة الله حضرت سرور اولاد احفاد کاشف اسرار از ولی شاه نور الله
نعمة الله ولی بعد و باطن حضرت پیشانی محیط انوار ولایت و اشکار و ذات نافع از کاتب اعمال
و ذهن ولایت موصوف شاه ثانی سید عالی تبار نعمت آیت ولی را یار کار مرتبه ملک امر
مقتدای شاهان جهان بحر ظاهر شاه ملک و اسم بمعنی الاسم بقطب عالم غوث اعظم
انکه هر روز قبیت نسبت از اعظم خاک روضه جان بر دش خازن جنت در الف حضرت و دیگر هر صباح
کرد از رحمت رحمان چون سید بر درش جمع جنت اطراف ولایت لنی بعد سیاحت
عالم تمت رسانیده از زیر بوس سلطان جهان شاهزاده خیر سر اولاد که در دکن عرض اولیاء
و از دنیای بعد رسید در عیسی لنی سو که دست اجلال حق و الی حضرت نعمة الله
درجه الصلاح صرف اسرار است و حاتم نام داشت در سلک ارباب اصحاب انتظام داد

باطن بحجیه بیش بتقاضا ملک و دولت و اقبال نمهد ابوب فرح و دلارام بر دل
اورکار خوش بالا حرم ملکیات مخالفت لات لقبه باتخه و بلدا دیز و بیز و بیز
در تلاد و اقبال از سلطنت بخو شاه نعیم الاسم شمس الدین ثانی در جوار سلطان قرمحمد که مارا
در این ایام سفر حجاز در پیش است و داعیه حج کعبه اردن حج الاسلام و تقصیر عبادت سمات
ابد لو طلب در جوار طرح جای بر قبه آل الله بعد از دیافت توفیق اگر ابلغه تعلق آرزو باشد
در آداب باجای ملاقات در حج جواهر ۵ اخذ اراده خواطر بنای بعضه بتند جواهر شد دیاطیه از
هوا داران قدم در سلاه نهاد متوجه حرم محترم و مع دخدمکان اسنا کرد و اعانه شاه تولد الهاک
قدم در طریق توکل نهاد بهر دشت بر نور حضور بیابان اران دیده در بیان نور بیش از رسید بعضه
ادا بنا بنک حج دریافت شرف طواف روضه مقدسه موتیه صلی الله علیه و آله بجا آورده
هم جهت از راه دیار بکر با دربایجان متوجه گردید و بعد مجیء بلاد انطاکیه تبریز رسید میرزا الهاک شاه
نعمت سرور دیده و طبول مقاصد صور از معنوی آمید دار شد و طریقه ارادت و دیرت
بجا آورده بعد از آنکه شی چند در صحبت خسرو در سلک از دواج افتخار رسید جهان شاه از خصال
حسن اخلاق و سرانجام بخوبی خانه خواص سنه و مشتری صاحب جلالی و بنی صورتی مرحم حضرت
و شاه ثانی با آن بقصر بر تبه چند گاه در تبریز قرار اختیار و احترام اوقات گذرانیده بود از آن
بمقتضای قدرت حق الوطن حق الایمان متوجه دار الملک گردید بار دیگر سایه مرحمت بر سر
مهجوران شکسته بال گسترده در متون کی از بخوب گشته در این وقت که جناب قبال
میرزا الهاک شاه روان نیافت ابو نصر حسن بیک بقلعت رسید تمامی ممالک آذربایجان و ارمن

و عراق نافذ الفرمان شد امر حسد و نفاق بعرض پادشاه رسانیدند که بر حضرت جهان شاه در خانه شاه
نعمت الله ثانی جواهر و سرمهر و آلات جهان شاهی در تصرف اجناب است الاحرم امیر حرم بیک بیش شد
آفاق را بشیر و طلبیده در ظاهر مراسم تعظیم و تکریم بجا آورده باطنا در مقام تفحص جواهر جهان شاهی
استراغ نمودن از دست تصرف شاه نعمت دستگاه هیر فرا اهلم در تنبیه اثنا نمود در تحقیق آفاق
صحبت آوری جمعی وقت که از دن غار و جبر رسید پادشاه رعایت لقب بخو و جوع اما نسب نمود
شاه ولایت بخو خوب با علما و صلی طریقه ماهیت بجا آورد در وقت تشهد هیر حسن بیک جوش کشته
بعد از آن حسن پوش که سر در قدم نشر حضرت الهاک گفت در حین خواندن تشهد جمال جد بر کوار خطه الهم
از روی غیب مرحمه ما سلطنت بخو بیوند بر دو و توجه قلبیا از زخارف دنیوی با خرد بلند در مقام
مضایقه بر آمده ۵ از شنیدن (بنج کلام بخو شد) از کشتیکه درباره شما نهمه ایشان هم و غدر بخواهم
الحضرت سنا دوست بلا دها و بنو بخو قرب حجت و عنایت و طبع تلوف رسید بلا بتو رابق مرحمت
بر بلا است و از شاه خلق کلمات بعد از مدتی از آن قصه با آن رفته بنو از هم امروز بر در قیام می نمود
با ضیاف طاعت و عبادت روزگار بگذرانند از ناقه غیب ندای و اتبه بدعوات الله و در علم شنید
از حضرت الله با بیرای رحمت عنایت بخو بر حضیر ستر الاب جلب بر تو ظهور یافته جواهر لعوه
اصحی الجنات خزانه عبادات بسیار و بطون کشت بر قوم خاصه الحرم بکار کرده از جمله الهاک
نفع که بصحت نو یک است از بنای قطب شاهی معلوم است بعرض رسانند که نقاده سالات مهد جهان
در کتاب مرغوب بقلوب با دلهم مرغ از ارمان پادشاه عادل آسیر نظم سلطنت الهاک مشهور بسر الهاک

مستبده ام که مرحوم ما از اولاد دختر ابوالیف قربان نو بیک امیر جهان شاه هم موطن با و صدا از قبیله
سعد ابا و دلالت جوانی بعد از تلاطین آفاق قوتیو در سنن سلطنت عمر فقت عمر الله بیک
بجان بسند و دکتر رفته بعد از ملاقات سلاطین و نکاح و سرانجام مهمات مملکت عراق مرا حضرت
نمودیم بر اگذشتن اندک وقت عمر تنی اسبان خوب باتخه و بلدا جهت سلاطین دکتر سرانجام
نمهد و باتفاق طریق هند پیش گرفتیم چون بلدار بعبادت بوسیدیم بزیارت حضرت رسید بعد از آنکه
که حضرت الهاک نو بعد از پیش احوال الهاک انتفاعات اهم کلمات بر زبان راند که مهمه
بصحبت امانی و امال در سر باب و تق و مستظهر باش که در زمان پادشاه اقدرت سلطنت قطر از قطار شهر
بتو و اولاد تو جواهر نعمت و دولت سارک بر سر تخت می ماند و جنه عهد و هر چه از سر سجاده
بر دارشت و بر دلو که از اول فتوح حضرت الهاک و ارشاه شاه معارف آگاه استوار و شرح
استعمال فاتحه نمهم و متوجه دیار هند شدیم جمعی از بحر عمود که بحر آبا بدرقه قلعه سلطان
محمود شاه نعمت رسیدیم جناب عمر آم بسان و هر آبا که همراه اهلم بعد از نظر کند رهند در قلعه قبول
فتاد عمر و سرا نوازش شاه نه معزز ساخته انواع تعبات نظر در زمانه تکلیف تمام
عموم بر تخلیت فاخره سرافراز ساخته و رخصت انصراف از زانج داشت و بر دیار پادشاه
بر آتش طلبید نوازش و محو و گفت سلطان نقع بنا بر که شما در این جا باشید و ترک رفاقت عراق تمام
که یوما فیوما جاه و منصب شما نقد می رسانم جواهر ۵ روز بروز انواع عاطفت تازه در حق دارد

درباره من نمودند الهی در مملکت کنی بر سند فرمان و بهر دار سلطنت تمکن کشتیم چنانکه حصین ابن عالمت
در کتب متعدده مرقوم است عرف شاه خانه بیشکر قاهره در گلدر عدد و ملی عدد لو جو دان ایات در شاه
ایلخان ام الدین حب الباقه در شهور سنه ست و عشر و ثمانمائه که دست قدرت مالک الملک خالق الاطوار و آثار
فتح بلد و عرفان نمودی بعلت پادشاه جم قدر سلطان سکندر شان سلطان شاه بسعی خوی بهادر و زمان
بر کشوه بسیه قدرت کامله در زمان حیات محمد خان تشبیهات در مورد دیده کشت پادشاه بیع کشیر در بلده آباد
لوای عمارت و آثار خرابات بنقدر ای ایجاد خطه بهشت شرم خوب باد سر خلافت می رسید با طبیعت
و لطافت حسرت و مشاهدات سیر و خرابی یافت در ملک مقربان نامداره تنظیم گردید بعد از چند از
خواطر خدا کشته پادشاه اهلیت کشور متوجه دیگر گشت که زمام رتق و فتق و نقض بعد و عقد مهمات ایالت
سلطنت و دولت نفس امانون عقل الدین و دولت سیار امور ممالک محروسه در قبضه در سلطنت
کفایت جهاب کیا ستر نهند که مملکت را از پیش اساس بنیان در دولت ثبات کیو
و بنا کر مجاورت قاعده ارکان ملک بهنگام بذر و تخم بکار آرم قلعه شام کنان آفاق شمس
و دلاسم محمد شاه ابن حضرت کلمه در تمکنات و طبعات اطراف در مصار بوجوع بود لطف ملک
مطلوبان بلاد بتا بلو سد از تات فتحات جلوت نجات و دار الفلاح فرخت بسر پیش زمانه
سلامت حشم بلک که بار دیش کی بلند زمانه کوش و دار و که تا پیش هر مرباد بعد از آن
و استعاره ضعفت در نصب حلیل بر تبه بر قامت عاقبت سلام بر سلاطین سلطان ابن
عبد الله در دست تقدیر تعجب حکم الهی از مملکت غیب فرمان نفاذ یافت که حضرت زینت جنت
الاستقلال و الانفراد متعهد سر انجام امور سلطنت و جهانبانی نمود جمیع امرا و اعیان جهت در راه
و اعیان حضرت بوقوع تیشورت اوذر بیع قوم از مهمات جزئی و کلی مدخل نسید لاجرم در کار

عدد هزار و پنجاه و دو گذشت پناه سروران شد و کرد سرنام اوان خاک شاه و هم بود مالک طهران جوش
به کعبه متوجه تقویت ارکان شریعت غرا و نشست جهان جلاد و ادارت کشته منصب صدارت علامت مجدد
بالحضرت تفویض شد قطع نظر از تکلفات بلیغانه منصب کلوز ملک سعید رشات کتاب است تمام و اسلام آن
و کبیر شرح مجدد حامیقدر ناظر سیر گشت و قضایای حیض دین و حالات از حضرات علمای اعتقاد
آن شهر و خیالات و نفاست از اهل شان جنان درگذشت و مدت چند سال تنی منصب جلیل و جهت حضرت
رنیف و رنت داشت تا در روز اول رجب المرجب سنه عشر و ثلثمائه و الف جناب خاقان خورشید
سلطان سلیم روس در موضع جالدیرت روم بمحاربه روس نهضت جانکه شرح آن در جلد ثانی جامع جهان
شده بحضرت بوالات پادشاه مغفور قرار داشت و باقتضای قدر متبع اعلای شرف بوالات رسید
در روح حضرتش بارواح سید شهدا و اعلا علیین در طیر تنزلا در دار الکرم رضوان کنگ تنی
با خورد و زنگ روز شب در جنگ است کاسر بعد از خضر خاک خرقه بخون کاسر شوق از خضر فلک ایزد
آثار عمارت باغ خیر و جهت بنا شار الخیرات بیش ظاهر و هویدا است صفحه صفحه که در دهاه
جنت نزد کبود در وقت معمار عالی حضرتش باتمام رسانیده بر ضمیر اکابر و اهالی مخفی نماند
از زیبت پوشیده که ظاهر بود در تمشیت امور ملک حضرت تقویت دینی بنی مغفور و نهضت اهل خرمش
تمشیت احکام سید المرسلین صلعم و علیهم الصلوات سلام رب العالمین مراسم مرفوع و لوازم امور شرعیه
می آورد و صورت نیکو خواهی و نیکوکاری در ضمیر منیرش صفوه گرفته لاجرم بسیم عنایت الله در دور بدان
آمده بر حضرت الحضرت در ضمیر منیر خاقان کشور آرای شاه جهان پناه خاقان قرار گرفت
در شهور سنه خمسه و ستین و مائتین و الف که فاطمه زمانی و مطلع ایران بود بر رفع شاهزاده عز آیه عقد ازدواج
الحضرت

الحضرت انتظام داد و عمارات رفیع بفتیش برج حشمت سعد بجانب جنت نیز روان نمت نیست الحضرت
انواع مرحمت و جهان نعیم زنام بیحد و بکف کفایت الحضرت گذاشت و حکم همایون شرف نفاذ
نافذ شد امراء و بالقوه و وزرا و کامکار و اهالی حصار بلاد و عشایر فرمان بر پیش آن حضرت نوازش
بجا آوردند مشیان در فرمان نجات الحضرت سعد مرتقی ممالک اسلام و متعهد اطراف انام نام نویسند
چون خبر وصول مهد علیا بدیشان رسید الحضرت با اعاظم و اکابر و ملکات با شعبان روان گردیدند
هر ستارگان سراچه حشمت جمله عروس سعد فروش از زمین تیغ خاستند شرف گشت جنت نیاز
شد ابوب سرور و خیر باز در عشق عمارات قرین نهضت قرین سلطنت و استقلال عروس تکاه نیز رسید
اقاضه و اکابر هر دیار روی بدرگاه ارادت حضرت آوردند و وزرا و ارکان محمد جلیل در حضرت
در صف نعال می نشستند و اهالی اشراف ملازمت ستره سینه شهی سعد علی و اهالی سنجه
لازم داشته بان فخر میکردند دست سخاوت الحضرت گوهر افشان گردیده کیسه مغفیل
و کبیر مالدار گشت با وجود فر جاه و جلال و زیادی حشمت مجالست لاعلم و علما
نعمات میدیر داشت در تعظیم و احترام اجلای فضل و کمال اهتمام و عنایت می فرمود
بلطف الهی شاه دادگستر چه بود پناه صدق پرور پناه سروران در کاخ داشت در آن
ایام مجتبه فرخنده انور الحضرت فرشته احترام بنا فتحی عمارات و اجرای قنوات و اراضی
با نمات رغبت گشت امر فرمود که خشت معماران هنرپرور در جهان بازار در دار النقع طرح
جهان بوق انداز زند سهای از آب کنید حرمان شمع کم سازند و باندک زمانی بنا
بود

بر وجهی رفته و پرداخته گردید بوستانی است که طاوس ملک یکسر دم از سر شده ماند هوای شرف
خرم فتحش همه باغ فلک شد چو طاق لب پیش همه دلکوش ملک کیدر از بعد از آن از طرف قصبه
حشمت صدوق باب عمارتی ساختند نهر جاری بکوشک آمده بنایان و بنایان دلالی خرم فلک
و بوستانی روح افزا طرح انداختند در اطراف چنار بلند سر افراخته ساخته بازه های پیش علم آن
عطر پرور بزرگ ساختند زیاده در باغ عمارتی ساخته و در برابر کنج حوض ساخته است صفحه اهالی
و باغ خلد آیین نمونه گشت و عالیان گلشن بلبل سعود رسیده و هوا و آب گلشن نفحات
معتدل و درختان گلشن همه پسندیده چه سرو آن رعنا بالا بلند هوایش مشتمل کرم
و نیز در نه در دو فرخ خانه اندوه کهن بر خیر الاب دانش مهر تابان که الحضرت بسیار عمارات
در اهل ایران و سلطنات ساخته است که ذکر آنها باعث طول است ایجاب اختصار شد
کمر مناره و قصه الوفیع ادبانه لقمان بر دو خوشش بلند کار ماند در آن ایام مهد علیا حاجیه
حرم محترم ممالک اسلام امیر مرفوع تا در خانقاه نفقت طرح اساس مسجد عالی اندازه
و در هر کنج از ارکان چهار طرف عمارات زاده ساخته هر امر فرمود صدور از بانی عمارات کرده
زیانه رونق اسلام در نیت مؤسس شد کفتار و ذکر بجمل از احوال جناب سلطنت نفقت
ممالک اسلام سرشته طوایف انام امیر غیاث الدین محمد در کنج ایام که خطه نوازش قدم
الحضرت بیک ارض فرمه رضوان بود صرف و تبارک و تعالی الحضرت سعد خلف ارجمند گرامی
مرفوع مجتبه طالع و روشن فلک و بارگاه فرشته طلعت نیک اختر و مطیع خال اعتنی زیده
اولاد

اولاد در سالت و حرم حرم دولت امیر غیاث الدین محمد بیرون در اعتنی محفوظ گشتند علم مرحمه و حشمت
هنر در اولادش جمله اظهر گوشش نصاف طلوع نفحات که ایام سعد بر است شایم سرور و اقبال
از طرف اجلاس مباسع جهان رسید بر آمد ماهر از برج سعادت زر پیش الرسع انوار سعادت حرش
شمع شبستان دولت و جهش گوهر کان کرامت و هر خنده زر بکر می شد عمارات جاه و جلال
و سعادت و اقبال از ماهیه احوالش ظاهر تقریب صحن بحر عمان رسید ابو نقع جهانبانی شاه اسحاق
تربیت و استقلال منزلت در حالاتش شاهزاده مرفوع بر تو انوار رای شاهی بر وجنات احوال
خیر مآلش تافته پایه قدر و منزلتش سعود کیوان در کنار نهد نقابت دولت محمد و سکر را بخشت
تفویض فرمود و صبیه و صبیه جهیز اعتقاد از دواج شاه نعمت الله خلف اکبر شاه غیاث الدین محمد
در آورده و صبیه شاه نعمت بدبر سعود بر تقیم کامکار اصغر میرزا مواصلت و مخفی نقصان الحضرت
عز آعقد نکاح بستند پادشاه روز بروز در تعظیم الحضرت کوشیده حکم همایون از ملک ثبات
نفاذ یافت که جمیع امرا و ارکان حضرت وزرا و اعیان حضرت طریق تعظیمش بر مقامش گذرند
و مشایخ در فرمان مطاع عقبش سعد مرتقی ممالک اسلام و مقتدای انام نویسند لاجرم حشمت
و تهدد ارش از زمان گذشت هر دوران ایام پادشاه عالم به تجدید توجه تقویت ارکان شرف غرا
و مشیت عالم مراحلت و قضایات گشته منصب قضا ممالک محروسه بان بنده اولاد و حضرت
مفوض مرحمه و الحضرت بعلما و مشایخ و اعاظم فاضل ظاهر نمود و هر چنین در زمانه شاه سلطان
محمد بیرون سلطنت قرار گرفت غایت شاهی بر وجنات احوال الحضرت و اولاد و حشمتش تافته

و ابهت بحضرت پادشاه بر روی روزگار او کشیده و بتقبیل سریر حضرت سلطان بیکم مشرف شده
حبیبه حبیبه شاه سعید بعد بحضرت سلامت مرتبت شاه خلیل الله خلف الرشید نهضت
مرتقی ممالک اسلام نامزد فرمود در اوایل سنه تسعمایه و ده هجری بهار اطراف جهان بنوروز
گلشن روزگاران مجدد بصورت الجنتی و کسی بدیده نمی بود بجانب یورد ولی ساخت و چون حضرت
و اصول ناظره رسید بوسیله ممالک اسلام ترتیب طی و لعب و سیر اهم و کوکب فرمان دلو
لیهم ان قدر سرور مشغول گشتند اکثر صنایع اصناف بدایع ظهور لعلم گوهر و بازار
ایجاد بستند و مهارت قهار و بر ذرهٔ حسنه و کلاهی عربدهای چین و مخمل و نمک و اطلس حلی بیاراستند
و بانواع نفیسها صورت بکه در تقریر چگونگی آن زبان عاجز است بهر از درفو بعمر تکلف عمل آمد
و اشراف و فضلا بحسب ترتیب لهم بمقتضای شریعت غرا عقد و نکاح بستند انعقاد ازدواج و خوشی شار کردند
غایت بخشیده فارسا زبوب بعضا بر روی روزگار فقرا و مساکین ایثار کشاد و حضرت والد
و مجاورش که هر یک غایت کسر والدات بودند در منازل عوالم عقبی و آنچه مستقیم حال
گرفتند انعام و تربیت عاشیه عمل آن حضرت بر دوش گرفته و خطه تبریز را در حضرت اقتدار
آن فرقه عظیم و طغام بمقام و اکابر و ارای عهد عالم در گاه خلیق شاه نشاط تقبل
حضار بنا خوف یافته مکنت و عظمت انعقاد از دور کار حضرت جمع شده که پایه مهر
و منزلت از جمیع صدور و رؤسا اعظم الشان بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان در حضرت ظهور
املاک و اموال و رقبات بر مرتبه بود که مجلسیان ذاالارحام نیز عاجز گشته بودند و چنان

چون حال است که سپهر عقد رقاب بتفصیل و اجمال و قید بخلد در شهر سنه ثمان و تسعین و تسعمایه قبه خرگاه
بر سر تاج و تخت سایه دولت افکنده نخل کامرانی بر تربیت اقبال و دولت بر کرسی نشست و در عرض آن مدت بلاد و امصار
شده خاطر انتقامات و نوازش عام بجانب شاه جهان خواهید و بعض بلاد و امصار عوض عمال کلام
و بعض بلاد بعوارض عوارض سرور و اعیان بعد بخشیدن ملک و مال و زر جنب تقسیم شاه و درویش بیشمار
خواطر ملک شاه و جلال روشن و بر هر خواهد بود که شعله عنایات از مخلصات سر عالم و مهمات بیش بود است بنا بر
از دولت زمان و اکابر و اعیان در هر بلد و دربار بلاد عجم و اراد ممالک اسلام بر عیش ملک عجم بر بیش
بر سند نفاست و سرور بتمتع بود و خوردن حضرت عالی و اهل شهر و مکوکات خطه تبریز عمارات و قصور و بناهای بسیار
و در این مواضع بنا نمود از جمله در محله و درب بلدیه که حرمت عمارات بر عرصات الهی طرح حرمت خانه عمارات از
و اولیا اعیان و کلا و قصرها بر وضع نمود از کرده بند و دروازه عمارت و بقعه و دانش حرمت بیعت شریف
و هم جنبی در هنگام و سیع جهان و سیر اطراف اخراجات اطراف آن را خفقا و اولیا در بنای
در هنگام با تمام رسانید و در بر سر سیر نالان در بنای ساخته بودند که هر تبع و شام جهان
نظاره نظاره سیر سیر و اکال و تنگی نه بیاسیه و سیران دیگر حضرت عمارات بنای کار از بنای بسیار عمر
هم جمع و در دو ناحیه دیگر بر دوام انتقال یافته و حضرت نیز در نزل بهشت مرتبه عمارات بسیار
و محفه و بیلاد از ناطق نخع در در و تیغ عمارات عباسیه با صحابت مرحوم رسیده
سرای عمارت نام عمارت ابدی سیره تو محفه مقام سرا جهان بهشت الله حرم و دالان شاه فردای حمیع
تو بیند لوام از روشن و صحا که عصر می نشد بلاد قاعده بیلاد ناحیه عمل چه خاک سیره نعوذ
خاک مشک تاتار اگر بیکار هر بوی راحت تو مقام غلام و دار بهای بیشه نهاد هم ۲
علم قدر تو را امتحان صحا نام

و ابهت بحضرت شاه جهان بر آن حضرت را بدیدار جهان بر روشن راحته بود و بهار شان ایجاد
شاه خلیق شاه جنت الله مرحوم منصور شاه خلیل الله میرزا ایشان چون مقصد حالات حضرت
نوادر حروف تعلیم بود خاصه مهربان بر تعریف احوال ایشان حضار زمان مهمات جاه
حسب بکانی خاتمش بیکم که در عقد ازدواج حضرت قرار داده بود بسحر بر بود و بعد از انتقال بیکم
و مظهر حسین میرزا خلف بسحر میرزا است که در جای قرار جمعیت در شهر اصفهان در زمان بهار میرزا
و خاتمش بیکم در شهور سنه تسعین و تسعمایه موافق با سنه تیغ ایل جهارم جلوس صاحبان خراسان بعد
در اصفهان بخواندن رحمت حق پیوست و شاه عالم پناه به بعزیمه مهد علیا حاضر شده قدم از راه
شاه عباس الله مرحوم منصور در زمان والا نزول بر روضه رضوان خورشید جاری و خانقاه تقدیس
بعزمی گردید و ساع کل شفقت بنوعی فاخر بدایع تی سلیله در قلاده از هر چند که هر کشور خطه دار
ارباب فنا زیاد قدر اخر کار شاه خلیل الله مقام اخلاق و خلق لوب تشیید اساس عدل و انصاف
سر ابد الاعداد بعد از آن حضرت بشر و مصاهرت پدر شاه والا جاه شاه سعید بانی سر و اراده شاه
جنبه سلطان بیکم مشهور است شاه الهم خانم در عقد ازدواج داشت شاه ظهیر الدین بعد از او
در خطه بر علیه بلاد دلش بوسیده نخواهد بود که در زمانه تحت سلطنت بفر و جهت پادشاه عدل
از پیش یافته بود رنگ ظلام ظلم و بیداد صفحه جهان آزاده و منور عمل اطراف جهان را انوار
نمود بیلاد عمل افزون گشود ایشان جهان پناه در شهور سنه تسع و تسعین و تسعمایه خاقان ماوکلا بنوعی
صانع جزو و کل با جناب خشمت ارواح الملک شیراز متوجه جنت ابد گشته بر برج فلک فکند بر تو
اهل خرد

سوی خسرو و مهر خسرو نو اختر بر آن نگاه هر بیاد چاه فلک اولی شاهی را مات نصرت آیات شاه
محفوظ بجانب اهل روی راه در چون شهر و قبال جبر نوجه و جلال را به نفوذ بحضرت رایه باتفاق جمعی
که در عمارات عظیم شان نور بند بتعال شاخه بعز تقدید اهل کریم که نوک خامه جنت القلم رقمی
تلبیت فرمان بر عمارت عالی بشاید مفتاح فتوحش سر کشت و باشد استمالت یافته
خاطفت حضرت پادشاه ایشان مقدار عزاز و اکرام فرموده در مناصب امانه و امال بحرا
بزال رحمت و فضال سرسبز و شاداب گردانید چون آن منزل بهشت آیین از فر منزول خسرو بلند و ترج
رشک روضه جنان گردید شاه خلیل الله زمان بدعا و ثنا پادشاه هفت کشور کشوده طوق
این بیات را معرض ساخته که ایصاحب قرنی دلو شتر بفرمان دولت اهفت کشور خلیق الاکبر
از ارادت خواهم خواب بکس که امارت خواهم ترتیب طرب دلو شش سال لایق که زر بیند
و چند از زر و گوهر شاهوار که هر یک بر حقارت بعض خطیر رسید لیکن چند روز که منزل بهشت
محمدی است بعد شاه مرحمت کشور بزم عیش ملکانه ترتیب دلو چون میسر شاه نهضت
شاه منتشت و بزم عیش از آن ساقیان ماه رخسار بجام خوشگوار بکوش در آورند و معنیان خوش
آواز زبان با دهان از هر سو در کشادند ریاض خرم آن زمان بفیض بهار جهان
دریا هر دلو کرد گشته پیدا بخیر آن بنا جاوید در عز و جاه بکام هر حرمان زاده
در وقت وقت ابوالهی حضرت پادشاه بر روی آن حضرت کشور مرحمت الله عقل بر بند نقابت
و سر دل بخیمه نهم بانه قدر و منزلت از جمیع ارواح در آن نشست بعد از آن موجب بنا مرحوم بر بیرون و جمال

متوجه مقر سلطنت گشت امیر سلطنت رفیق مرتو و مرام سپهر تابع احکام بزرگ کاصلاح عهد از طی مراحل
رایات جهانگشا جمع بوج کوکبی بلند در آمد بدار السلطنه اصفهان نزول اجلال فرمود کنج زمره و جمعیت
بادله فاشد و دون کار که ایام همی خواست بر آید چون چندی بر آن نگذشت ملازمت تمام لشکر شاه
جنید بدور کار گذرنده بیک گاه بهلوبستر ناتوانی افکار دست اطبا و حاذق بذاتی علاج
عارضه رسیده در شهور سنه سدس و عشر و ثمانمایه حجة بجان نازنین بجوار رحمت ایزدی پیوست
آنحضرت بلا از جمیع سلطان بلم که ذره کنیز شبستان اوست بهر عالی مرتبت هر یک در جمع
ولایت قدری دیدبر جمع امامت کوکبی خشنده بعوم تولد تحف یکی بهر الدین عالی یکی دیگر دنیا
بر آنکه خصوصیات احوال از روی تاریخ بود مراتم مرد خود اوی نمود طوطی قلم در مخاطب شان
بشرح در نیاید بنا ناد کام خواهش کشید مجملا از احوال خیر مآل کلی کلش امامت و ولایت
میر اسحاق شاه عبد الله تیغ تیغکار که اقتدا و اولیا خلف از جنید شاه ظهیر الدین علی اوی کلام حاذق
و محاسن آداب موصوف سلامت و طبع در از ناحیه احوالش طالع و فالی علامت در زیر کی اندیشه او
ساطع بود در بعوز از عزت و شرف کلی آنکستان شاه نجف آنحضرت بدستور امانی کردار
در باغ عیش بهشت آرای خوان جهان گسترده ما اجحاب بجمیع و جلال و خضر و خیال
بسر میبرد تا در شهور سنه سبع و ستین و ثمانمایه حجة بسلطانی تو جیز از هاتف غیب نداء اجل الهی
بحوالی دار السلام شتافته ارواح شاه عالم فانی بسرای جاودانی رحلت بر بست در بیان
روزگار بطون ایام مقال کرد سرو بالای تو در خاک در بیع است دریغ ای خاک نشین بر آن خاک
دریغ است دریغ خلف از جنید آنحضرت بوقع ابنا ناصر بوسکه مرد بهوار کلک

کدال

سرور و شکوه هیبت او بستان کامرانی در صحیفه موسن از سنه ثمانین و ثمانمایه در حضر
در اصفهان در محل سرور و تخت داده فضای ریاض امیدش از قطرات سحاب انعام نهضات قاآن نیلبان
در حضرت و اصفهان است و بسیر عالمات و ذخیره و هجانات بنگاشته سر اخوان یافته دیگر از دوران
مراتب ممالک اسلام امیر غیاث الدین منصور سیر بران انوار جمال فرخنده فال حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
از سطح حجیه تا نقش طالع و فالی ممالک لاری سر تصوف از اهمالات احوال اولاد مع آنکه فخار
اعاظم ولایت بنیان صفوی ملت رسول اکرم و جهان صورت ایشان ملک الشان شاه سلیمان
سیر از آنچه که آنحضرت همانی بعد در حوالی اصفهان مهرات احوال آنکه دست در دامن بعضی
دست و دلش منظم لطف و کرم زبان الهام بیانش کاشف اسرار الهی بر از نور عرفان کل
سر عارفان گشته خاک پیش بهره در از صحیفه صدر الهش سر جمع اهمیت شرف در دامن
مرتبت اهل بزم کلام او دست نور شمعان بخش نام اوست کوشه نشینان دار خلوت در بوده
حرمت از اهالی او میکردند مردان طریق مهارت اسمه او غایت از بدرقه نظرش بر نور
لدجم الکاری اشراف طوایف اهم بهانه آنحضرت روی نیاز آورد در دولت اخلاص و در دامن
ها کشیده چه اهل زبان کجا بر سر علی هو سوی هو میکشید در آنوقت که تخت سلطنت
دهها بانی بجلوس سلطان حضرت و محامی قاآن ابو المظفر سلطان شاه از اقطاع اهل زمین فروغ
جلوه دیگر یافت و بستان سلطنت بر تازه شد از نسیم هاک دیگر تو حضرت قاآن عمر آن
از خوبیار رحمت الهی سرسبز و از اراده شد و محفل عیش در کلشن خود سر کشید هنگام سلسله کران
و مکان بلغ لغایت آنحضرت متوسط و مربوط است فتح و ظفر از غایت خورشید برابر

احباب نجف باشد سحابه تنه و وجه جمع بات سلیمان میرزا باتفاق اولاد عظام بایه سر و ملازمت
مصیر رسید بقرب باطوس سر از در شد در زمان بادا و این مقال کرا کیه انگشته بر پیکر شاهی جایت
درب یه خرم حسه دوی ماه بیت شد کلش ملک رضیه ملت رسم از اسمه از زمان جهان از رایت
پادشاه کامکار علیه خاقان نبوت و اولاد او را نوازش فرمود سیورغال و مقرری مقرر فرمود هر روز
هر حتی تازه دیگر بشان ظاهر خوبی و مؤکدات جایزه بدستور آباء نزد کوزار بود با خوش فرمود حال
محبت بسته چنین نیف رسیده پادشاه کامکار بدیده بصیرت در نامه خان خوانی این مضمون
خصال شاهزاده فرمود نهایت قدر و عطوفت خاطر ساخت و به بلند مرتبه قوت ارکان دولت
افتخارش بر تاج اعتبار بر تری آرد هند کیفیت احوال حجیه تا میرزا ابو الولی سجوه عشق ایست
شمشیر خاطر خورشید شانش نظارت نقش ریاض ابتدای عالم جبلت پاکیزه بشی بر جهانست
سینه و مناقب رفیعه سیمایش در کمال روز ظهور دلش روشن از انوار حقیقت رایش ظاهر از طراوت
فعلا از آنکه والد بزرگوارش متوجه ریاض قدس گردید حضرت ایشان بادشاه هم قدر بهار بر خوان شاه بر
بلکه دهست و الد ایشان اهل کلاه از امامت قایم مقام گشت نهال قامت شمشاد خوبان از گلزار
سر کشیده چه منزل بهر راحت سرو کشیده بر اطراف سبز و نوازش و کرم صبح فرخنده فرشتگان
منور شد از انتها پیش جهان بهر ایشان بند غدار حکایت شد و کنج بر نیز گونه سلیقه رد که آنحضرت موید
به تایدات الهی در ایام عیش و راحتم بهار سبز و خرم بود از انکار ایام خلافتش دماغ خلق از عبور
عطر بار و ایشان محاسن آرایش ریاض کام انی نهجت احوال در تنگام کامرانی و فرخنده فرشتش قدما نسبت حضرت

و جهان و صدقه فایده بخشید شد لوح عرض در تنزل یعنی جهة تعمرات هوا اختر برج شرف در بهار
در مخمه منزل کوه متوجه مرتبت کوه بهار در هول آن محل قطع تعلق جهان فانی نخوه شرط و مهمت بجا آورده
میرزا شاه ابو الولی فرزند ارام محمود سیف نفاست که از آباء و اجداد کرام بیاد کار داشت سر از اوراق دیده
در دری بکار بند ریاض فرش بهار دلنج بود بان عظیم شان خصیب دلو که خون از دیده خاندان
سیاست بگشاد هاتف قبال در مقام شاه خواطر تاریخ بهر کمال برآمده این خبر بسامع ایشان
چه بود جهان خسرو دین پناه جوفنج تخت جمشید عباس شاه که از زیر عدل اشهر زنده جاودانی
حیی بهار خواطر اولاد و اجداد آنحضرت سعی بعوطف خسرو انه نوازش فرمود بسیر عالمات مجدد فرق
افتخارش بر تاج اعتبار بر تری آرد هند کیفیت احوال حجیه تا میرزا ابو الولی سجوه عشق ایست
شمشیر خاطر خورشید شانش نظارت نقش ریاض ابتدای عالم جبلت پاکیزه بشی بر جهانست
سینه و مناقب رفیعه سیمایش در کمال روز ظهور دلش روشن از انوار حقیقت رایش ظاهر از طراوت
فعلا از آنکه والد بزرگوارش متوجه ریاض قدس گردید حضرت ایشان بادشاه هم قدر بهار بر خوان شاه بر
بلکه دهست و الد ایشان اهل کلاه از امامت قایم مقام گشت نهال قامت شمشاد خوبان از گلزار
سر کشیده چه منزل بهر راحت سرو کشیده بر اطراف سبز و نوازش و کرم صبح فرخنده فرشتگان
منور شد از انتها پیش جهان بهر ایشان بند غدار حکایت شد و کنج بر نیز گونه سلیقه رد که آنحضرت موید
به تایدات الهی در ایام عیش و راحتم بهار سبز و خرم بود از انکار ایام خلافتش دماغ خلق از عبور
عطر بار و ایشان محاسن آرایش ریاض کام انی نهجت احوال در تنگام کامرانی و فرخنده فرشتش قدما نسبت حضرت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در وقت وفات والدش نه ساله بود و بعضی هفت گفته اند و در
هنگام شهادت حضرت امام رضا بعضی از شیعیان از جهت سبق
در امامت آنحضرت تامل می نمودند تا آنکه علی و افاضل و بزرگان شیعه
از اطراف عالم متوجه مرو گردیدند و بعد از فراغ از مناسک خدمت
آنحضرت رسیدند و از وفور مشاهده معجزات و کرامات و کمالات
اقرار بامامت آن منبع سعادت نمودند حتی آنکه کلینی ذکر کرده که
در یکمجلس تا چند روز متوالی سی هزار مسئله از خواص مسایل
از آن معدن علوم و فضایل سوال میکردند و همه را جواب شافی
میشنیدند و اکثر در حضور مامون بود باین سبب امام الفضل
بعقد او در آورد و اهل سنت نیز بر فضیلت آنحضرت اتفاق دارند
ولادت با سعادت آنحضرت در سال صد و نود و پنج هجری بود
با پدر حق هفت سال و سه ماه زندگانی کرد و وفات او در روز
شنبه ششم ماه ذی حجه سال دویست و بیست و سه هجری واقع
شد و بروایت دیگر در وقت وفات والدش نه سال و چند ماه
داشت و در کتاب دلایل هجری مذکور است که عمر شریف آنحضرت
بیست و پنج سال و سه ماه و ده روز بود و در روز سه شنبه ششم
ذی حجه سال دویست و بیست هجری وفات یافت و بعد از وفات پدر
بزرگوارش نوزده سال و بیست و پنج روز زندگانی کرد و وفات آنحضرت
در بغداد سال دویست و بیست هجری واقع شد بنزد معتصم

بالله

که بعضی مستغرب و منصور بشد و در کتاب فرنگان ما را سالمان فرود و در کتاب
قرد و سر و میان فرد و س الاکبر و کبران عجم یکی بود و دیگر گویند یعنی عادل
حق و در کشکول شیخ بهاء الدین علیه الرحمه میگوید لقب او بزبان فا
سیان او را ابرز خشن مش است و در کتاب بید منصور در کتاب حشی
را بهه گفته و فرخنده و در کتاب بیتکل را نهاد و در کتاب شاکولی
ستاره و خداشناس است و در کتاب دیر هر هیود بقیت آنده
در کتاب بیا انکلیون بر آن اند احوالات آنحضرت از طریق براهمه هندوان
هندوان بدانکه صاحب تنکل الکتاب اعظم کفرة هند است از نسل عالم
گوید عمر دنیا چهار طور است و هر طوری که در سه کوری چهار دور است
و هر دوری چهار هزار سال است که این سیصد و هفتاد و چهار هزار سال
باشد چون دوره تمام شود بنای کهنه فنا شود و زنده گردد و صاحب سلطنت
پیدا شود از فرزندان پیشوای جهان که یکی موسی آخر الزمان است
مراد ما موسی پیغمبر آخر الزمان است باشد و در یکی صدیق اکبر بعلی
حق بزرگتر که پیش نام دارد و پیش مراد امیر المؤمنین است و نام
صاحب این ملک بزبان هندوان ماهات بحق پادشاه مشهور و خلیفه
رام باشد که رام بلغت ایشان بمعنی خدا باشد و آن پادشاه بای پیغمبر آخر الزمان
چون ابراهیم و خواجه خضر زنده حکم باشد و او را معجزه بسیار باشد
هرگاه پناه با و برد و دین بدان او را اختیار کند شمع خرد بکشد و در
گرد مردم رام و دولت او بسیار گردد و عمر شان از فرخندان نامی

چهارم

زیاده تر باشد و آخر دنیا تمام شود و از ساحل دریای محیط و سر اندیب
و قبر باوا آدم و جبال القرو شمال بکل الزمر و نا سیف الجوالقصا و
مشرق کند و بحق نه سو جهات را خراب کند تا جهان کابل و بحق نه ای
قرب کند تا جهان کابل و جگرات بفرمان او بعون آمد و تا کرانه
او را بشکند و بعد بای اعظم انداز د و هر جهان که بند نشوانند و
بلا کلی تا که با هفتاد کفره هند پیغمبر صاحب کتاب و کوید بر اهل
و خلق مبعوث شده است و بعد از او در شهر لکهنو بوده آنکه
که دولت دنیا و حکومت آخر زند سبد خلایق و قهرمان کشش بزرگ
تمام شود کشش بلغت نام حضرت رسالت است و او بلند که بر کل او یک
مشرق و مغرب بی با حکم براند و فرمان کند و بر ابر ها سوار شود و در خشکی
کارکنان او باشند و پری زادان و آدمیان در خدمت او باشند و آن
سودان که زیر خط استوا است تا عرض تسعین که زیر خط استوا است
و ما ورای اقلیم هفتم و کلستان ارم که مراد کوه قاف است مسخر شود و دین
خدا بکدین شود و نام ایستاده و خداشناس است و در کتاب سکی
نام یکی از صاحب شریعتهای کفره هند است و اعتقاد ناسک و اتباع
او آنست که آدمی بچه کیا و بیدید و خشک میشود از هر مرد و او که بید
دور و دنیا تمام شود بیارت هر در آخر الزمان پیشوای بلا که آدمیان
باشد و او از فرزندان پیغمبر آخر الزمان باشد و حق و راستی با او باشد
آنچه در دریاها و زمین و کوهها پنهان باشد همه را بدر آورد و در دریا

دیگر

شاکولی

در جهان

وجود

زندگانی

وجود که با هفتاد کفره هند اسمان است با هر شور که نام یکی از پیغمبران صاحب
شریعت کفره هند است و اتباع او کوبند که ماهی شور را کسی نزاشد و هر کز
نمیرد و زن و زنده دارد و در جزیره یاقوت باشد با هفتاد اتباع او کوبند
هوا و سرد حکم آتش بی ماده آتش او در آخر الزمان بیکبند که نام او منصور است
عالم را بگیرد و بدین خود در آورد و هر کس از مومن و کافر نشناسد
پس بر خدا اطلاع کند تا برسد و در صاحب کتاب بیشن که کفره هند
او را پیغمبر خدا میدانند و نام حکیست که در کتاب اصل الفرنجیان نزد ما است
و آنچه در روبنان و ترکان فرود است که عبارت و نهد شرک میکنند
و زندگان و قاعده همه در آنجا است و بحقا که نسبت و پیر چو که
بدست آنحضرت رسیده و این کتاب را داده او کوبند که در آخر دنیا
پیدا میگردد که خدا او را دوست دارد از بندگان خاص او باشد که را
های خلق او بسبب حق و نام او تخت باشد خلق را زنده کند بحکم جان
خدا است و تباه کار را زنده کند که در دنیا اختراع کرده باشند و حق
خدا و پیغمبر را پامال کرده باشند و حق خدا و پیغمبر را پامال کرده باشند همه را
بسوزاند و عالم را نو کند و هر بد بر اسزا دهد و لنگ دکر در دولت او
که عبارت از چهار هزار سال باشد حوادث اش بیان هر کنند
و از مخترعات بدن آن کتاب بعد از تاریخ و تخمین ماری و در زمان
و این اقوال را از کتب ابراهیم که معتقد این طایفه بود نوشته شده و بعضی

تهاذ بهت

باب

وجود

از براهمه این سامری که اسم بردیم نشانی پیدا نمیکند که چه جا نشو پیغمبر اند
جا بر اعتقاد این اشخاص اقوال مجوس بدانکه کتبی که معتقد این است در آن
کتب احوالات حضرت زرتشت را بیان نمایند هر چند مجوس منکر حقیقت این
دین اند اما چون از اخبار و وقایع آینده است و انبیای عظام و حکما
و موبدان و دانشمندان این اشخاص بحقیقت این خبر داده اند و در کتب
خود ضبط و جمع نموده اند لهذا نقل از آن کتب مینماید و کتب اوستا
کتابی که موم است که مجوس است و آن کتاب از دست و اصل این
معدوم است و در اعادیث معتبره منقول است که اصل این کتاب
هزار و ده هزار پوست گاو نوشته بودند و آن کتاب را گران نوشته
و پیغمبر خود را کشتند از آن کتاب چند ورق در کتاب آن اوستا نوشته
بود بیان نمود کتاب جاماسب خود کتاب بیان فرمیکند از انبیا و اقوال
پیغمبر مجوس بزعم ایشان کتاب از رنگ زند و پازند نقاش که این نقش
خود نیز تحریر نمود و نام شرح آن کتاب را اصل هندی نامیده که نسخه کتاب
تنکلوش لوفا حکیم رومی کتاب صد در احکام دین زردشت صد
فصل دارد کتاب صد در و حکمت علمی و عملی کتاب دساتیر مذاهب آدمیان
کتابی است و این دبیر فرس که نام مبعوث لیست در زمان اردشیر
بکان و فارسیان گویند او پیغمبر است کتاب ایشان دو مزدک در
ایام قباد بود و در اثبات دین خود مذهب آتش پرستی بیان کرده
کتاب ظرفه از تصنیفات جاماسب کتاب زمزم از تصنیفات
زردشت

زردشت است که او را اسپاد نیز میگویند کتابی فیلا و قسطنطنی که
مالوفا ساخته و در دین آتش پرستی و اقوال این کتاب بیان است
نزهت چارچه چارچنگی نافوی میری نشر کتاب
فارستان که از تصنیفات فرزانه بهرام که یکی از حکمای مجوس
ان ایشان است و در این کتاب احوال انبیا و ولادت شکلیان اقوال
تحقیق کرده اند که ظهور خواهد کرد و تصریح باین معنی جاماسب
حکیم که از اکابر حکمای فرس است نموده و کتاب مرغ الملوک که از
تجزیه میگویند از کتابهای مخصوص مجوس است بلکه آنرا بمنزله الهام که صحف
جدید میدانند و باصطلاح کبران جاماسب نامه میگویند و احکام
خواندن و وقایع گذشته و در آتی ثابت است و این کتاب و زبر جلیل
نقد کرمان برای فقیر فرستاده و نه جزو بود که بر پوست نوشته بودند و
اکثر خطوط آن شبیه بخط پونا و بعضی فقط اوستا و بعضی نخاقاری
بود و مستخ آن بعضی هندی بود بسیار مانند شنیده ام از عزیزی که این
کتاب را دیده باشد بلکه یا مشنیده ام جاماسب نامه در آن کتاب بلغه زبان
زردشت نقل میکنند در فصل کاهنبارها و کاهنبارها نیز میگویند و هر دو
کاهنبار
کاهنبارها
کاهنبار
کاهنبارها
کاهنبارها
کاهنبارها

دکاه کاهنبار دویم صدلو [illegible] چون [illegible]
تیرماه قدیم گویند که بیرون [illegible] از [illegible]
تمام کردد دکاه کاهنبار [illegible] که سلیمان [illegible] است و ارسطوئی و [illegible]
هشت هزار روز [illegible] که [illegible] شمعون عابد و [illegible]
ازین روز [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
کاهنبار [illegible] بیرون [illegible] اسرائیل [illegible] زنده شود
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] سیمرغ [illegible]
آفرینش [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] قرآن و [illegible] را زنده کرداند مثل [illegible] یونس که
[illegible] را [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اسحاق است دلیل بر اینکه در کتابهای ما نوشته است که حضرت داود بن
ایشا باز زنده بسر دنیا است یکی از آنها سلیمان علیه السلام بود که پادشاه
جن و انس بود در اول دنیا و برادرش ماشع که بلغت عرب که
مهدی باشد او پادشاه در آخر دنیا و آنچه با سلیمان بود با او خواهد
بود و این ماشع که در زمان حضرت داود ع غایب شد در آخر الزمان
پیدا میشود و مهدی همین ماشع مذکور است و خدا تعالی
این اخبار را در توریت بحضرت موسی ع و سایر انبیا خبر داده
است اما دروغ میگویند فقر تورات خواهد آمد که در توریت
که این را میگویند در سفر انبیا در توریت این اقوال نیست
بلکه در آنجا نوشته است که ماشع از فرزندان مودود است یعنی
حضرت رسالت پناه اما یهود بوجود حضرت مسیح قایلند که از
آسمان نازل میشود یعنی مسیح را دجال بن صایط میدانند و
قایلند که ماشع دجال را خواهد کشت در حالتی که دعوای خدائی
کند اقوال نصاری که مراد میباشد اصل ایشان سه فرقه اند
ملکانی و نسطوری و یعقوبی و بعضی الوانی را فرقه چهارم
گفته اند ملکانی و فرق از این بوجود آنحضرت قایلند و بعضی
از ایشان گویند که در انجیل و کتابهای ما نیست اما شنیده ایم
از علما و بزرگان خود که در آخر الزمان ظهور میکند و قایلند که
عیسی ع خواهد بود و دجال را خواهد کشت و با لشکر شیاطین
جنگ

جنگ خواهد کرد و یعقوبی نسطوری قایل نیستند اما داودی
از فرقه یعقوبیه و جمعی از فرنگان و هم چنین داودی مذهب
حضرت عیسی ع قایلند بالوهیت و ولدیت او هم چنین
بنبوت پیغمبر قایلند و میگویند حق است آن پیغمبر مبعوث
بود بر عرب نه بر بنی اسرائیل و مثل یهود میگویند
پیغمبر موعود مهدی است و خواهد آمد و قایلند که انجیل آسمانی
است بخلاف نصاری که انجیل را آسمانی نمیدانند و داودی
میگویند تا مهدی ظهور کند و عالم را خواهد گرفت و عیسی را
خواهد کشت و مادران و کشیشان و خلیفهای ما
که روض بلسان پریشان میدانند و برگاوهای میبندند و با یوغ
گاو بر خویشها می بندند که دیگر را شبار کنند و تخم بکارند
و این شما این غذا میکنند و دیگر جزیه از نصاری قبول نکنند
الا اسلام یا کشتن و احوالات آنها در انجیل یاد ذی هست
و اکثر دانایان کرج و فارس و بلغار و حبش و زنگ و فرنگ
انگلیس و الامان و برنگان قایلند بوجود آنحضرت مقالات
اهل سنت جمهور عامه بوجود آنحضرت قایلند و میگویند مهدی
این امت حق است که فرج خواهد کرد از فرزندان رسول الله است
ولیکن رافضیان او را امام منتظر ص الطاعة میدانند نه چنین است
ولیکن او پادشاه خواهد بود که سر آمد همه خواهد شد

حسن نمود

ولیکن بعضی از ایشان میگویند که هنوز متولد نشده اما اکثر علمای
اهل سنت چون محمد بن یوسف بن محمد بن کنجی شافعی و ابو
المظفر سبط جوزی در کتاب خصایص و محمد بن طلحه شافعی
و خطیب دمشق و سکندریه و بلاد و احمد بن حنبل و مستند
و ابن شهر بد در جامع الاصول و صاحب کتاب جمع بین الصحاح
الستة و در کتاب اربعین خوارزمی و ظاهر قول محی الدین حنبلی
در کتاب فتوحات بر آنست که آنحضرت متولد شده و علماء
الدولة سمنانی که از اکابر اهل تصوف است و در بین ایشان
او را شیعه و سنی اورا از خود میدانند او رد کرده
قول شیعه و سنی را بخلاف اجماع علما نقل کرده است
در تصنیفات که جمعی از اهل قبله که ایشان را رافضی میگویند
که ایمان نزد ایشان اینست که اعتقاد کنند که محمد بن الحسن العسکری
زنده است و مهدیست و بر دنیا خواهد آمد و خدا میداند که آنکه
که او غایب شده است در طبقه ابدال در آمده و هم چنان عمر یافت
تا قطب شد و نوزده سال قطب بوده و خدا میداند که او مرده است
و در مدینه رسول الله او را دفن کرده اند و درویشان مردکشی با
آنکه لاف تشیع میزنند علماء الدولة بین اعتقاد را پیر حقه میدانند
و قاضی زکریا کشیش کلیسای استنبول که در زمان سلطان محمد قاآن
فسطنطنیه بود سر آمد علمای اهل سنت معلوم است حاشیه بر

لکن

رد رافضی

علی نمود

کشاف نوشته است و در تفسیر آیه که جعله فنسی آدم و لم نجد
له عزما میگوید که آدم را نفهمیده میگویند که مراد از این آیه آنست
که حضرت آدم فراموش کرد صاحب الامر را که او عزمی نداشت در اقرار
کردن بوجود و ظهور آنحضرت و این آیه را در باب خصوص مهدی میدانند
و خواهیت که مراد از این آیه همین است و فخر رازی نفسه صاحب الامر را
معترض الطاعة میدانند و خاتم الاوصیاء و رسول الله میدانند و در این
باب غلو بسیار دارند و ایضا قاضی مذکور میگوید که این را نمیدانم
ولیکن بر من ثابت شده است که حضرت صاحب الامر چهار نفر را معین
کرده اند چون خلفای ثلاثه و معاویه و از زنده کند که اعلی بر امرای آن
حضرت باشند و از پیغمبران چهار نفر را که مسیح جبیله در دین بظهور
آورده بر حضرت زنده میکنند که مسلمانان را تعلیم مسایل فرایض نمایند
و کان دارم که فقهای اربعه یعنی حنفیه و شافعی و مالکی و احمد
حنبلی باشند مؤلف گوید که قاضی مکه ماست گفته که چهار نفر را
زنده میکنند اما خواهد آمد که چهار خواهد فرستاد با تعالی نفس
و همچنین فقهای اربعه را و از آن قاضی محمد الکلی که این قاضی
مقام سلطان روم باصطلاح میکند و در رایات ابن ع تشیعه گفته است
که اجماع جمیع مسلمانان و اهل حق و عقد آنست که شیعیان افضل خلق
الله اند بعد از رسول خدا که مهدی افضل از زنده میکند و امیر الامرای
خود خواهد کرد پس مهدی افضل از شیعیان شیعه و کلام بسیار دارد

مؤلف گوید

مترجم

کلیسای جاثلیق

از بدو دولت

اوست و مؤسس انطاکیه امر با دولت که عسکر سلاطین روم مندرج
تشیع علانیه معروفند در آن بلاد بفقیر گفتند که استنبول در زمان
ابلدم بایزید از ملوک آل عثمان در مسجدی که الحال مشهور است به
اما صوفیه که سابق بر این بتکده و کلیسای اعظم نصاری روم بود
و این بتکده است که در اسلام مسجد نمودند و دست بعمارت آن
نکذشتند یکطرف این را از تیر دریا بر آوردند بلکه نصف آنسو در دل
دریاست و در دنیا از آن عظیم تر مسجدی نیست در آنجا لوحی افتند
نوشته بودند که در زمان ارطاطیس پادشاه یونان که کلی مختوم در زمان
او بهم رسید در آن لوح اسامی چهارده معصوم ثبت بود و در سطر
آخر تبرا و لعنت معاویه و عمر بود و در آنجا نوشته بود که مهدی
آخر الزمان از امت مرحومه است و از فرزندان دختر احمد است
که مسیح و حواریین با او اقتدا کنند و در حالتی که دنیا مملو از ظلم
باشد او پر از عدالت کند بعد از مرجعه با بر یزید خواندند از
رسوائی سب عمر و معاویه و لعنت جاهلیت این لوح در سکو
بدنیا انداختند مقالات غیر شیعه اثنا عشریه از اهل اسلام
اسمعیلیه اسلام مهدویت بمهدی از فرزندان او کان اسماعیل بن
جعفر صادق میدانند و این مهدی از سلاطین مصر و اسکندریه
مغرب بود تا دوسی از شیعه میگویند که حضرت صاحب ع مهدی این امت
و نمرده است تا ظاهر شود با لشکر بسیار کیست گویند امام بعد از
امام

امام حسین اعمی حنفیه است محمد مهدی موعود اوست و او زنده است
و در کوه رضوی از کوه مهدی بین غایب شده است در کوه عقیق
چون دجال بر آید او خروج کند و دجال را بکشد و بهمان ع برای او
داد کنند و قوم از ایشان گویند محمد حنفیه مذاهب است و محمد ابن
و سید اسماعیل حمیری او را مهدی میدانند اما سید آمد بنزد حضرت
صادق ع و توبه کرد و دین آنحضرت را اختیار کرد و در تیغ از بدیه
گویند که مهدی که حضرت ابن عبدالله بن حسین بن حسن است و او
زنده است و در آخر الزمان خروج میکند زیدیه میگویند مهدی
این امت محمد بن ابو القاسم بن هرون بن علی بن الحسین بن ابو طالب
طالقان که معظم عباسی او را بگرفت و حبس کرد و بر عباسیان آسمان را
بمهدی بن منصور و مانقی میدهند و او کاملی نیز میگویند بطور
از شیعه ابن اسلام را با ملاد حسن بن امیر المؤمنین ع میدهند
بعضی از طریقه ابن اسلام حنفیه و امام میدانند و بعضی از سفهای
شیعه و عباسیان قایل بودند که آنحضرت متولد شده و در سال پیش
از فوت بدنیا فوت شد و بعضی گویند متولد و غیبت او از مهدیه است
که خلق بضلالت افتند تعالی عن ذلک و بعضی گویند که او خود غیبت
اختیار کرد بدون سببی جهت همین مفسده ضلالت لازم می
آید شیعه اثنا عشریه میگویند که غیبت آنحضرت از جهت خوف است
بسبب قلت انصار و کمی اعوان و خوف از اعدا است و از ظلم و ستم

عرش جعفر کذاب و معتمد عباسی خلیفه و جور آنزمان و سایر دشمنان
و هجوم عامه بجهت آنکه او را بگیرند و بکشند که گریزان شد از مردم
و غیبت اختیار کرد اقوال العامه فی الغیبة اکثر قایل بیستند که غیبت
اختیار کرد و گویند اگر غایب شود در این مدت مدید چه ایست پیدا
شود و بجهت آنقدر عمر دنیا بکشد و اگر زنده بمیرد و مدیست
پیدا شود و کسی او را ببیند جواب اینست که شما قایلید که کسی
کسی از بندگان خود بدان در دنیا مانده اند و عمرهای طویل زیاده از
چهار هزار برسد و بیشتر از آن و از نسل آنحضرت اگر عمر طویل دارد
زنده باشد بعد بعید نیست و دعاء و حالیان قادر است که او را زنده دارد
و بعد از آن بدنیا آورد و سبب چه ظاهر شدن بجهت معنی اعجازی است که
خداوند عالم میداند و بسبب چه خود شرم نمیداند و از بندگان کسیکه
زنده است حضرت ادریس است و در بهشت است و دیگر حضرت عیسی ع
است که زنده است و در آسمان چهارم میباشد و دیگر حضرت خضر ع است
که زنده و در بیابانها میباشد که مردم سافران در راه گم میکنند
و دیگر حضرت الیاس است که زنده است و در دریا میباشد و دیگر دجال الغیبه
و این شاء جهل فرزند که در دور جهان میگردند اگر آنام که مجیر و دیگری
قطب میشود و بجای او می نشیند و هر یک عمرهای بسیار دارند و از زمان چهار
کس دجال بن صایدین صید که زنده است و خروج دجال که تا بیاید که زنده
و در دریای طبرستان جزیره است و در آنجا میباشد که شصت فرسخ در شصت

فرسخ

فرسخ طول و عرض آن جزیره است و حق تعالی آن جزیره را غلف میدارد
و دجال آنطرف را میخورد و دجال مشهور شود که عیسی سیر مقدم و در
دیگر جهان دستور تا آنقدر که خدا خواهد و در روایت بعضی از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بیرون می آید دجال در خراسان سوار
بر دو مایین که شهای او هفتاد ذرع باشد و در روایت دیگر از آن
حضرت منقولست که دجال هست که نزد حضرت و آید در حدود ارمنیه
است و در تبشر و طاغیه است و در منش بدو بیست هزار طلهای گرفته
دارد و لشکرش از هزار و ششصد هزار کس خواهد بود و در مکان بالکال
الترین و تمام التمدن شرح مفصل منقولست که دجال بر زمین
حضرت رسول صلعم آمد و آنحضرت با جماعتی از صحابه خود سوار شده بجانب
آنطرف رفت و فرمود اقرار بوحدانیت خدا و رسالت من
او رضی نشد پس حضرت فرمود که پروردگار عالم پیغمبر انش احوال
ن ملعون را خبر داده هر کاه خروج کند و دعوای خدائی نماید و اگر
بیند که خدای شما کیست بدیت و چون خروج نماید و عطوی نماید
رغوی سوار بیک که میان دو گوش او هفت فرسخ باشد و اکثر تابعان
و اولاد زنا و یهودان و زنان و صاحب اشتهاء باشند و بطریق قالی
واقع شده که عمر باتفاق آنحضرت بنزد دجال رفته بود سوره روم دخان
در خلف گرفت و دجال ابن صیاد را تکلیف کرد که او را اظهار نماید و بیاورد
آورد و بعد گفت سوره دخان را بنا طرح گرفت عمر تعجب کرد و خشمگین شد

و در حدیث

و در روایت

رستم

و بدو واند اخت شمشیر برگشت و به پیشانی عمر خورد و بدقبال مزری برسید
حضرت فرمود که کشتن او بدست و بنت پس آنحضرت مرحب را طلبید و فرمود
که دجال را بردار و باصفهان بلند از پس آن مزغ او را باصفهان الدوست
و در اصفهان دهیست که آنرا یهودیه گویند آنکه علما از آنجا خروج
خواهد کرد و چشم راست او کور است و چشم دیگر در میان پیشانی دارد
و در نام مادرش بکسل خواهد بود و نام پدرش فاعتی اند که طیلسان
سبز پوشند گویا همان کسوت یهودیست و حضرت صاحب الزمان
شام او را در روز جمعه بقتل میرساند و در حدیث دیگر وارد شده است
که خروج آنملعون تا بیکسال خواهد رفت و دیگر آنجا فتنه که علما عرب که
او را مازشی گویند که در چاه دماوند در تبرستان گویند اخراج می نماید
آن مارنیست که در دو دست و دو پنجه و آن کور در قعر آن چاه است و
کسی نتواند از حرارت دم آن کافران بیرون آورد و حق تعالی خلق را
در دنیا باین عذاب معذب ساخته و دیگر هاروت و ماروت است که بهیکل
بشر در آمده در چاه بابل آویخته اند و دیگر مجوسیست که سامری بهیکل بشر
هنوز در بیابانهاست چون موسی قوی دمی فرستاد که حضرت موسی
که او را بکشی دیگر بعضی از عامه قایلند بسخن شیم ملعون که بصورت
سگیست که در بیابانها نشسته میگردد و بعضی گویند که این سگ را اکثر
اوقات در تحت سامره در رودخانه ربط دیده اند و دیگر سمیری که بعضی
مغربیست و بعضی حنظلة بن صفوان غایب شده و دیگر شریک که بعضی

ابن الحنفیه و حضرت امیر المؤمنین با او است و مهدی در کنف میگردد
و دیگر بحیره ناقه صالح است که بنده که در میان کوه های شام غایب شده که
قافله حاج که تا بنزاه میروند زنده و آواز بر میدارند که شتران صالح
بحیره آن ناقه را بشنوند که اگر بشنوند هلاک میشوند **دلالت بر سعادت**
در سامره در شب جمعه تا نزدیم ماه شعبان و بعضی هشتم ماه ملکوت
و در کشف الغمه از طریق مخالفان سیزدهم ماه شعبان میفرماید
شد در سال دویست و پنجاه و نهم با شمشیر اهل بلد نهر کوانی
حضرت امام حسن عسکری است مادرش ملیکه دختر یشوعا
فرزند قیصر روم از نسل شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت
عیسی ملقب بنرجس خاتون بعضی گویند مریم دختر یزید علویست
و این قول بسیار ضعیف است **احادیث** از حضرت باقر
عامه که از صحاح ستة ابن ماجه که در یک جزء قرآن میدانند و
استخراج شده بعربی بیان مینماید **الاول** ما نقله ابو الله
داود و الترمذی کل واحد منهما بسنده صحیحه یرفعه
الی ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال سمعت رسول
الله یقول المهدی منی اجلا الجبهة اقنی الانف یملأ
الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما **الثانی** فی کتاب
کفایة الطالب من الدارقطنی صاحب الجرح والتعدیل عن
رجاله عن ابی هرون العبدی قال اتیت ابا سعید الخدری

ولادت بابعد از آنحضرت

احادیث

الاول

الثانی

حسن کرد

فقلت له هل شهدت بدرا قال لا انه تنی بشیء فما
سمعت رسول الله من شیء بعینه منها فدخلت فاطمة علیها السلام
تعوده و انا جالس من یمین رسول الله فلما رأت ما
برسول الله من الضعف خنقتها العبرة حتی بدت
دموعها علی خدیها فقال لها رسول الله ما یبکیک
یا فاطمة قالت اخشی الضیعة یا رسول الله فقال لها فاطمة
اما علمت ان الله اطلع الی الارض اطلاعة فاختار منها اباک
ثم اطلع ثانیة فاختار منها بعلک و حملک فانکحته فانکحته
و صیته اما علمت انک بکرامة الله ایاک زوجک و اعلم
علما اکثرهم علما و اقدمهم سلما و اسبقهم سنا و اراد
رسول الله ان یزیدها من الخیر کله الذی قسم الله لمحمد
قال یا علی فقال لها یا فاطمة و لعلی ثلاثة اشیاء یعنی مناقب بالله
و رسوله و حکمته و زوجته و سبطاه و الحسن و الحسین و
امره بالمعروف و نهیه عن المنکر یا فاطمة انا اهل بیت
اعطینا ستة خصال لم یعطها احد من الاولین و لم یدرکها
من الاخرین خیرنا نبیا خیر الانبیا و هو ابوک و وصینا
خیر الاوصیاء و هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و هو حمزة
عم ابیک و منا من له جناحان یطیر بهما حیث شاء و هو ابن اخیک و منا سبطا
هذه الامة الذی یتبع عیسی خلفه ثم ضرب علی منکب الحسین
فقال

مرض مرض بعینه

فخر

حم

الخامس

الرابع

الثالث

صحیحه

الرابع

الخامس

السادس

السابع

فقال من هذا المهدی قال محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی
قلنا اخرجه الدارقطنی صاحب الجرح والتعدیل **الثالث**
ما اخرجه ابو داود بسنده فی صحیفة یرفعه الی علی بن
ابیطالب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو لم یبق من الدهر الا
یوم واحد لبعث الله رجلا من اهل بیتی یملأ الارض
عدلا کما ملئت جورا **الرابع** ما رواه ایضا ابو داود فی
صحیحة یرفعه بسنده الی ام سلمة زوج النبی قالت
سمعت رسول الله یقول المهدی من عترتی من ولد فاطمة
الخامس ما رواه القاضی ابو محمد الحسین بن المسعود الدار
البغوی فی کتاب المسمی بشرح السنة و اخرجه الامامان
البخاری و مسلم و کل واحد منهما بسنده فی الصحیحة
الی ابی هریرة قال قال رسول الله کیف انتم اذا نزل فیکم
و امامکم منکم **السادس** ما اخرجه ابو داود و الترمذی بسندهما
فی صحیحهما صحیحة یرفعه کل واحد منهما بسنده الی
عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو لم یبق
من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث
رجلا من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابیه یملأ الارض
قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما **السابع** و منهما فی روایة
اخری ان رسول الله قال یلی رجل من اهل بیتی یواطی

اوراد

الثامن

اسمعها سمی هذه الرواية عن ابی داود الترمذی الثامن
ما نقله ابو اسحق احمد بن محمد بن ثعلبی فی تفسیره بوصف
بسنده الی انس بن مالک قال قال رسول الله صلعم لعبد
عبد المطلب سادة الجنة انا وحمزة وجعفر وعلی والحسن
والحسین والمهدی ثم الاحادیث دائمة معصومین شیعیان
امر بصبر فرمودند وانتظار فرج بردن ودعا کردن از برای ظهور آنحضرت
را عبادت شمرده اند وبهتر دانسته اند زمان غیبت را از زمان حضور
زیرا که فتنهای عظیم در حضور آنحضرت برپا میشود وخلق بسیار از
دین میروند وهمچنین منع فرموده اند از پرسیدن علت غیبت آن
حضرت که چرا در می آیدم را غیبت اختیار کرده چرا غیبت رسول
کشیده وچه فائده در غیبت او متصور است واز آنکه چیزی شما را
بر توقیع بیان مینماید سند معتبر منقول است که امام حسن عسکری
نوشتند بشیخ علی بن بابویه قمی بسم الله الرحمن الرحیم
پناه میگیرم بخداوند عالم بی سهیم وستایش مر خدا را است که هر دو را
جانبی است وعاقبت خیر از برای پرهیزکاران است وآتش جزا برای
ملحدان است ومیل کنندگان از حق باطل ومنت عداوت دشمنی بکسی
ستمکاران ونیست خدای مستحق عبودیت مگر آن خدائی که مستحق
پرستش وبزرگیست وبهتر آفرینندگان است اما بعد پس
بدرستیکه وصیت میکنم ترا الی شیخ من ومحل اعتماد من ابو الحسن

سند معتبر

اما بعد

قمی

تابع اوراد

قمی توفیق ترا خدا وبرساند ترا بخوشنودی خود وبکرداند ترا بعمل
ورزندگان صالح وشایسته وهر خیر بجا آری وترسیدن از خدا تعالی
وبپا داشتن نماز وادای زکوة واجبی پس بدرستیکه خدا قبول
نکند نماز را از کسی که زکوة ندهد وصیت میکنم ترا بخشیدن گناه
وفرو خوردن خشم وصله رحم کردن ومواسات نمودن اسوال خود
با برادران وسعی کردن در حوایج ایشان در شوای وآسانی
وعار نبودن نزد همراه وتفقد در امر بعرفه وزیر از منکر بدرستیکه
خدا تعالی مذکورست وعالیست بفرماید لا خیر فی کثیر من
نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح
بین الناس واجتناب نمودن از فحش بدی وبرقرار نماز شب
کسیکه شب نماز شب بخواند از ما بنیت بعضی نزدیک کند پس علی
بوصیت من وامر من جمع شده مرا تا آنکه عمل کنند بقرآن ودر روایت به
شکیبا وصبر وانتظار فرج پس بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که بهترین اعمال امت من انتظار فرج است وهمین شیعیان ما
حزن واندوه خواهند بود تا آنکه ظاهر شود قائم فرزند من وپر کند زمین را
از عدل وداد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم وجور پس صبر کن ای ابو
الحسن علی وامر کن جمیع پیروان مرا بصبر بدرستیکه زمین از خداست
میراث میدهد بکسیکه میخواهد وعاقبت از برای متقیانست وسلام
بر تو باد وبر جمیع شیعیان ما رحمت وبرکات خدا باشد

اجازه کرات

وشیخ طبرسی ره در کتاب غیبت نقل کرده [illegible]
سفیان وکیل عقلان دعوی وکالت صاحب الامر ع کرده اما کسی
بن بابویه او را آثار رسانیده از اخبار مفوض وروایت کرده علی
بن عیسی اربلی ونیز در کتاب کشف الغمه از محمد بن ابی عبد الله
کوفی که جماعتی بسوی ایشان از ناحیه مقدسه توقیعات بیرون آمده
وبعضی وکلا بوده اند ایشان از بعد او عمری بود وپسرش وجماعتی
وعطار واز کوفه عاصمی وانا اهل اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و
از اهل قم محمد بن اسحاق واز اهل همدان محمد بن صالح واز اهل ری
احمد بن هلال وشامی واز آذربایجان قاسم بن علا واز نیشابور
محمد بن شاذان واز غیر وکلا که آنحضرت را دیدند واز اهل بیت آنحضرت
بر این نوع واضح شده بود از بعد او ابو القاسم ابن ابی حلیس و
ابو عبد الله کندی وابو عبد الله الجنیدی وهارون القراز والبتلی
وابو القاسم اوریس وابو عبد الله بن قرونه ومسرور الطباخ
مولی ابی الحسن واحمد وجعفر پسران حسن واسحاق کاتب از بنی
نوبخت وصاحب الفرج وصاحب ره تمیمه وشاذربان واز بصره
ابو الاوبان واز همدان محمد بن کشم وجعفر بن واز دینور
حسن بن هارون واحمد برادرش وابو الحسن واز اصفهان بن
یاذنا واز چیز ریزان واز قم حسن بن نصر ومحمد بن محمد وعلی بن
محمد ومحمد بن اسحاق وپدرش وحسن بن یعقوب واحمد بن اسحاق

اول

اول

فروخ

کشمر

جماعتی که دیده بودند بسند صحیح مرویست که حضرت امام حسن
عسکری ع آنحضرت را بجا صدان شیعیان خود مینمود واز آنحضرت
مسایل می پرسیدند وآنحضرت میدید واز جواب ایشان را میگفت و
مشکلات ایشان را حل میکرد ونامه ها مفتاح وسر آنحضرت
شیعیان توقیعات میفرستاد وکلای آنحضرت را شیعیان می
رسانیدند واین مفتاح وسر را غیبت صغری میگویند وبعد
از آن غیبت کبری آنحضرت وکلای ثابت الوکاله آنحضرت بهمان
نفر بعد اند اول عثمان سعید عمری است که حضرت امام حسن عسکری
او را وکیل گردانید وبعد از آن پسرش وکیل بود محمد بن عثمان چون
وفات او نزدیک شد جماعتی بسیار از اکابر شیعه بر سر شیعه حاضر
شدند وگفتند بعد از تو وکیل چه کس است گفت بعد از من حسین
بن روح تو گفتی است چون وفات حسین نزدیک شد گفت وکیل
علی بن محمد سمری است چون او را وفات نزدیک شد علی واکابر شیعه
حاضر شدند وباو گفتند نادر چیز گفت لله امر هو بالغه وبر وصیت
کرد وآن را جز داد که بعد از من وکیلی نمی آید بعد وآن سنه سیصد
وسه هجری بود که وفات یافت ودر که بعد از سمری ادعاء وکالت نمود
اکابر شیعه او را کافر میدانند واز بهت حکم بر کفر حسین بن منصور
حلاج کردند که ادعاء وکالت نمود اکابر شیعه او را کافر میدانند واز بهت حکم بر کفر حسین بن منصور حلاج کردند

فروخ

وسعد بن عبدالله و از اهل ری قاسم بن موسی و پسرش و پسر محمد بن
هارون و صاحب الصفاة و علی بن احمد و از فارس دو مرد بودند
اسم ایشان را بیان نکرده و از شهر نور این اقوال باز میگوید
از فارس عمرو و از مرو صاحب الفضیا و صاحب البال و صاحب البیضا
و ابو ثابت و از بلخ بودند شعیب بن صالح و از بن فضل بن یزید و
حسن بن راو و جعفری و ابن الاجی و شماطی و از صور صاحب الولدین و
صاحب البال و از مکه ابو بها و از نصیبین ابو محمد بن ابو صنا و از آهوان
حصین مکان آنحضرت در این ایام بطریق مخالفان در اکثر کتب
ایشان اینست که نام قریه که حضرت صاحب الامر ساکن کوه است و بطریق
دیگر شهریست در مشرق و مغرب ماوراء النهر است و نام آن سکه
جابلس و بعضی جابلق در آنجا ساکن اند و در کتاب نزهة الناظر مسطور است
که امروز مکان حضرت صاحب الامر در جزیره ارفوا بر مغربست که آنرا
طلقیه خوانند و در یک از اولاد ذکور آنحضرت طاهر و قاسم در جزیره
از آن خبر ایرا حاکمند و مؤید این قول است آنکه در شام شهری است حسین
نام و سید صالح شیعه از مردم آنولایت این فقیر را خبر داده که مادر
کم مشرف بودیم شخصی را دیدیم که در بازار منی میگرد بدو زری در دست
داشت و میخواست که چیزی بخرد کسی از و نمیگرفت بدو گفتم ترا چه حالست
گفت چند درهم دارم که آنرا نمیگیرد چون گفتم بمن بنما چون نگاه

حضرت صاحب زمان

کردم

کردم نگاه آن این بود که الله ربنا و محمد نبینا و المهدی امامنا
پرسیدم که تو از کجائی گفت از بلاد مغرب در میان دریای
اخضر و ما را جزایر است که نام او مهدی است و این سکه بنام جاری
اوست و عمر بسیار دارد و من گفتم که کیست این مهدی و از کجا
ما گفتند است گفت طلب کن گفت که حرف حزن اگر شیعه بدانند
که کیست مسئل از آن درهم الله اعلم نه باده عدد از و بستدم و
در عوض درهم نقدی دادم و چون بولایت آمدم هر کس از دوستان
پرسم بیک از من گرفتند و دیگر فرنگی جدید الاسلام طلبیده
میگفت که من در اکثر جزایر دریای اخضر سیاحت کردم حوالی اکثر
جزیره که میرسیدم از مسلمان دیده بان که قطب میگردم شهری میدیدم
و عظیم وسیع همه آنشهر بعباس عرب بودند و در کنار دریا و سفاها
آمده و شد میکردم و بهم برمی آمدند و دارد و ستد میکردند نگاه بود که
باد در رهن میدیدم چون پیش میرفتم کسی را نمیدیدم و علامت شهری
نبود و گاه بود شخصی را میدیدم و تحقیق میکردم از و در دری را
که در پیش او سیاه است باز بفتح است یا شرح نیست و چون نیک ملتفت
میکردم اثری از آن نمیدیدم و این عبارت بعینه از خط مولانا محقق
علی بن عز الدین استرابادی نقل میکند که سید علی بن دقاق که پدر
پدر او در کمال علم و ورع و تقشف در ولایت عرب مشهور بود حکایت
کرد که پیش از این پنج سال با جماعتی در بازار شام بودیم ناگاه شخص

بیدا شد بطریق کشتیهای معمود چون بنزدیک رسید مردمی که
در آنجا بودند دیدیم که لباس و کلاه ایشان بطریق دیگر بود چون
پیش رفتیم و احوال پرسیدیم معلوم شد که قریب یکماه بود که
دریا راه گم کرده اند و به آبادانی نرسیده اند پس احوال پرسیدیم
که شما بر چه دینید چون معلوم شد که بر دین اسلامیم خوشحال
شدند تا تحریر بودند تا آنکه تحقیق کردند که بر طریق اثنا عشریه
یکبار کرام شدند و با ما بکنار خشکی بیرون آمدند و آب از عجب
کردیم بلکه اعتقاد مردم این ولایت چنانست پس بیرون آمدند
و نماز ظهر بجماعت گذاردند و درهم بسیار بیرون آوردند
چیزی بگرفتند که آن بنام مبارک امام مهدی بود ناگاه طعون
مخالف ظاهر در میان جماعت بود با منافق دیگر میگفت که
این جماعت رافضی اند اگر این درهم در ولایت شام بدرمی آوردند
ایشان را از آن بلیغ میبودند آنزمان که این سخن شنیدند شب
کشتیها خود نشستند و از همان راه آمده برگشتند و سید مرار
الیه فرمود که هنوز پیش بودم و اقربای من چهار سکه از آن درهم
با قیمت ذکر علامات ظهور حضرت صاحب الامر بلا اند
احادیث منکره بطریق متعدده بسیار وارد شده است که علامات
ظهور آنحضرت خروج سفیانیست و قتل حسنی است و اختلاف بنی عباس
و گرفتن آفتاب در نصف ماه مبارک رمضان و گرفتن ماه در آخر

آن

آن ماه بر خلاف عادت در سنوات اهل نجوم و فرو رفتن لشکر سفیانیست در صحرا
مغرب و لشکر دیگر در مشرق و فرو رفتن لشکر سفیانیست در صحرا
و ایستادن آفتاب نزد زوال تا نزدیک عصر و یکمقام از آسمان
و طلوع نمودن آفتابست از مغرب و گفته شدن نفس زکیه که
محمد بن حسن نام دارد و در پس کعبه بیعت کنند و بعد از نزدیک
روز از قتل او آنحضرت ظاهر میگردد و کشته شدن هفتاد نفر از صالحان
در میان سر ایشان ما بین رکن و مقام و خراب شدن دیوار مسجد کوفه است
و دیده شدن علمهای سیاه بسیار پیش خراسان و ظهور یمانی بهمدان
مغربه بصره که متقرب بعوشامات و نزول ترکستانست بر جزیره
و روم است در رمله و نزول وطن نمودن عرب در حرستا و طلوع
نمودن ستاره ایست در مشرق که مدتی دراز مانند ماه پس گم
شدن آن ستاره بنحوی که گویا بآسمان رسانیده و در هر طرف
او سرخی شود و پیدا شدن ستاره دنباله دار است در وسط
السماء و سرخی ظاهر شود در آسمان و چون شود و آتش طولانی
از مشرق ظاهر شود و سه روز یا هفت روز بماند در میان آسمان
و خلع کردن عرب والی خود را و مالک شدن بلاد او است و خروج
کردن عرب بر سلطان عجم و کشتن اهل مدینه پادشاه خود را
و خراب شدن شام است و اختلاف سه رایت است که در صدد داخل
شوند و داخل شدن رایات قیس و عرب است در صدد رایات کنده

بسوی خراسان و در ورود اسبان چند ستاره از جانب مغرب تا آنکه بنهایت
اسبان مادیان را در چره و اقبال را بایت سیاه است از مشرق که
بگذرند و بگوفه داخل شوند و غروب سید حسنی است از طالقان که بخود
آید و خراب شدن زوزست که بغداد چند بار آتش گیرد و غروب ابر ناشی
که غلبه کند بخراسان و بگذرد از خیره بنی عباسان و متفرق شدن رایات
ترکست و اقطار عالم و خروج کردن چنگیز خان است و امرای ترکان
و بتوریان و انقراض دولت بنی عباس است و خروج کردن جست
در دهکی است که چند دعوی نبوت کنند و خروج کردن دوازده نفر
از آل ابی طالب که چند دعوی امامت کنند و سوختن مرد جلیل القدر است
از بنی عباس میان حلوا و فالقین و بستن جست در پهلوی
کرخ بود در بغداد و بلند شدن ابر سیاه است در اقلیم روز و
زلزله تا آنکه منخسف شود بسیاری از اهل بلاد و خوف عظیم است
که بر اهل عراق واقع شود و طاعون عظیم و نقصان رسیدن
حاصل و غلات و بسیار بردن آدمی در همه اطراف و آمدن تلخ
بسیار است در وقت و غروب که بر غلات فرود آیند و کشتن
ربیع در زراعت که آنچه بکارند بعمل نیاید و قتل عظیم و طاعون
در بصره و اختلاف در دریا و عجوز و خراب شدن طوس و دری و آواز
و دو اسطه و باط و کوفه و خراب کردن مداین سبوه عراق عرب
و غروب طایفه است از ترکان از سمت خوارق و حالی سند دو

الفرنین

الفرنین و خروج بنی خالد است از سمت مشرق و غرب نمودن
ولایات و عصیان نمودن اهل خوارزم بر امیر خود و سر
کشی نمودن بندگان از مولا خود و کشتن آفتاب خود ماه
سبز شدن قومی را اهل بدعت بصورت خرس و خوک و میمون
و خروج کردن خوارج چند از دریای فارس و خراب ولایات عمان
و منقرض شدن دولت حکام فلانیه و غلبه زنان و راه
زنان است بر عراق و خراسان و هم چنین غلبه بندگان است
بر آقایان و صدای عظیم است از آسمان که هر کس لغت نشنوند و
بدانند و ظاهر شود بیت در پیش آفتاب و ظاهر شدن ستاره بر صورت
بر بنی آدم و علت گرفتن محصولات و اشجار و طاعون عظیم
در روم کمتر و خراب اکثر امصار و بلاد بسبب زلزله و آب سیاه در زمین
دریا چه ساوه و اکثر مزارع و قریه و شهرستانها و آبادان شدن
کوفه و برخاستن مردگان از قبرهای خود و بنا بر کردن بنی
که یکدیگر را بشناسند و رفتن علامت کتابت امرا و ملی و شدن
بایشان و پیدا شدن فسق و فجور از زنان و لواطه و قتل ناحق و جنگ
میان مسلمانان و پیدا شدن زنان در اخر زمان است و اکثر بلاد
و پیدا شدن بدعتها و تکالیف شاقه نمودن ملوک بر رعایای خود
و خراب شدن رعیت از ظلم سلاطین و جلای وطن نمودن از رعیت
و کم روییدن گیاههای هوا است و آمدن باد سرد است هفت روز

اوی احدا اتهی

صدای

روز متعاقب هم که زمین زنده شود بعد از آن بر طرف شود و جماعه
پس در آن وقت ظاهر شود مهدی و این علامات حوادث که مذکور
شد اکثر قیامت و بعضی مشروط است ظهور آنحضرت هم در روز و
نوم که هم نوزده نجم باشد ظاهر شود در روایت دیگر مطلق ماخوذ از طالع
شمسه پانج یا هفت یا نه ظاهر شود علامت دولت آنحضرت سید صدوق
ساعت احد بود و در روایت دیگر چهل سال و در روایت یکی هفت سال که
هر روزش برابر ده روز است و در ماهش برابر ده ماه و در سالش
برابر ده سال خواهد بود و شیخ محمد بن مسعود عیاشی که استفاده نمود
در تفسیر خود روایت کرده از لبید فرمود می حضرت امام محمد باقر بعد از
آنکه حضرت نقاوت الهاشمین عباس را بیان فرمود فرمود کای لبید تحقیق
که در حروف مقطعه که در اوایل سوره ای قرآن است علم بسیار است
بدرستیکه الله تعالی فرستاد الم ذلک الکتاب پس حضرت محمد
اظهار پیغمبری خود نمود تا آنکه نور حقیقت او پیدا شود و کلمه حق
اسلام او ظاهر گشت و ثابت و محکم گردید و روزی که متولد گردید از
هزار هفتم از خلق آدم صد و سه سال گذشته بود پس گفت که میان این
و کتاب خدا است در حروف مقطعه نسبت بیکی آنکه نزد منقضی شدن
یکی از بنی هاشم خروج کند پس فرمود که الف یکیست و لام سی است
و میم چهل است و صاد نود است پس این صد و شصت و یک میشود
پس بود خروج امام حسین و در عالم الله پس چون مدتش تمام

کشو

شود و خروج کند اول آیت آن بنی عباس نزد منقضی شدن با حروف
مر المص و خروج میکند قایم ما اهلبیت نزد منقضی شدن این
حروف الر پس بفهم و نگاه دار و پنهان دار انتهی و بنای این
حدیث بر حساب ابجد اهل مغربست که سابق در میان عرب شایع بوده
ابجد ابتدا چنین است صعفص قرشت ثخذ ظغش یعنی
صاد را شصت و ضاد را نود و سین را سیصد و ظا را هشتصد
و غین را نهصد و شین را هزار میگیرند و در باقی حروف شهرت
موافق است پس اول تاریخ ولادت حضرت بنا را الرصیع فی آخر
آورده تا آنکه مکرر تا ما بیفزایند بغیر الم و الر و حم و غیر آنها که مکرر
واقع نداشت یکبار احساب کنند و حروف مبسوطه را با زبر و بینات
حساب کنی مثل آنکه الف است حرف یکبری و لام راست حرف و میم
سه حرف بینظیر الف لام میم صاد الف لام میم را کاف ها
طین صاد طا طا سین میم طا سین یا سین صاد حا میم عین
سین قاف نون حروف مای اثنی نزا که سیزده صد و سه میشود و
از حق حضرت آدم تا ولادت پیغمبر حضرت رسالت پناه محمد مصطفی
این حدیث معتبر و شش هزار و صد و سه سال گذشته بود و اول هزار
سال مبدء تاریخ است و از اول هفتم صد و سه سال گذشته بود و
این حروف صد و سه است چنانچه دانستی پس فرمود که الف لام میم
که در اول سوره بقره است سال رسالت مبعوث حضرت سید البشر

وچون حضرت فرمود که انقضای هر یک از فواتح سور و فروج یکی از
هاشم میشود و اول بنی اشم از حضرت عبد المطلب بود پس
ظهور دولت عبد المطلب بود پس اول ظهور دولت عبد المطلب
ظهور دولت حضرت خاتم الانبیا و نزدیک بهفتاد و یکمیت که عدد
میم بحساب الجمل و بحسب ترتیب قرآن بعد از الم الغرفة الم الر
و آن اشارت بخروج بنی عباس و در چند فرقه شان باطل
و بحساب الجمل مقارنه صد و سی و یکمیت و اشارت بدولت تا اوایل
دولت آن صد و یکمیت هر چند تا بعثت آن اشارت بود و
دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره اعراف میشود پس بالعشر
موافق می آید و توضیح این بنای حساب بالمعنی بحساب مغاربه
و بعضی حدیث که در بحار الانوار نقل کرده حاصل میشود اما آنکه
قایم آل محمد و حزب الله است بیخ الف لوالت که در قرآن
اند حساب باید کرد بقرینه آنکه در الم الکه در الر یک مراد
جزو آیه بعد را نیز فرمود و در حم و در موضع و در الر حم
اسرار بود بیان نفرموده مجموع هزار و صد و بجاه و
میشود چون مبدء تاریخ از اول بعثت است حساب باید
تا ظهور دولت چند میماند میدانند که حق تا دین زودی
بجهت مؤمنان را بغبار موکب همایون آنحضرت منقح کرد
محمد و آله الطاهرین خاتمه در احوالات ائمه اثنی عشر

خاتمه

مقصد اول

اول

سیان سبب او
سعد ابن

دوم

استریوطی

سیم

مقصد اول در اثبات امامت ایشان و در آن
مقصد است مقصد اول در اثبات امامت ایشان است بدلایل
نظر از افاده و فوایدش حکیمه و طریقه متکلمین نیز در آن جند
است اول آنکه عدد نقبای بنی اسرائیل که اوصیای موسی
دوازده نفر بودند لابد میباید که اوصیای رسول الله نیز دوازده
باشند و اساس بنی عباس در چند فرقه شان باطل
و بحساب الجمل مقارنه صد و سی و یکمیت و اشارت بدولت تا اوایل
دولت آن صد و یکمیت هر چند تا بعثت آن اشارت بود و
دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره اعراف میشود پس بالعشر
موافق می آید و توضیح این بنای حساب بالمعنی بحساب مغاربه
و بعضی حدیث که در بحار الانوار نقل کرده حاصل میشود اما آنکه
قایم آل محمد و حزب الله است بیخ الف لوالت که در قرآن
اند حساب باید کرد بقرینه آنکه در الم الکه در الر یک مراد
جزو آیه بعد را نیز فرمود و در حم و در موضع و در الر حم
اسرار بود بیان نفرموده مجموع هزار و صد و بجاه و
میشود چون مبدء تاریخ از اول بعثت است حساب باید
تا ظهور دولت چند میماند میدانند که حق تا دین زودی
بجهت مؤمنان را بغبار موکب همایون آنحضرت منقح کرد
محمد و آله الطاهرین خاتمه در احوالات ائمه اثنی عشر

دوم آنکه عدد نقبای بنی اسرائیل که اوصیای موسی
دوازده نفر بودند لابد میباید که اوصیای رسول الله نیز دوازده
باشند و اساس بنی عباس در چند فرقه شان باطل
و بحساب الجمل مقارنه صد و سی و یکمیت و اشارت بدولت تا اوایل
دولت آن صد و یکمیت هر چند تا بعثت آن اشارت بود و
دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره اعراف میشود پس بالعشر
موافق می آید و توضیح این بنای حساب بالمعنی بحساب مغاربه
و بعضی حدیث که در بحار الانوار نقل کرده حاصل میشود اما آنکه
قایم آل محمد و حزب الله است بیخ الف لوالت که در قرآن
اند حساب باید کرد بقرینه آنکه در الم الکه در الر یک مراد
جزو آیه بعد را نیز فرمود و در حم و در موضع و در الر حم
اسرار بود بیان نفرموده مجموع هزار و صد و بجاه و
میشود چون مبدء تاریخ از اول بعثت است حساب باید
تا ظهور دولت چند میماند میدانند که حق تا دین زودی
بجهت مؤمنان را بغبار موکب همایون آنحضرت منقح کرد
محمد و آله الطاهرین خاتمه در احوالات ائمه اثنی عشر

سیم آنکه عدد اسباط بنی اسرائیل نیز دوازده بودند لابد میباید
که اوصیای پیغمبر آخر الزمان دوازده باشند و اسامی اسباط این حضرت
یوسف ابن یامین یهودا لاوی روبیل شمعون ساجار زبولون

الزمان ایشان دوازده باشند آدم شیث ادریس نوح ابراهیم
موسی یوشع داود سلیمان یوشع ایوب ذی الکفل یحیی
مصطفی صلی الله علیه وآله نهم آنکه اعاظم ملائکه مقربین دوازده
پس اوصیای حضرت صلی از دوازده باشند جبرئیل و میکائیل و
اسرافیل و عزرائیل روح سر طاطائیل اسماعیل منصور رضوان
مالک در دلایل عدد اشکال مقصد دوم در دلایل نقل از صحاح
ستهٔ عامه که نزد ایشان بمنزلهٔ قرآن است بعده ابراد مینماید که بر
کوه مرستان محنت بسند که مبادا اکوبند را فضان برای خود تفسیر
و تاویل نموده اند که این نزاعدری نماند چون نقل مصدر از کتب
ایشان شده و احادیث مهدی که بعده ابراد نموده این حکم دارد
الاول فی روایة مسلم من حدیث عامر بن سعد بن ابی
وقاص قال کنت الی جابر بن سمرة مع غلامی نافع
ان اخبرنی بشیء سمعته من رسول الله یوم
الجمعة عشیة رجم الاسلمی قال لا یزال الدین قائما
حتی یقوم الساعة او یکون علیکم اثنی عشر خلیفة
کلهم من قریش الثانی عنه عن عامر بن الشعبی عن
جابر بن سمرة قال انطلقت الی رسول الله ومعی
ابی سمعته یقول لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا
الی اثنی عشر خلیفة فقال کلمة خفیت علی فقلت لابی ما قال

جهارم

پنجم

ششم

هفتم

هشتم

نهم

الاول

الثانی

نصاری و آن قوی جاد چهارم آنکه عدد بروج دوازده اند لا
باید که اوصیای پیغمبر آخر الزمان دوازده باشند اسامی بروج
حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
پنجم آنکه عدد ماههای سال دوازده است پس لابد باید که عدد
اوصیای پیغمبر آخر الزمان دوازده باشند اسامی ماهها اینست محرم
ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر رجب شعبان
شوال ذی القعدة ذی الحجة ششم آنکه عدد سال نزد منجمین دوازده
و حکما دوازده است لابد باید اوصیای پیغمبر آخر الزمان باید دوازده
باشند اسامی سال سیجان اود بارس نوشقان لوی بیلال
یونت قوی بیجین تخا قوایت تنکوز هفتم آنکه اعاظم انبیا
دوازده بودند لابد باید که اعاظم اوصیای پیغمبر آخر الزمان دوازده
باشند آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف
موسی و هارون و سلیمان و داود و یحیی و عیسی هشتم عدد
کتابهای آسمانی دوازده است پس اوصیای پیغمبر آخر الزمان
دوازده باشند صحف آدم صحیفه هود و مجموعه یوشع
تورات موسی زبور داود انجیل عیسی قرآن محمد مصحف حضرت
فاطمه دوازده صحیفه مخزونه کتاب جفر جامع کتاب جفر ابیض کتاب
ناموس صلوات الله علی نبینا و الائمة و سایر الانبیاء و المرسلین
آنکه سلاطین اند دوازده بودند لابد باید اوصیای پیغمبر آخر
الزمان

الثالث

كلهم من قريش الثالث من مسند احمد بن حنبل
عن مسروق قال كنا مع عبد الله جلوسا في المسجد
تقريبا فاتاه الرجل فقال يا ابن مسعود هل حدثكم
نبيكم كم يكون من بعده خليفة قال نعم
كعدة نقباء بني اسرائيل نقله من مجلد
الثالث من مجلد الثالث من مسند عبد الله بن مسعود
رضي الله عنه مارواه ابن الاثير في جامع الاصول
في الفصل الاول من الباب الاول من كتاب من
حرف الخاء وهو كتاب الخلافة من صحيح البخاري
والمسلم والترمذي وابي داود عن جابر بن سمرة
قال سمعت النبي يقول بعدي اثني عشر اميرا
فقال كلمة لم اسمعها فقال ابي انه قال كلهم
من قريش الخامس في رواية لا يزال امر الناس
ماضيا ما دلهم اثني عشر رجلا ثم تكلم بكلمة خفي
خفيت علي فسالت ابي ما ذا قال رسول الله قال
كلهم من قريش هذه الرواية من البخاري و
المسلم السادس وفي اخرى المسلم قال انطلقت الى رسول
الله ومعنا ابي فسمعته يقول ان هذا الامر لا ينقضي
حتى يمضي اثني عشر خليفة ثم تكلم بكلمة خفيت

الرابع

الخامس

السادس

علي فقلت لابي ما قال قال كلهم من قريش السابع و
في اخرى لا يزال في الاسلام عزيزا الى اثني عشر ثم تكلم
بكلمة خفيت علي فقلت لابي ما قال قال كلهم
من قريش الثامن وفي اخرى لا يزال في الاسلام عزيزا
الى اثني عشر خليفة ثم ذكر مثله التاسع وفي الرواية
الترمذي قال قال النبي يكون من بعدي اثني عشر خليفة
ثم تكلم بشيء لم افهمه فسئلت الذي يليني فقال كلهم من
قريش العاشر وفي رواية ابي داود قال سمعت رسول الله
يقول لا يزال هذا الدين قائما حتى يكون عليكم اثني عشر
خليفة يجتمع عليه ضعت كلاما من النبي لم افهمه فقلت
لابي ما يقول قال كلهم من قريش الحادي عشر
وفي اخرى لا يزال هذا الدين عزيزا الى اثني عشر
خليفة قال واكثر الناس ضجيجا ثم قال كلمة خفيت
الثاني عشر وما ذكرته من اذعان الناس كلهم
الائمة بذلك عليه مع الاشتهار في الالسن والنقل في الكتب
ما نقلته من فضل بن روزبهان وما ذكرته من ابن
ابي الحديد في مقام تعداد المفاخر الذي كان بين بني
هاشم وبين بني اميه ومن الذي بعد من قريش او من
غيرهم ما بعده الطالبيون عشرة في شق كل واحد منهم

السابع

الثامن

التاسع

العاشر

الحادي عشر

الثاني عشر

عالم زاهد ناسك شجاع طاهر زكي فنهم خلفاء و
منهم مرشحون ابن ابن ابن هكذا الى عشر وهو الحسن
بن علي بن محمد بن علي بن موسى الرضا بن جعفر بن
محمد بن علي بن حسين بن علي بن ابيطالب صلوات
الله عليهم اجمعين وهذا لم يتفق في بيت من بيوت
العرب ولا بيوت العجم انتهى بخاري در جزو آخر صحيح و
مسلم بدو سند و ابو داود در سنن خود باب بيد مختلفه ابن
حديث را روايت نموده اند واكثر شارحان چون علامه تفتازاني
قايلند كه مراد از اين ائمه اثنا عشر فقيه اند و با جمعي از
فضلاي ماوراء النهر و دانايان بخارا و غيره درين زمان
فقيرا مباحثات واقع شد از اين اشعار نمودم كه ابن
خلفاي هژده كه هنداين گفتند همين دوازده امام شما
و هر كه انكار كند كافر است و حق گفته اند كه چهار خلفا را
بگوييم اين خامس ندارند و اگر خلفاي بني عباس و بني اميه را
بگوييم اين اضعاف اين عدد اند و چون كسي ايشان را
خليفه از جانب خدا و رسول خدا تواند گفت و حال آنكه
ظلم و كفر از ايشان صادر شده تا حق الحديث جمع از اين
تا حق الحديث جمع از اين تا حق مؤمن و متبع شوند والله يهدي
من يشاء الى صراط مستقيم تمت تمت بعون الملك
الوهاب

الوهاب في ليلة الثلثاء من شهر ربيع الثاني عشر الاول من الشهر
الثالث من السنة الثالث عشر الموافق من سنة الثالثة
من الف الثاني من هجرة النبي المصطفوي في بلدة الطيبة اين رب
من بلاد الهند دار الخلافة حيدرآباد في ابن فرخنده و المعدن حاجي
محمد ناصر محمد حسين الاكبر آبادي المشتهر بسرور و مرخوم
المؤمنين لعبد مرورهم بهذا النسخة السرور طلب المغفرة و اصلاح الشهود
فيه اللهم غفر لجميع المؤمنين ستما للمصلين محمد و آله الطاهرين
١٢٣٢

وباقی مومن در بصور تصحیح
بحصول حرکت از آخر کرد اپیس

مفردات ماقبل حد

مفردات ماقبل حد

مفردات ماقبل حد

مفر

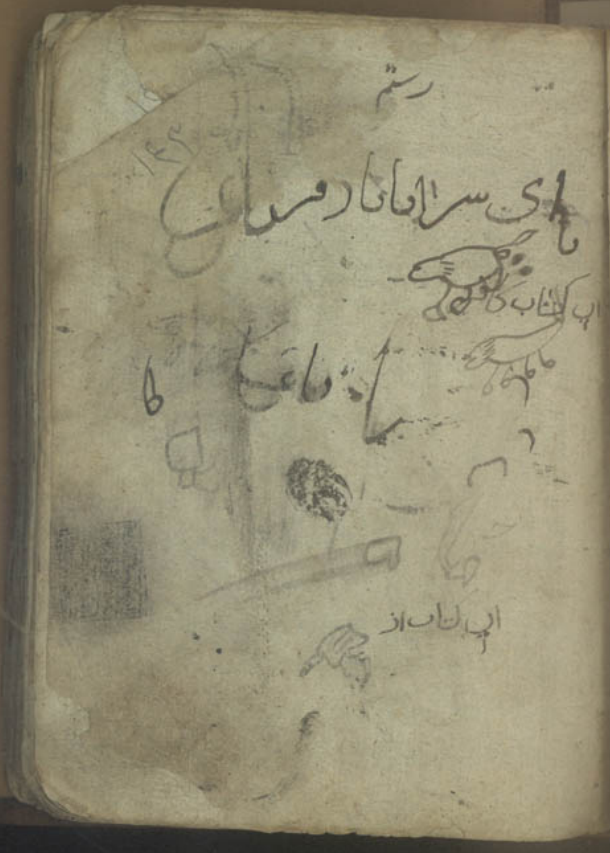

احتیاج نیست بنابراین پروردگار بحکمت کامله آنش را از آب و باد کثیر آفریده تبارک الله احسن
الخالقین و شمه از حکمتهای سحاب که در میان زمین و آسمان مسخر است آنکه بخار آبهای بسیار بهر
پروردگار بر مرکب باد سبک رفتار نشسته از خلیج بحر و دریا بقدر حاجت کافه بر برف و باران
می بارد در کوه و دشت سبزه روان میسازد و زمینهای مرده را زنده ساخته لباسهای
فاخر از انواع گل و گیاه می پوشاند و از روی حکمت آب از سحاب قطره قطره میریزد که اگر بیکجا
فرو بریزد گرانی و دوان بیخیته شود خانه خراب شوند و درختان شکسته گردند و کشتها ضایع
شوند و سفرها متعذر شود و مردمان هلاک گردند اگر بپرسند که چرا برف و سرد سیر میشود
در گرم سیر نمیشود بگو که گرمی زمین سرد سیر صلاحست و برف برای آن فائده دارد چرا که زمین
میخواهد و اندک آب میشود و بر زمین فرو میرود و فائده دیگر آنکه در کوهها سرد سیر میبارد و اندک
اندک آب میشود و بر روی زمین میریزد و اما در گرمسیر زمین مست است و در کوهها برف
توقف نمیماید بنابراین در آنجا نمیبارد اگر گویند که تگرگ از برای چیست و چه فائده دارد بگو که تگرگ
از غضبهای پروردگار است که متوجه عصاة میشود اگر بپرسند که صاعقه چرا میشود و چه فائده دارد
بگو که صاعقه نیز از غضبهای پروردگار است اگر بپرسند که رعد و برق چه فائده دارد بگو که از جمله فائده
آنکه چیزی از مکان اثر ساختن نمایند مرحمت پروردگار است و از رشد و متوجه دعا کردن و ترس از آن
اثر آنچه بیند بترسند و استغاثه نمایند و پروردگار را بدعا کنند و پروردگار کلام مجید است که
با یمعنی فرموده زیرا که گفته پریکم الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا و بدانکه خلقت آن چیزها بحکمت عجیب و صنعت غریب
بر حکمتهای بسیار دلیل و اضحیت بر موقت پروردگار در چندین موضع اکتفا کنید ذکر آن نمیشود
روایت که سید الانبیا علیه الصلوة والسلام فرموده که اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه یعنی

لفظ تن ای علم در
که [illegible] اخر حرکت بحضم
[illegible] بنال اند لین شد
[illegible] مضارع مصبت
[illegible] بلال با مراد اخبار سری را کرد ایل

نبارک الله احسن

فک [illegible]

ای [illegible]

کسی خود را بهتر شناخت پروردگار را بهتر شناخت شمه از حکمتهای خلقت از
آنکه پروردگار بحکمت کامله از میان فضلات آدمی منزی را زنده آنا که مرده میشود ایجاد میکند
در صلب پدر و ترایب را در حیض مادر و در باطن زن رحم آفریده مانند کیسه و مرد را آلتی
داده که آن منی را بر رحم تواند رسانید و از روی حکمت منی را جهت شش خانه که بیک قعر در
قعر رحم قرار گیرد و طبیعت رحم بیک قعر رود در تاثیر نماید درد و زن را صبر داده که
چیزی بگیرد را بیشند و تحمل نمایند شهوت را انگیخته شود و حرکت در آیند و مانند مستان
و کشتی نمایند و بعد از حرکات مست نه منی مرد و زن از صلب و ترایب فضلات نهد در قعر رحم
قرار گیرد و حق تعالی در سوره طارق بدین معنی اشاره فرموده فلینظر الانسان مم خلق خلق من
ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب ترجمه اش اینست که باید نظر کند انسان که از
چه خلق شده خلق گشته از آب جهنده میاید و اگر سگ بر شد ضجه نشینان کرد و صحرا و بیابان
بسر بر برند و صحرا نمیدانند که میان اموال خود می نظر نمایند مالها را از آن بازاچ در زمان
رود و از انواع سگان سگ شکاری است و چیزی از برای بیشه خلق شده است شب و روز آسوده
و فرجه میکند و در وقت شکار مطیع و منقاد است و چیزی امرش بدویدن نمایند روان گردد و چون
منع و زجرش کنند توقف نماید و برگردد و پروردگار حکمت کامله او را سگی بیافریده
که تا بدویدن صید را تواند بدست آورد تبارک الله احسن الخالقین و از عجایب حیوانات
بادکش شتر است و پروردگار انواع حکمتها در او کار برده بنابراین در کلام مجید فرموده که افلا ینظرون
الی الابل کیف خلقت یعنی آیا نظر نمیکنند بشتر که چگونه آفریده شده پس آنکه شتر را پروردگار

از برای سفر بهر و برای سکین آفریده بنابراین او را قوی و بلند و بزرگ جثه کرده
و چون اسب او را بدو کردن دشوار است بنابراین پروردگار دست و پای او را
بعنوانی آفریده که چند روز بتوان او را خوابانید و اگر دیگری در از داده
که تا بدو کردن باید کرد آن تواند برخواست و زانوی او را محکم آفریده که تا در وقت
خوابیدن و برخواستن مراحت نه نمود و آزار نکشد و او را حقه داده و چون آب
و هسته و انواع سبزه داده که تا از گرسنگی و بی تشنگی مرد در بیابان سالها کافی
و اگر کله بر حیوان با آن زند موجب هلاکت نه شود و چند در سفر و رگاه باشد
که چند منزل آب نباشد مثل راه مکه بنابراین شتر را قانع گردانیده و صبر داده
که چندین روز با آنچه تواند گذرانید و بکار قناعت تواند نمود و چون در وقت
بار کردن و در وقت استراحت سینه بر زمین میگذارد بنابراین پروردگار او را
آنچنان آفریده که اندک اندک غفلت نمی کند و در وقت خوابیدن سینه اش
تر نشود و آزار نکشد تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب
مخلوقات جراد است که ملخ آنرا ملخ میگویند و بنا بر ملخ از غضب پروردگار است
و چون قومی ترک کردن واجب کنند بنا بر مشروعات دیگر مشغول شوند پروردگار
این لشکر را امر فرموده که متوجه زراعات و محصولات ایشان شوند و بانگ و صدای
تمام را بخورند و ضایع نمایند و کثرت ایشان بحدی میرسد که کوه و دشت و صحرا و بیابان

مانند سیلاب فرو میکرند و در هوا مانند ابر نور آفتاب می پوشند و اگر ملکی از ملوک
دنیا خواهد با لشکر خود این بلا را دفع نماید از عهده بیرون نیاید و از عجایب آنکه
پروردگار دو سوم آب دریا پیش نیاز و اصفهانست چشمه آویزه و آتش و این
خاصیت داده که چون در ظرف کنند و بجای برند که در آنجا بلخ جمع آمده باشند و در آنجا
آن ظرف آب بجا ویزند پس آن مرغان بیایند بعدد هر که حصر آن ممکن نباشد
و آن بلخ را بجمله هلاک سازند تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب
حیوانات موش است موش حیوانیست بسیار فتنه و بر حیله فتنه عرق را بیرون آورد
و بدان خانها را بسوزد بنابرین در حدیث آمده که وقت خواب دیدن چراغ را خاموش
باید نمود و حیله با وکنا بسلاح بدنان صنایع سازد و از حیله‌های او در طلب روزی
اینکه گفته اند که چیزی روغنی در شیشه سر تنگ دراز که دهن بسته شد سنگ ریزه
جمع نماید و در شیشه اندازد تا روغن بالا آید و بخورد و اگر شیشه بسیار سر تنگ
باشد دم خود را بدان فرو برد و بلیسد و چیزی خواهد که تخم مرغ را بسوراخ
برد دست و پا را بگرد تخم آورد و موشی دیگر دم او را گرفته بجانب سوراخ
کشد و چون موش در دیگ آب افتد و نتواند که بیرون آید موشی دیگر دم خود را
فرو گذارد که تا او دست در آن زند با بدنان بگیرد و بالا آید و گویند

چنانچه موش و عقرب کمال عداوت است و اگر کسی هر دو را در شیشه کند میان
ایشان صورت عجیبی واقع شود موش خواهد که دم او را بگیرد و قطع نماید و گرم
صفات او را نیش زند تا اگر یکی غالب شود و از نوع دیگر موش را و او را زخم
زند گویند درهم و دینار و زر و نقره که نخش قرار نصب شود و گوشیر ابرفت
بنت اند از عقب او بیاید تا آنکه بدان او بیت او را در گرد جمع چند بار بر گرد
او بر آمد پس برفت و دیناری بیاورد و نزدیک نهاد و همچنین یک یک بر آورد
می آورد و زر ما نصیر کردی تا آنکه بر دست بردن آوردی و چیزی دیگر
آتشی موش را که بدو برفت خاکستر آورد و انداخت و چون آن شخص
دانست که دیگر چیز نمانده موش را که بدو از برای اعضای او فائده نشر آید
کاین رسانه گنجایش ذکر آنها ندارد و از عجایب حیوانات آب سمک است و سمک را
بفارسی ماهی گویند و چون ماهی در آب سنگی دارد و حاجت بیاندازد بنابراین
پروردگار حکیم او را بالهای داده که بدان شنا نماید و او را استوار محکم مانند زره
و چون پوشانیده که بدنش را از آفات نگهدارد و چیزی بیوسته در آب است و او را
نفس کشیدن میسر نیست که بدان دم خود را نفس نماید بنابراین پروردگار او را
شش که باذن الله داده و از برای [illegible] و رنا و غیر او منفذهای جهنده

جهنده که بیرون می آید از صلب و ترائب و صلب استخوانهای پشت است و ترائب استخوانها
دارد که استخوانها سینه باشد و بعد از آن که نطفه در رحم قرار گیرد در رفته رفته پروردگار
بقدرت کامله آن نطفه را خون گرداند و آن را علقه گویند و بعد از آن خون را گوشت سازد
و آن را مضغه گویند و بعد از آن از گوشت اجزای استخوان نماید و گوشت بر گرد استخوان
بروید و حق تعالی در کلام مجید اشاره باین حالات فرموده و گفته خلقنا الانسان
من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم
خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فکسونا العظام
لحما و از اهل تجربه نقل است چیزی مرد و زن در قعر رحم قرار گیرد در رفته رفته مدور
میشود و شش شبانه روز سفید رنگ است بعد از آن هر دو سرخ و خفیف آن جسم مدور
یک نقطه چون هم میرسد که آن موضع دل است و بعد از آن هر نقطه دیگر از خون هم
یک نقطه در بالای دل است و آن مجاری است و یک نقطه در پشت است و آن
جای حکم است و این سه عضو که ابتدا خلقت ایشان میشود در بدن عظیم و از آن
اعضا ریشه میکوبند بعد از آن هر نقطه خون کشیده میشوند و بهم متصل
و همین این احوال در سه روز واقع میشود و شش روز که نطفه بعد از روز میشود و گاه بعد
که یکی روز بیشتر یا بیشتر واقع شود و گاه بعد از شش روز دیگر همچو جسم مدور رنگ خون
میگیرد و گاه باشد که یک روز یا دو روز بیشتر یا کمتر واقع شود و بعد از آن بعد از ده روز

علقه گوشت مضغه شود و دماغ و جگر از یکدیگر متمیز گردد و مهره پشت پیدا آید و کار
بشکند که ۵ روز بیش و پس واقع شود پس آنگاه پروردگار گوشت را استخوان
گرداند و استخوان را گوشت پوشاند و از حکمتهای عجیبه آنکه پروردگار خمیر حیض را از
اطراف بدن جرم آورده و طفل را بدان تربیت نماید و از اینجهت است که زن در ایام
حمل حیض نمی‌بیند و دیگر از عجایب حکمتها آنکه پروردگار رقیقی آفریده که یک سرش متصل است
بناف طفل و یک سر دیگرش متصل است بموضع خمیر که آنرا اجفت گویند و پیوسته خمیر حیض
از راه روده ناف طفل میرود و از ناف بجمیع بدنش میدود و بدان پرورش می‌یابد
و خمیر طفل متولد شود آنرا روده ناف قرار جدا نمایند و دیگر از عجایب حکمتها
آنکه پروردگار راه زرای فضله طفل از آفات نجاست پرده برگرده او کشیده و آنرا زهره
مشیمه گویند تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از حکمتهای پروردگار آنکه بدن
انسان را از پاره استخوان بنا فرموده و استخوانها بسیار هم فصل کرده که نشستن و دیر
خواستن و خوابیدن و گرفتن و دادن و رفتن و آمدن و دویدن ممکن باشد و فایده
دیگر آنکه بتوانند که بعضی از اعضا را بجنبانند که با بعضی اعضا بجنبند و فایده دیگر آنکه اگر آفتی
بیک عضو برسد آن آفت بجمیع بدن نرسد و فایده دیگر آنکه بدان انسان را حیوانات مکرم
و مرتبت پیوسته گردد و ترتیب عمل نماید و کاری بسیار در بدن هم برسد و از مفصلها
استخوانها بیرون میرود و پس اگر یک استخوانها بسیار یکبود کار در بدن میماند و بیت
مرتب شد و چنانچه گفته اند مجموع استخوانها را آدمی بعضی از استخوانها که یک پاره

قالت

است و چهل و چهار پاره است زانکه سر ترکیب کمتر از بیست و پنج پاره استخوان شده و از
عجایب حکمتهای پروردگار از چهار استخوان چهار دیوار از استخوان پیشانی و چهار دیوار از استخوان
سر را مانند شقیقه بر گرد کرانه و آنرا جایگاه دماغ گردانیده آنرا مغز سر نیز گویند و چون
دماغ بغایت لطیف و شریف است و موضع حس و ادراک و فهم و حفظ و خیال است
پروردگار آنرا بهفت طبقه محفوظ نموده اول پرده زیر کرده کشیده و پنجم
قلب سیم جرم استخوان و در روی جرم استخوان پرده کشیده که آنرا سحاق نامند و بر بالای سحاق
گوشت آفریده و بر بالای گوشت پوست خلق نموده و بر بالای پوست موی روییده تبارک
الله احسن الخالقین و اگر پرسند که پروردگار سر را چرا مدور آفریده بجهت
که در آن فایده است و از جمله آن فایده‌ها آنکه این شکل در نظر خوش‌تر است از باقی
شکلها و فایده دیگر آنکه اگر سنگ یا چوب بدان رسد اندک خراشی نکند بخلاف
باقی اشکال و فایده دیگر آنکه مدور فراخور از شکلهای دیگر است در صورتی که مخلوق
برابر بشد با شکلهای دیگر و از عجایب حکمتها استخوانهای آنکه پروردگار بسیاری
از استخوانها را مجوف آفریده که ناستکین باشد و حرکت آسان واقع شود و جوف
استخوانها از مغز پر نموده که مغز استخوان شود و جوهر او نگذارد که یک جزو شکسته
بر استخوانها غالب شود و چون پروردگار بحکمت کامله و قدرت تمام و استخوانها
بدن انسان را بر وجه احسن بهم ترکیب نموده پس آنرا بطناب رگها و پوست محکم و استخوانها
و گوشت آنرا اندود نماید چنانچه فایده را بکل نه و در فایده و بر روی گوشت از بهر

و پوست آنرا اندود نماید

استحکام پوست کشیده چنانچه فایده بعد از اندود کلاه در کار نماید تبارک الله
احسن الخالقین و بعد آنکه در گوشت چند فایده است فایده اول آنکه استخوانها
بدان محکم شوند و رخنه‌ها بدان گرفته گردند فایده دوم آنکه خمیر حیض را رخنه‌ها هم برسد
و طبیعتش گرم و مرتبت بدن را گرم و تازه نگه میدارد و فایده سیم آنکه اگر گوشت
نبود استخوانها بدن بهم بوده شدی و شکسته گشتی فایده چهارم آنکه اگر گوشت در بدن
نبودی نشستن و خوابیدن و خوار شدی نه هیچ کس مردم کلاغ و خوار نشستن آنرا کشیده
تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از حکمتهای انگشتان که از همه اعضا خوبتر
و بدان قیاس باقی اعضا توان نمود و بعد آنکه چند مقصود از انگشتان خدمت پوست
بنابراین ترکیب کمتر پاره استخوان نمود زیرا که اگر یکپاره استخوان میبود یا
۵ پاره بسیاری از خدمتها فوت میشد مثلا اگر میخواست که مشت را گره
نماید و دستش را از خود فرق نماید نمیتوانست و همچنین چیزها مدور را
از زمین نمیتوانست برداشت و همچنین اگر میخواست که کف را پر نماید
و بدان آب خورد نمیتوانست و اگر چنانچه زیاده از ۳ استخوان میبود
از اعتدال بیرون میرفت و کم قوت میشد و از حکمتهای انگشتان آنکه پروردگار
چهار انگشت را متقابل بهم آفریده و انگشت بزرگ را از آن چهار جدا آفرید
و قوتش گردانیده که تا برابر آن چهار انگشت بهم بشد و چیزها را بدان
از زمین تواند برداشت و اگر چنانچه انگشت بزرگ از چهار انگشت جدا و

دور

دور نمیبود چیزها بدو را اصلا نمیتوانست برداشت و چیز نمیتوانست نوشت و
چیزی نمیتوانست دوخت و خار را نمیتوانست از پا کشید و از حکمتهای انگشتان
آنکه پروردگار بعضی را دراز و بعضی را کوتاه آفریده تا آنکه در وقتی که کف را
کاسه سازد و بدان آب خورد همه برابر شوند و چنین مشت را گره نماید و حکم
شود و چون انگشتان راست ایستاده بشد و شکل نصف دایره بشد و دایره
بهترین شکل است و دیگر از حکمتهای پروردگار آنکه انگشتان را بدو صلت آفریده
که تا در خدمت ضعیف نشوند و با صلابت تمام آن را میان تهی آفریده که تا در وقت
حرکت چابک بشد و در حرف آن مغز آفریده که تا از گرمی حرکت برابر خشکی
غالب شود و دیگر از حکمتهای انگشتان آنکه پروردگار بحکمت کامله استخوانها
قوی ساخته و در سر انگشتان قرار داده مانند فایده کلیدی و در سر استخوانها نیز
گرهی آفریده مانند کلیدی و در گویند اول فتح نمیدهد و بدیم بلا باجی تر
اینچنین ترکیب نموده و چنین عادت باید که محمول قوی‌تر بشد بنابرین بند اول از
دوم قوی‌تر است و دیگر از حکمتها آنکه مفصل انگشتان چون دایم در حرکت است
و استخوانها دایم سوده شود عمل تنگ استخوانها نشود بنابرین پروردگار
غضروف نرم در میان بندها آفریده که استخوانها بهم نسوده نشود و رباطات
مانند ریسمان بر بندها پیچیده تا که بندها از هم جدا نشود و گوشت بسیار
فراخور خدمت تا که سر بندها از آن بیرون نیاید و بسیار آن گوشت فضله

که بره سر بنده آسمان در آن حرکت نماید و دیگر از حکمتهای آنکه پروردگار انگشتان را
رکتوت گوشت و پوست پوشانیده که تا زود شکسته نشوند و سنگ چون سنگ
وغیر آن را از زمین توان برداشت و از حکمتهای آنکه پروردگار بر سر انگشتان
ناخن آفریده و در زیر مینهاده است فایده اول آنکه چیزی کوچک مثل پوزن
و دانه کنند توان برداشت دوم آنکه مدبر را در وقت ضرورت توان
خارید و از عجایب حکمتها آنکه چیزی بدن بخاریش در آید انگشت در دست بر سر آن
محل میرود و حظ میکند و فایده سیم آنکه خوف حافظ سر انگشت است و از آفتش
نگذاری مینماید و شمه از حکمتهای آنکه پروردگار آنرا ده طبقه آفریده و بعضی
گرد آفریدگار کار تا بصنع خویش و حیثیت بعضی بر ده و سه آب منقسم شده
سنگ زجاجی و پس جلیده پس بعضی عنکبوت و عنب قرن ملتحم طبقه اول را
صلبه میگویند عام را استخوانی گویند و طبقه سیم را سنگی گویند و در میان طبقه
سنگی چشمیست مانند آبگینه که نشسته و آنرا رطوبت زجاجی گویند و در میان رطوبت
زجاجی چشمیست سفید و روشن و مدور و آنرا رطوبت جلیدی گویند از آنجهت سفید و خفاف
مانند جلیده و جلیده شبیه بشیشه گویند که گداخته و جامد شده باشد و آنرا بر دری نیز گویند
زیرا که مانند پرده است که بفارسی آنرا اگر گویند و بر بالای رطوبت جلیدی چشمیست
مانند سفیده تخم مرغ و آنرا رطوبت بیضی گویند و غذای رطوبت جلیدی
از آن رطوبت است و از رطوبت زجاجی در زیر است و گفته اند که در میان

دیگر

دیگر

در حقیقت عدد چشم

۱۰ الوبر

بر رطوبت جلیدی واقع میشود و بدیده رطوبتها بر دو نوع است والات این رطوبتند
و بر بالای رطوبت بیضی پرده است تنک مانند خانه عنکبوت و آنرا عنکبوتی
گویند و بر بالای آن پرده عنبیست و آنرا عنبر از اینجهت گویند که در میان
آن سواد اخضر است مانند دانه انگور که چون بنبال در آکنده باشند و این سوراخ
پروردگار برای این نهاده که تا نور بصر از آنجا گذر نماید و این طبقه را از روی
حکمت صلب و محکم آفریده خصوصاً حوالی نور را که تا نور را بجال خود مانده بنظر
ضرر نرسد و در زیر این پرده پرده دیگر آفریده شده که نگذارد که رطوبت بصری از آن
گذرگاه نور بصر است بگیرد و بدانکه این پرده بالاتر نگهای مختلف میباشد و بعضی
وغیر آنچه بر بالای آن پرده قزحیه است و چنین قرار نشاط است در زیر آن نگهای عنبی
نمود است و این مجموع را حدقه گویند و از روی حکمت پرده قزحیه که بر دور چشم
و محل آفات است پروردگار آنرا چهار طبقه آفریده تا بعضی از طبقات را اگر
آفتی رسد باقی آنچه مانده چشم را ضایع نشود و از اینجهت است که بعضی گفته اند
که طبقات چشم مانند طبقات عالم اجسام است پرده و طبقات عالم چهار عنصر است
و نه فلک و از عجایب آفرینش چشم آنکه جایگاه و محل بینایی است چشم مانند آینه است
صورت آسمان و ماه و ستارگان در آن مینمود و دیگر از عجایب آنکه چشم مانند آینه است
و اندک غبار بر بینی ضرر میرساند بنابرین پروردگار حکمت کامله بیک چشم ساخته

مختلف می باشد

آفریده که پیوسته حرکت کند و آینه چشم را صیقل نماید چنانچه مذکور شد و از عجایب
چشم آنکه آنچه در دل پدید آید از غضب و سرور اثرش در دیده ظاهر شود و چون
چشم دیدبان ملک بدانست بنابرین پروردگار حکمت کامله در بلندی گردن او
جا داده و گردن را بعنوان از رخنه که بهر طرف که تواند گردید و چنین چشم را نازک
و لطیف آفریده بنابرین از بهر حفظش در زیر طاق بینی جای داده و ابرو را
مانند سایه بان بر سرش کشیده و پوستی را غلاف چشم ساخته که تا آفت اگر متوجه
شود بخواب او در دهان پوست روی دیده پوشیده گردد و مژگان آفریده که
پشته دیگر آب باشد بطور وقت بیداری داخل دیده نتوانند شد و مژگان
سیاه آفریده که تا دیده را خیره نگردانند اگر پرسند که پروردگار آب دیده را چرا
شور آفریده بجواب آنکه ملتحمه را محافظت نماید زیرا که ملتحمه نازک است
و شوری و بدی را از تعفن نگاه میدارد تبارک الله احسن الخالقین
پس چه که پدیده دل بر عجایب خلقت چشم گردد و اعلام عزم و وجود پروردگار
دانای توانای حی حکیم سمیع بصیر مرید کاره بهم برسد و شمه از حکمتهای پرگوش
آنکه پروردگار آنرا از استخوان بنا فرموده که تا وقت حوادث و آفات از آن
نشود و مانند صدف است آنرا پیچ پیچ آفریده که تا هوا در آن بند شود و کنج سوراخ
رسانند و دیگر آنکه راه بر جانوران گاه شود و نتوانند که خود سازد و دیگر باغ

رست نتوانند و فایده دیگر آنکه هوا با لغت گرم و سرد و نیک در خود داخل نشود تا موجب ضرر دماغ
گردد و اگر پرسند که پروردگار جواهر گوش را تنگ گردانید بجواب آنکه جانوران
از آن نفرت نمایند و در گوش داخل نشوند تبارک الله احسن الخالقین
و شمه از حکمتهای بینی آنکه هوا در آن بجد در هر نفس تازه از آن راه بشش
رسد و دو نرم استخوان که در اند دارند دل بزرگ که از دل سنه است داخل شود
و از رگهای بزرگ که در اند دارند دل بزرگ که از دل سنه است داخل شود
بسرایا بدن رسد و بدماغ خنک نماید و چنین گرم شود تا بخار هر نسد آنچه سده از بخار
که رفته بر گردد و دیگر از عجایب فایده های بینی آنکه پاره از هوا را بدماغ رسانند و دماغ
تازه گرداند و بوی خوش را بوی رسانند و حیوانات از آن و حیوانات بین
نفسهای که اگر نفس منقطع شود حیاة منقطع شود و بعضی از علما گفته اند که در هر شب
و روز سی هزار و هفت صد و چهار هزار نفس میکشد و گفته اند که هر نفس یکبار نفس
میکشد دل بیچاره حرکت میفتاد و دل میتاند روز صد و بیست بار حرکت میفتاد و
هر نفس از نفسهای بشش و هر حرکت از حرکتهای دل حیاة تازه یافت از دست بان
که بر آینه که عهده شکرش بر آید و دیگر از فایده های بینی آنکه هوا در آن معتدل شود
تا هوای بسیار بر دلش و دل رنجان نرسند و از فایده های بینی آنکه چون بادی
از خارج بر دماغ آینده بینی کسی را که دماغ گرد گفتن بعضی از عضوها بر دهن شود آنچه

غیر از این جواهر آفرینش

رسانند

و از حکمتهای پروردگار آنکه که در بینی دیوار کشیده که تا سقف بینی را نگاه داری
نماید و نیز نشده دیگر آنکه بینی را خوشگوار دانند که اگر همچنین بینی یک سوراخ فراز میداشت
بدنما می‌بود و نیز از حکمتهای پروردگار آنکه چون آنکه چون گاه که دل خواهد که مطلب مراد خود را
بکسی ظاهر سازد زبان را امر فرموده در فضای دهن بجولان در آید
و بهر غرض که در آوازی و حرفی ظاهر شود و از ترکیب حرفها مراد دل فهمیده
گردد و بدانکه پروردگار رقعه بینی را مانند مانند نای انبان ساخته و بینی مزامیر
انبان است و قصبه آن نرنای و از بیرون آمدن هوا از حنجره آواز صوت و صدا
ظاهر میشود و از حکمتهای آنکه از چنین آواز و هم آواز بهم نمیماند چنانچه روی آدمی
که یک وجب بیش نیست از چنین هزار یک بهم نمیماند و حکمت در این آنست
که شوهر و زن یکدیگر را شناسند و همچنین پدر و مادر و فرزندان یکدیگر را
بشناسند که تا کسی بغلط حق کسی را بکسی دیگر ندهد پس اگر اختلاف در رو
و آوازها نمی‌بود هم بغلط میدهند و از فایدهای این اختلاف ظهور کمال خدای
منعال است تبارک الله احسن الخالقین و بدانکه پروردگار که بقدرت
کامله روده را متصل بدهن ساخته بجهت عزیز نفس است و این متصل است بنفس
و دیگری محل آب طعام است و متصل بمعده است و این محل تعلق بمرئی خدا نمایند
و پروردگار بحکمت کامله از برای محل نفس سرپوشی آفریده که تا آب طعام از این راه
داخل

داخل نشود و در وقت آواز دادن و سخن کردن سرپوش مرخوانه میشود پس اگر در آشامیدن
خوردن و آب میدان چیزی در حلق نفس داخل شود بسرفه دفع آن میشود و شش متصل
دل را باد میرساند که تا گرمی دل باعث هلاک نشود و بدانکه دل پادشاه ملک بدنست و
تمامی اعضا بحضرت باری در فرمان و بندهٔ پروردگار او را در میان ملک بدن کرامت
و رتبت حاصل داده و از بعد نفخت پرده بروی پوشانیده و بر داد و حصار از
استخوانهای سینه و پشت و پهلو ترتیب داده و استخوانها را بطناب محکم ساخته و گوشت
و پوست آمده و نموده تبارک الله احسن الخالقین و حکمتهای
ولادت طفل آنکه چون در رحم مادر اعضای طفل تمام گردد و جابر وی تنگ شود
بالهام الهی بحرکت در آمده راه بیرون طلب کند و سر خود را بنا بر آستانه پیش نموده
بیرون آید و پروردگار برحمت خویش مادر و پدر را مشفق و مهربان ساخته در
محافظتش سعی نمایند و از برای غذای طفل خون حیض را به پستانها روان ساخته
آنرا شیر سفید کرداند و طفل را علم ساخته که بمکیدن آغاز نماید و سر پستان
مدور ساخته که تا در دهن بند شود و مکیدن ممکن نشود و سوراخهای که مکیده بر سر پستان
آفریده که تا شیر ریخته نشود و طفل مکیدن بیرون نیاید و چون طفل از برای استحکام بدن
محتاج بخوردن نان و طعام شود و بقدرت کامله از بهر روز دندانها محکم و صلب آفرینش
بروئیده و دندانها را پیش را تیز و نازک و برنده ساخته که تا بدان کره را توانند کشید

دهن را بنفس دنیا آورد او را مقدار از حافظه میدهد که
یعنی هر که فکر کند که خدا چنین بداند و فایده و ضرر چیزها را فراموش نماید و دوست و دشمن را
شده کو آنها را بهم نگذرد و چیزی سنت را فراگیرد و خط و کتابت بیاموزد و داد
الا اندکی فراموش نماید و با انجال آدمی مقدار از فراموشی داده که بعضی چیزها فراموش
نماید و پیوسته در تأسف و حسرت نباشد و یکباره دست از دنیا نکشد و ترک زن و فرزند
نماید و دیگر آنکه در حق او نعمتها اند فراموش کند و کینه در دل نگیرد و از حکمتهای آنکه طفل
عقل از مادر میزاید آنست که اگر عاقل مرئی و بر هنه از شکم مادر بیرون می‌آمد و میدید
که بر عورتش نظر میکنند خجل میشد و دلگیر میگردید و چون میدید که دیگران او را ختنه
شوی میدهند و در کهنه میپیچند و در گهواره می‌بندند کمال خشم و الم او را حاصل
و فایده دیگر آنکه اگر عاقل میزائیدند تمامی عالم ویران می‌بود و بنا بر عده حیوان و انسان
و آسمان و زمین او را چیزها دست میداد و آنچنان پراکنده خاطر میشد که چیزی را
نمیتوانست گفت چنانچه طفل و مرد عاقل را هر گاه که بمیرند آن طفل زود زبان آن
طایفه را یاد میگیرد و آداب آن قوم را آموزد و مرد عاقل تا بر آنکه بر زبان طفل و او را حاصل
می‌شود چیزی نمیگیرد و فایده دیگر آنکه اگر نادانی و بیعقل میشد و او را ظاهر طفل نکند
در نظر مادر و مادر شیرین نگاه میبود و از تربیتش خجل نمیشد و فایده دیگر آنکه
نادانی و ضعیفی بدن طفل آنست که تا بدو مادر او را تربیت نمایند و پرورش کنند

و چیزها را بهر بدن و سخن را توانند گزید و دندانهای عقب بعضی را مدور و سر
تیز آفریده که چند دندانهای سخت بدان شکسته و ریزه ریزه شوند و بعضی را پهن آفریده
که طعام بدان نرم شود و تا حس نداند از گلو فرو رود و معده از هضم نمودن آن عاجز
نگردد و از جمله حکمتها آنکه چون طعام در دهن بیاری دندانها نرم گردد
و با آب چشمه که متصل دهن است خمیر شده از راه مغز و راه معده شود
و در معده بحرارت که پروردگار در آنکه آفریده پخته گردد و چون پخته شود
آن از راه رگهای کوچک که بجگر متصل است داخل جگر شود و در آن که در معده
میماند قوة دافعه که گناس معده است آنرا برده که بدان متصل است می‌اندازد
و آنچه داخل جگر میشود بحرارت که پروردگار در آن آفریده جوش میزند و پخته میگردد
و از آن خون و صفرا و سودا اندکی بطوبت بهم میرسد و اصل آن خون است
و کف آن صفراست و دود آن سودا و خون بقوة و همراهی صفرا از راه رگهای
که بجگر متصل است بجمیع بدن میرود و گوشت میگردد و بخود بدن میشود و
اتصالی که رگها بیکدیگر دارند مثل اتصالیست که خطها بر کرد درخت بیکدیگر دارند
و آنچه از صفرا که در جگر میماند بزهره میرود و سودا در سپرز ریخته میگردد و سودا
قوت استخوان بدان میگیرد و رطوبتها که در جگر بهم میرسد بی نهایت میرود و

بزرگ گفتند تا یکی گرسنه شد تا وارث دیگر از ایشان عقب بعضی لامه و رو سر
و فائده دیگر آنکه تا پدر و مادر هر دو زنده باشند و فرزند دار شوند و بعضی را این آفریده
اند که بزرگ شود عقلش اندک اندک ترقی آید و بوجه طلب معاش میسر نمودن آن عاجز
و فارغ و لعتبار و هیبت در کار است بنابراین پروردگار او را بعد از سن بلوغ که در
دیروت میدهد چون در زنان بلکه زودتر از آن دقت مطلوب روی میدهد
بحسب ارد بارک الله احسن الخالقین پس هر که بچشم دل ملاحظه کند
خلقت نماید او را علم یقین بوجود پروردگار دانا و توانا سمیع و بصیر پدید و کاره بهم رسد
چرا که در عقل عقلا بر گذشت که افعال مشتمل بر کمال حکمت بخود حاصل نمیشود و از ناداران
و عاجز صادر نمیگردد و بدانکه چون فکر در آثار موجب معرفت پروردگار است بنابراین
ثواب عظیم دارد و در کتاب کلینی از حضرت امام جعفر صادق ع نقل شده که افضل
العبادة ادمان الفکر فی الله و قدرته یعنی افضل عبادتها فکر در خدا
و قدرت خدا نمودن است حق تعالی اهل فکر را بتفکر مدح و ثنا کرده و فرموده که و
یتفکرون فی خلق السموات والارض و از ابوذر پرسیدند که عبادت
ابوذر چون بود جواب گفت که گوشه اختیار نمود و روز و شب بفکر میگذرانید اما
باید که فکر در ذات خدا واقع نشود چرا که بفکر بکنهش نمیرسد بلکه اکتفا بفکر در آثار باید
نمود از حضرت امام جعفر صادق ع روایت من نظر فی الله کیف هو هلک

یعنی

یعنی هر که فکر کند که خدا چون است هلاک میگردد و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست
تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی الله و لکن اذا رأیتم آلاء الله فانظروا
الی عظیمه فانظروا الی اعظم خلقه یعنی حذر کنید از فکر در ذات خدا
و لیکن اگر خواهید که نظر کنید در عظمت پروردگار پس نظر کنید در مخلوق عظیم
پروردگار و از حضرت امیر المؤمنین ع نقلست که من تفکر فی ذات الله
الحد و من تفکر فی آلاء الله وفق یعنی هر که تفکر در ذات خدا کند
ملحد میشود و هر که تفکر در نعمتهای خدا کند توفیق خواهد یافت و منکر غیر فکر
در نعمتهای پروردگار نیست میکند معرفت او محبتش زیاد میشود و هر چه بیشتر
کاملتر میگردد **فصل** دیگر بر وجود خدا و آنکه بیدانیم که هر که از اقتضا
خدا نشناسی که کاش بحد انتظار رسد و دستش از همه چیز بریده شود و از همه
ناامید گردد در این حال یکی متوسل میشود که او را از آن ورطه نجات دهد
و آنکس خدای دانا و توانا است **شعر** بر ورطه که نمیدانی که نجات از آن کس به بین
که نجات آمدت یا کو او است خدای که بازنده و رسیده حضرت امام جعفر
صادق ع انکار رسالت نمود حضرت امام ع فرمود که آیا پدر یا نشسته زنی

آتشی امام گفت احوال دریا را دیده زندگی گفت بلی در روزی با پدر بودم که زیر
و کشتی را شکست و کشتی با آن غرق شدند و من و پدر بر تختهای کشتی جستیم
پس ناگاه از لوح بزرگی بر آمدم و در طلب تمام امواج گرفتار شدم تا آنکه از دریا
بکنار افتادم پس حضرت امام ع فرمود که پس از آنکه این قضیه واقع شد اعتماد
بر کشتی و کشتی بان بعد از آن اعتماد بر لوح بود پس همه اینها از دست
بیرون رفت آیا در این حالت دون بر خود قرار دادی یا امید سلامت داشتی
پس زندیق ساکت شد بعد از آن حضرت امام ع فرمود که بدرستی که همانا
آنکسیست که در آن وقت بدان امید دار بودی و او است آنکسی که نجات داد
تو را از غرق پس زندیق در دست حضرت امام ع اسلام آورد و در حدیث دیگر
نقل شده که از حضرت امام جعفر صادق ع پرسیدند که دلیل بر هستی پروردگار
چیست فرمود که بزرگترین دلیل بر هستی پروردگار هستی نفس است زیرا که
هستی خود از نیست از چه حال بیرون نیامده یا خود بخود بوجود آمده است یا
هست بودم یا آنکه نیست بودم اگر خود بخود آمده است گردم که هست بودم
این محال میشود زیرا که هست بودن می عقلست و اگر خود بخود آمده است

گردم که نیست بودم این هم محال میشود زیرا که نیست راست کردن می هست و باطل
پس معلوم شد که فرض هست کرده هستی هم که نیستی می محال میشود و دلیل
دیگر آنکه بر وجود واجب الوجود میگوییم که هر که تأمل نماید میداند که هر چه هست
سایه که نیستی بر ذاتش روا نباشد و از غیر هستی یافته بلکه بر ذاتش واجب الوجود
میگویند و یا آنکه نیستی بر ذاتش روا باشد و هستی از غیر یافته بلکه بر ذاتش ممکن الوجود
گویند پس میگوییم که واجب الوجود که نیستی بر ذاتش روا نیست نمیشود هیچ ممکن
موجود نشود زیرا که نیستی بر جمیع ممکنات روا است و هر چه نیستی بر ذاتش
روا است غیر موجود نشود زیرا که ظاهر و معلوم است که هر چه هستی و نیستی نظر
بذات او مساوی باشد بخود بخود آفریده کار موجود نمیشود پس اگر غیر ممکن که واجب الوجود است
نمیشود هیچ ممکن موجود نشد پس ثابت شد که واجب الوجود هست که ممکنات
وجود از وی یافته اند و از این دلیل بر وجود واجب الوجود گفته شد و دلیل دیگر
از راه دیگر [illegible] خواهد بود و دلیل دیگر آنکه میگوییم که ذات
پروردگار عالم اگر همیشه باشد و در وقتی از اوقات معلوم بشود لازم آید
که هرگز موجود نشود زیرا که کسی نیست که او را موجود سازد چرا که هستی هر چیز
از او است و بغیر ظاهر در وقتی است که معلوم و خود بخود نتواند شد پس باید

که حق تعالی ازلی باشد و دلیل دیگر آنکه وجود حق تعالی عین ذات اوست پس نیستی
بر وی محال باشد زیرا که ذات او تعالی حق تعالی که وجود حق تعالی عین ذات اوست
رباعی حق را زه چه خود جدا نبود ۱ پیوسته ز هستیش جدا نبود ۱ آنکس که
بدو راه وصف عدم ۱ سالبه بصفت جلی لانبود ۱ اگر پرسند دلیل بر اینکه
پروردگار شریک ندارد چیست بگو که دلیل بر این آیات قرآنیست قُلْ هُوَ اللّٰهُ
سوره است که در اثبات یگانگی پروردگار نازل شده و از جمله آیات این آیه است
اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ یعنی الله تعالی ذاتیست که بغیر از او الهی
نیست و او حی است و قیوم و مخفی نماند که الحی که پروردگار حاجت به دلیل ندارد و دلیل
نقلی بر وی بسیار است بلکه ظهور وی در دین بمرتبه رسیده که احتیاج بذکر دلیل ندارد
و اگر پرسند که دلیل بر اینکه پروردگار مثل و مانند ندارد و از جنس چیزها
نیست چیست بگو که دلیل بر این آیه لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ است که حق تعالی
بر او وصف کرده یعنی نیست مثل خدا چیزی و دلیل دیگر بر این آنکه میگوییم که اگر
چنانچه از جنس چیزی بشد لازم آید که او را شریک باشد و ثابت نمودیم که او را
شریک نیست و دلیل دیگر آنکه هر چه بر ذات حق تعالی جنس چیزی نبود و دیگری
از جسم و عرض مانند باشد اگر پرسند که جسم و عرض چیست و دلیل

براحتیاج حق شان چیست بگو که جسم نام چیزیست که او را طول و عرض و عمق باشد و خشک
نیست که هر چه اینچنین باشد محتاج خواهد بود به آخر و بکسی که اجزا را بهم ترکیب نماید و غرض
چیزیست که قایم بجسم باشد و با جسم موجود نتواند شد مثل رنگ و بو و طعم و امثال
آن پس ذات مقدس الهی نه بجسم مانند است و نه بعرض و الا لازم آید که محتاج بغیر
باشد و احتیاج بر ذات حضرت باری تعالی محالست پس چیزی ثابت شد که ذات الهی منزه است
و بچیزی نماند و از جنس چیزی نیست پس نتوان گفت که خدا چیست و چیز است
رباعی مانند خدا هر چه دانا نبود ۱ هرگز با مثال مانند نبود ۱ در ذات خدا چیز و چه گفتن
جهلست زانرو که ز جنس آنچه دانا نبود ۱ و از آنچه گفتم معلوم شد که کسی نمیتواند ذات
حق سبحانه و تعالی را رسید زیرا که هر چه او را مثل و مانند نباشد مخلوق او را ادراک
نمیتواند نمود پس بنا بر این هر چه بخاطر گذرد و ذهن او را ادراک نماید او غیر خدا است
رباعی در ذات خدا اگر به عین خطا ۱ بشناس صفاتش از ره صدق و صفا ۱ تو
بود و خیالی بر گذرد ۱ آن ره خطا نشو ذات خدا ۱ پس چیزی ثابت شد که پروردگار جسم نیست
و بچیزی نماند پس باید اعتقاد نمود که او را دست و اعضا مثل چشم و گوش و زبان و دهان و
دماغ و دست و پا و غیر آن ندارد پس اگر کسی اعتقاد کند که پروردگار بدن و اعضا
دارد کافر است و همچنین اگر اعتقاد کند که خوردن و خوابیدن و نشستن و برخاستن
و آمدن و رفتن و حرکت کردن و ساکن شدن بر ذات مقدس او است کافر است

پس باید اعتقاد نمود که پروردگار متکلم است بمعنی که چیزی خواهد که مطلب پیغمبران
حفاظ آن باید نطق میکند و چیزی از اجسام مثل درخت و هوا و غیر آن کلام را و بسمع انبیا
رساند فصل دیگر باید اعتقاد نمود که آنچه مخلوق بدست او و سایر اعضا میکند خالق و احتیاج
بدست او و سایر اعضا آنرا میکند و چیزی کیفیت فعل آن کسی را دانستن ممکن نیست پس نتوان
گفت که فعل خدا چونست بیت ایزد که ز مستقیم کردونست ۱ از وهم و خیال در فزونست ۱ با نطق بامر کن بنا کرده جهان ۱ کردار خدا چه دانی از چونست ۱ فصل چون
بیان کردیم که پروردگار جسم نیست و از اعضا منزه است پس باید اعتقاد نمود که آنچه
بحواس ظاهره مثل چشم و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه آنرا ادراک میکنیم و آنچه بحواس باطنی
آنرا فهم میفهمیم پروردگار با احتیاج حواس ظاهر و باطن آنرا بجهت خصوصیت نمی داند و ادراک
نمی نماید و هیچ چیز در هیچ وقت بر ذات مقدس او سبیل نیست و جز عقل و فهم بکنه علم حق تعالی
نمیتوانند رسید نتوان گفت که عقلش چونست بیت سازنده طاق زرنگار گردون ۱ عقلش
بود از حساب و اندازه برون ۱ هر ذره که هست و نبود خواهد بودن ۱ دانند که همیشه او
بیچون ۱ و مخفی نماند که قبر که بقلب کیفیت علم حق تعالی نمود آنرا عظیم کرده اند فصل
چون ثابت شد که پروردگار جسم نیست پس باید اعتقاد نمود که در مکان و جهت نیست زیرا
که مکان و جهت مخصوص جسم است پس اگر اعتقاد کنند که پروردگار در آسمانست یا در زمین یا در
یا در عرش یا در شمال یا در جنوب کافر است باید اعتقاد نمود که پروردگار با آنکه در مکان و جهت

نیست در همه جا حاضر است با بعضی که قدرت بر همه چیز دارد همه وقت یکی دارد و همچنین
علمش در همه چیز در همه جا و در همه وقت یکی است فصل خدا که ذات خدا متعال
زانرو که نه جسم باشد و نه مثال با آنکه مکان و جا نباشد او را باشد همه جا با همه کس
همه حال فصل چون دانستی که هستی پروردگار روا نیست پس باید اعتقاد
نمود که زمانه نیست زیرا که زمانه چیزی میگویند که در زمانه پیدا شده بزرگ و چیز تواند
بود که حق تعالی زمانه باشد و حال آنکه زمان وجود از وی یافته رباعی سازنده روز و شب و زمانه
نبود ۱ هستی وی و هر مکان و مکانه نبود ۱ در ذات خدا کی و کی ممکن نیست ۱ زانرو
که زمانه و مکان نبود ۱ فصل چون دانسته شد که پروردگار جسم نیست و در مکان و جهت
نیست پس باید اعتقاد نمود که دیدنی نیست و دیدنی در دنیا و آخرت ممکن است
زیرا که شرط دیدنی باید اعتقاد نمود که جسم و مکان برابر نظر باشد تا دیده شود و بیان کردیم
که پروردگار جسم نیست و در مکان و جهت نمیباشد پس بدیدن وی طلب نباشد فصل چون
دانسته شد که حضرت حق سبحانه و تعالی جسم نیست و احتیاج بچیزی ندارد پس باید دانست و اعتقاد
نمود که الم و لذت عارض است مقدس نمیشوند زیرا که لذت تغیریست که سبب حصول چیزی که
نفس بدان احتیاج دارد حاصل میشود و دلیل دیگر بر این آنکه اگر الم و لذت بر ذات حق سبحانه و تعالی
لازم آید که مثل انسان و سایر حیوانات باشد و ما بدلیل انسیتم که ذات حق سبحانه و تعالی
مثل و مانند ندارد و دلیل دیگر آنکه الم و لذت تابع مزاجست و مزاج مخصوص جسم است و ما بیان
کردیم که پروردگار جسم نیست و چون احتیاج بذات مقدس الهی است پس باید اعتقاد
نمود که هیچ صفت حادث عارض آن نمیشود و نیز اگر هر چه عارض ذات مقدس میشود البته باید

که صفت نفسانی و حالت است چرا که نفس زاده پروردگار است پس بدیه که صفت که عارض
ذات شد نفس آن شود از صفت کمال شد و این نقص است زیرا که لازم می آید که پروردگار
کامل حق تعالی بی بهره باشد و لازم آید که پیش از حدوث این صفت ذات نقص داشته
و این قبل است و حق ثابت شد که ذات حق تعالی از آلایش ذات و صفت حادث و غیر حادث است
پس بدیه اعتقاد نمود که مراد از رضا و غضبش ثواب است و مراد از غضب و قهر و عذاب و شقاوت
و عقابست **شعر** چون دانسته شد که حضرت حق سبحانه و تعالی واجب است اگر پرسند که وجود واجب
تعالی عین ذات است یا زاید بر ذات چنانچه اشعریه گمان کرده اند بگو که وجود واجب عین ذات است
اگر پرسند که وجود ممکن عین ذات است یا زاید بر ذات بگو که زاید بر ذات است اگر پرسند که وجود یعنی
عین ذات واجب است و چه معنی زاید بر ذات ممکن بگو معنی اینکه وجود عین ذات واجب
است که نسبتی بر ذاتش نیست و ذاتش صدور آثار میشود اما آنکه صفت وجود عارض
شود و در ممکن غیر ذات است یا بمعنی که ذات ممکن میتواند بود که موجود شود و میتواند
بود که معدوم باشد و اما آنکه وجود عارض او شود موجود نیست و صدور آثار نمیشود پس حاصل
اینست که آثار واجب تعالی از ذات تنها صادر میشود و آثار ممکن از ذات ممکن با صفت وجود
صادر میشود و آثار ممکن با صفت وجود صادر میشود اگر گویند که چه دلیل وجود واجب تعالی عین
ذات است بگو که دلیل بر این آنکه اگر وجود واجب تعالی زاید بر ذاتش باشد پس صفت است
خواهد بود و صفت ممتاز بموصوف است پس لازم آید که وجود از واجب تعالی ممکن باشد زیرا که
ممتاز غیر ممکن است و دانسته شد که هر ممکن ممتاز است بعلت پس لازم آید که وجود واجب تعالی

بعلت

بعلت بعلت بعلت ذات و وجود واجب تعالی ممکن باشد و چون ممکن نمیتواند بود که علت شود زیرا که وجود
اثر ممکنات است و وجود واجب تعالی است و اما ذات واجب نیز علت نمیتواند بود زیرا که علت
ذات موجود نمیشود علت چیزی نمیتواند شد پس ثابت شد که وجود واجب تعالی عین ذات واجب تعالی
باشد **شعر** اگر پرسند که صفات است مثل علم و قدرت و حیات و سمع و بصر و غیر ذات
واجب الوجود یا زاید بر ذات چنانچه اشعریه گمان کرده اند بگو که این صفات عین ذات اند
اگر پرسند که معنی اینکه این صفات عین ذات واجب تعالی است بگو که مفهومش اینست که ذات کامل
واجب تعالی با آن صفت علم و قدرت و حیات و سمع و بصر و رضا و سخط و غیر ذلک الوجود کامل و ادراک و سمیع و بصیر و مشیت و صفت علم و قدرت و حیات و سمع
و بصر و رضا و غیر ذلک اگر پرسند که دلیل بر اینکه این صفات عین ذات واجب الوجود اند بگو بیت بگو
که اگر این صفات زاید بر ذات واجب الوجود باشند هر آینه ممکن خواهند بود زیرا که صفت ممتاز
بموصوف و هر ممتاز غیر ممکن است و چون این صفات ممکن باشند هر آینه ممتاز خواهند بود بعلت
و ظاهر است که غیر ذات واجب تعالی این صفات نمیتواند بود پس اگر ذات واجب الوجود خالق
این صفات باشد و رعایت کرد این صفات را و بوجود آورد پس لازم آید که این صفات موجود
موجود بوده باشند و اگر چنین این صفات اخیر مذهب است در حالتی که این صفات بود پس لازم
آید که در کمال ذات و بکمال باشد با این صفات و هر که کمال او بوسیله غیر باشد در حد ذات
خود ناقص بود و ناقص هر ذات با کمال قوی کمال حالت است اگر در نظر عقل ممکن نیست که از
ذات ناقص چیز صفات صادر شود و دلیل دیگر آنکه لیس کمثله شیء است چرا که اگر صفات
خارجه زاید بر ذات باشند لازم آید که خالق مثل مخلوق باشد و دلیل دیگر قل هو الله احد است

و شک نیست که احدیت و فردیت متحقق میشود که با وجود ذات مقدس آن صفات زاید
نباشد و بدانکه این تحقیق از اتمه و علوم اسلام متواتر است از آنجمله سرور اولیا در بعض
از خطبهای خود فرموده که من وصفه فقد فرقه و من فرقه فقد ثناه و من
ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جعله یعنی هر که وصف کرد خدا را بصفت
زائده پس او را قرین ساخت بغیر و هر که خدا را قرین ساخت بغیر پس روی در خدا
قرار داد و هر که روی در خدا قرار داد پس پرستش که موجود از برای او ثابت نموده هر که
موجود از برای او قرار داد نشناخته است خدا را **شعر** پنهان بود از وهم خود ذات خدا
باشد پنهان و عالم از وی پیدا، ذاتش ز صفت بری ولی عین صفات عارف
کند صفاتش از ذات جدا **فصل** اگر پرسند که عدل چیست بگو که عدل اعتقاد
کردن است باینکه حق تعالی آنچه بد و ناخوش و قبیح است نمیکند اگر پرسند که دلیل بر حسن چیست بگو
که میدانیم که بد نمیکند هر کسی که قبیح و ناروا دانند بدی که اگر کسی داند قبیح است اجتناب
بآن نه نشناسد هرگز آن قبیح را نخواهد کرد و ما بدلیل دانستیم که حق تعالی همه چیز دانا است
و هیچ چیز نهان نیست پس البته قبیح نخواهد کرد و بد از وی سر نخواهد زد **بیت** که در دار
تمام احسان باشد، ناخوش نکند کسی که نکو باشد، بیشک نکند خدا آنچه بد باشد ناخوش آنکس
که نه حق و ناروا دان باشد **فصل** اگر پرسند که نبوت چیست بگو که نبوت اعتقاد کردن است
باینکه خدا را پیغمبران هستند که ایشان را بر این و بر ایشان خلق کند و خاص و فضل پیغمبران
محمد بن عبدالله ابن عبدالمطلب است و حق تعالی در توریة و انجیل که بر موسی و عیسی نازل کرده بود

احمد آنحضرت داده **بیتی** احمد که ز بهر او جهان شد موجود، هم اول انبیا و هم خاتم بود
موجود شد از بهر وجودش آدم، هر چند که آمد او ز آدم بوجود **شعر** اگر پرسند که دلیل بر راستی
پیغمبران معجزه است و معجزه چیزیست که غیر خدا کسی قدرت بر آن نداشته باشد مثل مرده زنده
کردن و کور مادرزاد ساختن و امثال آن پس هر که دعوی پیغمبری کند و حق تعالی دعوی او را
مستجاب نمیکند بمعجزه در دست وی ظاهر سازد بدانیم که در دعوی خود صادق است چرا
که اگر کاذب باشد خدای دانای عادل او را مستجاب نخواهد ساخت بمعجزه در دست
او ظاهر نخواهد کرد زیرا که معجزه در دست کاذب ظاهر شدن و تصدیق کاذب نمودن
قبیحست و ما بدلیل دانستیم که حق تعالی عادل است و ذاتی قبیح سر نمیزند و معجزات پیغمبر
ما علیه الصلوة والسلام بسیار و علمای شیعه و سایر مذاهب در کتب از آنحضرت و از ائمه قدیم علیهم السلام
نقل معجزات آنحضرت کرده اند شیخ طبرسی گفته که آنچه از معجزات آنسید کائنات علی
ضبط نموده اند سه هزار معجزه است و این معجزات غیر از معجزات آنحضرت و ذکری یا نیم
جانشینان آنحضرت سر زده و ما در این رساله مختصر از معجزات آنحضرت ذکری می نمائیم
و از جمله معجزات آنحضرت امور عجیبه است که در شب ولادت و قبل از اظهار رسالت واقع
شده و مختصر از آن اینکه در شب ولادت آنحضرت لرزه بر بنای کفر افتاده چهارده کنگره
از ایوان کسری که پادشاه ایران بود افتاد و آتشکده فارس که هزار سال بود که آتش آن
افسرده نشده بود افسرده گردید و دریاچه ساوه خشک شد و ایرانیان از شر جمله بر

افتادند و سر بر زمین سرنگون کردند و علم ساحران و کاهنان هر طرف شد و در صبح ولادت
آن علیه السلام جمیع بتان در بتخانها سرنگون گشتند و از جمله معجزات آنحضرت قبل از اظهار
رسالت این بود که ابر بر سر وی سایه می انداخت و دیگر آنکه آن آفتاب عالم تاب را سایه نبود
رباعی آمی بقبس از انبیا اعلم بود احمد ناس که در عالم بود زان سایه بود نبود همراه
که بود عرم جا که سایه نبود بود و از جمله معجزات آنحضرت بعد از رسالت که تا قیام قیامت
خواهد بود قرآنست که کلمات و عبارات کتیر و جهت ترتیب یافته که حد از بیت و قصی
هر چند خواستند که یک سوره مثل سوره قرآن بیاورند نتوانستند و عاجز شدند
اگر پرسند که چه دلیل بر اینکه فصحای عرب از آوردن مثل قرآن عاجز شدند بگو که اگر
قادر می بودند که مثل سوره قرآن بسازند می ساختند و آنحضرت الزام میداد زوجه
حضرت بنهد که لشکر کشیده جنگ و حرب نمایند و جان و مال خود را در آن معرض تلف
در آورده اگر گویند که شاید ایشان مثل سوره قرآن ساخته باشند اما بما نرسیده باشد
بگو که این احتمال باطلست چرا که دشمنان دین اسلام جمعیت بسیار میبوده اند از یهود
و نصاری و گبران و ملحدان پس میدانیم که اگر ایشان مثل سوره از سوره های قرآن میساختند
دشمنان دین نقل میکردند و بما میرسید و دیگر از جمله معجزات آنحضرت انشقاق قمر است که
ماه را بیک اشاره بدو نیمه گردانید و دیگر از جمله معجزات آنکه آنحضرت بر جذع نخلی خطبه میخواند
و چون منبر از برای آن رسالت پناه ترتیب دادند دار بر خطبه منبر رفت جذع نخلی
[illegible] برای آنحضرت رسالت پناه ترتیب دادند دار بر خطبه منبر رفت جذع

نخل

نخل از مفارقتش ناله میکرد و آواز میداد مانند شتر ماده و چون حضرت آنرا در بغل
بگرفت ساکن شد و دیگر از معجزات آنحضرت آنکه زنی یهودیه که نامش عبده بود
حضرت را بضیافت طلبید و گوسفند سالخورده کشت و پخت و زهر در آن آمیخت و چون
حضرت سر را بضیافت طلبید خواستند که از آن تناول نمایند گفت که گوسفند تکلم کرده
گفت که یا محمد مرا مخور که زهر آلوده اند و بعد از آن جبرئیل نازل شد و آنرا تعلیم
نمود که آنرا بگویند و خار العظیم بیامایند و بخورند و بعد از آن جهت کنند
و همچنین کردند هیچ اثری از آن زهر بحضرت رسول صلعم نرسید علی آلوسا میرسید
و از نقل شده که اهل طایف گوسفند بخته را زهر آلود کردند چون حضرت خواست که تناول
نماید گوسفند بتکلم در آمده گفت که یا رسول الله مرا مخور که زهر آلوده اند
و دیگر از جمله معجزات آنکه در خیبر سنگی را بر دست می بستند که بسته بودند در دست
مبارک حضرت رسول الله صلعم آنرا تسبیح میکرد و بعد از آن سنگ را گفت که
پاره شو پاره گردید و پاره بنوعی تسبیح مرغوب و دیگر از معجزات آنکه در
حدیبیه صحابه از تشنگی شکوه نمودند پس آنحضرت دست خود را در کوه آب
و دو بر داز انگشت پس چشمها روان شد صحابه همگی سیراب شدند و بهمه را
سیراب ساختند و ظرفها را پر آب نمودند و دیگر از معجزات آنکه قلیب حدیبیه
خشک بود پس آنحضرت تیر از ترکش بیرون آورد و بر آن غایب داد و وقف
بر در قلیب بنشان و چون چنین کرد فوارهٔ چشمه از زیر تیر روان شد

که حضرت امام حسن را با اعدا صلح خواهد نمود و زهر شهید خواهد شد و حضرت امام
حسین را در کربلا بتیغ اعدا کشته خواهد شد و حق داد که عمر تا یکسر اهل
بغی خواهند کشت بدانکه آنچه ما از معجزات آنحضرت ذکر نمودیم قطره ایست
از دریا و دانه کیست از بسیار و مخفی نماند که در نظر اهل فهم و بصیرت معجزه
آنحضرت اختصاص باین نوع معجزات ندارد بلکه هر که از ارباب بصیرت نظر در دین
و آئین آنحضرت کند و انواع طاعات و عبادات شب و روز شامل حال او باشد
و بر احکام آنحضرت رسالت پناه از واجبات و مستحبات و حرام و مکروه و مباح مطلق سلوک
میکند او پیغمبر برحق است و دین او دین خداست ختم رسلا که انبیا را
شاست هر کس که در او شک آورد گمراه است با دیده دل هر که ببینش نگرد
دانند بحقیقت که او رسول الله است انه کنتم رسل ان تو رخداوندیم حیران
احسن مسیح و موسی کلیم با دیده دل اندر طرف مینگرم روشن بود از پرتو
آن در تیتیم نقل است که بعضی از کفار که با ابی جهل و البصیر تا بعد چون نابال
با کال آنحضرت بر گریزه حنای معتقل را بیدیده اند با آنکه از وی معجزه به بینند
ایمان بر رسالتش می آوردند و میگفتند که روی او بر روی در فروغ کیان نمیماند
هر که را دل ز نور حق بدست در بدن روی پیغمبر معجزه است و بعضی دیگر در بیان

و دیگر از معجزات آنکه چهل کس از بنی هاشم که هر کدام یک گوسفند متصل نشستند خورد
بیک پای گوسفند بخشی و یکی پای تا سیر گردانید و دیگر از معجزات آنکه درختی را
طلبید پس آن درخت بسوی آنحضرت بشتافت و هر شاخ از آن درخت بنحوی
و باز درخت بر اصل خود رفت و باز بغرفه تا و نیمه بهم چسبیدند و بعد از آن درخت
گفت گواهی برسالت تو پس درخت گواهی داد و باز درخت را فرمود بجای خود
رفت نقل کرده اند که این معجزه در کمر در موضعی واقع شد که آنجا شتران میگشتند
و دیگر از معجزات آنحضرت آنکه جنبی بمدینه آمد در روز جمعه اهل مدینه بخدمتش رفتند
و از کم بارانی شکوه نمودند پس آنحضرت دست بر داشت دعا کرد پس ابری پیدا شد
آنحضرت مشتی بر داشت و ابر پیدا شد و شروع در باریدن کرد و متصل می بارید
تا آنکه در جمعه دیگر اهل مدینه بخدمت آنحضرت آمدند و از باران شکوه کردند که بسیار
ما را خراب نمود و راه مسافران غایب پس آنحضرت دعا کرده باریدن از مدینه
برطرف شد و در مدینه شتر بتکلم در آمده با آنحضرت گفتگو نمود و سوسمار بتکلم
در آمده بر رسالتش گواهی داد و دیگر از معجزات آنحضرت خبر از غیب است
که در میان اهل نقل متواتر است که از آنجمله خبر داد که حضرت امیر المؤمنین
با سه طایفه ربه خواهد نمود با ناکثین و قاسطین و مارقین و دیگر خبر داد
که علی بن ابی طالب حضرت امیر المؤمنین بخون سرش خضاب خواهد شد و دیگر خبر داد

که حضرت

اثبات نبوت که اهل مدینه و بصیرت را از آن علم یقین حاصل میشود اگر میگوید که محمد بن
عبدالله بن عبدالمطلب علیه السلام ادعای آنکه دعوی میکرد که آن پیغمبر که در کتب پیشین
مثل توریة والانجیل مذکور است که خواهد آمد منم و من افضل و اکرم و اعلم پیغمبرانم و بعد از
من پیغمبر نخواهد بود و او صیای من افضل از اوصیای پیغمبران دیگرانند و بر عاقل چنین
پوشیده نیست که چنین دعوی را که نمیکنند مگر پیغمبر صادق القول مجنون کذاب جاهل
دوست هوا پرست لایعقل که او را از روی آنکه بشر و بر کرسی مذهب احوال و اوضاع آن
نایه علم جزم و قطع بهم رسد که مجنون و جاهل و کذاب باشد پس ثابت میشود که او نبی
صادق القول بوده و شرح از احوال آنحضرت که بعد پدر و مادر و معلم در میان قومی نشو و نما
نموده که ظاهر و آشکار بود مشرک بودند بت پرستیدند و هلاک شدند دختران خدا میدانستند
و به اعمال قبیحه و افعال خسیسه مثل قتل نفس و شرب خمر و زنا و لواطه و قمار و امثال آن
اشتغال میداشتند و صاحب صفات ذمیمه مثل تکبر و عدوان و ظلم و حسد و طول امل و غیر آن
بودند و آنحضرت جهل به لوح که بر رسالت مامور شد و در این مدت در میان ایشان بود
هرگز دعوی نبوت عمل آخر خرق صفت قبیحه نموده بلکه او را کافران او را الصادق الامین میگفتند
و به امانت و راستی و شهرت داشت و بعد از آنکه اظهار رسالت نمود بدلایل و اظهار معرفت و
شناسی نسبت کرد و آنحضرت علی الطریق الی وحده نفس کتب صفات حسنه و ترک خصال سیئه
را بنا نهاد کرد و اعمال پسندیده مثل احسان و صله رحم و ادای امانت و صدق و راستی و انواع
طاعات و عبادات مامور شد و از اعمال قبیحه مثل قتل نفس و شرب خمر و زنا و لواطه

و کذب و خیانت و سرقه و قمار و غیر آن نهی فرمود و از بزار جریک از ملوک حق و تعدی
تعیین فرمود و انواع معاملات از بیع و اجاره و صرف ربه و غیر آن ترتیب داد و از برای جمیع
و نزاع حکما مقرر فرمود پس چون که من شاهده این احوال و اوضاع دین و آئین نماید یقین
میکند که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله جاهل و کاذب نیست بلکه پیغمبر بحق و مؤید من عندالله بدلیل
علم و دانائی و راستی او همین بس است که حضرت مرتضی علی علیه الصلوة والسلام که در دانشمندی
و وصی او بود و شک نیست که حضرت علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام صاحب معجزات
و کرامات و استدلال بجمیع علما و فقرا و قضی و ملقب است و در همه عارفان و زاهدان و
عابدان است و کمالات آن جناب بر رجال بود که بسیار بر آن گواه کرده که او را
الامین است و مالک یوم الدین است همچنین علم و دانائی و احوال و اوضاع و طاعات و عبادات
و دعوت و معجزات و کرامات ماه آنحضرت اشاعت و دلیل صحت بر صدق و راستی سید ابرار
صلی الله علیه و آله و ما اکنون همین دلیل که یاد کردیم حق سبحانه و تعالی در کلام مجید بیان اشاره
فرموده و گفته که قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم
تتفکروا ما بصاحبکم من جنة الا هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب
شدید یا شیخ طبرسی در کتاب تفسیر در معنی این آیه کلام را نموده که مضمونش این است
که بگو ای محمد امت را که من شما را یک موعظه میکنم که اگر بیان عمل نمائید بخدا برسید و یک موعظه
این است که از برای خدا از روی اخلاص با عناد و مکابره و یک یک بایستید و فکر کنید که چه چیز

فکر نمائید خواهید دانست که دعوی منصب پیغمبری بر هیچ بشر نمیباشد و آنحضرت
نه تهمت بشد، عاقل کامل که موثق بشد من عندالله و کسی که من شاهده احوال حضرت رسالت نماید میداند
که دیوانه یا کذاب نیست پس بدانکه عاقل کامل من عندالله موثق بشد اگر معراج پرسند بگو که
اعتقاد نمودن که حضرت سید المرسلین صلعم عدد آن در یک شب حق تعالی بقدرت کامله خود او را از مکه
معظمه به بیت المقدس برد و بعد از آن او را بآسمان برده تا عظمت در مرتبه خود او را بر نموده
در همان شب بمکه آورد باشد اگر پرسند که دلیل بر این چیست بگو که این امر است ممکن و حق سبحانه
و تعالی قادر است بر همه چیز و در کلام مجید خبر از وقوع این داده و احادیث متواتره که در این باب
واقع شده پس میدانیم که معراج رفتن آنحضرت بآسمان حق است اگر کسی از روی جهل و سفاهت
در این باب شبهه یا شک کند مؤمن نخواهد بود و از حضرت امام جعفر صادق ع نقلست که هر که
منکر سه چیز شود از شیعه نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت هر کس که بود منکر
معراج بی جهل باشد کافر بود ارباب قبول پرهیز کنند از منکر معراج نبی که در روز قیامت
فرستنده چه غول اگر پرسند که کدام آیه قرآن دلالت بر معراج دارد بگو که حق تعالی در سوره
بنی اسرائیل فرموده که سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی
المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع
العلیم و در سوره النجم گفته که علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی وهو
بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی
الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤاد ما رای افتمارونه علی ما یری ولقد رآه

نازل شد

و نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة الماوی اگر گفت معراج
پرسند بگو که احادیث در این باب بسیار است و ما در این رساله مختصر از مضمون
آن دو حدیث که در کتاب الاحادیث لاجهره الفقیه و کتاب روضة الواعظین و کتاب
مجمع البیان و تفسیر حسنی مذکور است میخوانیم. هم حضرت جبرئیل حضرت رسالت پناه
بر براق سوار نمود و براق از الاغ بزرگتر و دراز تر بود و بآسمان دنیا و آنحضرت
به بیت المقدس برد و آنحضرت نماز دو رکعتی گذارد و بعد از آن او را بآسمان آورد
و اهل آسمان او را تعظیم و تکریم نمودند تا آنکه بآسمان هفتم رسید که اراده الهی بیان تعلق گرفته
بود و در آن مکان مقدس پایه پروردگار حکم کرد وحی نماز برای وی تعیین و حق
و جانشین نمود و آنچه جا آنکه را از حضرت امیرالمؤمنین ع تا جرس صاحب صلعم آنحضرت
علیه السلام و صفت مذکور رخت و فقر امامت شان نمود و بناه فرستاد و بر امت او فرض او را
بآنحضرت بهشت داخل شد و میوه بهشت بخورد و بهشت را مشاهده نمود و در وقت
برگشتن گذرش بر پیغمبران افتاد در مجلد پیغمبر گفتند آنکه مرد رسی بحضرت موسی ع
واقع شد پس از رسالت پناه صلعم علیه و آله پرسید که چند نماز بر در دگار بر امت تو فرض
کرده اند حضرت رسالت پناه در جواب فرمود که پنجاه نماز در هر شبانه روز بر امت تو طاقت
ندارند بر دو رفتم طلب تخفیف کن حضرت رسالت پناه نیز شفاعت موسی را گرفت
و طلب تخفیف نمود حق تعالی عطا او را مستجاب ساخته ده نماز را تخفیف داد و چون باز گشت

و بموسی ملاقات نمود پرسید که چند نماز بر امت تو فرض شد حضرت رحمت جواب فرمود که چهل
نماز بار حضرت موسی ع گفت که امت تو طاقت این نماز ندارند برگرد و طلب تخفیف کن
القصه حضرت رسالت پناه بالتماس موسی پنج مرتبه برگردید و طلب تخفیف نمود در چهار
مرتبه چهل نماز تخفیف یافت و در مرتبه آخر پنج نماز تخفیف یافت و چون نماز به پنج رسید
دیگر قبول التماس موسی نمود اگر پرسند که چون شد که حضرت رسالت پناه در ابتدا طلب تخفیف
کرد بگو که ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب من لا یحضره الفقیه حدیثی نقل نموده که مضمونش
اینست که زید فرزند حضرت امام زین العابدین ع از پدر خود پرسید و گفت که ای پدر چرا
حضرت رسول الله ص در وقتیکه حق تعالی بر وی پنجاه نماز فرض گردانید چرا خود طلب تخفیف
نمود تا آنکه بعد از شفاعت موسی طلب تخفیف کرد حضرت امام ع در جواب فرمود که
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اینچنین نمود که پروردگار او را امر فرمایند و او
نافرمانی در مقام اینجا در آید که طلب تخفیف نماید که چون حضرت موسی رسید و او شفاعت
و التماس نمود سید المرسلین بنا بر اجابت شفاعت و التماس حضرت موسی بر گشته طلب
تخفیف نمود دیگر از پدر بزرگوار پرسید که چون شد که نماز به پنج رسید دیگر قبول شفاعت
موسی نمود حضرت امام ع در جواب گفت که سید المرسلین صلی الله علیه و آله خواهش امت او
با تخفیف در نماز اجر پنجاه نماز داشته باشند زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که من جاء

بالحسنة

بالحسنة فله عشر امثالها و بنا بر این چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بزمین آمد جبرئیل
بوی نازل شد و گفت پروردگار ترا سلام میرساند و میگوید که این پنج نماز به نزد من
به پنجاه نماز محسوب است دیگر زید گفت که ای پدر پروردگار با مکانست و او را بمکان او صف
نمیتوان نمود پس چه معنی دارد که موسی میگوید که برگرد بنزد پروردگار و طلب تخفیف
کن پس حضرت امام ع در جواب کلام او فرمود که مضمونش اینست که چنانچه در زمین
مسجد خانه خدا است و کسی که قصد مسجد نماید و مسجد رود قصد خدا کرده است و بنزد خدا
رفته است همچنین در آسمانها مکانها هست که کسی بدانجا رود بنزد خدا رفته است
و ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب امالی حدیثی نقل نموده که مضمونش یعنی ابان اینست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در برگشتن از بیت المقدس گذرش بر قافله افتاد از
قافله‌های قریش و ابن شتری گم کرده بودند و ابن شتری را ظفر یافتند بود حضرت از آن
آب خورد تشنه آنرا بخت چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بمکه رسید در روز
بازار گفت که الله قوافل مرا بیت المقدس برد و آنچه بعیران و منزلهای آن شتر
بمن نمود و گذارم بر قافله قریش افتاد در فلان موضع و ابن شتری گم کرده بودند و من
از آب ابن شتر خورده و باقیمانده را بخوردم پس ابو جهل بقریش گفت که فرصت است شما
افتاد ابن بعضی استدیه که سید المرسلین بوی دیده اند و احوال آنجا را خوب میدانند از وی پرسید
که چند ستون و چند قندیل در بیت المقدس است پس جبرئیل نازل شد و صورت بیت

بیت المقدس را در برابر آنحضرت آورد پس از هر چه می پرسیدند جواب میداد و چون قریش
جواب بر وجه صواب شنیدند گفتند که خبر میگیریم که قافله بیاید و آنچه در باب آن گفته
بپرسیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دلیل بر آنکه قافله در وقت طلوع
آفتاب خواهد رسید و پیش از آنکه شتران شتر خاکستری رنگ خواهد بود و چند روز دیگر
مردمان بجانب عقبه رفتند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را امتحان نمایند پس همه در
انتظار قافله بودند که ناگاه قافله در همان ساعت که حضرت فرموده بود رسید و پیش از آنکه
شتران شتر خاکستری رنگ بود و از شتر گردن و آب بیختن پرسیدند باز آنجماعت
خبر دادند که حضرت رسالت پناه فرمودند و در تفسیر علی از حضرت امام جعفر صادق ع
منقول است که چون حضرت رسالت پناه خبر داد که قافله در وقت طلوع آفتاب خواهد
رسید قریش بعضی را باستقبال قافله فرستادند و بر ساربان سفارش نمودند که در
هر شعری که بقافله برسید این را نگاه دارید و مکذارید که گفته قریشی آله علیه و آله درست
نشود پس جبرئیل نازل شده نگذاشت که قافله توقف نماید در همان ساعت که حضرت
رسالت پناه خبر داده بود قافله رسید و قریش را جواب معجزات ظاهره گفتند و رنیده نمود
ایمان نیاوردند اگر پرسند که چرا عروج بر آسمانها شب فلسفه دارند و گمان میکنند که
آسمانها قدیمند و رفتن در آسمانها ممکن نیست و داخل شدن در آسمانها ممکن نیست و از این
راه منکر معراج جسمانی شده اند و گمان کرده اند که عروج آنحضرت بروح شده است آیا این
مؤمن میتوان گفت یا نه بگو که صاحب این اعتقاد مؤمن نیست بلکه این مذهب مبطلانست

الله

که از روی ظن و گمان بدان اعتقاد نموده اند و این اعتقاد مخالف اعتقاد جمیع پیغمبران و
اوصیای پیغمبران است و دلیل معراج را بر وجه اختصار ذکر نمودیم و از آنچه ائمه
معصومین علیهم السلام روایت بسیار در حدوث آسمانها ان ربکم الذی خلق
السموات والارض فی ستة ایام و ترجمه اش اینست که پروردگار
شما خدا است آنچنان خدائی که آفریده است آسمانها و زمین را در شش روز و در چه در شش
روز آفریده شده حادث خواهد بود اگر پرسند که حدوث قدیم چه معنی دارد بگو که حادث
چیزی را میگویند که نباشد و پیدا شود و قدیم آنست که همیشه بوده و هیچ وقت نبوده است که
نباشد اگر پرسند که پیش از آسمانها روز و روشنی نبود پس چنین چرا فرموده که
آسمان و زمین در شش روز آفریده شده بگو که میتواند بود که مقصود اینچنین باشد که
امتداد آفرینش آسمان و زمین بمقدار روزی که اگر آسمان و آفتابی بود که بگردند
شش روز می بود و اما مذهب کسی که عالم را قدیم میدانند این است که معتقد ندارد و
در کتاب حجة الدارین قدیم بودن عالم را بدلیل عقل و نقل باطل نموده ایم اگر پرسند که
خلقت آسمانها و زمین چگونه واقع شد بگو که حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده
الله سبحانه و تعالی خواست که خلقت آسمانها نماید و فرمود باد را که آب را مرهم زند پس
باد چندان آب را بر هم زد که مانند کفی بر روی آب شد آنگاه مرغ آب کف را بر
بالا آتش بلند شد و آسمان گردید و حق سبحانه و تعالی در مکان حمید بدین اشارت نموده
گفته که ثم استوی الی السماء و هی دخان و از سفر اول توریة نقل شده که حق تعالی

در ابتدا جوهری آفرید و نظر هیبت الهی جوهر که آهنه شد و آب گردید پس از آب بخار
مثل جوهر دمیده شد و آب گردید و آسمانها از آن دود آفرید و بر روی آب کف
ظاهر شد مثل کف دریا و زمین را از آن کف خلق نمود و بعد از آن کوهها را آفرید
در زمین راسخان ثابت گردانید و حضرت امیر المؤمنین ع در بعضی از خطبه‌ها فرمود خلقت
آسمانها بتفصیل که مذکور شد بیان فرمود **فصل** اگر پرسند که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله پیش از آنکه مردمان را بدین اسلام دعوت کند بچه مشغول بود بگو که
آنحضرت همیشه بخدا پرستی و دین داری و طاعت عبادت مشغول بود شیخ مفید در کتاب
روضة الواعظین گفته که اجماع شیعه است که حضرت رسول از صلی الله علیه و آله همیشه رسول
و نبی بود و آنحضرت هیچ روزه میگرفت و نماز میگزارد بر خلاف آنکه فرستاده شده
و جبرئیل نازل شد حق سبحانه و تعالی جبرئیل را بروی نازل ساخت و فرمود که اظهار نبوت
نماید و این اظهار در بیست و هفتم ماه رجب واقع شد **فصل** اگر از عصمت انبیا پرسند
بگو که باید اعتقاد کرد که جمیع پیغمبران معصومند از جمیع معاصی و از سهو و نسیان اگر
پرسند که دلیل بر این چیست بگو که دلیل بر این آنکه حق تعالی عقلهای پیغمبران را کامل گردانیده
و دلهای ایشان را بمحبت و طاعت حق مشغول ساخته و دنیا را در نظر ایشان بصغیر کرده
و شک نیست که صاحب این حال و تلک گناه و معصیت نمیشود و دلیل دیگر آنکه اگر پیغمبران از
این گناه سر زنند بعضی از امت ایشان بتقلید ایشان بعضی چیزها که خدای حکیم کسی را بفرستاده
دلیل

کسب کرا راه نمیشود و دلیل دیگر آنکه پیغمبران خدا که مخلص و مخلصین و مورد کار بندگان
و شیطان را بر ایشان تسلطی نیست و ایشان را اغوا نمیتوان نمود زیرا که
حق تعالی در قرآن از ابلیس نقل میفرماید که او گفت لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا
عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ و معنی این آیه اینست که حق سبحانه و تعالی
میگوید که من جمیع بندگان ترا اغوا میکنم مگر بندگان خلص ترا پس گاه که
ابلیس را بر پیغمبران تسلطی نیست پس ایشان معصوم خواهند بود و دلیل دیگر
آنکه صاحب معصیت فاسق است و بر قول فاسق اعتقادی نیست زیرا که حق سبحانه
و تعالی در قرآن فرموده که إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا و چون ثابت
بود که رسول خدا کسی را نشاید که بر قول او اعتقاد نمایند و دلیل دیگر آنکه اگر ایشان
معصیت واقع شود ظالم خواهند بود و میل بجانب ظالمان کرده جایز نیست
زیرا که حق سبحانه و تعالی در قرآن فرموده که وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ و چون در عقل جایز نمیشود که پروردگار کسی را
که منصب پیغمبری دهد که میل بجانب ظالمان کند و دلیل دیگر آنکه عاصی

و ظالم است و ظالم لایق پیغمبری نیست زیرا که حق تعالی در کلام مجید میفرماید که لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی عهد من که پیغمبری و امامت است ظالمان نمیرسد و دلیل
بر عدم سهو و نسیان ایشان آنکه فرستادن پیغمبران از برای اینست که مردمان را بحق راه
نمایند پس اگر گناه و سهو و نسیان ایشان باشد از دلایل ایشان عاجز بخواهد رسید و کسی از دلایل
ایشان بحق نمیتواند رسید و این خلاف غرض آنحضرت زیرا که در قرآن در آیات متعدده
نقل از عمل بطرق فرموده پس بنا بر این هر معصیتی و سهوی که بر پیغمبران نسبت
داده اند افترا است و اگر پرسند از ولادت و وفات و مقدار عمر حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله بگو که آنحضرت بروایت معتبره در روز جمعه بعد از طلوع فجر در سنه
قبل از هجرت متولد شد و بعد از آن که عمر شریفش بچهل سید حق تعالی او را رسول گردانید
و بعد از آنکه منصب رسالت یافت سیزده سال در مکه بود و مردمان را از خویش و بیگانه
بدین اسلام دعوت می‌نمود جماعت کثیر از شرف اسلام مشرف گردیدند و بعضی از اهل
مدینه بمکه آمده شرف اسلام دریافتند تا آنکه جنگ و ابوی لبیک حاجی آنحضرت بود
و وفات یافتند بعد از آن رسالت پناه با زن پیر و روزگار از آن سنگدلان مکه هجرت
و مراجعت بمدینه رفت و ده سال در مدینه خلق را بدین اسلام دعوت می‌نمود
و بعد از ده سال در آخر از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود و عمر شریفش شصت و سه

سال بود اگر پرسند که مادر آنحضرت چه بوده و مادرش آمنه در چه وقت وفات یافتند
بگو که بعد از آنکه وفات شد و آنحضرت هفت ماه بود و بعضی گفته اند که پیش از تولد آنحضرت وفات
یافت و دیگر قول اصح است و مادرش آمنه فوت شد و آنحضرت چهار ساله بود **فصل** اگر پرسند
که امامت چیست بگو که امامت اقتدا کردن است بیکی دوازده کس که اول ایشان امام
المتقین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است و آخر ایشان حضرت مهدی ع ائمه معتقدند و شیعیان
و تابعان ایشان از اهل بیت اند **بیت** از بعد نبی خواجه خورشید غلام میدان که دوازده لا
امام ع آن مهر جهانفروز شک نیست که مهر کرد دوازده مهر تمام اگر پرسند
که دلیل بر امامت ائمه اثنا عشر چیست بگو که دلیل بر این دو قسم است دلیل
اربعین و دلیل بر امامت اثنا عشر ذکر نمودم و در این رساله دلیل آنکه دلایل
بر دو وجه اختصار ذکر میشود دلیل اول آنکه شیعه اثنا عشریه در ده جلد بسیار بر این
و اتفاق نقل کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین و حسن و حسین
و ائمه اثنا عشر صاحب الزمان ع هر یک را نام دیگر سوای جانشین خود گردانیدند
پس بنقل متواتر شیعه که همیشه در اطراف عالم پراکنده و منتشر بوده اند و ما
که ائمه اثنا عشر ع بگفتند اگر گویند که شیعیان بزرگ رسالت بسیار اند در هر زمان میگویند
و نقل میکنند که هر یک از ابوبکر و عمر و عثمان امامند بلکه شیعیان اگر چه در هر زمان میگویند

که این حجت لازمند ولیکن نقل میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله راوی و حافظ شیعه رخت
و اگر گویند که سنیان پس بچه دلیل اینچه حجت را امام میدانند یکی از ایشان میگوید
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بتعیین جانشین از دنیا بیرون رفت و بی کار دنیا
و دین را بی جواب منتظم نمیشود ابوبکر و عمر و جمعی از صحابه صلی الله علیه حضرت رسالت پناه
غسل نداده در دفن نکرده در سقیفه بنی ساعده بیعت نمودند و بنا بر مصلحت ایشان
که باب مدینه علم است علی صلی الله علیه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و غیرهم در تعیین امام
شروع در نزاع و جدال نمودند تا آنکه بیعت ابوبکر و عمر از راه مکر بر انصار غالب آمدند و عمر
دست ابوبکر را گرفته بوی بیعت نمود و جمعی از حاضران بکر بیعت موافقت با وی نمودند بنا
براین ابوبکر امام شد و عمر و غیر ابوبکر بیعت را بوبکر اقدا امام رفت عثمان بنا بر وصیت
عمر بعد از وی بیعت نمودند و به بیعت امام شد اینست دلیل سنیان بر امامت این
سه بار جفا کار حرام زاده اگر پسند که ایشان گفتند که امامت بیعت جمعی نفوذ حل
میشود یکی که عمر را اختیار امامت کی لامت صلی الله علیه و آله بر بعض جمیع علما که در آن عصر هستند
و این طرفه است که با این حال ابوبکر را امام میدانند با آنکه در صحیح بخاری و مسلم و غیر آنکه از کتابهای
سنیان مذکور است که علی ابن ابیطالب که بر در علی است و با تو نیز آنچه تا شش ماه خود تخلف
ابوبکر نمودند و روایت بسیار در کتب بعین از کتابهای سنیان نقل کرده ایم که دلیل اند بر آنکه
حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام که از آنکه بیعت را قبول نشد بلکه همیشه از ابوبکر و عمر و عثمان شکوه

میکرده

میکرده و میگفته که بر من ظلم کرده اند و حق را غصب نموده اند و خطبه شقشقیه و غیر آن دلیل است
بر این مدعا و دیگر رواة اهل سنت متفق اتفاق کرده اند که سعد ابن عبادة که سید بزرگ
خزرجیست و از نقبای انصار است با تابعانش با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و اهل نقل گفته اند که ثابت
خالد ابن ولید را بر اغوای عمر سر راه بر سعد گرفته و به تیر او را هلاک کردند و شهرت داد که او را
جنیان کشتند و از بی باهل سنت آنکه در الفقه ابن که بعدت او را بزرگ میدانند
گفته که اجماع واقع درست شد که سعد بن عباده را کشتند و قبح این قول بر عاقل پوشیده نیست
و ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه گفته که ذوه ابن عمر با ابوبکر بیعت نکرد و گفت
بیعت نمیکنم مگر علی و این مرد از بزرگان صحابه است و باز در همین کتاب گفته که خالد بن
سعید العاص با ابوبکر بیعت نکرد و گفت که بیعت نمیکنم مگر با علی القصه بعضی بسیار از علمای
سنی یافتند که اجماع بر خلافت ابوبکر واقع نشده بنا بر این ترک این قول کرده اند و جمعی
گفته اند که چنین بیع کسی که کسی بیعت کنند امام میشود و گفته اند که خلافت ابوبکر بیعت پنج
کس واقع شد عمر و ابو عبیده و سعید بن خضیر و بشیر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه و گفته اند
که امامت عثمان نیز بنا بر بیع پنج کس حاصل شد و این مذهب اکثر فقها و متکلمین اهل بصره است
و جمعی از علمای اهل کوفه اعتقاد کرده اند که خلافت بر رضا و بیعت کسی امام میشود چنانچه
دعوا ابو و گواه ثابت میشود و جمعی دیگر گفته اند که خلافت به بیعت یک کس ثابت میشود
ای حسن اهل بیت ملاحظه نمایند و بپسندند که محبت عمر چنین سنیان را چران رخته و بکر

غلط انداخته اگر پسند که سنیان در امام چه شرط کرده اند بگو که در امام هفت شرط کرده
اول آنکه عادل بمنزه و این طرفه است که عدالت در امام شرط میدانند و با این همه سیاه رحمها
کار رسول امام میدانند با آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را فاسق گفت بسیار نعم اند در کتب
اربعین ذکر کنی نموده ایم و اند که از آن عقوبتی که خواهد شد و دیگر آنکه عالم باشد و این طرفه است
که علم را شرط میدانند و با اینحال که از جاهلان صحابه بعد از امام میدانند و نقلست که در
هفتاد موضع حضرت امیر المؤمنین علیه السلام غلط عمر را بیان فرمود و در هر موضع میگفت که لولا
علی لهلک عمر یعنی اگر علی نبود عمر هلاک میشد و این لیاقت که از علی است
و غیر او نقل کرده اند که زنا عمر را الزام داد پس عمر گفت که کل الناس افقه من عمر
حتی ربات الحجال یعنی جمیع مردمان دانا تر اند از عمر حتی زنانی که در حجلها پرده نشین اند
و باز ابن ابی الحدید نقل کرده که پسر عمر را الزام داد پس عمر گفت که کل الناس اعقل من
عمر حتی الصبیان یعنی جمیع مردمان از عمر عاقل تر حتی پسران در رتبه
سیان جهل این عمر امر و سوم آنکه کر و کور نشد و چهارم آنکه دست و پا نشکند و پنجم
آنکه از اهل رای و تدبیر باشد و ششم آنکه شجاع باشد و این طرفه است که با آنکه شجاعت را
شرط میدانند سه بار فرار از معرکه امام میدانند و هفتم آنکه قریشی باشد و جمعی از این
شرط را قبول ندارند اگر پسند که شرط امامت بنی هاشم است بگو که مذهب شیعه امام میدانند

المعصوم

که معصوم باشد از جمیع گناهان و سهو و نسیان و هر چه دلالت بر عصمت انبیا میکند
دلالت بر عصمت ائمه نیز میکند دلایل عصمت انبیا در نبوت مذکور شد دلیل آنکه میگوید
که چنین مردمان معصوم میشند و بر این خطا عاجز است پس باید رسالت امامی که این را
راهنما کند و از خطا بگوید باشد پس امام نیز اگر معصوم و جایز الخطا باشد لازم آید که او را
نیز امامی باشد و این باطل است زیرا که خلاف اجماع است و لازم می آید که در آن زمان امامان عاجز
متناهی باشند و این محال عقلیست و دلیل دیگر آنکه امام حافظ شریعت پس اگر معصوم نباشد
شرع او محفوظ نخواهد شد پس چون شیعه اثنا عشری عصمت را در امام شرط میدانند بنا بر این
واجب میدانند که تعیین امام از جانب خدا باشد نه از جانب خلق زیرا که عصمت امری است
مخفی و پوشیده و بغیر از حق سبحانه و تعالی کسی بر آن اطلاع ندارد پس بر خلق کسی بیعت کنند
و در واقع منافق باشد و دیگر در امام شرط میدانند که اعلم و اتقی و اکرم باشد تا آنکه تقدیم
مفضول بر فاضل لازم نیاید زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است و بدانکه سنیان
در امام عصمت شرط نکرده اند و لازم ندانسته اند که تعیین امام از جانب حق تعالی باشد
و بیعت یک کس یا پنج کس کافی دانسته اند در تعیین امام و بنا بر این باید عمر از
بنی امیه و بنی عباس بیعت کردند و از آن ملا خلیفه دانستند که آن منافق بود و در
لازم امامت خلافت خود کمال فسق و فجور ظاهر ساختند و احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله را
بسوختند و روی بقتل ائمه اطهار آوردند از آنجمله باید نیز بیعت کنند در معلوم است که او

او بهد
اوی اخوا
او بهد
اوی اخوا

در اندک وقت جنگ با کرد و زنده رسول خدا را شهید کرد و خانه خدا را خوند ساخته و مدینه
رسول الله آله علیه و آله را خراب ساخت و غارت کرد و اهل مدینه را قتل رسانید و از جمله بنی امیه
که بادی بیعت نمودند و بیعت خلیفه دلام شد عبد الملک مروان بود که کار و شغل با اهلبیت رسول الله
صلی الله علیه و آله می نمود و حجاج بن یوسف بنابر آن دو کم عمران بود و حجاج ملعون است که امر
عبد الملک مادر خدا را خراب نمود ابو البقاء شافعی در کتاب حیوة الحیوان گفته که آنچه حجاج
از اهل اهلبیت رسانید در هر موکه جنگ صد و بیست هزار کس بود و نقل نموده که پنجاه هزار مرد و
سی هزار زن در زندان آورده بودند و از جمله سی هزار زن شانزده هزار زن بی شوهر
بودند و مرد و زن را در یکجا حبس می نمودند زندان سقف نداشت در بابان و آفتاب
و در بابان بسر می بردند و چنین مردود و رکطای و امرا بجهنم واصل شدند هشتاد هزار کس
در زندان او بودند و بعضی گفته اند که سی هزار کس در زندان او بودند و بعضی گفته اند
و نقل نموده که روزی از زندانی او پرسید که چند کس را کشته اند در جواب گفت که هشتاد هزار
کس و باین مدت سی سال که عراق بود و نقل نموده که چهل خانه متولد شد سوراخ دبر نداشت
پس سوراخ نمودند و میگفته که بهترین لذتها در نزد من خون ریختن است و دیگر ابن وقتی
که به بیعت امام مستعین گرفت ولید بن یزید صاحب حیوة الحیوان نقل نموده ولید مشغول شراب
خوردن و بلهو و لعب و عیش و طرب میگذرانید و با بازندگان و نوازندگان بسر می برد و عود نواز

میزد

میکرد و بی باکی میرفت و نوازندگان دف میزدند و آنقدر رقص و مجون از وی صادر میشد که
او را فاسق نام کردند و نقل کرده اند که مست بود با کنیزی مشغول بود و در این
اثنا موذن آمدند و خبر کردند که وقت نماز است باید که بیرون آید و بمسلمانان
نماز گذارید ولید ملعون در عالم مستی و قسم خورد که این کنیز بر تخت بر سر من
که پیش نماز از این نکند پس کنیز جنب مست رخت ولید را پوشید و آمد در پیش
نماز اهل سنت جماعت نمود و برگشت و باز نقل نموده که ولید هر که از شراب بر نشده
و جنب زن علی بهم رسانید و در آن هر کرم از رفت و دیگر ادبها از این معلوم
نظر بین سلسله واقع شده که نفس ادبا است فقیر نمانده که شیعیان از این قبیل ادبا
بسیار دیده اند بعضی که هر که ترک اهلبیت رسالت نماید که حضرت و طهارت
از این بدلیل ظاهر شد ما هم اینچنین لاف خواهد افتاد هر که گریز در خرابات نشده قرب
کش غول بیابان شد دلیل پنجم بر امامت ائمه اثنا عشر آنکه از حضرت رسول الله آله
علیه و آله پرسیدند که خلیفه بعد از تو چند است در جواب فرمود که خلیفه بعد از من دوازده
و این حدیث را سنیان در کتابهای معتبره نقل کرده اند مثل صحیح بخاری و مسلم و مسند
احمد ابن حنبل و غیر آن بعبارت مختلف نقل نموده اند و یک عبارت از آن عبارات
اینست لا یزال هذا الامر قائما حتی تقوم الساعة و یکون فیهم
اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و عبارت دیگر اینچنین است ان
هذا الامر لا ینقضی فیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و

و بعبارت دیگر نیز واقع شده القصه این حدیث از احادیث صحیحه اهل سنت است
و هیچ سنی در صحتش هیچ شک نمیتواند نمود و احادیث شیعه در این باب زیاده
از آنست که در این مختصر بگنجد و در احادیث بعضی از سنیان نام ائمه
اثنا عشر مذکور است و در کتاب اربعین نقل این احادیث نموده ایم و این دلیل واضح است
بر امامت اثنا عشر زیرا که شیعه و سنی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده اند
که امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد یک فرقه از آن ناجی و رستگار شد
و باقی همه از اهل نار شدند و این هفتاد و سه گروه غیر شیعه اثنا عشریه اند بر باطل
و ائمه اثنا عشر معتقد و مخفی نماند که در سفر اول توریت حق سبحانه و تعالی مژده
پیدا شدن حضرت رسول و دوازده امام از نسل اسمعیل بحضرت ابراهیم داده
و با عبارت توریت در کتاب اربعین ذکر نموده ایم و دلیل سیم بر امامت اثنا
عشر آنکه هر یک از ایشان دعوی امامت کردند و معجزات ظاهر ساختند
و شک نیست که هر که دعوی امامت نماید و معجزات ظاهر سازد امام خواهد
بود چنانچه در نبوت مذکور شد و معجزات ایشان در کتابهای شیعه و سنی
مذکور است و شیعیان کتابهای بسیار در بیان معجزات ایشان تصنیف
کرده اند و ما نیز رساله کنجینه ایشان ذکر کرده ایم و دلیل چهارم آنکه در میان
شیعه و سنی مشهور و معروف است و بر حد یقین رسیده که حضرت امیر المؤمنین

صلی الله علیه و آله نزدیک زمان وفات متوجه امت شد گفت انی قد ترکت
فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی
اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و معنی این است که من
که میگذارم میان شما چیزی را که اگر بان بچسبید هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله
و عترت من که اهلبیت منند و این کتاب و عترت از هم جدا نمیشوند تا
آنکه در پیش حوض کوثر بمن برسند اگر بسند که این حدیث دلیلست بر امامت
ائمه اثنا عشر و حقیت مذهب شیعه اثنا عشریه بگو که این حدیث نمیدهد
میشود که تا یوم قیامت همیشه معصوم از اهلبیت پیغمبر باشد خدا میباشد
و پیروی وی باید کرد اما میشود و غیر شیعه اثنا عشر و هر دیگر از
هفتاد و سه گروه امت رسول الله صلی الله علیه و آله هر مذهبی که اند معلوم است
که گروه رستگار از هفتاد و سه گروه شیعه اثنا عشریه است و ائمه اثنا
عشر است دلیل پنجم قول حق تعالی اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
و ترجمه این آیه اینست که از خدا بترسید و با صادقان باشید اگر بسند که
این آیه چون دلیلست بر مدعی بگو که این آیه فهمیده میشود که واجبست با صادقان
بودن و پیروی ایشان کردن و امامان شیعه باتفاق شیعه و سنی صادق بوده اند
و آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

دلیل صدق اینست و حاصل معنیش اینست که الله تعالی در حق اهل بیت شما آیهٔ اهلیت را
رجس و قبیح دور میگرداند شما را بخلاف امام سنیان که صدق در شان ایشان معلوم
نیست چرا که در تحقیق در شان ایشان خلاف است و طایفهٔ از ایشان را کافر و ظالم و فاسق
میدانستند از پس معلوم شد که ائمهٔ بحق ائمهٔ اثنا عشر اند و گروه سنیان از هفتاد و
سه گروه شیعهٔ اثنا عشریه که پیروان آن در سنگها رانند که صدق در شان ایشان
باجماع و اتفاق ثابت است و دلیل ششم آنکه بیان کردیم که امام میباید که معصوم
و امام مخالفین باجماع معصوم نیست پس ثابت شد که ائمهٔ بحق ائمهٔ اثنا عشر اند
و دلیل هفتم آنکه بیان کردیم که امام میباید که اعلم بنی باشد و امامان مخالفین
باجماع اعلم نیستند پس ثابت شد که ائمهٔ بحق ائمهٔ اثنا عشر اند و دلیل هشتم قول
حق تعالی است که لا ینال عهدی الظالمین و ترجمهٔ این آیه اینست که عهد من
که امامت است بظالمان نمیرسد و دلیل نهم قول حق تعالی است و لا ترکنوا
الی الذین ظلموا و ترجمهٔ آن اینست که میل بظالمان مکنید و دلیل دهم
قول حق تعالی است ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا مضمون این آیه اینست
که بقول فاسقان عمل مکنید اگر بپرسند که از این سه آیه چیز فهمیده میشود که
مذهب حق مذهب شیعهٔ اثنا عشریه و ائمهٔ بحق ائمهٔ اثنا عشر اند بگو که از این سه
آیه فهمیده میشود که امام میباید که از ظلم ظالمان نرسد و میل بظالمان نماید کرد و بقول فاسقان
عمل نباید کرد و امامان سنیان کلام فاسق بود از پس که کتاب ایشان باطل شد

اگر بپرسند که آنچه دلیل امامان سنیان ظالم و فاسق بود از بگو که ابوبکر و عمر و عثمان سالها
کافر و بت پرست بودند و بعد از آن که بطمع دنیا اظهار اسلام نمودند
باعراف سنیان در حدیث موضع مخالفت حضرت رسول صلعم میدادند و آنچه از آنجمله
در دفتر حضرت رسول صلعم میدادند و آنچه در حدیبیه با کفار صلح نمودند عمر آن حضرت را اعتراض
نمود و خاطر مبارک ایشان را رنجانید و در اسلام شمشیر آورد و گفت که ما ظننت منذ
یوم اسلمت الی الیوم و این حدیث در کتاب جمع بین الصحیحین است که از
عمدهٔ کتابهای سنیان است مذکور است و این حدیث صریح است در ارتداد عمر
و رادیان شیعه و سنی نقل نموده اند که سید المرسلین در مرض الموت اسامه غلام
خود را امر ساخت و امر کرد که ابوبکر و عمر و غیر ایشان از مهاجر و انصار در جیش
اسامه بیک نفر روند و پس مرخص را بیرون زد و حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله میفرمود که انفذوا جیش اسامة لعن الله من تخلف
جیش اسامة یعنی روانه سازید لشکر اسامه را و لعنت خدا بر کسی باد
که از لشکر اسامه تخلف نماید و غرض حضرت رسالت پناه بجا آوردن بود که بدین از
منافقین خالی شود و کسی از منافقان نماند که با حضرت مرتضی علیه السلام در امامت منازعه
کند و غرض دیگر آنحضرت این بود که خاطر شان عاقلان شود که ابوبکر و عمر و عثمان
هرگاه که قابلیت سرداری لشکر نداشتند چیز قابلیت امامت کل عالمیان
داشتند و غرض دیگر آنکه زیرکان بفهمند که ابوبکر و عمر و عثمان از لایق امامت نیستند

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در وقت مرض الموت شان را از خود رنجانیده
و تتمهٔ حکایت اینست که ابوبکر و عمر و عثمان و باقی منافقین در بیرون رفتن
با اسامه آنقدر اتفاق کردند و دست بهم دادند که مرض حضرت رسالت پناه
اشتداد یابد و در این هنگام ابوبکر و عمر و عثمان و جمعی دیگر از منافقان در خانهٔ
مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر شدند پس حضرت رسول از خواهش آن گفت که
ائتونی بدواة و قرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی
یعنی که قلم و کاغذ بیاورید که بنویسم از برای شما چیزی که تا بعد از من گمراه نشوید و چون
عمر دانست که غرض حضرت آنست که نص بر خلافت غیر را تازه سازد و تصریح بر امامت حضرت
امیر نماید شروع در هیجان نمود و روایتی گفت قد غلبت علیه المرض و عندکم
القرآن حسبکم کتاب الله یعنی بتحقیق مرض بر او غالب شده و قرآن
در پیش شما است پس بس است شما را کتاب خدا این عبارت در کتاب جمع بین الصحیحین است
که از عمدهٔ کتابهای سنیان است و در کتابهای دیگر نقل شده که عمر گفت که ان الرجل لیهجر
یعنی بدرستی که این مرد هذیان میگوید بهر حال تکلم است که وصیت نوشته نشود
آواز در مجلس حضرت بلند شد پس حضرت فرمود که بیرون روید که نزاع در نبی
نزاع در پیش من واقع شود سیاه بادا روی آن ابلهی که این ماجرا را لام خود دانند
عمر نیز خاموش شد که در میان امت واقع شد و هر خونی که بناحق ریخته گردید بسبب
عمر بن خطاب شد که اگر او مانع نوشتن وصیت نمی شد مردمان میدانستند که تابع

که باید شد پس خلاف نمیکردند و بلوای ضلالت نمی افتادند و یکدیگر را بناحق نمیکشتند
نقل است که ابن عباس هرگاه که این قصه را یاد میکرد و خود را نمیگریست و اشک از دیده
میریخت که رنج ترتیب و معلقت که مصیبت بزرگتر آن بود که نگذاشت رسول
صلی الله علیه و آله وصیت نامه بنویسد و امت را از ضلالت برهاند و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت است که مقدار یک جو خون بناحق ریخته نمیشود که سببش عمر نشده باشد
و در آن تقریر نباشد لعنت بعمر که ظلم و ناحق فن او است خون شهدا تمام در گردن
جان دشمن او است بد کردن شرم زندگی او است خون شهدا تمام در گردن
او است و این طرفه است که نوراته که از بزرگان علمای سنیان است در شرح صحیح
گفته که اجماع است که منع کرد عمر حضرت رسول صلعم را در نوشتن وصیت نامه دلیل جواز
عمر است چرا که عمر میدانست که حضرت رسول الله چیزی سوی اجتهاد نوشت که بر مردم دشوار
باشد و مخالفت نمایند و مستحق عذاب شوند نظر کن ای عاقل و ببین این مبدا که عمر که
از همه صحابه جاهل تر بوده و پیرا از سید المرسلین اعلم خود دانند و بلغت حکایت آنکه
حضرت سید المرسلین از دنیا رفت و هنوز آنحضرت را دفن نفرموده بودند ابوبکر و عمر
و جماعت دیگر در سقیفه حاضر شدند و مردم را فریب دادند که علی ابن ابیطالب علیه السلام
بخلافت ندارد و عمر نیز بخلافت امیل ندارند چرا که خود را از این راه بسیار
بسیار گفته و بعد از گفتگو بسیار عمر دست ابوبکر را گرفته و با او بیعت نمود
جاهلان را گمان آنکه بیعت لاست درست میشود پس از آن از بعضی صحابه

واز بعضی در بیعت گرفتند و در کتاب اربعین که یکی از بهترین کتابهای سنیان
نقل نموده ایم که دلالت دارند بر اینکه بزور و حیله از مردمان بیعت میگرفتند و چون حضرت
از ناتمام ستید المرسلین صلی الله علیه و آله فارغ شد جاهلان و فاسقان بسیار بر سر ابوبکر گفتند
بعد بودند و چون حضرت رسول را صلی الله علیه و آله حضرت امیر را بر صبر و صبر کرده بود بنابراین
تا کسی بجانب علی نفرستد بشیر را از غلاف نکشید و بعد از آنکه جاهلان بنا نصیحت او گوش
ندادند راه بر پیش گرفت بعیادت رب العزة مشغول شد و جاهلان را بی اجلال و
گذاشت و بعد از آنکه ابوبکر امامت خود را به بیعت جاهلان و ابلهان محکم ساخت
کسی بسوی او فرستاد که مرا احتیاج بوجود عمر دارم او را واگذار و با خود مبر بهمه
حال ابوبکر و عمر را حضرت رسول را مخالفت نمودند و منصب بعض خدا گردیدند
و این طرفه است که ابو القاسم که از علمای بزرگ سنیان است در کتاب صبح گفته که
مخالفت حضرت رسول را در زمان صحبت نمیتوان نمود و بعد از وفات میتوان نمود چرا
که ابوبکر نگذاشت که عمر همراه او سر برد و این دلیلست بر مخالفت حضرت رسول
بعد از وفات میتوان نمود اهل حسرت اهلبیت بر این گفتگو بگریه و شکر کنید که
از کردار عمر و حسرت بنیتید یعنی که اگر این گفتگو با شما بر سر عرض کنند بر سر شما
خنده خواهند زد و این چه حقیقت است که بالله حق تعالی در کلام مجید فرموده که وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول گفتگو نمیکند از پیش
خود بلکه گفتگوی وی نیست مگر وحی الهی یا این حال مخالفت حضرت رسول را جایز میدانند
و مخالفت ابوبکر و عمر را دلیل میزند و دیگر از ظلمها و مخالفتهای ابوبکر و عمر آنکه

حضرت

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود ابوبکر و عمر باید که مصلحت میدیدند
که در پیش اهلبیت چیزی از ملک دنیا نگذارند تا آنکه میل مردمان کم نشود پس ابوبکر از
زبان حضرت رسول را صلی الله علیه و آله این حدیث را که نحن معاشر الانبیاء
لا نورث ما ترکناه صدقة یعنی ما جماعت پیغمبران کسی از ما میراث
نمی برد و آنچه ما گذاشتیم صدقه است و عمر با بعضی از منافقان گواهی دادند که ما نیز این حدیث
از حضرت رسول شنیده ایم و چون جاهل و با وقوف بودند و قرآن عبد آنستند نفهمیدند
که این حدیث مخالفت قرآن دارد زیرا که حق تعالی فرموده که وورث سلیمان
داود یعنی میراث برد سلیمان از داود و از زکریا نقل نموده که فهب لی من
لدنک ولیا یرثنی حاصل معنی آنست که زکریا بحق تعالی میگوید که بده
بمن ولیی که از من میراث ببرد و بهمه صحت بحدیث دروغ ندر سر و دعوای
از دکید حضرت فاطمه صلوات الله علیها گرفت تا آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان
حیات بحضرت فاطمه بخشیده بود با آنکه گواه بر صحت نصرف نمیکردند حضرت گواه گذرانید
که حضرت رسول او را بخشیده پس آنکه نقل کرده اند نمود با آنکه میراث آنکه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام داشته اند بود و دیگر ام ایمن که حضرت رسالت پناه او را بهشت
بشارت داده بود و در کتاب بخاری مسلم از کتابهای عمده سنیان است مذکور است
که حضرت فاطمه از ابوبکر و عمر آزرده بود تا آنکه از دنیا رحلت نمود و ام ایمن در این حالت

و کتابهای دیگر سنیانست که حضرت رسول الله فرمودند که فاطمة بضعة منی
یوذینی ما یوذیها یعنی فاطمه پاره از منست و هر چه موجب آزار اوست موجب
آزار منست پس از این نقل سنیان معلوم شد که ابوبکر و عمر ملعون شدند چرا که این آزار
فاطمه کردند و از فاطمه آزار حضرت رسول است و حق تعالی در کلام مجید میفرماید که ان
الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة
یعنی بدرستیکه آنجماعت که آزار میدهند خدا و رسول خدا را مخالفت نمایند ملعون خدا گردانیده اند
در دنیا و آخرت پس معلوم شد که ابوبکر و عمر ملعون شدند بسبب آزار فاطمه و حضرت رسول نمودند
از ابن مردویه روایت نموده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی
ان الله تعالی زوجک فاطمة وجعل صداقها الارض فمن مشی علیها
مبغضا لها امشی حراما مضمون حدیث اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بعلی ابن ابیطالب گفت یا علی بدرستی که الله تعالی بعقد تو در آورده است فاطمه را و کرده است
زمین را مهر او پس هر که بغض حضرت فاطمه علیها السلام داشته باشد راه رفتن
بروی زمین بروی حرام است ای دوستان بچشم انصاف نظر کنید و بنگرید که
بیچاره ابوبکر و عمر در چه مرتبه است که قدر خود را در نمیدانند از کسیکه صبح مهر
ویست و بدانکه چون غصب فدک و ظلم بر فاطمه علیها السلام غایت ظاهر و روشن
بود بنابراین بعضی از خلفای بنی امیه و بنی عباس که میخواستند انصاف

دهند

دهند فدک را بولد فاطمه علیها السلام واپس دادند اول ایشان
عمر بن عبد العزیز است که صالح بنی امیه بود و بعد از آن ابن عباس مامون و معتصم
دو آیتی فدک را بتصرف اولاد فاطمه دادند و چند نوبت بنوکل رسید آنرا از
ارباب گرفتند و بعد از آن معتضد رد آن نمود و مکتفی باز گرفت مقتدر رد
آن نمود از کتاب لطایف الطوایف نقل شده که روزی هارون الرشید امام موسی
کاظم را گفت که فدک را مجدد و کن تا بتو بگذارم که میدانم که در آن امر ظلم بر اهلبیت
رفته است امام علیه السلام گفت اگر حد فدک را نزد تو ذکر کنم ترا دل باز ندهد
که بمن باز گذاری هارون سوگند یاد کرد که میگذارم امام علیه السلام فرمود که حد اول
او عدن است رنگ هارون از این کلام دگرگون شد و گفت دیگر بگو امام گفت حد
دوم سمرقند است رنگ هارون زرد شد و گفت دیگر بگو امام فرمود حد سیم فرقند
موریت رنگ هارون از زردی بسرخی گشت از غایت غضب و گفت دیگر بگو امام
فرمود که حد چهارم دریای ارمینیه است رنگ هارون از سرخی بسیاهی گشت و
مدتی مدید هارون سر در پیش افکند و بعد از آن سر آورد و گفت ای فاطمه تو
حد ممالک ما را نابود بردی یعنی آنچه از ممالک در تصرف ما است حق تو فاطمه
و بنی عباس غصب و ظلم کرده اند حضرت امام علیه السلام فرمود که ای هارون اول
تو اگر باین حدود راضی نمیشوی و تو از من نشنیدی و از ظلمها
و غصبهای آنجماعت که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و بعترت نبی امام غصب ابوبکر

راضی نمیشوند آنرا بر داشت و بدر خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام رفت و حضرت امیر
و امام حسن و امام حسین و محمد بن هاشم در آنجا بودند و آتش در آن خانه زد و آنرا بسوزانید
و شمشیر بر پهلو شکست و محسن هاشم را بغیظ بزد و ابوبکر بر دو از نقل کرد حضرت رسول آنرا
اللهم قال من قال الا اندیشه عمر و این قبایح عمر در کتاب نهج البلاغه و غیر
آن از کتابهای سنیان مذکور است و دیگر ظلمها و قبایحهای عمر آنکه متعه را که حق تعالی
از روی رحمت حلال گردانیده بود که مردمان بدان تنفیذ عمر آن را حرام رحمت
و همچنین حج تمتع را حرام گردانیده بود و در منبر گفت که متعتان کانتا
فی عهد رسول الله محللتین انا احرمهما و اعاقب علیهما
این کلام عمر را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل نموده و معنیش اینست که متعه
و حج تمتع در عهد رسول الله حلال بود و من هر دو را حرام میسازم و عقوبت میکنم بر آن
که مرتکب این دو کار میشود و در کتاب صحیح بخاری و مسلم مذکور است که عمر تمتع
حرام رحمت و در کتاب جمع بین الصحیحین ذکر کرده که عمر متعه را حرام گردانید
و در کتاب صحیح ترمذی مذکور است که مسئلهٔ متعه را از عبدالله عمر پرسیدند گفت
که متعه حلالست با او گفتند که پدر تو آنرا حرام رحمت در جواب گفت حضرت رسول الله
از راست گردانیده و من کسی نیستم که سنت کند و تابع قول پدر من شوم و نقل است
که شخصی متعه میکرده از وی پرسیدند که بچه دلیل متعه را حلال میدانی در جواب
گفت که دلیل من قول عمر است پس اگر در زمان پیغمبر حلال بود من
او را حرام میسازم چنین که خدا و رسول او را حلال ساخته بودند عمر چه کاره است

که او را حرام سازد و قبایح عثمان از کفر ابلیس مشهورتر است از آنچه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله حکم مروان را از مدینه اخراج نمود و بود و از درگاه
خویشتن رانده بود چون نوبت خلافت بعثمان رسید آن ملعون را بمدینه آورد
و مروان را وکیل خود ساخت و او را صاحب اختیار مؤمنان گردانید و ابوذر
غفاری را که از بزرگان صحابهٔ حضرت رسول الله بود و حضرت در احوالش سیدانست
و ثنا میکرد بنابر رسالت گویند عثمان او را از مدینه اخراج نمود بشام و رسانید
و چیزی در شام معاویه علیه اللعنه ظلمها میکرد در خلاف کتاب و سنت عمل عمر
و ابوذر رسالت گویند میکرد معاویه شکوه پیش العثمان نوشت عثمان با ایمان
امر نمود بر پالان چهار سوار بر شتر نمودند و بتعجیل تمام بمدینه پیش بردند و از غایت
آزار ران مبارکش مجروح شده بود بعد از آن او را از مدینه اخراج نمود به
ربذه پیش مرسانید و دیگر از قبایح عثمان آنکه برادر مادری خود ولید نام حاکم کوفه
ساخت و آن ملعون شرب خمر مشهور بود و در تاریخ شیعه و سنی مذکور است که
نماز صبح را چهار رکعت بجای می آورد و بعد از آن رو بمردم کرد گفت اگر خواهید
نماز را زیاده بجای آورم و بعد از آن که گواهان گواهی دادند که ولید خمر خورده است
راضی نبود که او را حد بزنند تا آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بروی اقامه حد نمود بهر حال ظلم
و فسق و عصیان عثمان بحدی رسید که مؤمنان و مسلمانان یکدل و یکجهت

شدند که تا عثمان را عزل نمایند و بکشند و چون عثمان هر خبیثی که در دنیا داشت
راضی بعزل نشد مؤمنان باتفاق در خانهٔ اش را بستند و خانهٔ اش را محاصره کردند و
بقتلش رسانیدند و چیزی مؤمنان او را مؤمن و مسلم نمیدانستند بنابراین
سه روز در کوچهٔ مدینه افتاده بود و کسی متکفل غسل و کفن و دفن او نشد
تا آنکه بعضی از دوستانش جنازه را برده در بوستان یهود در خاک کردند
آنچه ما در این رساله از قبایح ابوبکر و عمر و عثمان ذکر نمودهایم قطره ایست از دریا
و اندکی است از بسیار و در کتاب اربعین اگر قبایح ایشان را نقل نمودهایم و اثبات
کفر و نفاق ایشان کرده ایم و آنچه در این رساله و در کتاب اربعین ذکر نمودهایم
در بیان ظلم و فسق و کفر ابوبکر و عمر و عثمان سنیان است که در کتابهای معتبر خود
ذکر نموده اند و لیکن چیزی قبیح ایشان عمر را کور دل نمود بنابراین راه بحق نمی برند
و از آنچه مذکور ساختیم معلوم شد که امامان سنیان ظالم و فاسق بوده اند پس
شایسته امامت نباشند پس ثابت شد که امامان بحق ائمهٔ اثنا عشر اند که در امن
ایشان از آلایش معصیت پاک و منزه است اگر بپرسند که ابوبکر کیست و پسر کیست
چیست و چه کاره بود جواب گو که ابوبکر پسر ابو قحافه است و از اهل تواریخ نقل است
که ابو قحافه مشهور بعمل قوم لوط بود و ابن حبان مردی بود که در مکه طعامی
میپخت و مردم را ضیافت میکرد و ابو قحافه در بیت خانهٔ او نداء میداد و مردم را

بطعام خوردن میطلبید و اجرت میدهد آنچه در رتبهٔ صحابه بود میگفت و از
طایفهٔ تیم است که از همهٔ طایفه خسیس تر اند و نقل شده که چون با ابوبکر بیعت
کردند و او را خلیفه ساختند ابو قحافه بوی گفت که ای پسر کلامی گفت مفهومش اینست که ای
فرزند که چنین مردمان با وجود بنی هاشم که رفعت شان و بلندی مرتبه اند
بخلافت تو راضی شدند با این بامانت و دانائی و بستی منزلت و نه ترا فضیلتی و علمی
و بستی عمر بود و ذکر نموده بود پس ابوبکر در جواب گفت که چنین مردی عمر نیز دیگر
بود و من بنابراین بخلافت من راضی شدند پس ابو قحافه در جواب ابوبکر کلامی ادا
نمود که مفهومش اینست که پس ای پسر کی جمع بیعت نمایند و مرا خلیفه سازند
و مادر ابوبکر سلمی است و نزد مشهور بود چنین عرب ننگ و نشان ندارند که
زنان زانیه بنابراین او را از آنکه اخراج نمود و خانهٔ اش در رابغ بود و هاشمی
و دشمنه که فشانه زنان کاری بود اگر بپرسند که عمر کیست و نسبش چیست بگو که عمر بن
خطاب است و در کتاب نهایة الطلب چنین مذکور است که خطاب الاغ فروش بود و
کلبی نسابه شافعی گفته که صهاک کنیزک هاشم بن عبد مناف بود نطفه پسر هاشم
بوی جماع کرد و عبد العزی بهم رسید و بعد از آن عبد العزی بوی جماع کرد
نفیل بهم رسید که جد عمر است این نقل سنیان است در بیان نسب عمر اما آنچه بعضی

شیعه نقل کرده اند است که صدیقه کبری اسم او بعضی گفته اند که کنیز عبد مطلب
و منتقل است ام ابن مغیره شد و چنین هست ام بعضی گمان زنا دهت او از بر
بوست مرین شانید و بر بند زیر جامه او قفل میزد که زنا نتواند کرد پس نقیل که
غلام از غلامان قریش بود به صدیقه میلی بهم رسانید و خواست که با وی زنا کند
مهیا که عذر آورد که زیر جامه ام قفل در زد پس نقیل با پیکان او را بر درخت
آویخت که زنا کوشت بدنش کشیده شد و اندک اندک زیر جامه را بر کشید و با وی
جماعت کرد و مدتی در این کار بود تا آنکه صدیقه آبستن شد و مدت حمل
به پنهان زائید و چون مدت بزرگ شد و نام بر سر پدر کرده خواستش آمد پس او را
جفت شد و مدتی در این کار بود تا آنکه صدیقه آبستن شد و به پنهان زائید و در
زائید و در میان احشم مکه آمد خت پس هست ام ابن مغیره او را یافت
و بزرگ آورد و او را تربیت کرد تا بزرگ شد و نام او را اختم گذاشتند
پس خطاب با وی جماع کرد و عمر بهم رسید و در صحیح بخاری کلام مرست که عمر گوش
است که روز حضرت رسول الله صلعم از عبد و آن میان نسب همی خواند و در این
اثنا عمر بن الخطاب در آمد و گفت یا رسول الله عبد بهار اطاعت ساز و پدر معلوم است
که تا کسی صاحب این نسب باشد بعضی امیر المؤمنین در دلش بهمدارد اگر چند
که عثمان کیست و نسب او چیست بگو که عثمان پسر عفان است و کلبی از بعضی فی گفته

که عفان دف نوازی میکرد و گفت که کون میجنبانیده که زنان بخندند و خواندند که میکرد و
زنان و مشک بزنند که معاویه که سیستان او را دست میدارند و در باشد و سنایش
میکنند کیست و نسب چیست بگو که معاویه بعوبیت که اسلام با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و آنکه
دشمنی ورزیده و لشکر کشی نموده با آن امام متقیان و ربه دفعه تدکه دهی پسر ابو سفیان است و ابو
سفیان ملعونیت که در جنگ احد شکسته اند خت دندان مبارک حضرت رسول الله صلعم و آنکه را
شکست و دارش بهمدهست که جگر حمزه رسول الله را بجکید و پسرش یزید است که جگر گوشه آنحضرت
رسول الله را صلعم الله علیه و آله شهید کرد و خانه خدا را خراب کرد و در مدینه رسول را غارت نمود
و اهل مدینه را بقتل رسانید و استدا پسر هند مگر آنکه نیست که از او و پسرش که او بهم رسید
بد رسانید و دندان پیغمبر بشکست و در او جگر پیغمبر بکید خی باعث می را نام نهاد
پسر او پسر از زنا پیغمبر بر پدر بر حضین قوم تو لعنت کنی مرتبه الله لعنت الله بر یزید و آل
یزید و کلبی بن بشر شافعی در کتاب مثالب گفته که عمار دش فرو ابو سفیان دیگر دیگر
بخدمت هند مادر معاویه رسیدند و هند آبستن شد معاویه را زائید و در میان ابن مهار
کسی مرا بگو که ابو سفیان مستند و هند زنا بود بسبب رشوت دستان سلیمان را سیاه و شهوت
و بعضی از خدمتهای معاویه نامه هست و در از زنا کاران مشهور است و علی صلعم که علی با مادر زنا
کار بود و بر ما هر هست که از صاحب این نسبی باشد بعضی حضرت امیر المؤمنین فرمود
دخت دار ابو سفیان سان که از علمای اهل سنت است نقل شده که در کتاب مثالب گفته
که مسافرین ابد عمر و چند سال هند زنا میکرد و با وعده میداد که زنا حقه حرام کرد
چون هند آبستن شد و شش ماه از آبستنی او گذشت مسافر از سفر رسید که کجیت نیز عثمان

بن مسافر رفت پس ابو سفیان هند الجوبست و بعد از ترسا معاویه را بزاید بعضی که کسی
صاحب این چنین نسبی باشد بعضی حضرت امیر المؤمنین ع نخواهد هست اگر از دشمن حضرت است لعین
باشد از زنا نطفه که دشمنی دین او در دل که در او زنا را بغض جاست یا که او صاحب بغض دل
بیقین و در کتاب توریه دیگر از عمده کتب باستانیات مذکور است که زنا بخدمت حضرت
امیر المؤمنین ع آمد و گفت که یا امیر المؤمنین من بغض تو دارم و حضرت در جواب فرمود که پس
شاید که تو سلطق باشی زن گفت یا امیر المؤمنین سلطق چه معنی دارد حضرت گفت شنیدم
که حضرت رسول الله صلعم الله علیه و آله بمن گفت که یا علی بغض تو از زنان مگر سلطق گفته یا رسول الله
سلطق چه کس است حضرت در جواب گفت که سلطق زنیست که جمع بعض از زنا بغض می
بیند زن گفت راست گفته است رسول الله صلعم که حق این مهر دارم و مادر حق از این خبر نوا
بدخواه علی ع از مطلق باشد بدخواه وی دشمنی حق باشد هر زن که بود در دل او بغض
بدعقدة آن نجس سلطق باشد اگر شنید که عائشه و حفصه که سنت و بلا اثبات کامل اخلاص
دارند چه کسند بگو که عائشه دختر ابو بکر است و حفصه دختر عمر است چنین بلاها و محنتها و مصیبتها
متوجه پیغمبران و متوجه بر درگاه الهی میباشد بنابراین حضرت رسول الله صلعم الله علیه و آله امر
بلا را بعقد خویش می آورده بود چنانچه حضرت نوح و لوط بدو زن مبتلا شده بودند و عائشه
و حفصه حضرت رسول الله علیه و آله را مخالفت نمودند و آزار کردند و سر آنحضرت را فاش نمودند
تا آنکه حق تعالی الله تعالی در قرآن مذمت نمود و آیاتی که در مذمت ایشان واقع شده در حرم است
و در این سوره پروردگار ایشان را تشبیه بزن نوح و لوط کرده که هر دو کافر بودند و پیغمبر

در باب حضرت امیر المؤمنین ع و فاطمه صلوات الله و سلامه علیها عداوت داشتند تا آنکه بعد از وفات
حضرت رسول الله صلعم الله علیه و آله خلاف چند او رسول خود نمود و بر شتر سوار شده از مدینه بنا صره
رفت و بعد دکار علم و زیر لشکر نمود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام که امام زمان خود
می ربه و منافقان نمود و در آن جنگ نزدیک بیست هزار بغض علی کشتند و این طرفه است
که سنیان با ایشان کمال اخلاص دارند با آنکه حضرت امیر المؤمنین را امام خود میدانند و در باب
خود روایت میکنند که حضرت رسول الله صلعم الله علیه و آله گفت که یا علی حرب حربی و یا در حق
هم در حقش و هم که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره
و اخذل من خذله و باز گفته که یا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک
الا منافق و دیگر از عداوتهای عایشه با اهل بیت علیهم السلام آنکه چون حضرت امام حسین علیه السلام
خواست که بقتل برادر حق نظر بجهت دفع مظهر حضرت رسول بر دعایشه بگمان آنکه میخواهند
که حضرت امام حسن ع را در پیش جدش رسول الله دفن نمایند بر شتر سوار شده لشکر کشیده و آواز
جنگ نمود و بگفت که آنکه فرمود یا بنت جدم گوار رفته بر بند و این بیت را در حق عایشه گفته
تجلت بفعلت فلو عشت تقبلت الشمس من الغرب و بالکل عملت
یعنی بر شتر داشته سوار شدی و اگر زنده مانی قبل هم بر نوار خواهی شد و تر از زنان رسول
نیک از هست بک است و تو را آنرا مالک شده و دو ما بیک مالک نیک است بک است
آنست که چون حضرت رسول الله صلعم الله علیه و آله وفات نمود زن دشمن و بر آنحضرت بر زنان زنا
نیک داشت بک است بنابراین حسب حضرت نیز و حفظ حرام از حضرت رسول الله صلعم الله علیه و آله
و چنانچه ایمان بنده امید شدند و معتقد به پیغمبر کردند عمر از زنا بلند او که حسین بن علی

بود و نگذاشتند که در پیش چهار بزرگوارش دفن نمایند و این طرفه است که با این همه اعلام قبیح که از
غایت سرزده اگر مؤمنی بنا بر محبت اهلبیت رسول الله صلعم آن عدیل و آن غایت فرقت باشد بلعن
کنند او را فاضح میخوانند و کشتن او را روا می‌دانند اگر پرسند که اشعری که شیعیان عالم در اصول
دین تابع اویند کیست و مذهب چیست بگو که اشعری ابوالحسن نام دارد و او مردی با عقل و با اهل
بود و چند چیز خرابت که شهرت در میان عوام کند و اعتبار بر رسانند مذهبهای عجیب و غریب
اختراع نموده و شیعیان از غایت بی‌عقلی بر گرویدند و از جمله اعتقادات وی آنست که
هر کفر و معصیتی که از بنده ظاهر میشود فعل خدا است و قدرت بنده در آن تأثیر ندارد و بطلان
این قول که ظهور داده زیرا که لازم می‌آید که تکلیف بطاعت و ترک معصیت و خلق جنت
و نار عبث باشد و عذاب بآتش جهنم ظلم باشد چنانچه در بدایات گفته این شیوه اهل
عدل و دانش نبود و دیگر از اعتقادات باطل وی آنست که عقل انسان ادراک قبیح
افعال میکند میفهمد که صدق و امانت خوبست و کذب و خیانت قبیح است تا آنکه قبیح دانسته
که خدا بیگناهان را با وجود تقوی و ورع و طاعت و عبادت بدوزخ برد و کافران
و فاسقان را در بهشت داخل سازد و همچنین قبیح دانسته که حق تعالی بنده را امر بروزه
نماید با آنکه او را قدرت بر دیدن دهد و با این حال وی را غذا نباید که چرا روزه
نخورد و این طرفه است که با آنکه اعتقاد دارد که حق تعالی جسم نیست و در مکان و جهت
نمیباشد جایز دانسته که بندگان خدا را ببینند و بطلان این قول بدیهی است و واضح و در مکان است
زیرا که هر چیز که قائل بوجود شده نیست که تا چیزی جسم نباشد و در مکان و در جهت برابر نظر
نباشد و دیده نمیشود بلکه جایز دانسته اند که نوبهای خوش و ناخوش که بقوه شامه ادراک

میکند

و طعمها که بقوه ذائقه در می‌آید بچشم ببینند و جایز دانسته که گوران نهر چین که
از شهرهای مشرق است پشه شهر اندلس که از شهرهای مغرب است ببینند و همچنین جایز
دانسته که در پیش ما کوههای بلند با رنگهای مختلف بشد و بجهت نظر ما آنرا ببینیم و همچنین
جایز دانسته که کواکب عظیم در پیش نظر ما می‌رسد و مقابله نمایند و آواز بلند سازند
و ما بچشم ما آن را نبینیم و آواز آن را نشنویم و اعتقاد باطل این مرد بسیار است
و ما در این رساله اکتفا بذکر بعضی که نفس بر مبتدیان آسان بود می‌کنیم اگر پرسند
که ابوحنیفه که در میان شیعیان کمی شهرت و اعتقاد است و در الام اعظم میدانند و
پادشاهان سنی را اگر شیعیان مطیع و مرید و بندگی کسی است و سبب چیست بگو که در کتب
رجال مشکوة و غیر آن اگر کتابهای شیعیان مذکور است که نام وی این است و نعمان پسر ثابت است
و ثابت پسر روزبه‌ای کابلیست و روزبه غلام بنی تیم الله و آزاد شده وی بعضی علمای
سنی او را مذمتها نموده اند از شیعه که از علمای سنیان میگفته که کفر خاک بهتر است
از ابوحنیفه سنیان و مالک و شافعی و راعی و شافعی میگفته اند که زاینده نشده است
در اسلام کسی که شومتر بود بر سنی از ابوحنیفه و همچنین شافعی میگفته که نظر در کتابهای
ابوحنیفه نمودم بعد سی روز تا بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول دیدم و مالک میگفته
که دیدم ابوحنیفه طرائق بر هفت هزار است از فتنه ابلیس و ابن مهدی میگفته که فتنه بر دین
اسلام بعد از دجال عظیم تر از رای ابوحنیفه نبود اگر پرسند که چرا است که ابوحنیفه با این شبهه

و این حال اکثر عالم تابع او شدند بگو که اکثر عالم تابع هوا و هوس نفس شدند و ابوحنیفه بسیاری
از هواها را برای نفس خود حلال گردانیده و کار او بر تابعان خود آسان ساخته بنا
بر آنست که پیر دانش بسیار داند و فتوای ابوحنیفه قبیح است و در این رساله چند
فتوای او را ذکر میکنیم اول آنکه اگر زنی در شتری نهد بکر بود یکی وی او را بعقد مردی
در مغرب در آورد و این زن بآنکه شوهر را ملاقات کرده هر زنی که می‌آورد
بی تعلق دارد و حرام آنکه هرگاه مردی زنی را بعقد خود در آورد و زنا کند در حضور
قاضی زن را سه طلاق بدهد و باین زن طلاق داده شوهر دیده اگر بعد از آن
فرزندی بیاید تعلق بشوهر دارد سیوم آنکه اگر مردی سفر نماید و گواه گواهی دهند که او
مرده است پس زن عده نگاه دارد و شوهر کند و از شوهر حرام فرزندان فرزندان
بهم رسانند پس چون شوهر اول از سفر بیاید جمیع این فرزندان که از شوهر حرام بهم رسیده اند
بوی تعلق دارند و از وی میراث برند و چهارم آنکه کسی خر بر زن که بحد رسیده با حرام خود
مثل خواهر و دختر و غیر آن و حلال کند حد از وی ساقط میشود پنجم اگر کسی بخر و قمار و غیر
مثل خواهر و دختر و غیر آن با این دو کند حد از وی ساقط میشود ششم جایز میدانند
لواطه با پسری که او را اجاره گرفته باشند و هفتم جایز میدانند که بنوره و خصیه
و پشت سگ زنا کرده بپوشند و پوست مرده با جانی زنده سازند و در زمین مغصوب
سجده بر فضله آدمی کنند بشرطی که خشک شده و تکبیر نماز را بزبان هندی و ترکی و
غیر آن بجا آورند و بعضی سوره را بر سبز بگویند و بعد از آن رکوع کنند و سر از رکوع

راست نمایند

راست نمایند و بعد از آن سجده کنند و سر راست کنند و فاصله میان دو سجده را قدر دو انگشت
جایز دانسته و بعد از آن و بعد از تشهد آن سلام اگر عمداً بگویند نماز درست است و اگر سهواً
شود نماز باطل است بپیشگوی و ملاعنیان که تجنب الامر و برای خود برگزیده اند و
اگر پرسند که مالک کیست بگو که مالک پسر انس است و در کتاب کامل عده مذکور است که مالک
بغض حضرت رضا علیه السلام داشته و در مجلس او نه و بعضی از زنا می‌نواخته اند و نقل کرده اند
که مالک مذهب خوارج داشته و شافعی می‌گفته که جایز نیست مالک که فتوی بدهد و نیم
خورده سگ که آب بمنده کرده میدانند و اگر غراب بمنده میدانند و گفته است که اگر
کسی غراب نیم خورده سگ را بیابد بدان وضو زند و جمیع مرغها را حلال میدانند
و همچنین همه حیوانات بری را حلال میدانند بغیر از خوک و لواطه با غلام را جایز میدانند
و پشت سگ را حلال میدانند و جایز میدانند که زن تا وقت مرگ آبستن بشد و خدا را
جسم میدانند و خیر و شر را نسبت بخدا میدهند و جعفر ابن سلیمان مالک را بزد و گفت
بتر است و بر شتر سوار کرد و اگر پرسند که شافعی کیست بگو که شافعی مردی حرامزاده است
و وقتی که شافعی را عروسی خوش و داد بر پهلوی او نشسته حدیث نقل میکرد
و فتوای قبیح او نیز بسیار است ما بذکر اختصار میکنیم بیت مرده را بدست علی
پاک میدانند و در نماز اقتدا بجز اهل بدعت و فاسق جایز میدانند و گفته
که حضرت پیغمبر چون نظرش بر زنی می‌افتاد و خوش می‌آمد بر خود حرام میکرد
و این افراط است کل سفید را حلال میدانند و شنیدن غنا و نی و امثال آن را

حلال میدانند و دف زدن و نواختن و رقص کردن را حلال میدانند و جایز میدانند
در نماز که ماموم پیش از امام بایستد اگر بپرسند که احمد ابن حنبل کیست بگو که نقل کرده اند
که از اولاد فرزند الله است بپیوای خوارج که حضرت امیر المؤمنین ع او را در نهروان
بقتل رسانید و همه لاعن میکرده و عدی و معاویه و یزید را لعن نمیکرده و مسند جعفر
مذکور است که احمد میگفته که هر کسی بغض علی نداشته باشد اگرچه از نه بهشت او شتی نخواهد بود
و غزالی در کتاب منتخل الکلام نقل نموده که احمد حنبل فتوی بقتل مردی داد که کلام خدا را
قدیم میدانست از وی پرسیدند که بچه دلیل فتوی بقتل وی داده گفت که شخصی بخواب دید
که شیطان از خانه مردی بیرون رفت گفتند که چرا داخل این خانه نمیشوی جواب گفت
که در این خانه مردی است که کلام خدا را قدیم نمیداند پس چه احتیاج است که من
داخل این خانه شوم پس بنا بر این جواب کسی که کلام را قدیم بداند واجب القتل است
و میپرسیدند که آن مرد را فتوی احمد بقتل رسانید پس آن مرد گفت که آن اگر امیر
در بیدار فتوای بقتل من بدهد قبول فتوای او خواهم کرد گفتند که نه پس گفت که
در خواب بطریق او فتوای او را قبول کنید احمد حنبل از برای حق تعالی
چشم و دست و پهلو و قدم قرار میدهد و اعتقاد حنبلیه اینست که هر شب
حق تعالی از آسمان بزمین می آید بصورت پسر امردی بر خر سوار شده بر این
بعضی از حنبله در بغداد در پشت بام آموزشی بسته اند و جوگاه در آن

از برای خر میریخته اند و گفته اند که چشم خدا بدر آمده و طایفه بعبارت او رفتند
و گفته اند که بر طوفان نوح چندان گریست که در دو چشم بهم رسانید و نقل کرده اند
که یکی از صلحای حنبله پسری خوش صورت داشت بام مکعب جامع دید که آن
گرد که بر در رکابات در پای پسر افتاده تضرع و زاری میکرد و میگفت که ای سید
و مولای من مرا بیامرز و از این بابت گفتگو میکرد و پسر را کان آنکه مرد فوت شد
و اراده نامشروع دارد پس فریاد بر آورد تا آنچه جمعی آمدند و آن مرد را
پیش حکام انداختند و افتاده شد و از خدا میدانند مسح بر عمامه جایز میدانند
و مسح سر را بیست جزء میدانند اگر بپرسند که این چه کس شاگردان امام جعفر صادق
بودند و شش نفر شاگرد امام مالک بودند و احمد حنبل شاگرد شش نفر بود و این علمای اهل سنت
سنیان ما اگر حضرت امام جعفر صادق ع امام حق میدانند با اینهمه مذهب حضرت
و پیروانش را واگذاشته اند و پیروان جاهلان گمراه و این مفسدان رو
سیاه شده اند صد شکر که نه شافعی و حنبلیم نه پیرو پوزنس و کابلیم باید
این آن نباشد کارم من پیرو قول منفعل الکلیم صد شکر که من مذهب جعفر
دارم با بعض عزهای حیدر دارم عز مهره مهر عز از من مطلب من جوهر شاه
جوهر دارم از گلشنیان دوده گلچین مطلب و ز جوهریان مهره سوزن
مطلب عز گوهر مهر علیم نیست شاه عز مهره مهر عز از من مطلب اگر بپرسند

که علی و اولادش را دوست دارد و اما با ابوبکر و عمر و عثمان عداوت ندارد آیا این دوستی
بکار او می آید یا نه بگو که این دوستی فایده ندارد بلکه این را دوستی نمیتوان گفت
در بغض عمر اگر نیستی چه ضرر ع در حب علیت یقین نگاه بودن در معنی دوستی
علی ع دارد ع با دشمن داشت گر نیستی دشمن ع ای مانده ز کعبه محبت مهجور
افتاده ز راه داشت صد منزل دور ع با حب عمر دم مزن از مهر علی ع ع هیچ توان نمود
با ظلمت نور ع مهر عمرت پلید و ناپاک کند ع بیقدر ترا چو خاک و خاشاک کند ع چون
پاک عمر کنی برو لعنت کن ع کین شربت از آن مرض تو را پاک کند ع از مهر علی بر است
جان و دل ع با آب محبتش سرشته گل ما ع از خواندن درس مصحف مهر علی ع
روشن شده صد شکر سواد دل ما ع گر دین محبت علی انسر من ع از بعد ان مهر او
بعد کوهر من ع گر بگذرد افلاک ز مهر نیست عجب ع مهر علی و آل بود در سر من ع ما را که بنا
قلعه ایمان ع خاطر جمع از حوادث دهر راست ع مهر علی و آل بود کشتی نوح ع ما را
چه غم از کشتی طوفان نیست ع اگر از تاریخ ولادت و وفات و محل ولادت و وفات
علی ابن ابیطالب ع بپرسند بگو که آنحضرت در مکه معظمه در میان کعبه در روز جمعه سی رجب
بعد از عام الفیل متولد شد و بغیر از آن ابی طالب هرگز کسی در کعبه متولد نشد و چون خواست
مادر شما از بهر زادن شما بود در درون خانه خاصش بر او جا جهاد ع از بهر مدخل آن

بپیوای چهل تن اشکافت حضرت بیت بکعبه دیوار ع پس آن مطهره با احترام داخل شد
در آن مکان معظم بزادن مقتش برادر مریم و ادر ع برون چو خواست که آید پس از چهار روز ع نه آشنیند
که بنش بر دو بکذار ع فدا غم چنین راه بو جاهم ع چنین لام گر بینید با اول الابصار
و قصه عادی که نقل ولادت حضرت امیر در میان کعبه و حور دن فاطمه را الطیف بهشت در سیدن
سر و دش بگوش مادر شما فاطمه ثابت است که بنش ع بکذار موافق و مخالف نقل کرده اند و
در کو فرد در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان در سنه چهل از هجرت نبویه شهید شد اگر
از تاریخ ولادت و وفات و مدت عمر حضرت امام حسن صلوات الله علیه پرسند بگو در مدینه
در نیمه رمضان در سال سیوم از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند در سال دویم از هجرت
و در وقت وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عمر شریفش هفت سال و چند ماه بود
و بعضی گفته اند که هشت ساله بود و شش هفت سال و شش ماه که بخلافت نشست و بعد از
شش ماه و سه روز بنا بر چون از لشکر شام معاویه بعد الله بن عمر و بعد از صلح ده سال
در مدینه بسر برد و زوجه اش جعده بنت قیس او را زهر داد و در سال پنجاه از هجرت در شب
بیست و هفتم ماه صفر رحلت از دنیا واصل شد و عمر شریفش چهل و شش سال بود اگر از تاریخ ولادت
و وفات حضرت امام حسین ع بپرسند بگو که در تاریخ ولادت و وفات آنحضرت علما خلاف کرده اند
بعضی گفته اند که در پنجم ماه شعبان از سال چهارم از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در سیوم
شعبان و بعضی گفته اند که ولادت آنحضرت در سال سیوم هجرت واقع شد و بیست و یکم ولادت حضرت

حضرت الحسن بن الحسین بن علی ع بود و بعضی گفته اند که شش ماه و ده روز در کربلا شهادت
یافت در روز عاشورا و بعضی گفته اند که هشت بود و بعضی گفته اند که هجده بود و آنحضرت را بجای
هشت سال و پنج ماه بود یا چهار سال و اگر از تاریخ ولادت و وفات حضرت امام زین العابدین
علیه السلام پرسند بگو که آنحضرت در مدینه در ماه شعبان در سال شصت و هفت یا سی و
شش از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در پنجم ماه محرم الحرام متولد شد و آنحضرت بجای دو هفت
ساله بود که او را حاجب ابن عبد الملک شهید ساخت و گریه ملیحه بنت در زمان وفات حضرت
امیر المؤمنین ع هجده ساله بود و در وقت شهادت امام حسین ع هفت ساله بود اگر پرسند از
تاریخ ولادت و وفات حضرت امام محمد باقر ع بگو که بعضی گفته اند که در غره ماه رجب متولد
شده و در سال صد و چهارده هجرت ابن عبد الملک در مدینه شهید شد و عمر آنحضرت
پنجاه و هفت سال بود و اگر از تاریخ ولادت و وفات حضرت امام جعفر صادق ع پرسند
بگو که آنحضرت در هفدهم ربیع الاول در سال هشتاد و سه از هجرت در مدینه متولد شد
و در سال صد و چهل و هشت از هجرت در مدینه در ماه شوال یا در نیمه رجب بزهر منصور
عباسی شهید شد و آنحضرت شصت و پنج ساله بود و اگر از تاریخ ولادت و وفات حضرت
امام موسی ع پرسند بگو که آنحضرت در هفتم صفر از سال صد و هفت و هشت از هجرت در ابوا
که موضعیست در میان مکه و مدینه متولد شد و بعضی گفته اند که در سال صد و هفت و نود متولد شد
و در بغداد بزهر هارون علیه اللعنه در بیست و چهارم ماه رجب در سال صد و شصت و چهار
از هجرت وفات یافت و عمر شریف آنحضرت پنجاه و چهار یا پنجاه و پنج سال بود و اگر از
تاریخ

تاریخ ولادت و وفات حضرت امام علی النقی ع پرسند بگو که آنحضرت در سال صد و چهل و هشت
از هجرت در مدینه متولد شد و از ابو جعفر محمد ابن بابویه روایت است که آنحضرت در سال صد و دوازده
متولد شد بعد از وفات حضرت امام جعفر پنج سال در طوس در قریه سناباد بزهر مأمون
در ماه رمضان از سال دویست و سه از هجرت شهید شد و بعضی گفته اند که در بیست و سیم ذی القعده
شهید شد و بعضی دیگر گفته اند که در آخر ماه صفر شهید شد اگر از تاریخ ولادت و وفات محمد ابن
علی التقی الجواد پرسند بگو که در ماه رمضان در سال صد و نود و پنج از هجرت متولد شد و بزهر معتصم
در بغداد در آخر ماه ذی القعده از سال دویست و بیست از هجرت شهید شد و در روایت دیگر
آنکه قاتل آنحضرت مأمون بود و در روایت دیگر ام الفضل اگر از تاریخ ولادت و وفات علی ابن محمد
الهادی علیه السلام پرسند بگو که آنحضرت در ماه ذی الحجه سنه دویست و دوازده از هجرت متولد شد و در روایت
دیگر آنست که در پنجم رجب سنه دویست و چهارده متولد شد و در سامره در روز چهارشنبه سیوم رجب سنه
دویست و چهل و چهار بزهر معتز عباسی شهید شد و آنحضرت چهل و یک سال بود و بعضی گفته اند که
اضافه بود اگر از تاریخ ولادت و وفات حسن عسکری پرسند بگو که در ربیع الآخر سنه دویست و چهل و یک
و در مدینه متولد شد و در سامره در ربیع الاول سنه دویست و شصت و سه بزهر معتمد عباسی شهید شد
اگر پرسند که حضرت مهدی ع در چه تاریخ متولد شد بگو که آنحضرت در سال دویست و پنجاه و شش از هجرت متولد
آن مهدی دور که زمانش مستور است و غیبت او کوه و بیابان پر شور است خواهی تو اگر حسب نژادش
تاریخ ولادت ترا پیش تو رست و در غیبت حضرت مهدی متولد شد حضرت الحسن عسکری او را بچهار هزار
خواص شیعه خود دادند که این طفل حضرت مهدی است و علی شیعه الحضرت مهدی ع بلا

منکر مرتد پرسند و آنحضرت مسیح دار مشکلات ابن ع حل مرموز خود و نام هفتاد و سه سال آنحضرت
بشیعیان توقیعات میفرستاد و مشکلات ابن ع حل میفرمود و کلای آنحضرت بشیعیان میرسانید
و غیبت آنحضرت را این هفتاد و سه فرقال غیبت معنوی میگویند و غیبت بعد از این غیبت صغری
کبری مانند و وکلاء ثبات لکاد آنحضرت چهار کس بودند اول ابن عثمان ابن سعید است
که حضرت امام حسن عسکری ع او را وکیل گردانید و بعد از آن پسرش وکیل ابو جعفر بن عثمان
و بعد از وفات محمد ابن عثمان نزدیک شد جماعت بسیار از اکابر شیعه بر سرش حاضر شدند
و گفتند که بعد از تو وکیل چه کس خواهد بود جواب گفت که وکیل بعد از حسین ابن روح
نوبختی است و بعد از وفات حسین ابن روح نزدیک شد بیان نمود که بعد از وی محمد ابن
علی ابن شمرلیت وکیل و بعد از ابن محمد وفات نزدیک شد علما و اکابر شیعه بوی گفتند
که کسی وصیت نماید در جواب گفت که انه امر هانا بالغه و کسی وصیت نمود و ابن شمرا
خرداد که بعد از من وکیل خواهد بود در جهت خدا و اصل شد و آن سه سعید وصیت
از هجرت بود و بدانکه هر که بعد از شمر که او وکالت دعوی وکالت آنحضرت نمود و علما شیعه
او را کافر میدانند و از این جهت حکم بکفر حسین بن منصور حلاج که باعتقاد اکثر اعتقاد
دارند و شیخ طوسی رحمة الله علیه در کتاب غیبت نقل نموده که حلاج بقم آمد و در پیش قاسم
و کم عقلان دعوی وکالت صاحب الامر ع نمود تا آنکه شیخ ابن بابویه قم بنور آثار
رسانید و بدین سبب اشاره قم شد و اگر پرسند که چگونه است که شیعیان با این عداوت که
با

با شیعه ع دارند منکر حضرت صاحب الامر ع نشده اند بگو که اعتقاد از روایات از حضرت رعایت
پناه ع وارد شده که کسی را حق انکار نیست اگر پرسند که شیعیان در ولادت حضرت
چه اعتقاد دارند بگو که شیعیان در این باب مختلفند جماعتی از ایشان را اعتقاد آنست
که آنحضرت متولد شده و فرزند لاحسن عسکری ع است و این مذهب نسبت داده اند
بکفعمی شافعی و ابو المظفر سبط جوزی در کتاب تذکره و محمد بن طلحه شافعی در مطلب مسئول نقل
کرده اند و ظاهر قول شیخ محی الدین صبغی در کتاب فتوحات نیز آنست که آنحضرت متولد شده
و اما اکثر شیعیان چنین اند که اهلبیت بطلان آن شنیده اند و جمعی دانسته که
مخفی اعتقاد دارند و عمر کرده منابر ایشان گمان کرده اند که آنحضرت هنوز متولد نشده و گفته اند که
امام حسن عسکری ع را نسل نبود و طایفه هست که این جماعت در طول عمر مهدی ع تعجب نموده اند
با آنکه اعتقاد دارند که خضر و الیاس و عیسی ع دارند و دجال تقی ع زنده میدانند و اعتقاد
دارند که حضرت خضر و غیره از سعد و اشقیا عمرهای دراز کرده اند و شک نیست که
با اعتقاد طول عمر این جماعت تعجب در طول عمر حضرت مهدی ع نمودن مخفی جهالت و سفاهت
و بیاکه علاء الدوله سمنانی که از مشاهیر زمان خود بود و شیعیان او را از بزرگان دین میدانند
خلاف اجماع شیعه و سنی قلم او در تصنیفات خود ذکر کرده که جماعتی از اهل قبله که ایشان
را رافضی میگویند ایمان نزد ایشان نگاه دارند که اعتقاد کنند که محمد بن حسن عسکری
زنده است و مهدی اوست و بیرون خواهد آمد و خدا میداند که آنگاه که او غایب و در ملجه

ابدال در آمد همچنان غریب است قطب ابدال شد نوزده مه قطب بود و چند امیدانه کاو
مرده است و او را در مدینه رسول دفن کرده اند بشک و بشبهه ای عزیز من بدانکه بیست و هشتم
این قول اقرب است و بعد و غدو مه حسب این اعتقاد معلومست و این فرقه است که در دین نور
بخشی بانکه لاف میزنند علاء الدوله را بر این اعتقاد باطل بر فرقه میدانند و اعتقاد است باطل
این قوم که آب را در رساله علمیه ذکر نموده ام اگر پرسند که سبب غیبت صاحب الامر چیست بگو
که سبب غیبت قلت انصار است و خوف اعدا است عنقریب بتایید پروردگار ظهور
نماید و دنیا را پر از عدل سازد چنانچه پر از ظلم بود اگر پرسند که در زمان غیبت صاحب
الامر چه فایده دارد بگو که فایده وجود آنحضرت بسیار است و عالم اکبر را بتفصیل آن
مطلع است **بیت** مهدی که از وی رونق ایمان باشد ۱ هر چند زمان زدیده پنهان باشد
خورشید رخی بود جهان روشن ۱ هر چند بزیر ابر پنهان باشد ۱ که مهدی هادی نظر مستور است
اما ظهور او جهان پر نور است ۱ هر چند که جان دیده غایب باشد ۱ از پرتو او کشور
معمور است ۱ اگر پرسند که وقت ظهور آنحضرت هیچ معلوم است یا نه بگو که علامات ظهور
آنحضرت در روزگار است و از ائمه معصومین روایت است که کذب الوقاتون
یعنی دروغ گفتند آنکسی که وقت را برای ظهور حضرت صاحب الامر قرار داده اند اگر
پرسند که علامات ظهور آنحضرت چیست بگو در احادیث علامات بسیار برای ظهور
آنحضرت مذکور است و ما بعضی از آن اکتفا میکنیم بدانکه از علامات ظهور آنحضرت

افتادن

افتادن دیوار مسجد کوفه است از جانب خانه ابن مسعود و دیگر از علامات کشته شدن
نفس زکیه است در ظهور کوفه که کنف شرفست و بعضی از روایات گفته اند که مراد از
نفس زکیه پسر است از آل محمد که اسمش محمد ابن حسن است و گفته میشود بانکه او را
گناهی و تقصیری نیست و روایت که چون نفس زکیه کشته شود بعد از پانزده روز حضرت صاحب
الامر ظهور خواهد نمود و دیگر از علامات کشته شدن مردیست با نفس در میان رکن و مقام و دیگر
از علامات ظهور کسوف شمس است در نیمه ماه رمضان و خسوف ماه است در آخر ماه رمضان
و دیگر از علامات ظهور آنحضرت خروج سفیانی است که از جانب روم ظاهر میشود و دیگر دو کوکب
شیطانی را بقتل میرساند و چون آنحضرت در مکه ظاهر شود آن کسی که با وی بیعت میکند چون
خواهد بود انصار آنحضرت سیصد و سیزده کس باشد که در بطن الارض حاضر شوند و حضرت
عیسی از آسمان بزیر آید و از انصار و اعوان آنحضرت باشند و در نماز اقتدا بآنحضرت
نمایند و در بعضی از خطبها که بحضرت امیرالمؤمنین منسوب است مذکور است که حضرت عیسی
در زمان خروج صاحب الامر وفات یابد و در پیش مرقد حضرت رسول الله صلعم
دفن و آنکه مدفون شود و از حضرت امام جعفر صادق روایت که راوی از مفضل
از جانب آسمان ندا کند که الا ان الحق فی علی و شیعته و در آخر روز
ابلیس ندا کند که الا ان الحق فی عثمان و شیعته و در این حالت اهل
بطلان بشک افتند و بعد از آن حضرت مهدی از یکه معظم با پنج هزار مرد روانه
کوفه شود و چون بقدر کوفه رسد لشکری بر سر راه آنحضرت روند و گویند که از کجا

کرامه بر گرد که ما را بفرزندان فاطمه حاجتی نیست پس آنحضرت به تیغ آبدار آتش
جهان شقاوت شعار را بجهنم فرستند و بکوفه داخل شود و بجهت مستحق قتل
باشند بقتل رساند و بمسجد رفته خطبه بخواند که مردم از بسیاری گریه نتوانند که آنحضرت
چه میگوید و بعد از آن مردمان التماس کنند که آنحضرت مسجد بنا کند چرا که مسجد کوفه
کنجایش خلایق ندارد پس آنحضرت تشریف بنجف شرف برده در آنجا حدود مسجدی
عظیم ترتیب دهد و از برای آن مسجد هزار در قرار دهد و روایتست که
منبر آنحضرت در پیش سر قبر حضرت امیرالمؤمنین خواهد بود و امر فرماید که از جانب
کربلا نهری بجانب نجف جاری سازند و بر آن نهر پلها و آسیاها قرار دهند و سیر زمان
کندم بآسیا برند و بدرایه آرد نمایند و از کوفه لشکر باطراف فرستند و عالم را
تسخیر نماید و بهمه برکت ظهور آنحضرت عالم پر چیز و برکت شود و کنجها از زمین
تمام بیرون آیند و مردمان تمام غنی و توانگر شوند و فقیر نماند که بر احسان
توان نمود و عالم پر از عدل شود و آنحضرت با امام اکبر در میان مردمان حکم نماید
و رجوع بشاهد و قسم نماید و جمیع بدایع یکی گردانند و هر که اختیار غیر مذهب
اثنا عشری نماید بقتل رساند و از یک کس فرزندان بسیار بهم رسد و همه سیر
باشند و در آن عصر دختر زاینده نشود و امنیت و عدالت بحدی رسد که گرگ
و سایر درندگان با گاو و گوسفند در یک موضع با هم الفت دارند و در میان مردمان

بخاطر

بخاطر جمع بگردند و چیزی نبرند و گذر بر قبر مرده افتد از بهر دفن تشخیص زد و بگوید که
کاشکی در این زمان زنده می بودی و این امنیت و برکت و عدالت را میدیدی
می نمودی اگر پرسند که آنحضرت در چه روز و در چه ساعت ظهور خواهد نمود بگو که روایت
که آنحضرت در روز شنبه دهم عاشورا در ساعت یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه
ظاهر خواهد شد اگر پرسند که مدت مملکت آنحضرت چه مقدار خواهد بود بگو که روایت
مدت سلطنت آنحضرت سیصد و نه سال خواهد بود و بروایت دیگر مدت هفت
سال خواهد بود که هر روزش برابر روز خواهد بود و هر ماه برابر ده ماه و هر سال
برابر ده سال اگر پرسند که کیفیت وقت در زمان حضرت صاحب الامر چون است
بگو که در دین اهل بیت پیغمبر ثابت شده که در زمان حضرت صاحب الزمان جماعتی از
مؤمن و غیر مؤمن زنده خواهند شد و از حضرت امیرالمؤمنین روایتست که در راه بیابان
الاخضر و در روز از خیبر بار انا خواهد شد که هرگز کسی ندیده باشد و بدان بار
کوشتهای مردگان روئیده گردد در قریه ها و از سعادت مندان جماعتی بخصوص
در روایات مذکور است که زنده خواهند شد و نمیرند کسی از دین داران امت
حضرت موسی و اصحاب کهف که هفت کس بودند و یوشع ابن نون که وصی موسی است
و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مقداد ابن اسود و مالک اشتر و اتباع انصار آنحضرت

خواهند بود اگر پرسند که دلیل بر این چیست بگو که دلیل بر این قول ائمه معصومین
علیهم السلام است و این اعتراف رجعت داده اند و دلیل دیگر قول حق تعالی است و
یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا
اگر پرسند که این آیه چون دلیلست بر رجعت بگو که مضمون این آیه اینست که
روزی هست که حق تعالی در آن روز از هر امتی جماعتی از مکذبین بحشر
خواهد نمود و یقین که این روز غیر روز قیامت است چرا که در روز قیامت
همه خلق زنده خواهند شد و حق تعالی خبر روز قیامت داده و گفته که وحشرناهم
فلم نغادر منهم احدا و مضمون این آیه اینست که حشر میکنیم همه امتان را
و کسی را از ایشان وا نمیگذاریم و دلیل دیگر بر این حدیث مشهور است از حضرت
رسالت پناه که شیعه و سنی روایت کرده اند که کلما کان فی الامم السابقة
یکون فی هذه الامة و مضمون این اینست که هر چه در امتان پیش واقع شده
در این امت واقع میشود و حق تعالی در امتان پیش مردگان را زنده ساخته و در چندین
موضع از قرآن خبر داده و بر عاقل پوشیده نیست که دلیل رجعت بغایت ظاهر
صحت و متیقن بعلمای اهل بیت رسول منکر آن شده اند و در اول کتاب صحیح
مسلم که از عمده کتابهای سنیانست ذکر شده که جابر جعفی میگفته که هفتاد هزار
حدیث از امام محمد باقر شنیدم و اهل سنت حدیثی از وی روایت میکرده اند
و حق

و چون دانستند که جابر اعتقاد بر رجعت دارد دیگر از وی حدیث نشنیدند و روایت
نمودند باید دوستان به بینید که اهل سنت چگونه با اهلبیت عناد میورزند بحدیثی
اینکه جابر در اعتقاد بر رجعت تابع اهلبیت بود ترک احادیثش نموده اند و حق را
از فائده هفتاد هزار حدیث محروم ساخته اند و از مذهب اینکه با همه حدیث
که بنی مروان بن الحکم روایت نموده عمل میکنند و حکم بعصمتش می نمایند با آنکه
حضرت رسالت مروان را با پدرش از مدینه اخراج نمود و بود و عثمان بنا بر خویشی که
با وی داشت حضرت رسول نموده بمدینه باز آورد و او را وکیل خود گردانید و اکثر
مقدار قبایح از مروان و عثمان صادر شد تا آنکه مؤمنان اتفاق نمودند عثمان را
کشتند و چون عثمان کشته شد مروان با امام زمان که حضرت امیر است بیعت کرده
بلشکر عایشه پیوست و از آن جریده که کشتن عثمان یافته بلشکر معاویه پیوست
و در چندین معرکه با امام زمان حرب نموده تا آنکه اهل سنت خود روایت نموده اند که
حضرت رسالت در حق علی علیه السلام گفت اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله یعنی
خدایا دوست دار کسی را که او را دوست دارد و دشمنی کن با کسی که با وی دشمنی کند
و نصرت کن کسی را که او را نصرت کند و واگذار کسی را که او را واگذارد و باز

خود روایت کرده اند که رسول صلعم بحضرت امیر المؤمنین گفت که حربک حربی یعنی
کسیکه با تو حرب کند جنگ با من کرده باشد و باز خود روایت کرده اند که من مات
ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر که مرد و امام زمان
خود را نشناخت مردن وی مانند مردن کسانیست که پیش از زمان اسلام مرده اند در روایات این
عقل و مذهب است که بمحض اعتقاد بر رجعت هفتاد هزار حدیث را بر باد داده اند و بحدیث بنی
مروان با این مقدار گناه و معصیت عمل نمایند و آنرا صحیح شمارند یعنی که این عمل
فعل علمای با اهلبیت رسول الله است و هیچ فرقی میان شیعه و سنی نگفته که در باب رجعت سخن شد
نقلست که ابو حنیفه بمؤمن طاق که از شیعیان اهل بیت بود از باب مزاح گفت که فلانی
در زمان رجعت که ما و تو زنده میشویم یکبار مؤمن در جواب ابو حنیفه کلام گفت که معلوم
نیست که تو بمن خنازیر که خدایتعالی ترا بهمین صورت خلق نماید تا هر چه خواهی تو قرض
بدهم سایه تو بصورت قرده خلق شوی و نیز در آن وقت ترا نشناسم اگر پرسند که آیا
حضرت صاحب الامر در زمان غیبت کبری کسی میتواند او را دید چنانچه در زمان غیبت
صغری شیعیان دیدند امید دارد از بگو که اگر بشنیده در کتابهای خود نقل بسیار کرده اند که
بعضی در زمان غیبت کبری علمای آنحضرت را دیده اند و تفصیل آن در کتاب غیبت شیخ
طوسی و در کتاب اکمال الدین و تمام النعمة و کتاب کشف الغمة و کتاب صراط المستقیم و غیر آن مذکور است
اگر پرسند که در زمان غیبت کبری در کجا میباشد بگو که در احادیث اهل سنت مذکور است که نام قریه

صاحب الزمان

صاحب الزمان که عبارت و نقل بسیار در کتب شیعه شده که یکی بقریه حضرت صاحب الامر
از آن علما مردی از اهل دان از راه مکه معظمه آمده بود و بتوفیقات بر دیدار قریه
صاحب الامر افتاد و حضرت با ملاقات خود و انیس معنی بشرف او و قبیله او شد و آن
قبیله را در همدان نیز راشد میگفته اند و بشیعی معروف بیعانه اگر پرسند که فلان شیعه که
در انتظار ظهور حضرت صاحب الامر بود چون بگو که از روایات فهمیده میشود که اگر کسی در انتظار
آنحضرت بمیرد مانند کسیست که حضرت صاحب الامر در سراپرده خیمه نشسته باشد و از روایت دیگر
فهمیده میشود که اگر کسی از شیعه بگوید که اگر صاحب الزمان را دریابم او را در نصرت و بر قوام نمود
و ثواب او مانند کسیست که در خدمت صاحب الزمان شمشیر بر کفار زند بلکه ثواب او مانند کسیست که
در خدمتش شهید شده باشد و اگر پرسند که کیفیت احوال دجال چون بگو که در خطبه های
حضرت امیر المؤمنین ع این احوال مذکور است و امام رسالت بعضی از آن را ذکر میکنیم دجال صاحب این
صیحه است و بیرون می آید از بلده اصفهان است از قریه که نام آن کوفه است و چشم راست
کور است و چشم دیگر او در پیشانی او است در میان دو چشم او کافر نوشته و میخواند آنرا هر صاحب
سوادی و بیسوادی و در برابر او کوهیست از دود و عقب او کوهیست سفید و در میان می نمایند که
طلعت ظهور آن ملعون در شب خواهد بود که در آن قحط سخت بود و در کام حارثی بیک سبیل
بود و زمین در زیر پای او میشود و آن ملعون و هو عنه الله میکند و بنی آدم اولاد زنا خواهند بود
و آنانکه طیب زنا میشوند و رسیده و کوکب که بزرگیست بهود است و حضرت صاحب الزمان
او را در بلاد شام در روز جمعه بقتل میرساند و در بعضی از خطبه ها که حضرت امیر المؤمنین مذکور است

مذکور است که وقت دجال بیست که نهست و آبله روست و چشمش از قاف و ریشش
از شاخ است و دهنش به پوست و ناخنهای برگشته دارد و لشکر او هزار هزار و صد هزار
خواهد بود و در کتاب کمال الدین جوینی مذکور است که مضمون مختصر از آن اینست که دجال
در زمان حضرت رسول از صلح آن حضرت صلی الله علیه و آله متولد شد و حضرت رسالت صلعم بعد از مشورت با یاران
از صحابه بجای نزد آن ملعون رفت و گفت که اقرار بوحدانیت خدا و رسالت من بیاور پس آن
ملعون ابا نمود و زمانی نگذشت تا آنحضرت کلام او را دفع کرد که مضمون بعضی از آن اینست
که هیچ پیغمبر نیامده مگر آنکه امت خود را از دجال ترسانیده و خبر داده و من بعد او پیغمبر
نیست تا زمان تو پس هرگاه دجال خروج نماید و دعوی خدائی کند و امر او بر شما مشتبه
شود پس او را نشناسید و بدانید که خدا را چشم چپ نیست و چشم دیگر خواهد شد
بزرگ که همچو کوشی مقدار نیست و نخواهد شد و اگر تابعان او دو زن و صد هزار دیگر
خواهند بود و اگر از دابة الارض پرسند که پروردگار در قرآن ذکر آن نموده در سوره نمل
فرموده که وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ بگو از بعضی از
خطبهای امیر المؤمنین صلعم مستفاد میشود که دابة الارض بعد از دجال در پیش اصفهان ظاهر میشود
و با او خاتم سلیمان و عصای موسی پس میگذارد خاتم را بر روی هر مؤمن پس آن نقش
می بندد که هذا مؤمن حقا و میگذارد خاتم را بر روی هر کافر و مینویسد که هذا کافر حقا
و کلانی ندا میکند مؤمن را و میگوید طوبی لک یا مؤمن خوشا حال تو ای مؤمن کاش امروز
من مثل تو می بودم و مانند تو سعادت عظیم می یافتم و بعد از آن دابة الارض کردن خود را بادی

بعد از آن

و بعد از آن حق تعالی عذاب را بر ایشان مستقیم رساند و مانند اصحاب فیل ایشان را هلاک
میگرداند و چون بوی مرده ایشان ثابت میشود و تعفن زمین شود مرغان را میفرستد
که ایشان را از زمین برچیده در دریا اندازند و در کتاب کمال الدین مذکور است که یاجوج
و ماجوج را گوشت نمیشد مگر بر منه اند و پروردگار از برای دفع کردن بعضی را
دیگر داده و بعضی را گوشت میپوشانند و پاهای ایشان بر هیئت درندگان
مانند دندانهای درندگان است و قوت ایشان از دانه است که آبرا از دریا برداشته
بر ایشان میبارد و اگر در دریا آب باریده شود در دریا ایشان قحط میشود و چون
از زمین بر میخیزند اهل آن زمین جلای وطن نمایند و ایشان را از خود دفع نتوانند
نمود و کسی بر ایشان نظر نتواند کرد از غایت کراهت منظر و قبح صورت که ایشان است
نعوذ بالله من غضب الله اگر پرسند که یاجوج و ماجوج از نسل کیستند بگو که علم بحقیقت
این حال خدای تعالی است شیخ طبرسی در کتاب تفسیر از بعضی نقل نموده که ایشان
از اولاد یافث ابن نوح اند و یافث پدر ترک است و از بعضی نقل نموده که ترک
از نوع یاجوج و ماجوج است و چون سکندر رسد بر روی یاجوج و ماجوج است ترک
در پیش روی سد مانند و آن جماعتی از یاجوج و ماجوج که سد بر روی ایشان بسته
بیست و یک طایفه بوده اند و از بعضی نقل نموده که ایشان از فرزند آدم اند بابن روش که آدم
محتلم شد و نطفه او بخاک آمیخته یاجوج را آفرید و در کتاب کافی از حضرت امیر المؤمنین

منقول

پرورد خاک عذر کرد اند که هر که در دریای مشرق و مغرب او را ببیند و او صحبت
بعد از آن خواهد بود که آفتاب از مغرب بر آید و در این هنگام توبه طرف نشود و کسی را
ایمان در آن وقت نفع نمیدهد مگر آنکه پیشتر ایمان آورده باشد از حضرت امیر المؤمنین
نقلست که فرمود که دابة الارض دم ندارد بلکه صاحب ریش است بغیر دابة الارض
التی نوع انسانست نه از قسم باقی حیوانات و در خطبه لؤلؤیه که حضرت امیر المؤمنین
منسوب مذکور است که ظهور دابة الارض چهار سال بعد از خروج یاجوج و ماجوج خواهد
بود و اگر از یاجوج و ماجوج پرسند که حق سبحانه و تعالی در قرآن ذکر نموده که ترک
یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض بگو که در بعضی احادیث مذکور است که یاجوج
یک طایفه است و ماجوج طایفه دیگر است و هر یک از این دو طایفه صد هزار طایفه اند که از
ایشان نمی میرد تا هزار فرزند خود را نبیند نیز و یکی تا نزایه هزار ولیسر ایشان بمرتبه
که هزار رسد بدنیا آمده او کار ایشان در شام خواهد بود و اخوان ایشان در خراسان و هر چه
پرسند از فیل و شتر و خوک و وحش بخورند دار سلمان فارسی علیه الرحمه نقل است که
یاجوج و ماجوج در قسم اند یک قسم قامت ایشان بمرتبه که هست عرضشان ده گز
و قسم دوم قامت ایشان صد گز است و عرضشان هفتاد گز و قسم سیم قامت ایشان بمقدار
کوهست که یک گوش را بزیر خود می اندازند و یک گوش را بالای خود میکشند و در
بعضی از خطبهای حضرت امیر المؤمنین صلعم مذکور است که قامت ایشان بمرتبه است که
یک گوش را بزیر خود می اندازند و یک گوش را بالای خود میکشند و در پیش ایشان مقدار
دو ذراع ایشان مانند کلنگ است و ایشان آب و گیاه زمین را میخورند و در زمین فساد می نمایند

از عذاب سعیر و از روایات اهلبیت مستفاد میشود که خدا را در دنیا بهشتیست در جانب
مغرب و دوزخیست در جانب مشرق و از این بهشت و دوزخ در آن بقعه ها میگشایند و ارواح
مؤمنان از میوه های بهشت تا روز قیامت محظوظ و بهره مند میشوند و کفار با آتش دوزخ تا
روز قیامت معذب خواهند بود اگر پرسند که فشاری که اهل قبور را واقع میشود مخصوص
کیست بگو که از روایات اهلبیت علیهم السلام مستفاد میشود که کم کسیست که از فشار قبری نیست
باید و روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه بنت اسد را که والده امیر المؤمنین ع
بسیار دوست میداشت و از برای اینکه حق تعالی عذاب قبر را از وی دفع نماید و میفرمود
کفنش را خود در قبرش پهلو خوابید و از حضرت امام جعفر ع پرسیدند که کسی که بر دار
کشند چگونه فشار زمین آنحضرت فرمود که کمتر نعمتی است از سوء بدکه او را فشار زمین
مانند فشار زمین و از روایات اهلبیت علیهم السلام فهمیده میشود که بیشترین عذاب قبر
از تخم جنس و بد خلق و از بول احتیاط نکردن است اگر پرسند که فایده جریدتین که بر قبرها
دفن میکنند چیست بگو که آثار رحمت تا چند روز میشود که فایده جریدتین
دفع عذاب قبر است بلکه از بعض روایات فهمیده میشود که اگر جریدتین را با کافر دفن
نمایند باعث تخفیف عذاب او میشود اگر پرسند که جریدتین سنت پیغمبر ص است چیست بگو
که از روایات اهلبیت فهمیده میشود که چون حضرت آدم ع از بهشت بزمین آمد دو درخت
زمین تنها سر میزد پس از تنهای وی ابلیس شکایت کرد حق سبحانه و تعالی درخت نخل آن زمین

که انیس او بود پس حضرت آدم ع بادی انس میگرفت و چون وفات حضرت آدم ع نزدیک شد
وصیت کرد که بادی جریده نخل را دفن نمایند که تا در قبر انیس وی باشد چنانچه در دنیا انیس وی
بود بنابراین وضع جریدتین سنت است اگر پرسند که با آنکه وضع جریدتین سنت پیغمبر است
چرا است که سنیان بجا نمی آورند بلکه اگر مطلع شوند که کسی این عمل کرده او را انکار میکنند
که سنیان بعضی اقرار دارند که جریدتین سنت است و جمعی در آن باب ایراد دارند
جریدتین است لا گفته اند که چند چیز است که از اغصان آن اشجار خود رسته اند و اگر حضرت
ما آنرا ترک میکنیم جریدتین را گذشته بهتر است رسته کردن و قبر را مسطح ساختن ای عاقلان
نظر کنید بر دین دار این وجه پسندید که سنیها ع رسول الله را بچه بهانه ها طلب ترک میکنند
و این طرفه است که میگویند که ما از اهل سنتیم باین معنی که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را بعمل آورده
میگوییم اگر پرسند که آیا غیر جریدتین چیزی هست که عذاب قبر را دفع نماید بگو که از بعض از روایات
اهلبیت علیهم السلام فهمیده میشود که اگر کسی از ظهر جمعه بیرون از عذاب قبر ایمن خواهد بود و
شده که هر که مداومت بر سوره رعد نماید الله تعالی او را ایمن سازد از فشار قبر و مانند آن خبر
و همچنین روایت شده که خواندن سوره ملک در هر شب جمعه موجب تخفیف فشار قبر و
دمار شدن منکر و نکیر است که بعد فشرده شدن در لحد از عذاب قبر ایمن است و این سوره از سوره مشهور است
شده اگر پرسند که عذابیا که مؤمن در قبر میکشد کفاره گناهان وی میشود یا نه بگو که از روایات

اهلبیت علیهم السلام معلوم میشود که هر دو کار مؤمن را بعضی از گناهان در قبر عذاب میکشد
سازد که کفاره گناهان وی شود و اگر بروی بعضی از گناهان باقی بماند بدان دادن طرد وی
و سوار ساختن که کفاره گناهان باقی مانده وی شود و اگر سختی بدان دادن نیز بهمه گناهان
وی بر طرف نشود بعذاب قبری پاک میسازند که ظاهر و مطهر بحشر در آید اگر پرسند
که آیا در ظلمت گوره فرد آدمی را انیس و یار میگیرند بگو که از آثار و اخبار اهلبیت معلوم
میشود که در قبر مؤمن مردی داخل میشود به بهترین هیئت زیبا پس مؤمن از وی می پرسد که تو کیستی
که من نیکوتر از تو کسی ندیده ام پس وی جواب میگوید که من اعتقاد نیکو و عمل صالح تو ام
پس آنکس در پیش مؤمن خواهد بود اگر پرسند که مراد از کافر چیست بگو که از روایات اهل
بیت فهمیده میشود که کافر تمام عمل و اعتقاد کافر را بصورت مردی بغایت قبیح منظر
و بدهیئت و بدبوی سازد و در قبر وی در آید و در از خواری بر دین بیکی
و شیطان را قرین وی میسازد تا او را بیازارد و نوده بزرگ بروی مسلط می
سازد که تا وی را بگزند اگر پرسند که دلیل بر زنده شدن در قبر و سؤال و عذاب قبر چیست
بگو که دلیل بر این اجماع و اتفاق جمیع مسلمانانست و احادیث که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
معصومین علیهم السلام متواتر شده اگر پرسند که ماوای ارواح مؤمنان بعد از مفارقت
از بدن کجاست بگو که از روایات اهلبیت علیهم السلام مستفاد میشود که ماوای ارواح مؤمنان وادی
السلام است که نجف و حوالی نجف است اگر پرسند که ماوای ارواح کفار کجاست بگو که ماوای

ارواح کفار برهوت است که در حضرموت که از بلاد یمن است میباشد اگر پرسند که روح مؤمنان
بعد از مفارقت از دنیا با ارواح مؤمنان ملاقات می نماید و یکدیگر را میشناسند یا نه
بگو که از اخبار و آثار اهلبیت مستفاد میشود که چون روح از این بدن مفارقت نماید
تعلق میگیرد بدن لطیف مانند این بدن که در دنیا داشته و ارواح با یکدیگر ملاقات
می نمایند و یکدیگر را میشناسند و چون خبر بمیرد در روحش بارواح رسد احوال و کسان
از وی می پرسند اگر چنانچه خبر داد که از آن اهل زنده مانده اند امیدوار میشوند که شاید
باز آن برسند و اگر چنانچه خبر دهد که فلان مرد از وی ناامید میشوند و میگویند ذهب
هوی یعنی هلاک شد و اگر پرسند که ارواح بنزد ما رجوع میکنند بگو که از آثار و اخبار
اهلبیت علیهم السلام فهمیده میشود که ارواح مؤمنان گاهی رجوع مینمایند و بر جنازه های
اهلبیت خود مطلع میشوند و بمیرد و خوشی میکردند و بر بدیهای ایشان مطلع میشوند و در
فضیلت زیارت رجوع بزوار و اهلبیت بیشتر است و اگر از احوال روز قیامت پرسند
بگو که روز حساب مقدار پنجاه هزار سال است و هول این روز بغایت عظیم است و انبیا
و اولیا از هراس کرده اند و آیات قرآنی در بیان هول قیامت بسیار است از آنجمله
جمله در این آیه نیز بجمال اشاره بهول و عظمت این روز شده که یا ایها الناس اتقوا
ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة
عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و ترى الناس سکاری

وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید یعنی ای مردمان
بترسید از خدا بدرستیکه زلزله روز قیامت چیزیست بزرگ روزی که غافل میشود هر زن
شیرده از طفل شیرخوره و میگذارد هر زن باردار بار خود را و می‌بینی مردمان را مست
مست نیستند بلکه عذاب خدا سخت است ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب امالی نقل نموده که
نخعی بحضرت سید الاوصیاء علیه و آله گفت که فی حسن مبارکت و زود سفید شد حضرت در جواب
فرمود که سفید کرد مرا این آیت فی حسن مرا یا سوره قرآن هود واقعه و هم و اذا الشمس
کورت و اگر بپرسند که حساب چگونه است بگو که در روز قیامت حساب بعد از دنیا از بنده
میکیرند و علی ابن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر روایت نموده که در روز قیامت بنده
گام از گام برنمیدارد تا آنکه چهار چیز از وی بپرسند بر سند که عمر را در چه صرف کرده
و بدن خود را در چه کار کهنه رخته و مال خود را از کجا گرد کرده و در چه خرج کرده و دل
بپرسند از محبت اهلبیت ما در چه چیز بدین آیه جزا حساب داده و از آنکه در سوره
غاشیه فرموده که ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و اگر بپرسند که کتاب
چگونه است بگو که هر که کتاب اعمالش را بدست راست دهند بهشتی است و حساب او را زود
میکنند و هر که کتابش را از عقب کمر بدست چپ دهند از جهنمیست و حساب او را
بدشواری میکنند اگر بپرسند که دلیل بر این چیست بگو که دلیل بر این قول خداوند
خداست حق تعالی در سوره انشقاق فرموده که فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف

یحاسب

یحاسب حسابا یسیرا وینقلب الی اهله مسرورا واما من اوتی
کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا ویصلی سعیرا
اگر از نطق اعضا بپرسند بگو که حق تعالی در کلام مجید ذکر فرموده و خبر داده که در روز قیامت
اعضای صبیان بنطق در آمده در حقش گواهی میدهند اگر چنین که از حوض حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله بپرسند بگو که اعتقاد بحوض حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله واجب است زیرا که در این باب
احادیث متواتر است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است من لم یؤمن بحوضی
فلا اوردنی الله حوضی یعنی هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را وارد حوض
من نسازد و از آنجا رانده علیه السلام میشود که حوض در صحرای محشر واقع است و از جمله
احادیث است که علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر نقل نموده که در روز قیامت ملائکه هر مردی را
در یک موضع نگاه میدارد و از زشت کرداری و عرق خجالت از این بسیار میشود و نفسهای
سخت برنمیکشند و بعد از آن منادی الهی از پیش عرش حضرت خاتم الانبیاء را طلب نماید پس آنحضرت
پیش از همه کس بیاید تا آنکه بحوضی رسد که طول آن بمقدار بعد که از ربکه تا صنعا که از بلاد یمن است
پس در پیش حوض توقف نماید و حضرت امیر المؤمنین را طلب نماید پس آنحضرت پیش آید حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بایستد پس مردمان را رخصت دهند که بیایند پس غیر مؤمنان حوض آیند و حضرت رسول
را برانند و نگذارند که نزدیک حوض بنشیند و حال حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنکه کار را بسیار بیند
که نگذارند که بکنار حوض آیند از روی حقارت بدین آیه بگوید که پروردگارا این چه گروهی است که
بکنار

بکنار حوض می‌برند و نمیگذارند بکنار حوض من آیند پس پروردگار ملکی را بنزد حضرت رسول
فرستد که بگوید ای محمد شیعه علی را بتو بخشیدم بسبب دوستی تو و عترت تو پس ایشان بکنار حوض
آیند و بسعادت قرب اهلبیت علیهم السلام فایز گردند و در چندین کتاب که کتابهای اهل سنت
ابن حسب است مذکور است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود هر که در روز قیامت حوض مرا
از صحابه بینم که بجانب دوزخ برند و نمیگذارند که در پیش حوض بنزد من آیند پس من چیزی از ایشان را
میان صحابه بینم بگویم پروردگارا اینجماعت صحابه منند پس جواب گفته شود که نمیدانی
که ایشان بعد از تو چه کارها کردند پس ایشان را بجانب دوزخ برند و بر عاقل پوشیده نیست که
کاری که صحابه بعد از وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند که سبب عروج ایشان
از دور و حوض و وصول بجهنم غصب خلافت حضرت امیر المؤمنین بود و عداوت با وی حق
در کلام مجید اشاره بمخالفت صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با حضرت امیر المؤمنین
نموده و گفته که افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی آیا اگر رسول امیر
بکشته شود شما بعقب بر خواهید گردید و حضرت رسول نیز شما را بمخالفت او وصیت
نموده و مکرر بحضرت امیر فرموده که انت منی بمنزلة هرون من موسی یعنی تو نزد
من آن منزلت داری که هرون نزد موسی داشت و در این کلام اشاره است بآنکه چنانکه
امت موسی از هرون برگشتند و گوساله پرستی اختیار کردند همچنین امت من از تو برگشتند
گفت و در آن بهار سنبان بن [illegible] و سنبان اکثر اصحیح میدانند و در کتابهای اهل سنت
نیز مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت علی ابن ابی طالب گفت که مستقبل
بگر

بگر

ملک امتی یعنی زود باشد که امت من بتو پیوند نکنند و این طرفه است که سنیان که تابعان
خود روایت کرده اند که جماعتی از صحابه را از حوض حضرت رسالت پناه خواهند رانده بدوزخ
خواهند برد و گفته حضرت شفاعت آنان نخواهد نمود و اینجا گفته اند که جمیع صحابه عادل اند
و کسی میباید که عیب ایشان بگوید و ایشان را لعن نکند و هر مخالفی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
نموده اند در مقام عذر میگویند که ایشان اجتهاد کرده اند و این طرفه است که صابر دانسته اند
که کسی از روی اجتهاد خلاف خدا و رسول کند و جایز دانسته اند که کسی از روی اجتهاد
کلمه پدر جفا کار را لعن کند و ایشان را تأثیم نکند و اگر بپرسند که کوثر در قرآن
مذکور است همین حوض است یا نه بگو که بعضی گمان کرده اند که کوثر همین حوض است اما
آنچه از آثار اهلبیت علیهم السلام فهمیده میشود آنست که کوثر نهر است در بهشت و آبش
از شیر سفیدتر است و از عسل شیرین تر است و در کنار آن قبه‌هاست از زبرجد و یاقوت
و اگر از میزان بپرسند بگو که میزان ترازوییست که بدان نامه‌های اعمال را وزن نمایند
و بعضی گفته اند که میزان کتاب است اگر بپرسند که دلیل بر وجود میزان
چیست بگو که دلیل بر وجود میزان قول خداوند رسول است و حق تعالی در سوره قارعه فرموده
فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة واما من
خفت موازینه فامه هاویة اگر از شفاعت بپرسند بگو که اعتقاد
بشفاعت حضرت رسالت پناه واجبست و روایات در این باب متواتر است

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که من لم یؤمن بشفاعتی فلا انالله شفاعتی یعنی هر که ایمان بشفاعت من نیاورد پس نداده است خدای تعالی بوی شفاعت مرا و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت است که من انکر قلته اشیاء فلیس من شیعتنا المعراج و المسألة فی القبر و الشفاعة یعنی که منکر سه چیز شود از شیعه ما نیست رفتن حضرت رسول بمعراج و سؤال قبر و شفاعت و باز از حضرت امام جعفر صادق ع روایت است که شفاعتی لاهل الکبائر من شیعتنا و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقلست که انما شفاعتی لاهل الکبائر من امتی پس معلوم شد که شفاعت از برای اهل کبایر است تا بشرطی که با توبه مرده باشند و اما اهل صغایر بر برکت نماز و روزه و زکوة و وضو و غسل جمعه و وضو و حج و غیر آن از حسنات آمرزیده میشوند و احتیاج بشفاعت ندارند اما بشرطی که اصرار بر صغایر نه نمایند و بشنوند اگر بر سند که اصرار بر صغایر چه معنی دارد بگو که معنیش اینست که صغیره کند و از کرده پشیمان نشود بلکه بار دیگر قصد دیگر بکند که بار دیگر گناه را بکند و این اصرار است پس این میشود که صغیره کبیره شود و معنی که لا صغیرة مع الاصرار و لا کبیرة مع الاستغفار یعنی صغیره با اصرار و کبیره با استغفار اگر بر سند که شفاعت از برای هر فاعل کبیره واقع میشود از برای کسیکه در بینش درست و پسندیده باشد و اعتقاد درست

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب در اطلاعات و ادب
۱۴۳۹۳/۶
۸۹۸۹۱
کتابخانه مجلس شورای ملی

بسمه تعالی

و بنده الاسماء الحسنی و جوه بنا

الحمد الواحد الاحد الصمد الاول الآخر السمیع البصیر القدیر القاهر العلی الاعلی الباقی البدیع الباری الاکرم الظاهر الباطن الحی الحکیم العلیم الحلیم الحفیظ الحق الحسیب المجید المحیی الرب الرحمن الرحیم الذاری الرازق الرقیب الرؤف الرائی السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر السبوح الشهید الصادق الصانع الطاهر العدل الغفور الغنی الغیاث الفاطر الفرد الفتاح الفالق القدیم الملک القدوس القوی القریب القیوم القابض الباسط قاضی الحاجات الولی الحمید المنان المجیب اللطیف المقصود الکریم الکبیر الکافی کاشف الضر الوتر النور الوهاب الناصر الواسع الودود الهادی الوفی الوکیل الوارث الباعث التواب الجواد الجلیل المخبر الخالق خیر الناصرین الذی انشأ و نظم الاطیف الثانی

مرتکب
معاصی چند را سؤال شدم که هرگاه خدای تعالی بعضی از انها را بکند
مجازات شدم فقلت یا امیر المؤمنین حضرت فرمودند ایا شرک بخدا اوریده
جوان گفت نعوذ بالله ان اشرک بربی شیئا حضرت فرمودند ایا قتل
نفسی را مرتکب شده ای جوان عرض کرد لا پس حضرت رسول خدا فرمودند
یغفر الله لک و تو بلیت وان کان مثل الجبل الواسی جوان عرض کرد
که گناه من از کوه بلندتر است حضرت فرمودند خدای کریم گناه تو را
می امرزد اگر چه بقدر ریگ بیابان و شجرها و دریاها و ریگها و
نیها من الخلق جوان عرض کرد که گناه من بیشتر از جمیع انهاست حضرت
فرمودند خدای تعالی تو می امرزد گناهان تو را و ان کانت مثل السموات
بعضها فوق بعض و الکرسی جوان عرض کرد گناه من اعظم از این
حضرت نگاهی باو کرد و گفت الله العظیم و فرمود وای بر تو گناه تو اعظم
از خدای تو پس شاب صورت خود را بر خاک انداخت و سر برداشت و
عرض کرد و عاصی اعظم من و بدتر هیچ چیز بر تو نیست حضرت فرمودند
گناه تو عظیم است اما امر زمرکب بر دو رکان تو عظیم جوان سر را بر زمین انداخت
حضرت فرمود یکی از گناه خود را بمن خبر ده شاب عرض کرد که من شاهی
میکردم در دشتی و قضای از انصاری وفات کرد چون شب شد پس
او را شکافتم و زینت و مال او را برداشتم چون برگشتم شیطان مرا
وسوسه کرد که حبیب سر و گفتی دارد حبیب بلقی فرستی دارد
با او مجامعت کن برگشتم با اهل خود ناگاه او را حبیب بر او کرد

کفت

کفتم ای جوان وای بر تو وای بر تو بلی بحق پدر و مادر و سوگند بخدا
بر زبان بودکان زبان و من زبان ساختم مرا طاعون و زلیل کردند حضرت
بلرزه افتاد و فرمودند تو را بکشم اگر چه مستحق باشی فاسق را میکشند
که بر تو نیز اشتی تو را بکشم پس جوان رو بر اصحاب کرد و بگوهر برابر
و بلی بر کردن کرد و ای بر هند فرزند میکرد و الله بدلات علی ان
بدلک مفارک ای مادر ای من از درهای خلایق رانده شدم و بیرون
نمی ایم بیرون کردن را امید بکردان از جهت من ثانیا پس رو بسوی
حضرت بدر داشت و گفت یا والها اگر ای شفیع ان من کی شدم
پس نمی حضرت بر بیچیز مرا بر انکه بخیل کن در رسول زاده من و
ملائک کن مرا پس بیرون بلی من بیزر مصیب الرحمة المذنبین امد و گفت یا
رسول الله خدایت سلام میرساند و میفرماید بنده که و معصیت کند
طوبی و تا نیا بنده بلی از جهت خود و او را امر زم حضرت تبسم فرمودند
باصحاب که دیدند که کیست که دلیل تو بر امر بسوی شاب ثابت معاذ عرض
کرد که ای خواجه تو شوم مذکور بفرمود که در فلان کوه است بیغمبر با اصحاب
روانه شدند تا بمعبود کوه رسیدند ناگاه جوان را دیدند بنای
ایشان بر نهای خود بجلد نهاده و صورت او سیاه شده و میدوید
و میخواهی او از کوه بر بغیر رسیدن نهای خود بجا بر داشته بنا حاجت میکند
و اینقدر اب از چشم او جاری شده که زمین تر کرده و صاع و دو
موش بدر او کرده و طوبی در فرق سر او بالها و افکنده رسول

خدا او را بشر و داد که ای جوان خدا تو را بخشید و قبل از کردن او رها
کرد و او را به بهشت و بشارت داد که طفی از حضرت امیر
المؤمنین پرسید که اگر کسی بعد از توبه مرتکب معصیت شود حال
او چیست فرمودند خدا توبه او را قبول میکند سائل پرسید اگر چند
دفعه چنین کند چیست فرمود می امرزد و یقال من لا یحضره الفقیه
از رسول خدا روایت شده که هر که یکسال بجای امر ثابت توبه کند
خدا او را می امرزد فرمودند سال دیناراست در یکماه قبل از مرگ
و بعد فرمودند ماه دیناراست در یکهفته قبل از مرگ پس فرمودند
هفته دیناراست یکروز قبل از مرگ پس فرمودند روز نیز دیناراست
یکساعت پس فرمودند ساعت نیز دیناراست قبل از مرگ و صاحب
حلقوم اگر کسی از معصیت توبه کند خدا او را می امرزد و خوش مرد است
فرزند اهل گناه و بشارت از همین طوبی عطای خدا را و نیز مفید فرمودند
میفرمایند ان الله تواب رحیم خدای توبه کننده است یعنی هر بنده
بگوشه تضرع کند و باز گشت کند خدا نیز باز گشت میکند و رضی
بگوشه نرسیده که توبه و انابه کرد و خدای تعالی او را رسوا و ذلیل نمود
و کیفیت توبه باز گشتن است از معصیت بسوی طاعت قلبا و لسانا
والله اعلم بالصواب و نیز حضرت امیر فرمودند که حضرت رسول از
در شب معراج از خدا خواستم که حساب امت مرا بمن واگذار بفرمود
رسید یا محمد هر چند تو رحمت للعالمین اما بوجود کار با لمیان منم

اگر

اگر تو بر گناه امت خود مطلع کردی از ایشان بمن ایرادی بکذاری
و باج ایشان من مطلع باشم که رحمت من وسیع است و بزرگواران تا عجلا
من سبب بخشیدم و بخشیدم اگر گناه امت تو را بیامرزم و توبه بنها
امر زطاست من شاکی که توبه کنند والله اعلم شاعر در بیوت
لیم الله الذی لا اسم الا ذنب عرض نجلی فی ظهر الجمال و الحسب حین
بیر علی سر بالها و الکمال حمد الله الذی زین بیاتین الانبیاء باسالین
التوالد و الاولاد و بیر قنس شواهد البلاد ثم فات بلابل الاولاد و لیت
بین الاباء الفلکیة و الامهات العنصریة لحصول البنین و البنات
و اخرج صهر الطاهرات و فخر الاسعادیات من ارحام الاسطقسات
و الصلوة و السلام علی ارفع المخلوقات و اعظم المصنوعات و افضل
المعلومات و اکمل الموجودات و اجل المعبودات و صاحب المعجزات هو
الذی خلق لاجله اهل الارضین و السموات و اعترف بنبوته و رسالته
مرات الکائنات و ظهر بمعجزاته علی کافة الموجودات من العلویات و
السفلیات محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف صلی الله علیه
و آله و اشهد انه امام المتقین و معطی حق الدین و موجب ابداع الثانی
و مفخر اهل العراق و الحجاز و الاقالیم و مظهر حمایت الانوار و الازهار
الحق بین و باعث ایجاد الجهات و الارضین و موسس ارحام الا
سطقسات ابی عالم بن رحیم الایم مولانا و مولا الثقلین مولینا امیر المؤ
منین سلوات الله علیه و علی بنیه ائمة الدین الی یوم الیقین امین

بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم والضحى والليل اذا
سجى ما ودعك ربك وما قلى وللآخرة خير لك من الاولى ولسوف
يعطيك فترضى الم يجدك يتيما فآوى ووجدك ضالا فهدى ووجدك
عائلا فاغنى فاما اليتيم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر واما بنعمة
ربك فحدث ملك جليل و فادر جميل و پادشاه كفيل درين سوره
تلقين خطاب حبيب و كليل صفير ماند كه والضحى والليل اذا سجى مبين
بجاشت كاه قسم و شب قسم در نفى كه فرو كوفته باشد او را تاريكى
مفسرين شبه سبق بانها مختلف و علماء شتى اختلاف نموده اند در اينكه
خداى تعالى قسم بجاشت و شب ياد فرموده بعضى ميكويند كه چون بجاشت
بوده كه سحره فرعون موسى را سجده نمودند باين سبب فضيلت داده
خداى تعالى قسم باو ياد فرموده و بعضى بجاشت كه وقت جاشت بود كه
ابرهيم خليل الرحمن از آتش نمرود بان خلاص يافت و بعضى كه وقت جاشت بود كه
موسى بود كه حق تعالى با موسى كليم تكلم نمود بعضى ديكر كفتند مراد
صبحى است و غيرى كويد قسم بشب شب معراج است و در كشف الاسرار
سلطى است كه چون شب بر دست مجاهد جميع خلق ثابت در آنجا
مينشاند و درهاى خلايق مغلق است و در اينجا بيت مفتوح است
در آن شب در باها ماهيان در آن اهند و دو موش بر سر آن است و
جوف زمين مار و موى در خواب و در روى زمين حيوانات و در
موى خواب و در بيابان عاليه جن و طيور اشاق در اطاعت و در بنا

در مناجات طوفى بذكر مشغول و در ظلال جبال طيور و حيوانات در بنا مشغول
و در اعماق بحار سكان اسماك در تهليل و تسبيح جميع خلايق مرهون معلوم
در خواب و در هواى بنا اهل كه در تهليل و تسبيح
در بيابان بكذرند كانه هنى كه در تهليل و تسبيح دارند هر كه مبتدى شبه
در روز كار در تاريكى شبها بيت اثبات باشد اجابت بدركاه خلق
ثبات بر دار اثبات ليك عبد را بدين بعبرت بلا
كفته اند كه لا يكلف الله نفسا الا وسعها كه خداوند جهان
چون تلاوت تسبيح بدان بدركاه در عالم كتاب در بدايه
از جوانب فتح ابواب مطلب خواب ترك غفلت چشم بكشا تا ديكر
توان ديد كه در هر ليله موزه در اين تنها و موافق ديكر بيدار
اهل تبتل آن در دم در بين آنها بلا نفس مفسرين تفسير بر جملى از خواص
سوانح موزه و اوايل است كه مراد بعضى نفس پاك الله من اشرفت بليل
تاريكى اين چنين كلام الهى چون نفس در باسداد اثبات نفس شرف طالع
سيمابى رفته در فتنه در كاه منتظره البرج رفتار مينمايد و فضل او
آنا فانا در تزايد و نشاء هدايت تا ملكوت السماء مى سلطنه حركت
در ابتدا حيات مسكند و رزق و رغيب عالم حضرت ان چون نور
تاب و روشن و بايد بهر باشد از تربيت كه بيت بقاء عالم شمس
و اكر نفس بود كه تا عدى چون نور و فانكوت همچنين نور پاك
عدى بر اول بيت اكر افق شرق طالع فرمود و ماسوى بر سالت
رفته نور ان شرف و بيت سوات ان مهر فرو ايد و فضا عدو بوده

لا انكر موسط الحاله افق شرعى رشيد او از نه رسالت ايشان مدلول
سرايى نموده در اطلاق و ان الحق و بيج مسكون و انزاين است كه ولت فا
افلاك و فرش مى بودند كه جميع سوالم عرضيات و عارضيات و موجودات
از ذره نمودار و ان پرتو و موجودات ثابت و باقى مى باشد بيان
فرمودند لولاك لما خلقت الافلاك و شاه استلزم نموده اند امى
حديث را لهمى شايع است قسم در دوزخ جنت خير صورت نا بينا
كفته معنى از نهد بنيات كه از انها زمين و هاى تو در عالم كاهيد نمود
عزت سند دين صرف دنيا كفت از نهد بر نيز نيب ظاهر الا تكيه
صبى بيدا انتايت باشد از انها نه نمود و مباد خشك در آب سازد
تو بودى باعث كل و كونه سانح كل بنى از انها از روح رب غالب
خود نه تا واقف ماند كه نهند كرا تو بودى علت حاث و بى باشى ايشان
نمى دانست اسرار حق فتنى تا مستحوا ز نعمت مشرب و بى دل ناز
كرسى تو كسى دكر باحق بر سق در نه در عالم انما الله جل و بر از خود
كعبه خانه كه كان بلد و بيت بكى بيد بوا تل بر هند باى بى سوت
اكر بى سينه سينا كو نمود بيكر كلمه و بيكر عرضه طور ز خالق خلق
بيكانه جهد در بى چه خواه بيكى را و بعزيز شيد بكى را جلم بى سر را
حاسل بعضى اينست كه بنور پاك تو قسم و بنيان موجود تو قسم و ماوريك
دليل و سائل بعض دفاع نكرده است تو اى بر دكان تو بر اين بر
از تو نيست جبل مفسرين در شان نزول اين آيه بر شى بعضى و نزول بيان

اسلم

عجوع انتايى كات
خود نقطه موضع است

اكر بعضى اهل الزمان بر موت صبت اوازه ايشان در اطراف و جوانب
عالم انتشار و بعضى در ساعت خطى با او ميكرد حق بر سلطان او
رانند كه بر حق در موضع هنك حرمت بودند و مسار بدر قرين
علامت ان قبل ناسر را چه نمى فرموده و اكر بيون از جانب مسلمانان
چه نمى بوما اينها سر ايشان و اوان شهرت ايشان در نظاند چاره
تا بدين الملكه كفار بدر كس بنزد يهود ان نكر فرشادند معرب
حال را اعلام نمودند كه نبى در يرب بهم رسيده او ران سابقه آباد
اعلام او را باطل نموده دين و مذهب جديد احداث كرده اند بر او
مشاوره مسازيم بنابر اين علماء يهود چند تن مسلمان تو
انتخاب نموده بر مرج تن دارند و بمدينه فرستادند و كفتند كه
مرج مسائل را جواب كويد بر جهت نبيت و اكر جواب دانكو بدر سول نبيت
و اكر جواب ايشان بدر معنى با كويد بيغمبر است و اطاعت او واجبست
پس علماء يهود بر ساحل دريا فرستاده بنزد رسول خدا آمدند و از او
سوالى نمودند چون بيغمبر با سر چنين بود چنين اسلام و نزى چنين
بيت و چنين بر حاضر چنين بود مسائل ساين ناس بود و در شى
نمودند بود فرمود بنزد جواب مسائل شما را ميكويم و انشاء الله
تعالى بود و بنى هند روز و ديكر مهاده روز و حق طلع
شد كفار در ان بيمن كشادند و نور خطاب تا اطراف و اكناف متوجه شد
كه بود اى در جواب مسائل عاجز مانده و بيغامبر نشست روز دهم

مسئله اول در سوال كه خداى تعالى چه صفت است
و بركت و بيدا كرد دوم كفتند خداى تعالى
بچكال مشغول است سيم بر سبب كه خداى تعالى
اين جهان را بچى مردم خلق كرد چهارم بر سبب
ثبات در چه وقت است پنجم بر سبب خداى تعالى
چه چيز است ششم بر سبب خداى تعالى كه حال
در خواب بودى چه حالت بودى هفتم
سوال كرده كه روح را چه كشت هشتم در
مى جواب مسائل را بر ايشان كشت چه جواب
بود نهم بر سبب كه روح مسكن بود دهم

پیغمبر علیه السلام سلفاست را امر بر بداشت و بعلاوت وقت مرخص کرد
بار الها تو میدانی که من مرا از بشارت کردم و الحال ملک سیاه کرم
بیک طرفین زنی که هنوز چه باشد چه شده کرد مغفر بنیل امین از
جانب خلاق عالمین نازل شد و این آیه را آورد و لا تقولن لشیء
انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله یعنی خدا است سلام و میرسانیا
و میفرماید مگو که من فردا فلان کار را میکنم مگو اینکه لکن اگر مشیت
خدا نبوده باشد چون لفظ انشاء الله را گفتی و حرف را جدا کرد منقطع
نمودی و جواب سائل کفار را میدهی که سوال کنند از شان اصحاب
کرد خدا چه چیز است و چه کیست و از که نسل شده این سوره نازل
شد قل هو الله احد الخ گفتند بگو خدای تعالی یکی است و
و چه میگوید این آیه نازل شد قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک
الخ گفتند که بگو خدای تعالی این جهان را بجهت بندگان فرستاد این
آیه آمد ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام
و اگر اراده نمودن که فعل بیک طرفة العین خلق میکرد لکن بر وفق
امر بندگان تحمیل در امور ثبات نمایند پس بدانید که
قیامت در چه وقت است این آیه نازل شد یسئلونک عن الساعة ایان
مرسیها گفتند روح چه چیز است و بعد از تحلیه از ایمان مضمر
بکجا منتقل میشود این آیه نازل شد و یسئلونک عن الروح قل الروح
من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا گفتند ای ابا القاسم

بعد

یهودان گفتند این روایت بیکی و این طریقت مرغوب است اگر تو خود
با ما که خدایت یکی است بخصوص تو و ما خیار کنیم شما را از آنچه در عهد
بخیر ما موسی الواقع انشاء و اگر چنین نمی دهم شما را از آنچه در زمان
پیغمبر ما واقع گردید بدین گروه تدان میرسد یکی که در زمان موسی اتفاق
افتاد آنحضرت این مضمون را خواند و آیه موسی یکی طوری جامد
جاری نشد و بدیهم رجس و بندگی از شرک و بیکی از مرتبه و بدیگری این
رضی و بیکی از زکوة بیکی بر سید کلا اینکجا آمد بدیهم گفتند از
تو بعد اسیعی ما کن و بهای نبیت بدان اندیس بیکی است و اما اخبر
در عهد پیغمبر باب و این شد که زمان بیدی باشد که ربا بکون من خوی
لذة الامور بهم و لا تبتغ الامور شیاء و لا اعرف من ذلک
و لا اثر الا امور بهم الا مجاهد معنی اگر هیچ سر کس بعد من بیکی
اطلاع بکند ای جهان ایشانست و نیست هیچ چیز بیکه خدا می نشیم
ایشانست نیست که زمین و آسمان بیکی از شما ملک ایکه مرغ الهیان اخبار
یهودان گفتند شما بیکی بدانید ای که بدانید ای موسی فرشته ملک و رسول
پیغمبر بر راست شد اما بیکی و بیکی اگر بر نبی سبقت کرد بنا و غضب
مضمر امور بندگان حضرت زمین و زمین بندگان ما و امر رسانیدن با علی الله من وطن
بر ایشان در سیاه آن چیز موجود را معلوم و بر امور نیز باشند و حساب ایشان
بر خدا است و ما ایشان را در وقت قیامت مؤاخذ داشت اینچه کردند سوال
خواهند نمود بر حال ایشان و ما چنان در خصوص تو کل بر چه در دکان

بشارت و ارادت و دعا بانی خرید شاهد ساعت سوال ان یطلع ساکه
در سالی که بر ارشاد ظلمت سلام شوکت کرد بار الهی و ثبات ما جاری نمی
الهی تیغ را زیر و بیکی کسان ایجاد مقرر و مع امرین سالی
که مخصوص حالات و تاملی بر این حاصل بیان است که فلان خبر
میباید ساطان فرمان ایشان اصحاب در هر رسید و بر سبیل و
و بیکی بر بارد الحق ملک و بر دست هر غریب موت که هر شب بعض و
بر کل با قوم و بر انقطاع از جمیع علوم و ثبات هم بیت که بکر بلا بر
است که من بسیار شیشه را در بغل سنگ بکر بسیار بر بار شاه
بسیار تغییر شد جلالت بیکی فتح تلاعب الحق بر ملک بر الفساد
کرد و بر هر بر ایجاد و شوکت بیکی موجود اهل ایمان و هر بر اهل
بار الله ملک بر موجود کرد و فساد ایمان بندگی و بیکی اشارات معنی بر اهل گفتند
ای شب بیکی بعد از است سیاح و رفت و دین نیست و بر الی انتشار بیکی
با شاه ان بغل که بر ملاقات ایمان بر سلام و خاندان جوید و بر
با اهل حضرت بر این نعمت اندهان شهر را بکر بعضی از و بر کل ایام و بر کل
ملاقات ایام موجود بیان شاه از امیر بعد از آب غیر بیکی که جهت شوق بیکی
او با عقل رسانند در بیکی بیکی بیکی بر ایشان طور شاه و بیکی و بر
جزا ان امداد ساطان فتنه و بر بیکی بر بعضی سلام اسفاس کرد
اند شاه خبر شهر اسیوی الی حین معلوم است که تو کل کنی بر ایشان
مستوی بیکیات حضرت دیا شد سیاست تا ایام رمانه بر بیکی ساطان

مرام حاصل بدید و اما آنچه حضرت اطهر ابی مقرر سالی فرمود که بر ارادت
انتقال است و آمدن رمانه و مرتبه جانب دریا از سمع نزلا الحقا
حضرت معصوم بعد سادات و مرتبت که قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الخ الفریق و حضرة الفتنة و ظهور الفتن و الاحزاب و تغیر زمان
کتاب انحضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که حیث الاعمال الی الله علیه
ثم یقبل فی الارض الایام و حین یرید الله الفناء مفاتیح الفتن و
مفاتیح الفتائن و تغیر الاثار و تبدل سنن تبدیلا حتی یکون کتاب نحو
بیت است که تغیر بدین بیان و بر آنچه موجود بیکات در بیکی
زمان سیر باید که نقل با بیس کرد و لا خطا که یعنی بیکی
کافر را که چه اشیا بیان شما است مقابل بر من و کو بیکی حضرت او بر
بر زمان و سال شما بیان بطالب شوند و بر اسلام بر اهل
الفتح الخ

الا یا ایها الناس فتنة تغلی کمرجل بها و ما کان الله لیذرکم
علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و ما کان الله لیطلعکم
علی الغیب الا بما یطلع به الرسول و ما کان الله لیطلعکم علی

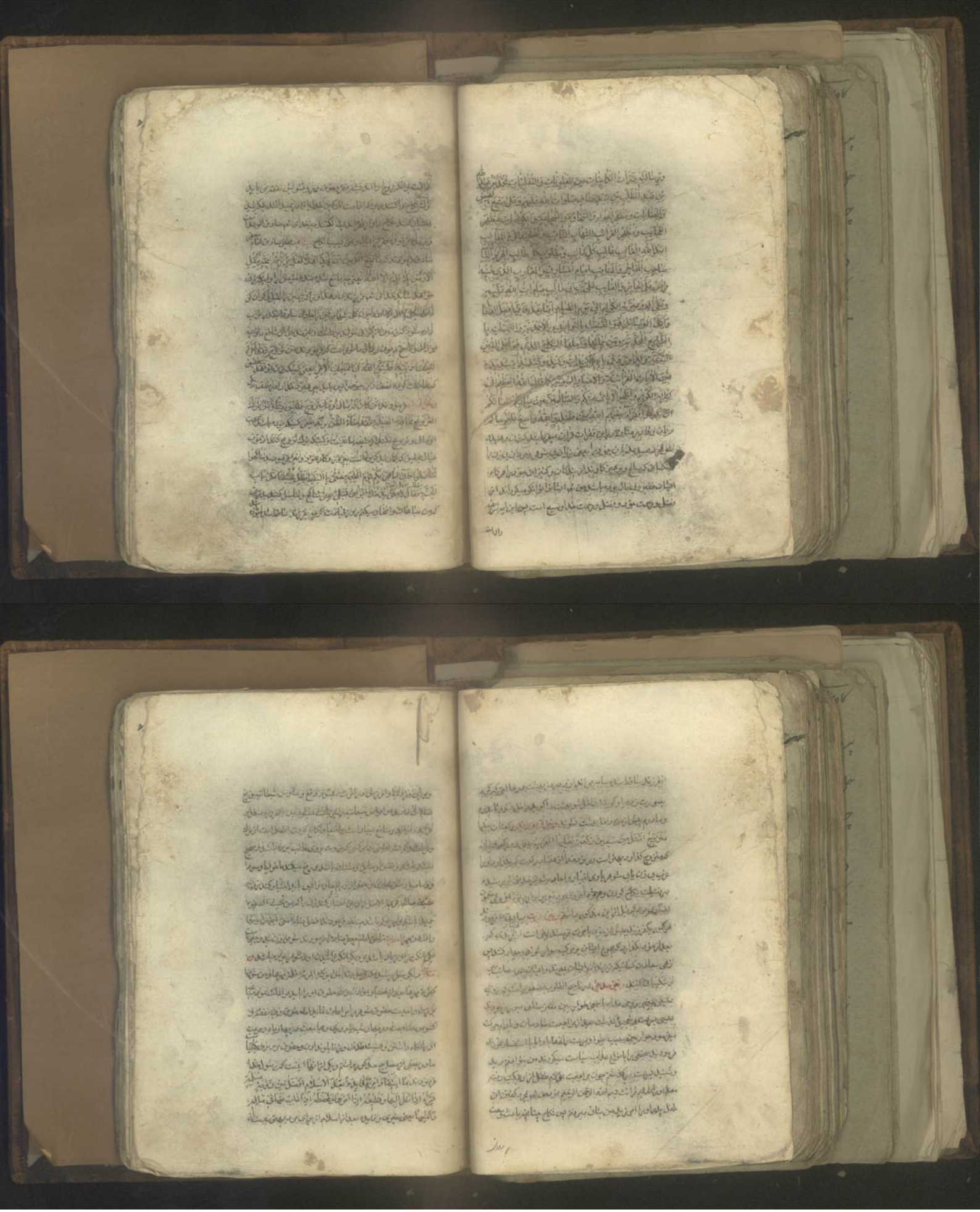

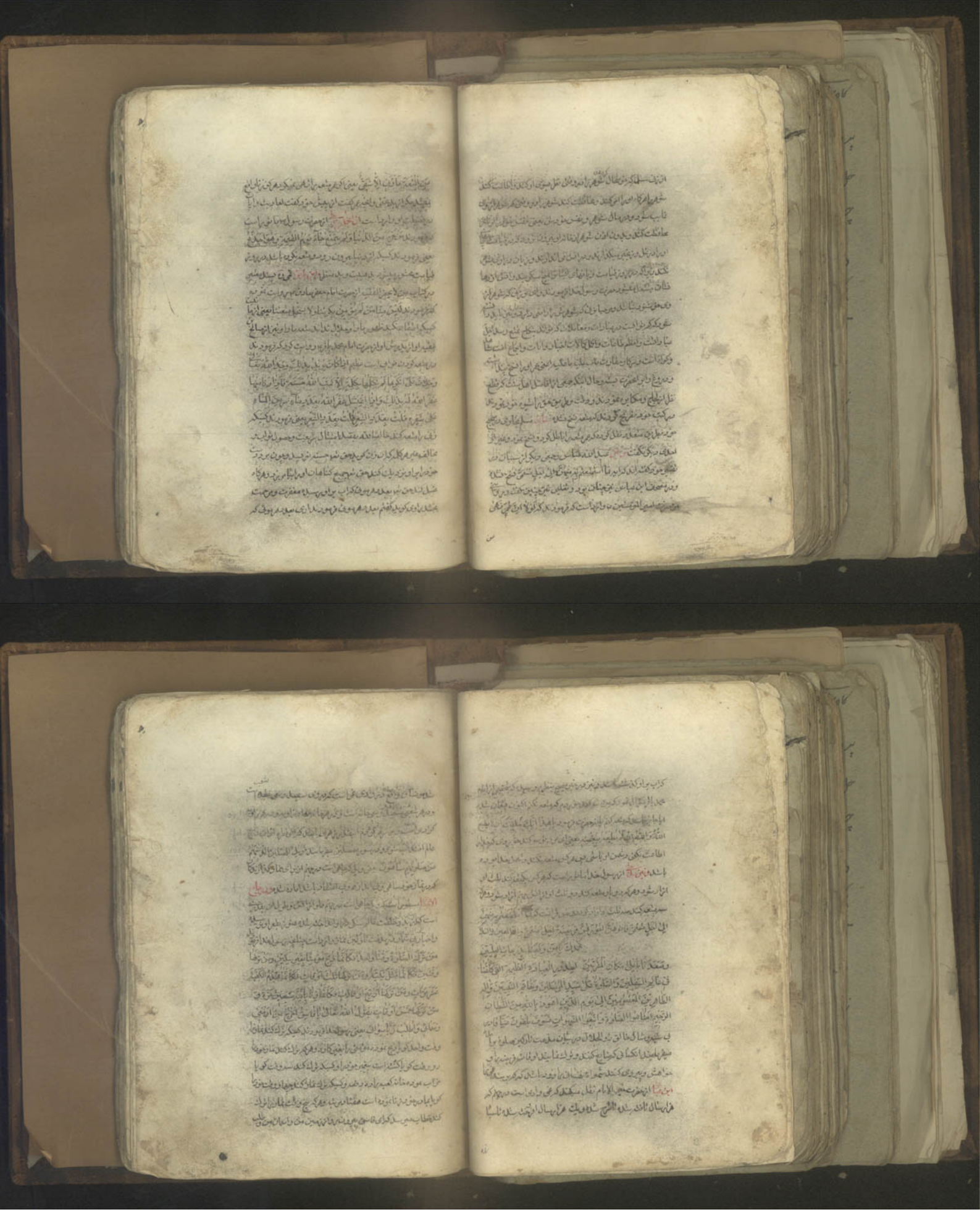

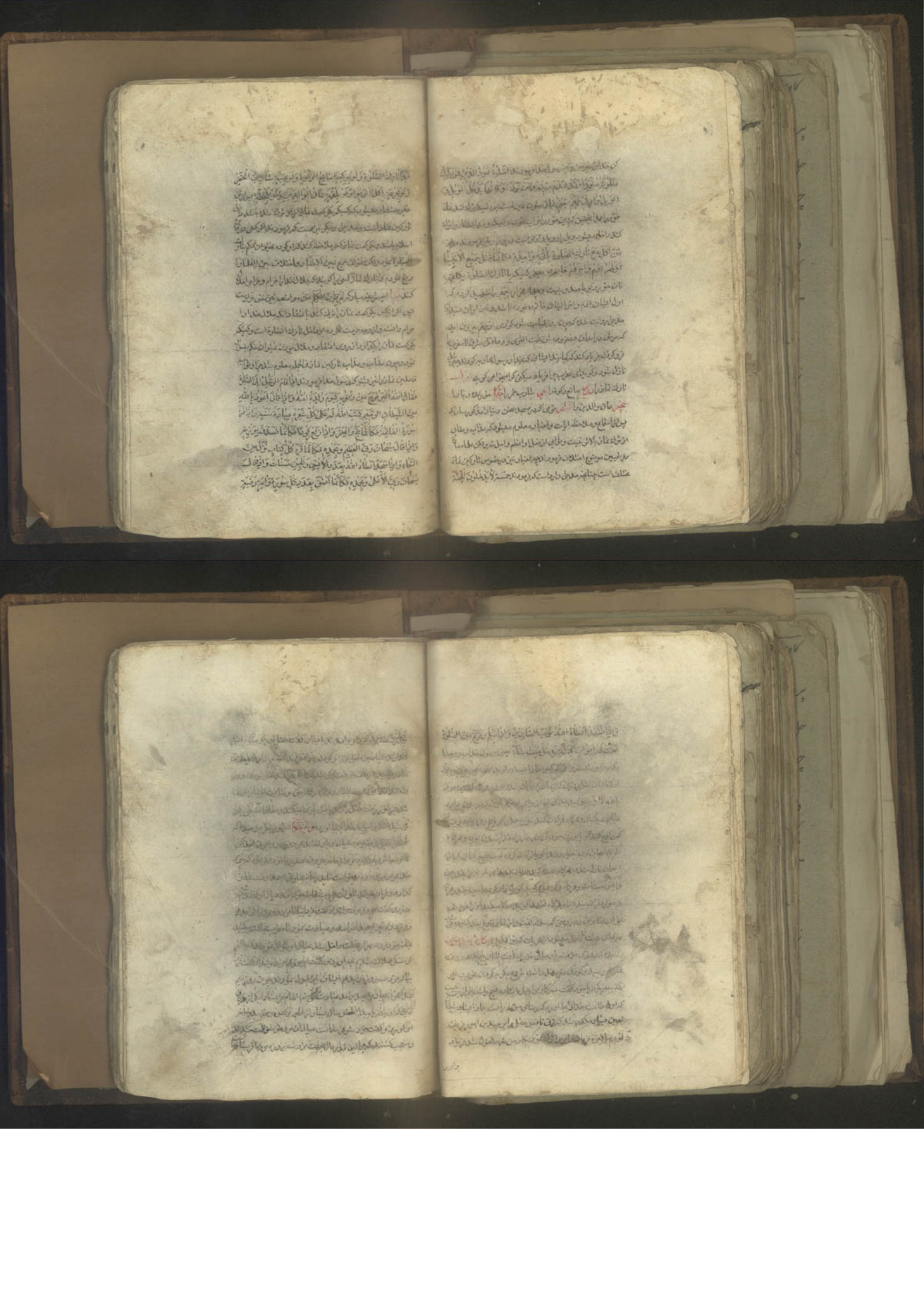

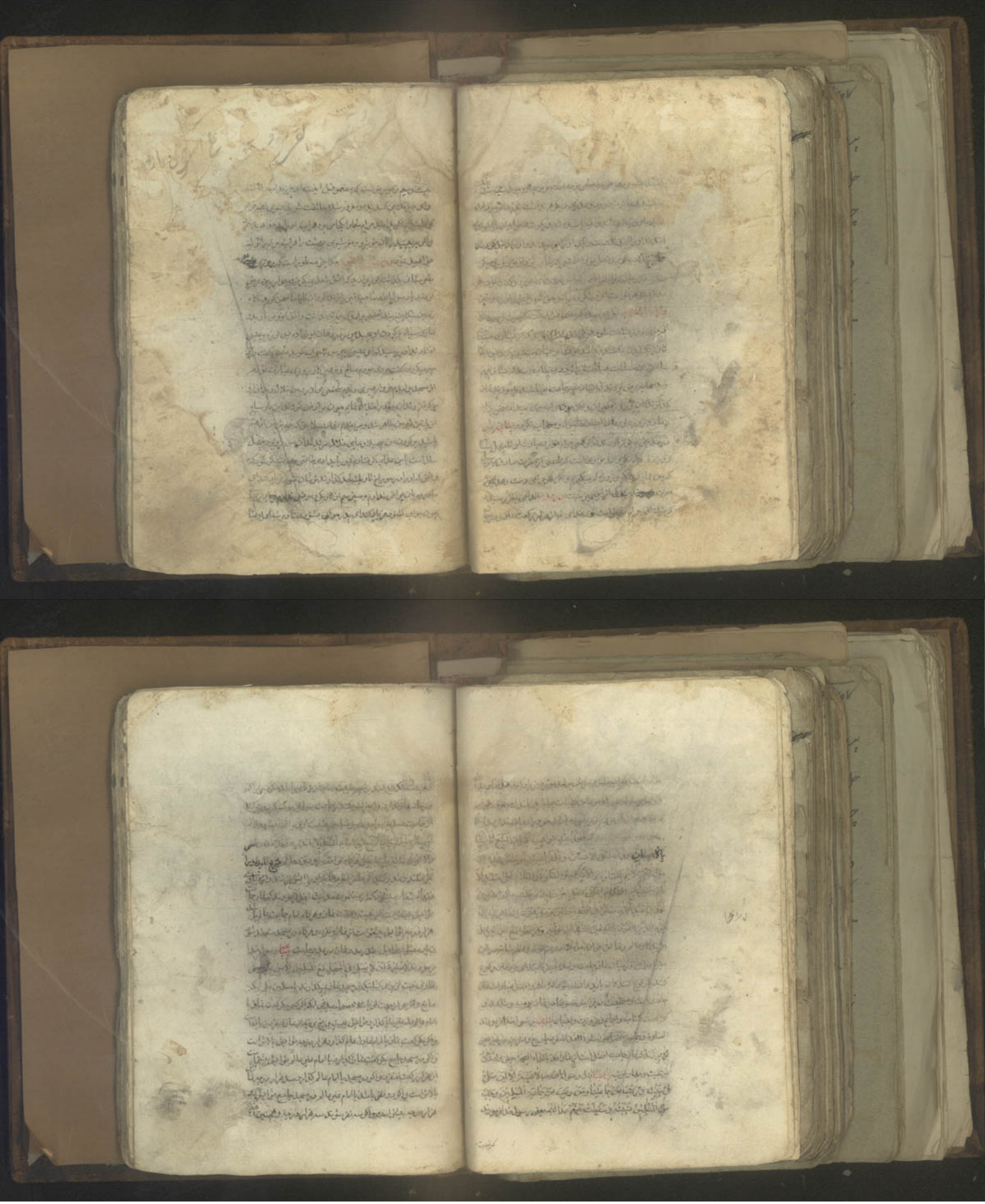

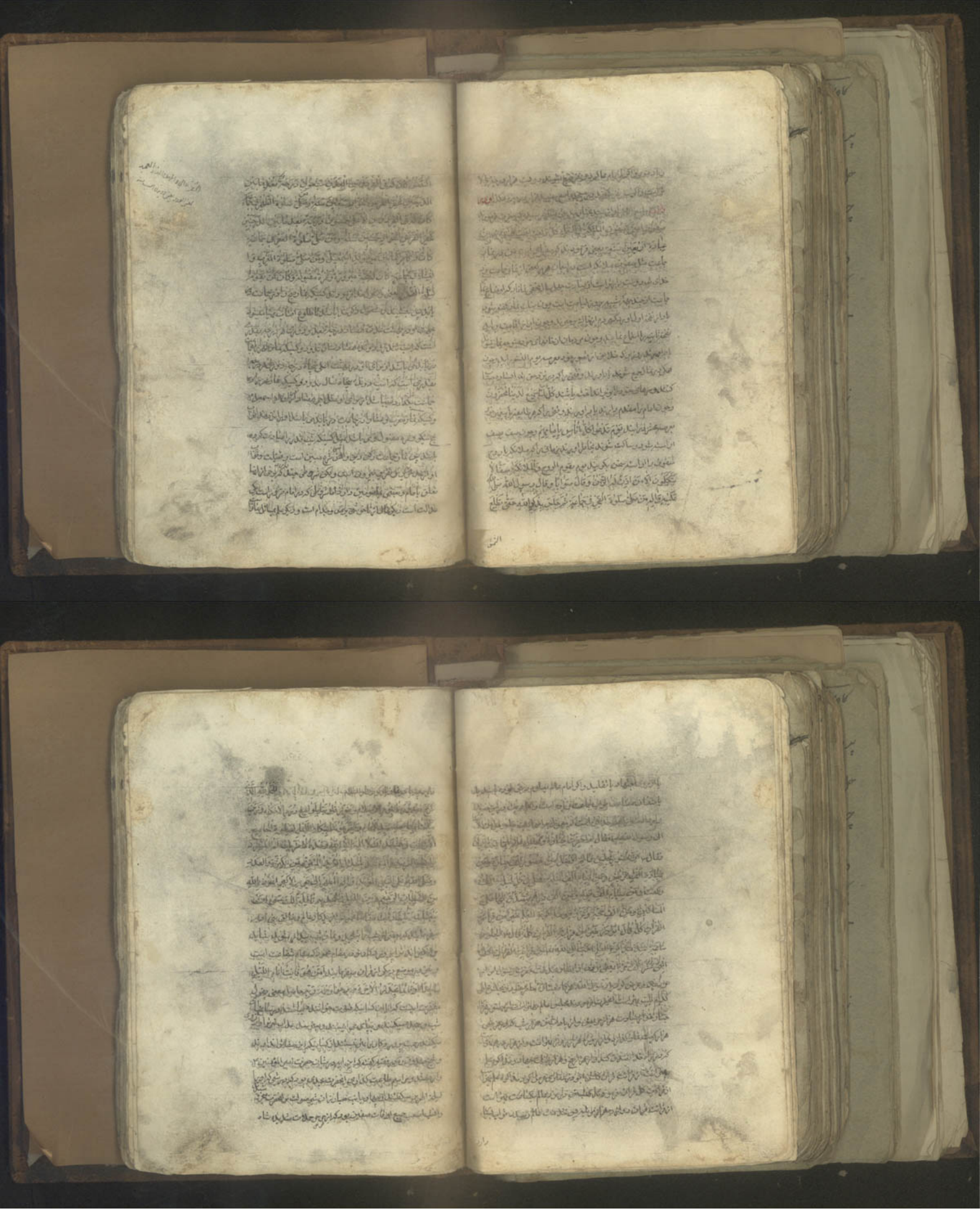

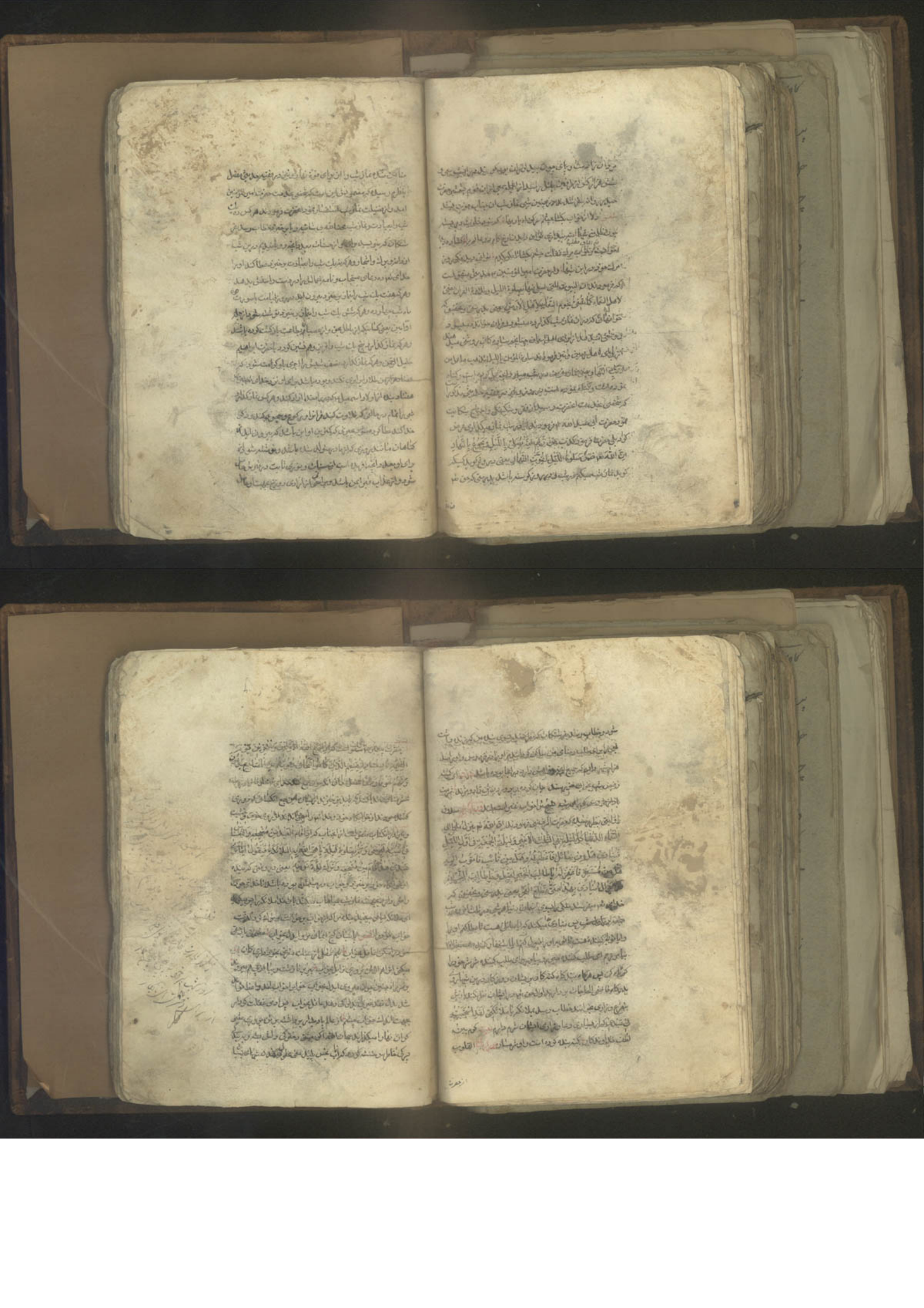

انه شهر وسنت اینان نالان و گریان است پس باید بفکر صعب صعبی بعزیز
نلاین در بلد و زوایل اوبر ایشان کند بنابر این بود نظر بالی ابو الحسن
ملعبت وان هشت رکعت بجای اسلام و دو رکعت نماز شفع است سلام
کرد پس گفت اولی بعد از تحلیل ظل اعوذ بک بالفلق و بعد از ان قل اعوذ برب
الناس بخواند و بعد بگفت تا اند بعد از ان دعا آورد بعد از ان نوبت چهل
مومن را دعا کند و بعد بگفت نوبت استغفار الله ربی و اتوب الیه
بگوید و بعد سه بار نوبت الله اکبر گوید در رکوع کند و تسبیح کند و سلام بدهد
فقط و تفصیل بار نیست در کتب ادعیه مسطور است والسلام
الخاتمة الذی اختصره الاذکیاء والعدد من ذکر الکا
من فاتحة القلم و متصل فی نهیه صلی الله علیه و آله و سلم
کان علی تلم و تصلی استم رحمتان علی سائر الامم و اکمل
بالتیام علی جمیع من تاخر و تقدم والصلوة والسلام علی نبیه
نبی سید العرب والعجم و آله و ذریه الغالبین فی الامر و علی کل نبی
آدم ما شیق لیل و ما لم و ما انجم نجم من السلام و نهاک ان تجعل
انتا شهید فقد قال الله العلی الاعلی فی قراءة الاقوم اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة اولوا العلم
قائما بالقسط من الملک و الفرقان و من شهد بهما الله تلقیه ظالم
دین و اسلام و قادر بکان و ما کر جان در بن نفرات قرآن در فضیلت
شهر رمضان میفرمایند که ماه رمضان ماهیست که در شاه شلا محمد

ابی طالب است که موسوم باسمعیل بن حسن بود سلام
در بان جب ان مقدار بعضی از اوصاف ناخوشی بر اهل بود
در مثل بیماری و نزد و جمعیات از دیدن بیسد و بیم و موت
مادر بدنیا و از بلد در شدت الام او را اشکال بان سبب است
مدت و معنی الدین علی بن طاوس رحمت و از بن گفت و از بن گفت نکو گو
سید بر اهل مقدار اهل بر مجموع کنند بر بالای رک اکمل با مدد
بلاس بدار و نکو بنویت و اگر بر دو شود شاید رک مذکور مقطع
گردد و اجیر اشکند ساعد اوج او را نخواهد کرد سید فرمود من بعد از
بیم باسل تا خوانمان بدهم شاید اطبا و جراحان اینجا مدد جوی کنند
چون بعد از بلد اطبا و جراحان اعضاء خود بند مجموع کنند با
نوابر بار کرد جناب سید علی رحمه فرمود ای اسمعیل من نوعا
من را باین نوع قبول کنند کرامین و از بنی باید خواهد شد اسمعیل
او ذن ما اهل نوحه بسیار رحمت و صاحب کشف الغمه و بود لا اهل
او بیل در کتاب مقدمه العید مذکور داشتند که بر اسمعیل
گفت که چون بسیار بر سید بر من بزیارت امام من امام موسی کاظم
و امام علی نقی رحمه الله اما اگر بدیم بسیار نالید و سلیم زیارت
بود و بجناب الامر استغفار خود و صح بعت و جلد و تنبیه بسیار
شنیدم و غسل کردیم و از برتی خود را از اب جلد خود بدیم و مشهد شهید
عقل اسمعیل گوید بیفتم خود سید بیمار سوار بدیم و ایند چون در

جوانی شهید جمعی از نزاه و اصیان مطلوبان بودند کان کردم که
چون بن رسید تند رسیدم بر چون شیر پیش بیم و بیکرد
رسیده تیره در دست بیار و نخست الحکل بسیار و بیم در دست
نزار گرفت خود را بن بن نهاد و ان دو جوان در بغل چپ او
ایستادند و صاحب زنجی در بیان راه بازده بن سلام کرد بعد
وادم فرمود و رانه میشوی گفتم بلی فرمود نزد من آی بدیم چیزی
قول را اذیت میکنند خاطرم رسید که اهل بادیه از نجات اهل
مناسع خود را از بیهان دارم لاکرد و تا شاید و موضع اهل
کشیده تیره و ان بر اهل نهاد نزد و بدید و بر است شد بن بن فرکی
سفارت ان شیخ گفت انحیت طباسمعیل در نجف بوده که نام تو اسمعیل
باز شیخ گفت خلاص شدی گفتم کیست گفت امام زمانت من ان
در کاتب ابو سیدم امام رو انه شد من در بکاتبی در مقام و نالد
فرع میخوردم فرمود بوکی در من کردم هر کن از بیجا شوم فرمود بوکی
مسلت تو باز کرد من است بن همان حرف را اعاده کردم شیخ گفت شرم
نگاری که امام فرمود و کی خلاف فرموده او میکنی ایشانه چون تند
در رشد تند باز بن ملاقت شد فرمود چون سعد ادر من مستغفر
تو اخواهد طلبید و تو اعطان خواهد داد قبول نکن و بعد زند عارض
بگو که چیزی در باب من بطلبی بن مومن تو نیستند کردن با و سفارش بکن
هر چه خواهی بدهد از نظر تا تایب شد من بسیار اندم چون اهل اجاوا

در جزء

ریدند گفتند حالت شنیده است از ازی و ازی گفتند گفتم ای سوار
کیان بودند که از اینجا گذشتند گفتند نزد گفتم امام عصر بود گفتند
نعت را نمودی گفتم بلی او را نزد و نیک شدن مرا باز گردند از
بلد بند گو من بجوم آوردند و بیراهن مرا پاره پاره کردند نزدیک
شد که مرا هلاک کنند از کثرت مردم موری که نامزد بن الهزبن بود
شنید با جمعیت اهل مرا روانه کرد و نجات دادند غلان بسیار در سر پل
باستقبال من آمدند و تا اینجا پیراهن مرا پاره پاره کردند که تا
جناب سید رضی با جمعی رسیدند من در ان مرد و بر کردند موقا
عظیم در بند و بلد بلد چون سید بان مرا دید و از خانه زخم نداشت
بیهوش شد چون بهوش شد و تربیتی که از اهل قم بود حاضر بود
اطبا و جراحان را حاضر کرد گفت مغاز خم او را دیده بودید گفتند
او گفت در وای ان چه بود گفتند من بدن اگر بدید گفت او
مرده بود و اگر نمی مردم او را فلان نا کسان باقی بود و در جوشن او
کوبالی بهم میسید و با حال دو روز است که دیده ایم چون
ملاحظه کردند جمع بیهوش شدند یکی از اطبا مغاز بود صحیح
زد و گفت والله هذا من رجل الحج مشهد را طلبید مکالمات خود را
با و نقل کردم خواست عطای من کند قبول نکردم و حال تحقیق
با و گفتم حسابی کردیت و مقبول شد و امر من بر وفق فرموده
موافق و مقبول شد و نیز این بود در کتاب اکمال الدین و تمام

الغدیر نقل کرده از شخصی که از اصحاب حدیث و معتمد بود و نامش
احمد بن الفارس الادیب بود گفت بشهر همدان رفتم و با جمعیت
که مشهور به بنی راشد بودند در یوم جمعه مجتمع میشدند اما سبب
سبب تشیع ایشان را پرسیدم گفتند جد بزرگوار ما علی غریب بود
در مراجعت بعد از حج در منزلی از بادیه بعضی از حاجیان
در منزل خوابیده بودند بعد از بیداری از خواب دیدم جوان
خوش رو انها و بیکی دیده بود و خوش سر اسعد در آن حال بدیدن
گوید چون قوت قیام نداشتم بجای نالیدم و بسیار گریستم در این
اثنا و سخن زدم و غریب بر نفع سفر ایشان و خوبیه اجتماع جماعتی
در شق حالی دیدم که امدی آن دست را نشنیده بدیدن رفتم و
جوان سفید پوش دیدم اشاره سلام کردم جواب دادند گفتند
بر شان کرد خدا را با تو نقل است یکی را نقل نفس شد بعد از لحظه بیرون
آمدم آن بیرون نفس بود بعد از آن نگاه کردم بدان و نیز ندیده بودم
بدیدن مقصد رسیدم بوده از چند پرده ما پرده ما برداشت مرا داخل
کرد شخصی دیدم نداره و جوانی خوش رو و خوش و خوش لباس و خوش
کلام نگیرنده و بوی بالای سرش نشسته بوی او چند از موی جمال خاص
چنان روشن بود که گویا آفتاب طالع کرده از تهی لطف و مهربانی
فرمود صیدانی من کیستم روشن گوید دانم فرمود من قائم الاعظم
که در آخر الزمان ظهور خواهم کرد و باین شمشیر جهان را از عدل و داد

پر خواهم

پر خواهم کرد چون این شنیدم بجهان افتاده روی خود را بخاک کشیدم
پرسیدم برای فلان بد تاوان و فدائی شریف و صحرا بی بجانب دیار خود
پرسیدم چرا من گوید بلی خود بود بجهت تو بدی جنایت دو و بجانب دو
فرمود بنام کیست بنی راشد گفتن زاد و گفتن تعریف اسمدیم و بالا کشیدم
باین اسمد بود نظر کردم بنشان سجده و بر پیشانیم نهاد از من پرسید
این جمله را شناختی گفتم بلی بعد از آن شهرها و بعضی مدت اسد آباد
نام این بشهر آن جوان گفت این اسد آباد است سلامت بود بیرون
نگاه کردم رفیق خود را نیافتم کیسه را گشودم جمله دینار زر در آن
بیرون بود که این نفعا ای فرزند سید و مرکز تمام نشدی من یتیم بی
اسد مال را بسان کردم مرد قبول نمود آمد بعد از آن سلامت فاخله حاج
امد کیفیت را گفتند مردم جواب مطاع گردند و السلام و نیز شخصی مصور
از همان تذکره داشت که سالی بهم مستمند مقدس و طی مرد اند شد
یکی از بلدان در سیل مردم نوح نوح بنان باران بیرون میرفتند
چون سید اطهار و خورانها بعد از اطلاع سید بود یکی از آن شهر
بیرون میرفتند رفتم من با ایشان رفتم بعد از نزاع آن نماز و
شفرق شدن ایشان غلام سیاهی را دیدم در گوشه نشسته کلاه
خود را از سر برداشته میگوید بار الها مرا بحق سفید بدرگاه تو
نالیدن بنظر من سید بودی سیاه من رحم کن طبیب درد مرا
در یاب و مغفرت بودی تو اسد و باران بفرستی اسد کرد بات شد شما

اب بر دار و من مطهر شدم و از تعقیب و از او بیرون رفتم تا بجانب دیگر
بر دست در آمد بنزد او خود رفتم هیچ بخاطر غلام اسلام شخص عزیز نبود
دیدم نشسته غلام سیاه بسلام گفتم من نیز غلام هیچم و دست شد غلام
بنزد من آمد و من قبول نکردم گفتم دیگر غلام داری بیاور گفت غلام
معیوب بعیب نفسی و شرعی دارم و بضیعت تازه سوی فروشم گفتم
او را بیاور بدید بعد از آن ورود و ملاحظه نمودن غلام معیوب بود بیاری
بوجهی ابتیاع نمودم و بخانه خود بردم بعد از چندی غلام را شیشا
در بیع خود نمی یافتم شبی با خود گفتم که امشب بتعاقب غلام روم
از حال و گفتن او ضاع او سخن شنوم با اتفاق او رفتم غلام بخرابه
رسید بدیدن خرابه ایستادم تا غلام بیرون آید خواب مرا ربود و وقتی
از خواب بیدار شدم که آفتاب مرتفع شده بود باندرون خرابه رفتم
بیمار ضعیف و نحیف را مشاهده نمودم که خشتی در زیر سر خود نهاده
و غلام در نزد او ایستاده بیرون آمدم در آنجا پیر میکردم بیلی بر
شهر مطهر را دیدم تا یافت داخل شهر شدم مردم را دیدم بزبان
مختلف سخن میگویند و من مطلقا زبان ایشان را نمی یافتم صلاح
بجنگ آوردم گفتم این چه شهر است گفت شهر بابت است و از اینجا
تا اقلیم ایران چندین سال مسافت است منفکر شدم که چه چاره
سازم بالاخره دوانه خرابه شدم در همان سحر دیدم علامی می آید گویا
در دیوار او از خشیت و نهایت حرارت بدن من بر خواستم و پای او را

بوسیدم مرا مثل بنده و بیمار را پرستاری نمود و گفت چند بن کرده
اطراف و جوانب عالم سیاحت نمودی ایشان را خدمت کنم و با او ملاقات
نمایم غلام رفت و بعد از چند ساعت مراجعت نمود دست مرا گرفته
بعد از آن ملاقات بجانب خود نمود بسماوات نمودیم غلام گفت مرا می شناسی
دنیا و ملک خرام نمود من گفتم بعد از یکی میباشد که جزیره سیاست
الامر را ملاقات کنند فرمودند آری فلان مرد شامل اجمالی بن مضمون و
حکایات مستفاد میشود که در عالم اعتبار کبری صاحب الامر را طبیعی
ملاقات نمود و ظهور را اغتنم بنا قبول آن که معصومین موفق از حضرت
امیر المؤمنین نمود و بعد از فرمودند و نیز مواهد بود که چند بن
علامات در همان سر در ظاهر و هویدا گردد و ما انزل در مصباح نبوت
مذکور داشتیم و لکن بنا بر این که بعد از مجلسی در کتاب بحار الا
نوار در جلد بیست از فضل بن عمر نقل نموده و ثقه خاص و زمانی تصنیف
نداره و حدیث آن چون بسیار مفصل بود و مؤلف مضمون او را ایجاز
فارسید بعنوان اختصار ادا نمودم که جعفر بن منصور از پدر بن فرات او
از محمد بن مفضل از او فضل بن عمر بروایت نموده که از جناب صادق
پرسیدم که اصحاب الامر را در وقتی که خروج و ظهور کنند وقت
معین است که مردم بدانند فرمودند ما شاء و کلام ظهور او موقت بوقتی
بوده باشد که شیعیان مابدانند ما وی عرض کردم ای سید و آقای
من چرا موقت بوقتی نیست فرمودند آن وقت قیامت است و حقا

در قرآن فرموده انما یطهر الله لیذهب عنکم الرجس یا اهل البیت ای مفضل عرض کرد ای مولای من
چه چیز است تاویل قول خدا لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون فرمود
تاویل و تالوم حتی لا یکون شرک و یکون الدین کله لله خدا ای مفضل هر اینه در رفع میشود از ملل و ادیان اختلاف و خواهد بود دین
کلش از برای خدا هم چنین کرد فرمود ان الدین عند الله الاسلام مفضل
عرض کرد ای مولای من در وقت ظهور با که مخاطب خواهد بود زن
فرمود ملائکه او را مخاطب شوند و او مخاطب بود و ظاهر شود و بکر
و بر او خواهد بود جامه رسول خدا و بر سر شمشیر خواهد بود
و بر پای مبارکش نعلین رسول خدا خواهد بود مفضل عرض کرد
از چه رو کان ظهور خواهد کرد و بکر نظهور خواهند فرمود فرمود
تا او واحد ظهور میکند و داخل خانه کعبه خواهد شد و منزل
شما در آنجا سر خواهد برد در وقتی که مردم جمع شوند و تاریکی زیاد گردد
جبرئیل و میکائیل با زنان خواهند شد و ملائکه صف صف بخدمت
او خواهند رسید بعرض او خواهد گفت ای سید من قول تو مقبول است
و امر تو جاری است و دست خود را بصورت بجناب کشد و بگوید
الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث
نشاء فنعم اجر العاملین و آنحضرت در میان رکن و مقام می ایستد پس
اول زنی میگوید که ای معاشر شیعیان ما و نقبای ما و اهل مجلس ما
بیائید را و اطاعت کنید پس مرد اول از آنحضرت بر ایشان کرده

در میان

و در میان ایشان که حاضر شده از زن و مرد عالم پس اجابت
میکنند او را مثل برق جهنده تا اول اطاعت در حضور آنجناب حاضر میشوند
میان رکن و مقام پس بر میگردند بجای خود پس بر میگردد شود از زمین
تا آسمان جمیع مردم و خیمه ملائکه میگیرند و میبرند در هوا بر آنجناب جمیع میشوند
بعد اصحاب رسول خدا در بدر و در بدر و در احد و در آنجناب جمیع میشوند
فی الحال الحمد میکنند و بر بهای خود بر میگردند و بر بهای خود
همین امر در ظاهر میشود و میگوید ای مردم امت و بهای حق
کدام جانب خدا است و با او مواس بسته پس این آیه را بخوان ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث
علی نفسه بعد از آن بآن جانب در میگردد جمع کنند اهل مکه گویند این زن
کیست و این جماعت که در او میباشند کیستند و این ابر که فرا گرفته
که مثل او را کسی ندیده بود چه بود بعضی بعضی جواب دهند که این
مرد صاحب معجزات است گویند این جماعت که گرد او جمع شده اند کیستند
میگویند که این انبیا و ملائکه و جنیان اهل بدر و این قائم
در اول طلوع آفتاب خواهد بود در وقتی که آفتاب مانند خورشید در میان
آسمان و زمین باشد و بنویسند که این مهدی است و ملائکه این مهدی الحمد است
مشاهده کنید او را و طاعت او را بکنید و باقی نماند صاحب کوهی
مگر اینکه ندا میشود و پس ملائکه از بدر و در بدر و در احد و در بدر و در بدر

کرد بر کدام یک از خالق آسمان و زمین و ما بود و عرش و خدا الهی بود که هر چه
هر چه را بخواهد و بر شیطان و بر آنها ساخت که بر آنها ساخت که بر شیطان
جاری بینند و امر بر خواطر شان و بر آنها بجز بر کتاب خدا الله
از حضرت امیر علیه السلام است که سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد
و بلغت بعد از آنکه جابر بود و بر آنها بیدم که از آن بر آنها بر آنها
و بر آنها است که بر آنها با علامت ملائکه و بر آنها و بر آنها
این را آنحضرت با آن کتاب امیر و بر آنها بر آنها بر آنها
بیطالب جانب و بر آنها و بر آنها و بر آنها و بر آنها
ما را بر آنها که آن بر آنها بر آنها بر آنها بر آنها
بر آنها بر آنها بر آنها بر آنها بر آنها بر آنها
بر آنها بر آنها بر آنها بر آنها بر آنها بر آنها
بر آنها بر آنها بر آنها بر آنها بر آنها بر آنها
بر آنها بر آنها بر آنها بر آنها بر آنها بر آنها

بفقیر ان اوانها بلند و بکی کرد ایشان مانند قصبات بلند و اقامت قلل
باعث هوشیاری و حذاقت ایشان شده بود که از دکان خود بیرون و بر دیگر
جنبانیدن و بفرمایشات کرده و بر مستعدی آمدن سلاند مدت بجهت
کرد که سر و قدر بنه کرد جهت تعالی ایشان طریق هنر میدان
کردند فاطمه زهرا را بر شانه ایشان نقشه حاده ایشان بخش نمود کرد
ستاین شیاء فقیر و بر اولیا در بر کرد تنگ و بهار و بر ایشان جوشیل
کردند تهدیث انظار نظاره کنند اکو السلام علیکما اهل بیت النبوة
انا سائل من المساکین اطعمونی مدت نان خود را بدل بر مدت
تلف زهره فاطمه زهرا نقشه ام شانیت خود را شکر من انظار کرده
روز زنگو علی کرده بدی موارث مهمون بود فرمت و فدی بهم
کرد فاطمه زهرا رسید و بهار من لا یحضره الفقیه و بود و نذر بهم
او را بی بنا کرد السلام علیکم یا اهل بیت النبوة انا یتیم من الایتام
المحتاج یعنی من یتیم از یتیمان نبی باشم مرا طعام از فضل خود بدهید
نان جو خود را و نذر علی بنی داد لا اله بنی زاده قسمت بنی مناسبت نان
باب انظار نمود نذر ملاقات رسید فاطمه زهرا در بار بیدا بهشت
جهت ایشان طعام تمام آورند و بعضی بیل نزول فرمود و گفت خدا
جهت شما خان ملکی را بر شاد کرده بنی سائل و یتیم بی باشد خدا کرد بهشت
خلق و با کیوه تو بنی بیچاره ان بی باشد و شانیت ایشان و بدیت
بابل احاث فقرا و مساکین را بموزه باعث برکت مال بیشتر بی خدا

و من جنا

العظیم فی کتابه الکریم انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
بر ایشان بهمون و بهار بیان در بن فقرات قرآن مجید کریمه است که
و بر ای بیت کرا اول بشرف بهر اعلی مردمان از بر بی و بیوه بیکات
و بر شان ارجمند و انکاف کرا بیان امر رند و بیاد استند فاذا رای
سیلان نذر کوطلا و حال ایکه ایشان رکوع کنند بود بهمه مومنین
ان شیعه و سنی بر ایشان کلا این امر بر شان زی شان امیر مومنان
نازل شد و اما سید ابن ابی اسد الاسلام علامت لطف زنا سیکند در کم
ولی بعضی ولایت بر اشرف و بعضی در مصالح خلافت بجهه ولایت
و از کجا است که در مهر کوع خاتم بصدقه کرده باشد و ما جنسا
کرا از انا قبل اهل سنت است در کتب خود و تخریج نمود و نذر کرد ابن ابی
بر شان شاه ولایت است و نقل کرد کی از علما سنیان در تفسیر
خود تخریج کرده است و بعضی از کی از نهایت اهل سنت است
روایت کرده از انس بن مالک که بود و نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
ان شاخ زنگوب و نزل افتاد بر بیرون آمد اهل بنده و سجده شد نذر
چون بسجده رسید دید که حضرت علی بن ابی طالب در نماز ایستاده
و سائل از ایشان چیزی طلب نمود و بر سوال ایشان رجوع میکند
و از بیچارگی و فقر و مانده نمود بنا امیر مومنان بدست خود
اشاره باو نمود سائل چون یافت کرد ان سلطان سر جلالت و شخصیت

شیعه

شیعه ان بر تو ای خاتم باد بخشیده بی بیا مد و انگشتری از انگشت
ع ریا فقیر بیرون کرد و بسائل بخشید و سائل ان شد بعد از زمانی
نقشه و حکیم بعضی از صلحا و اولیا را خبر داد و بنا امیر و حضرت
پیغمبر علی بن ابی طالب و نمود سائل و بر ایشان بار نمود که فرمود
بر شان هو الذی رد علیه و فاعظم نمود و فضایل و مناقب اعجز
از حمل حصر از زیادت و بعضی جمیع صفات خدا است صفت ایشان نمود
ان فضایل ایشان را بر شمرد هر طرف بیشتر از اجمل و بعضی اختصاب
افضل صفات ایشان جلیل شوا است خدا حضرت سید عالم و نمود
ما من مدح و لا امر نبوت و فی تقدیر لطالب من زید من حب علی بن ابی
طالب الا و خدا الله الحمد یعنی رسول خدا فرمود نذر کرد هیچ مردی
و بدل نیست که بهر دوست بدل و بطال الحمد بر زیادت محبت علی بن ابی طالب
اشد مگر اینکه خدای تعالی او را داخل بهشت سجده و تنگ در سایه
است مفصل علوم است مخصوص بمومن و کافر زیاد نمود هر کجا بحث ان سر
بلند بر زیاد باشد داخل بهشت میشود و ایضا قال رسول الله
ان الله تبارک و تعالی جعل علی بن ابی طالب فضایل لا یحصی عددها
علیه فمن ذکر فضیلة من فضایله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه
و ما تاخر و لو فاق یوم القیمة بذنوب الثقلین و من اسلم فضیلة من
فضایله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع و النظر یعنی رسول
خدا فرمود که خدای تعالی بهشت جاودانی علی بن ابی طالب فضیلت فراوان

که مبرا از خدا اعلی و مسامی بر ایشان بیت بیوکی که در دیگر کتب
منتسبات اخبار اخبار اهل بیت و کتابهای که پیش کرده و بعد بکند
اگر چه بقدر کتاب بین راقی بعضیت کرده باشد و کسی که چشم و سلیم
از سر بر خدای بعد سعادتی که بیند و کوشش کرده باشد و هیچ را
می بخشد و ساخته باشد با بحر و اینها نیز کفته بیت از بین عمل بعین منازلت
پیدا است ان لم علی علی العلی الاعلا است کرفتیم بیش رسیدی محمد بن
از باب علی طلب کرد بر ساز است کرد رضا از ال رسول الله صلی الله علیه و
اهل بیت فقد ابیض و من احبنی فقد احب الله و من ابغضنی فقد ابغض
و من ابغضنی و من ابغض فقد ابغض الله و یدخله النار سر النبی من
جبرئیل من میکائیل من اسرافیل من اللوح و القلم و لا یدخل بر ابی طالب
حقی فمن رفقه حقی فمن رفقه حقی من نار حقی من رسول الله فقد از رسول الله
باطل که نیز از دوست دارد بهشت این او احب علی و هر که نیز از دشمن
باشد مرا دشمن است و هر که مرا دشمن باشد خدا را دشمن است و هر
اتش سیلی در رسول خدا از جبرئیل روایت میکند و جبرئیل از میکائیل
و میکائیل از اسرافیل و اسرافیل از لوح و قلم خبر میدهد که روزی حق بر ابو
للعرش خدا است و هر که داخل سلی داخل ابو ابیکر بود و نیز
قال کنا بین یدی رسول الله فی مسجده و قد صلی بالناس صلوة الظهر
و استدل الی اصحابه و اصحابه حوله و قال سماشر المسلمین و اعلموا ان فی
جهنم وادیون عمیا الفیاع و فی ذلک الوادی بیر و فی تلک البیر

تلک

تسکت جهنم من ذلک الوادی الا الله و الوادی من تلک البیر و فی تلک
البیر من تلک الحیة الا الله فی کل یوم سبعین مرة قال الاصحاب لمن
خلق هذه قال لمن یاتی یوم القیمة و هو غیر ملوم یحبه علی بن ابی طالب
اخر بقول خدا خبر شد که بر زمین در مسجد نشسته بعد از نماز
ظهر با شخص جواب از صد و نقل باصحاب کرد و با اصحاب خطاب نمود
که بدانید که در جهنم وادی هست که شهر بوادی ضیاع است و در
وادی چاهی است و در ان چاه مار نظر است هر روز هفتاد بار شد
در ان چاه سکایت میکند بسوی خدا و وادی از مار سکایت میکند
از ان مار از عذاب خدا از محاربه ترس کرد قال من کیست فرمود انا
و ان کسانی که بر جبرئیل و محبت علی بن ابی طالب و اولاد او
نداشته باشند علیکم بحبه و حب علی بن ابی طالب فی رجعه خدا و علیکم
ان رسول خدا روایت شده که از اخر بعث الروح من بنی ادم فاذا
ملکان سلیمان اسودان و اصوات کاکا الرعد القاصف و ابصارها کا
البرق الخاطف یخرجان الارض باسنانها یعنی جبرئیل از ان که روح از بدن
مفارقت میکند جسم انسانی را و از بدن مفارقت میکند دو ملک سفید
سیاه که از ایشان مثل رعد و صیحه ها و ایشان مثل برق است و زمین
میکافت از ندا ایشان و حضرت امیر المومنین نیز عازم میشود از
رسول میکند اگر و زمین از جهت اجتناب از ان باشد بلکه زمین نزاع میکند
و الا ابو ابیعه دانشمند و مفتی نقل کرد تا فترین من زمین و بیت هر کس که

عاد علی حیدر با شد الله بر دل و اتش نشر بیاشد و من کرد از
جدان خان بر من ابی الاشت زاهد کو در بیات و بر من کرد
جبر من و اسانی قدر ان اعظم بر ان سبکه بیاشد اب
خطاب الجبار عدالی شیعتنا بی لیتنا عدالی من بیت بر شیعتی
ان شاء من نبیل محمد کرو اسمه و فاضل و اخوانه نبیل الدراه ممن شاء
موسی الی ملک فاهی و ان و لحن بعد از من در زمین تو الی جبیل از موسی
و شاعر بین و نفع است کرون منع خاوت و بعد خلاف انبیا بیع
و الا ان اعظم ایب و نفرک او در بیان سکان الما الها
کرنخواهی نظر بر من یا خدا ان فاس و ثابت فوت کرد از هر سوی خدا
شیطان کم رهنمود در شب جمعه و خراج و اهل بیت سلام و نیز از ان
که جمیع اسمانها را مسوی ساخته و نور مرا بیافرید بعد کفتم الی
ما هذا النور الذی رایته جبرئیل کفت این نور انست که خدا
و فرشتها و ملائکه نزد ملکوت و پیدا از کنه بیان اند بود بنا
در بهشت سر نور را در دیده نوا نقل کند خدا بیان نور و نور
اوست و تبرئه نور خدا و نور که در بیت معراج بیان تا البحر بیش الی
رسیدم مرا در علی بر دیدم در پای عرش ایستاده کفتم ای جبرئیل
بر من سبقت نموده کفت نه بلکه خدای شما و فرش که بر عرش را از بدیه
او نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و بر عرش حفظه
عرش مشتاق جمال علی بن ابی طالب شدند و ما را هم نیکو فرستاد من شد

این

این ملائکه را بر بیت علی و فاطمه و حسن و حسین و سکان اسمانها جمع شدند
و نقل جمال را بر سبکند و ما را هم بسکند و بر زمین نزول و زیارت میکند و
بالای منبر جبرئیل خدا را بر سبکند و نیز ابو الحسن الحسین بن علی بن ابی طالب
سید جمله و بر من و بر موسی و الذی بعثنی بالحق نبیا ان اهل الارض
کهیل اهل السماء لا اعذب ابدا بنار و بعثنی بشیر بکسر که در ابعد ابعین
خواهد بر علی و شیعه او که هر کدام اهل زمین بعد از خدا اهل ایمان دست
طلبی که بعد مذاهب میکند اهل دنیا باشند که از جهت اجتناب از اشتی
هبط جبرئیل الی النبی و هو فی منزلی بر سلمان فقال یا محمد ان حسین
اهل بکر السماء الدنیا یهنئان فی شهر جمعی کهل بینهم الحمد الصبح الی
سعیدین بعد بیت کرد زمین بعد منزل ام سلمه بر من
جبرئیل نازل شد و کفت ای محمد ملائکه اسمان چهارم نزاع نمودند بر
مسئله و نزاع ایشان بیان شده خطاب با ایشان رسید که حکم کنید
شوید تا ابو مالک کند در بیان نزاع بر من کردند که جبرئیل بن ابی طالب
میان ایشان حضرت پیغمبر ابو بکر را طلبید و او را بجا که ملائکه
اسمان بر من سلام نیاز ابد احسن الخالقین فلان و منزلت اجتناب
من از بعد حساب است بنا بر این جانب حکایت شده که شبی رسول
خدا را در بیت بلند بلیم و مشغول به سلام و در صدد بخشش و بیش
نعوذ الله کرد بلیم احمد در بلیم ظاهر بلیم که عاجز نمود از انسر
و اشد بکر خدا را جبرئیل ابو طالب فیم بیدار من بیتی و نظم

کردم فدای تو شوم الست خاتم النبیین و ابوک
والانبیاء ابن سلامین قال نعم یعنی آیا شوخ جلد بجنبین تیغی و اثر بیاک
خدا ملائکه نیست و بجز این نوشت هذه مدیحه استاد بوعلی کو در
باو مود این جلد بش بر جمله ابا عبد الله سید محمد و ابن طاهر
قم بان کسی که بر ایشون کو و باشد که ان شاء الله الملک الی شهر بن
سلامه نوشتم بر تیغ ابن نیم بر لوحه علی ابن نوشته بنده بالله بدیع و باین
جهت اهل شیعه سید محمد [illegible] در عصر امام محمد باقر
نقل میکنند که در هر عیدی مرکبات شیلی یعنی بر دم کرد بهاس
سفیدی بر روی او نشسته بود و تاج جواهر بر سر داشته ملکی بالله بعون
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ان افتخر من کنتم موکلیی گفت و منم
صاحب عصا و اسم من اسم منم صاحب طبل عظیم منم کننده هایل منم که
با نوح در کشتی بودم و با طرسالی در آب بودم منم ازین بنده الله بوای
ابراهیم و منم تدبیر کننده بشکل زکریا منم جمع کننده لشکر یهود و منذر
شدن محمد در میان احمد منم گواه کننده او بین و آمرین کنم ازین واقع
نسبت خود را بیان کن گفت و منم گواه کننده و مومان شیطان گفتم تو را
بحق اسم سید هم که تو اخلاص کرده که مرا نصیحت کن و چیزی که رابطه نجات
دنیا و آخرت من باشد بعین بگو گفت چون شیوه من گواه کردن مومنان
و لکن من برهان بن جان در نگیرم و در خلافت ام و محل اسوه
فاشم مولی الرسالة و سلام صحیح در دنیا بجز از ذات بنی نیست [illegible]

امرت

امرت عبادت پیر بی طالب که کار را و اعراب کرده اند و دنیا که بالکفا
و استغنوا من الاخرة بحب حلوا من ابی طالب مرتبه او با سایر انبیا و اولیا
ضیا این است که جمیع صفات و کمالاتی که در جمیع انبیا بود در آنجناب
جمع اکل طلبه بر سید و بنا بخدا و رسول خدا و هو بدل من ارادوا ان ینظر
الی آدم فی علمه و الی نوح فی حکمه و الی ابرهیم فی حلمه و الی موسی فی عزمه
الی عیسی فی حجه فلینظر الی علی بن ابی طالب یعنی هر که اراده کند
علم آدم را و حکمت نوح را و حلم ابرهیم را و عزم موسی و مرد زنده
کردن عیسی را پس باید نظر کند بسوی حضرت امیر علی بالله بعون الله
بعضی و فضائل آن بزرگوار بشنوید که در اوصاف و اخلاق زیاده
بدست آنجناب جواهر بیشتر و اد شاه تا بالک بود در زمان ملاقات
ایشان حالی از بلاد عجم بیند امد که اعتقاد اعلاء کند و مقول
خود را مرتضا نام حسن بود بار دشت بجهت رفت بعد از اداء
فریضه بعد الحضرت این مود که در کوشت مشهد مقدس و منبع بقعه
آن شخص محض بعد از تفریح مردم در مسجد نشسته بود دید شخصی
هیبتی از هیبت خود بیاورد و ملازمان سوی بسوی او شتافتند خود بصوت
نقل بر سر آنها گفت مزاحمش دارید تا بر آن نوشت خود را بشنوم
گفتم از ذکر ایشان سوی با من داد و مانند بجوع ساخت عاشر
امام و شمس امام مطاعی حاضر بود بعد من با او امتثال نمودم که بیکه زنده
که جز آن مولی و طریقت در بعد سیر با باشد و چنین نفوس در مسجد

سوی خود بجز امام حسن در بعد از او الا در بامد که کیفیت این امر بنی کوه
زمین بجدال قلب بعد اهل آن شخص با شاه روی زمین و صاحب الملک
تکین امیر و زمین است و بعض بدایت بنا جلیب رسیده که در زمان آنجناب
در خارج مدینه مسجد مسجد و مضیفه را دید سنگی بر دوش نهاده و بیکدیگر
خدای نما سرای بر آب طالب را بدهد حضرت فرمود علی با خود چه کرده گفت
شوهر را اولاد زیاد در شاد و تحمیل شده و الیه تقریب دارم میکرد
منوجه امر برات ما نمیشود حضرت فرمود بیل لک یا علی شاه را از مضیفه
گرفت و بدوش مبارک کشید ناگاه تا اوقات چند تقریب دیگر نالد
میکند حضرت فرمود وای بر تو که شیعیان و اتباع علیان زن خواست
کرنان طبع کند حضرت فرمود آن بنده را این حوالی کن و طفلان را حفظ
محافظت نما مضیفه گفت زنان اسباب بنان بنده حضرت فرمود بر روی
کرد شعله آتش بصورت آنجناب رسید بفرمود زنی یا علی ای علی بر
آتش ما بیدار ساعتی بر آن هسا بر دامنه شد بصورت مالوار بگفت
ای مضیفه یا شاه روی زمین را نداء علی بر بنده را بنان بنده بر
تربیت اطفال امر بفرمودی آن مضیفه گفت معذرت را که آن اشتغال
اعفو نما خدمت کرده معذرت طلبید و بحجات آنجناب لا شد و لا
تعصی است در کتب معتبره اصحاب مسطور است مصباح بحر الحقیقه
فیه المنقر و بالقلم و الدوام المنقره من شاء بعد الامراض و الاسقام
المتصل بنوابغ الاعلام المنقوش بجمیع الاعلام هو الذی و فقنا الا

و بجنا من کربات طوارق الالام و الصلوة علی حبیبه و رسوله المبعوث
لطایفه الانس و الجان و علی اهل بیت محمد رسول الکرام و علی عترته الطاهرین
الی یوم القیام اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و ضرب لنا مثلا و
نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول
مرة و هو بکل خلق علیم خلاق ذو الجلال و فاذا هم یحیی شبه و مثال دین
ایات در صد و اثبات روز جزا و عود مضافات بر آمده میفرماید
بگو ای محمد بکفار که زنده میکند اخوان خدای پیوسته را آنکسی
که ایجاد کرد شما را آن نظر بضعفین در شان نزول این آیه شریفه چنین
مفسرین بر آنند که زنی عاصم نزد ولی همچو نزد رسول خدا آمد با
اخوان پوسیده عرض کرد که یا محمد تو گمان میکنی که این زنده خواهد
شد و دست بر او مالید و خاک شد و بباد رفت حق تعالی این آیه
را نازل فرمود بیان او حکایت فرمود که ضرب لنا مثلا یعنی زمانی
جهت ما بیت ما مثلی یا اخوان پوسیده و فراموش کرد خلقت
خود را و گفت کیست که زنده کند اخوان پوسیده را و حال آنکه
خاک شده باشند بگو ای محمد که زنده میکند او را آنکسی که ایجاد
کرد ابتدا اول دفعه و او بهر چیزی خلاق است الذی جعل لکم
من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون اعدای که بر او روان
برای شما از درخت سبز آتش را جنا چند و در حقیقت که بر یکی روح
و دیگر بیا عطار گویند چون خواهند آتش تحصیل کنند دو پاره سبز

و ما بر هم سابقا فتی ظاهر شد دین خدا که از شریعت بیرون
کند چگونه قدرت تکلیف بر کسی دهد یا وی یکی از اصول
عقاید که کافر و مکلفین را تکلیف بر آن واجبها حاجت است و مسامحات
و اجماع در این باب این موافق و مخالف شاهد است غیر عمل بنا بر این است
که طایفه معاند مخالف تا بلند و نوحی از فلاسفه مجاهد در بعضی از
امتداد ایشان بطلان و فتنه بجا نیاید و چنین از متنوبین ظاهره و ابایت
باهره پیشانید و لازم ملاذ هب مصیبه اثبات کرد غیر ذاته و مدعا
عالم عالم بی ثبات نیست و علم او مثال بحیرات و کلیات میکرد و مقالات
ابو الهذیل بن علاف مطالعه در قی التحریات و لاقی الارضیات و علم
از بلد فساد و چنین بحیی بر دم کردند که کرم هنوز اگر در بلدی
هر علم که اوست خدا لند فی الفهم بیزهم و لا ینفهم بهم جالی بند هب و طریق
شرع اینست که هر چه بدن نجسه و ما هیه در زمان و عود بخاص زمین
بعد از شواهد از ایات و اخبار و زمین بدل فعلی نیز گواه است
میکنیم هر گاه معاد جسمانی بوده باشد تکلیف جسمی نیز ست نا
بالضروره باطل مقدم مثل بیان سلان نه گوییم که تکلیف مشقت
و مشقت و مشقت مستلزم فتنه و فاجر و بوده است و این امر و
موش در زمان تکلیف حاصل نیاید پس ناچار باشد از عالم دیگر
و الا لازم آید و ظلم قبیح است و حاکم حقیقی قبیح را بر یک فتوی و نیز
عقل قاضی است و حاسه شاهد بر آن که اگر کلفین مکلفین معصیت را بر یک

ملت

ملت الموت حاضر شود یا صورت مهیب و هیئت عجیب سر او بر اعضا
و اجزای بدن و تلوی از شربت مرگ بر دست دارند و حوایج صورت
باشد یکی بر یمین راست و یکی بر چپ و یکی از فقا و یکی در پیش و یکی بر
بالای و ارواح که بر یمین راست اوست جان اهل مشرق را تشبیه کند و بر
چپ اهل مغرب را هلاک سازد و بر روی بالا جان اهل اسمانها را جدا
سازد و بر روی در پیش جان است محمد و اما این صورت از هر صورتها
بهتر است و بر انبیا و اولیا و مهربان بر میان شاهد بر آن
من سیاه که رو نفس که رب برادرم مسئول شد از پدر بنا خلقنا بر او برد
بیچین شد حاضر شد ادم گفت این رنج و تعب چه چیز است که مثل سال از
جنت موجود و در سر اندیب هندوستان سر گردان بودم هیچ رنجی از
این صعب تر ندیدم چون از هوا این و سوی مرا است ادم گفت مرا
خبر چون است حق تعالی مرا بی صورت موحش که را هارا کشیده شرف و مرتب
عالم را فرو کرد فلان بود و عطا بجبرئیل و میکائیل بر سید که ادم سخن
حافظت کنید چون ادم صفی ان مرغ را دید بجبرئیل شد چون بجبرئیل
ادم گفت ای جبرئیل من زندان مرا با این صفت نبیند رنج میکند زیرا
هفتاد هزار بر سینه صعب تر است بار بر من مرا بود که بنی نوع بر هم و زبان
تو در وقت جان کندن مانند حیوانی بیاشد که بر دل انطاق
و زیر و مریزه کنند و بدن و مال و حال بکار نیاید و از این است
که در وقت رفتن ایه حسرتا که چشم جاری میشود و چشم بر شفت

مانند

مانند بر وی بیند که وی ملک الموت هستند که بر همه اشیا از انسان و زمین
و طایفه دیگر اسمان و زمین طلا باشد و صورت اشیا از انسان
باشند و بر اجنان جاری باید دیگر برای افتند و صورت کوان بهار با صورت
در شیر بر صورت نگر باند و در دیگر نوشته باشد و در شیر بوده باشد که بدان
نبود مثل بر ابهای اخر صورت و نیز از بیشها راست چنانچه در شیر است
که در وی عیسی بن مریم بر بقبر سان نبود رسیده بود بر وی و نیز مرا دید
که بر بر دیوار نشسته زنان را نگر بر لیکن عیسی بن مریم صاحب قبر گفت
گفت در هفت لیبی خود و رحمت داری دعا کنم این ندا شنوده گفت بلی
الحضرت دعا کرد شخصی از گور بر امد با روی زرد شده و موی سفید
کشیده و ریش سیاه و امضای شکسته بود زن گفت این چه بود نیست فرزند
من جوان بود در نهایت اراستگی و موی سیاه و ناگاه چون سر بر گرفت
ای مادر چنانچه من بر گرفتم و زرد شد و موی سفید و موی من از هول نگریه
شکر بود این زمکنه بود که بر بیان دین ما بود چنانچه بصحت ان
خوف و شفقت خدا امام و استراحت فرمود که دیگر که دیدم چنانچه
حسن بصری که بدیدن قبر غریب صعب بنه بر بین میشوم که دیگر بار دیگر
با فلک باری میکند خواستم سلام باز کنم شتر ماده مرا منع کرد بعد از
زمان بخاطرم رسید که پیغمبر مقام بوده سلام اهل من هنیج بمشکای
حدیث او را سلام کردم جواب داد علیک السلام یا حسن البصری گفتم

مثلا از دیدن سنا معنی فرمود الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف
وما تناکر منها اختلف من گفتم ای لطیفا الروح بین النفس و
العقل قال النفس اشارت ان تتواصل والعقل ما الروح اعنی شل
لی گفتم ای طفل با وجود این مقالات چرا تا ترک این سیکنی گفت چنانکه
خلط کرد و بنیاد شد کرد و منها تعرفکم ثانی الوری من گفتم ای طفل
چرا این مقالات درست بود اشخص و با من سخن اقتا نوزک گفت ان الله
یقول فی حکم کتابه یا معشر الجن والانس من قابلین فی صورة من گفتم با وجود
این چرا ایشان گریه سیکنی و نمی باشی معین نیست طفل فرمود
اما بدانید ای کاملان اولی فرمود کرد بنات را عیسوی نامند و بعد از ایشان
فرمای قیامت نیز بسم انتی و نوری ها الناس والجارة اول طفلا
فسبحانک من گفتم بیا جنک یا من الشر اگر جهان نمی سیکنی با
فانت سیکنم اول طوانکن کدر نیاید در وجود نباشد باشد در وجود
کدر نیاید نباشد باشد سبحان کدر نیاید جهان نباشد باشد
جهان هیوی کدر نیاید جهان نباشد باشد من گفتم قدرت با نهاد
طفل گفت مرا بخدای بگذار که قدرت تو از اینها بدیع است من مضطر گی
بودم کدر کیست از وجود الوزم فرمود سخن قوم یحبون و سخن قوم
معصومون سخن قوم مظلومون من با قوم کدر علی بن حسین است با وجود
این مرتبه معظم در نزد خدا مکرم از خوف و خشیت خدا ترس بهلاک
میشد تا چنانچه اصلی کوید شعر طوان خاشر کمهر را میخوردم جوانی را

دیدم

دیدم کدر جامه کعبه را کرفته و بفرج حیا میخاید و میکوید بیت الا
ایها المنصوب کالعلم اجتمعت شکوت الیک الدهر ایام شکلی الا یا رجا
انت تکشف کربتی فدیتک کلها واخذ ما حق البیت یا عالم الغیب
و دیدم فرمای الوری سید سجاد بیتی الغرض بالتان یا غایة المنی
فاین رجائی ثم ان ما منع و نزاری قلیلا الا ارا مسلفنا للاذا بکی ام
لبعد مسافة دیار و دیار کی بکو و دوار جمال دست مرحوم بکوید این بند
و امیر اعمال او در بند و مسائل دینی خوی و اسوال میتوید تو من گفتم
این جوان کیست گفت اهل جنت من است و نیز میتوید است در
عبد الملک مروان در طواف بود اعضرت را دید که نظر آن مشغول است
و زبان الطاف نیکی در کوش شنید اعضرت بطلبید گفت چرا خلیفه را
دیدی نخاطب در بزید و اعزاز و اکرام بخوردی نقل سیکنی که چون
بزید بدست شهید کردن بن طرماح ملاقات سازم اعضرت فرمود کشته
بدم و دشمنان با او بشاه کرد بدیدم اعضرت را با او نیاه فرمود تو چنین
چنین کن گفت ما شاء الله من چنین کردم بدل ما اسده یا شن ما از بنا
من بلوغ عالم بود نشود و اعضرت طوبا فرمود ما اصل ایدا اعضرت فرمود
تو کان دارای کدر دنیا جاری و تلاش مال بسیار اطلاق دارم و دست کرد
و تلاش سنگ در دست داشت جمیع جواهر و مروارید شد و میدان
فرمود کسی را کدر خدمت در نزد خدا باشد بدیکران چه احتیاج دارم
و بر خوات و بیانات مشغول اکنک فصل ششم در اول بیت خدای

نقدس و تجلد با العظمة والجلال و تنزه من تقرب بالقدم والکمال و
تعظم و تفضل بالکبریاء والجمال عن مناسبة الاشیاء والامثال و تعالی
الحدوث والزوال مقدر الارزاق والاجال و مبدع الکائنات فی ازل
الازال عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال بحمده علی نعم المنزلة و
الافضال و نشکره علی ما اعتنا من الانعام والافضال و نصلی و نسلم علی سیدنا
محمد و صحبه و معز بدر خیر آل و بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی
کتابه المتعال اعوذ بالله من الشیطان الرجیم المنزل القائل و اذ قال
ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن
قلبی قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک الخ فاذ رجمان و طالق
اشن و بیان و عالم نزدان در بین نظرات قرآن خطاب با ابراهیم خلیل
الرحمن سید ما بدر و فرمود که اعضرت در مقامات مزید کرد قدرت خدا را
مشاهده نمایند عرض کرد رب ارنی کیف تحیی الموتی یعنی ای پروردگار من
بنما بمن که چگونه مرده را زنده میکنی قال اولم تؤمن خطاب رسید که آیا
مطمئن نیستی و اقرار نداری و نمیدانی که علم الیقین و معظم و لکن لیطمئن
الیقین یعنی ام مشاهده کنم زمان در رسید ای ابراهیم این بقدرت
ما سهل و ساخت قال فخذ اربعة من الطیر الخ فرمان رسید که ای خلیل
بگیر چهار مرغ را که طرس و زاغ و کرکس و طاوس باشد و ایشان را بکش
و کوشت و پوست و استخوانهای ایشان را بهم آمیخته کن و هر یکی از ایشان
را بر سر کوهی بگذار و خود سر ایشان را بدست کوشه بخوان و قدرت کامل

ملاحظه

ملاحظه نما ابراهیم خلیل چنان کرد تا بدین رب خدای بود ان چهار مرغ
نکاه سلند و پرواز کرد تا بدین و ایشان هفت روز سر کرد ابراهیم طوفا
میکرد تا چنانچه بیت در این باب بنظم آورده ای خلیل وقت ما با شیخ
هفت ای چهار اطیار رمز تا بکشی خلق را کوز بکی خواهی ابدی سر بزن
این چهار مرغ شوم بد چهار مرغ معنوی را دون تا کرده اند بدل
خلقان و بلن سبط طاوس است زاغ است حرص و این مثال چهار باقی
اند نفوس و ساجد خلیفه حکمت در از بدل طیور را بر سایر
موجودات مبین دانند انکه جمیع منال و صفات در ایشان است
بعلاوه طیران و نکته بخشید بجز و بس ظاهرا این است که جمیع حرص
ان سایر حیوانات کثیر الشهوه میباشند و شهوت را نوعی مقهور
تا در دام هوای نفسانی نیفتی و فرمود تا طاوس را بکش حرص را
کرد و نفی نخاست زیب و زینت و از اسکی و حسن و صورت را در دنیا
نفی زینت و حسن و صورت را مطلوب کن تا نجات یابی و بکو انکه زاغ را
امر بکش فرمود از جهت انکه جبریل از جمیع حیوانات زیاده زیبا باشد
نوعی قوه جبریل را مستحل سازد بس در حقیقت اکر کسی این صفات زیبا
ظهور ان بدیده بصیرت و اعتبار ملاحظه قدرت کامل و افعال متقنه
خلاق عالم را میکند چنانچه در مقامه مرغ و حکایت بنفشه و ملف رسیده
کرد و نفی حق تعالی بزرا شل طالب فرمود که هیچ وقت بر کسی سوخت نظر
ملت که بقبض روح خلق فات مشغول بوده بر حق کو و ملکا پادشاها

[illegible] کشتن و [illegible] بر [illegible] بعضی بسیار و طایفه [illegible]
[illegible] خطاب [illegible] بلکه جان ایشان را بعضی کن با [illegible]
[illegible] دریا و منع حل او شد امر فرمود ما را در [illegible] کن جان ایشان
بعضی گویم و در بیان طفل سوخت خطاب [illegible] کرای ملک الموت
هیچ دانستی که قدرت ما بر آن طفل چه [illegible] تو [illegible] دانا [illegible]
توانا [illegible] اسمعیل [illegible] تا باین [illegible] آن طفل را در
[illegible] الی آنست که [illegible] در [illegible] چند امتحان [illegible]
[illegible] زبان [illegible] باد را [illegible]
[illegible] شیری [illegible] بر [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] گفت ای [illegible] گفت [illegible]
[illegible] رحم اسلامت گفت [illegible] کنی در هیچ خیش [illegible] رحم [illegible]
[illegible] از کودک [illegible] بر [illegible] شکم [illegible]
[illegible] بکشتن [illegible] کن جان [illegible] زن طفل از آن [illegible]
جان مادر [illegible] کن طفل را بگذار [illegible] را [illegible]
طفل را [illegible] گفت حق طفل را [illegible]
خیش [illegible] را گفتم [illegible] بیشتر [illegible]
[illegible] را [illegible] بر [illegible] طفل را [illegible]
[illegible] طفل [illegible]

[illegible]

[illegible] کشتن [illegible] امر را گفتم [illegible] باران [illegible] گویم [illegible]
[illegible] را گفتم [illegible] را [illegible] را [illegible]
[illegible] شیر [illegible] بلا [illegible] طاعت [illegible] را [illegible] گشت [illegible]
[illegible] گوش [illegible] ملیل [illegible] گفت [illegible]
[illegible] خود [illegible] گاو [illegible] بیار [illegible]
[illegible] را [illegible] گفت [illegible] نهاد [illegible]
[illegible] کرد [illegible] سلطان [illegible] ملک [illegible]
[illegible] سال [illegible] سوی [illegible] و [illegible]
[illegible] بود [illegible] سوی [illegible] و [illegible]
[illegible] خدا [illegible] بر [illegible] شد [illegible]
[illegible] خدا [illegible] بر [illegible] [illegible]
[illegible] بخت [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] ملک [illegible] را [illegible] گفت [illegible]
[illegible] را [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ملک [illegible] را [illegible] [illegible]
[illegible] را [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] را [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] را [illegible]

طلوع کرد گفت این است خدای من اینک بزرگتر از همه اینها پس چون
چون هیچ شد آفتاب جامه از همه بزرگتر طلوع کرد گفت ای قوم
من از آنچه شریک میسازید بیزارم گفت من روی خود را متوجه
ساختم بسوی آنکه آسمانها و زمین را آفرید در حالی که از دین باطل
بسوی دین حق میگرایم و من از مشرکان نیستم یعنی من روی خود را بسوی کسی کردم که
آسمانها و کواکب و زمین را آفرید در حالی که از دین باطل بسوی دین حق میگرایم و من
از مشرکان نیستم ای قوم من گفت این دین من ملت است خدای
عالم ملت ابراهیم گفت خدا عالم است بدین و ما عالم است و واحد است
گفتند آیا اتخذنا آلهة من دون الله ابراهیم گفت قال بل
ربکم رب السموات والارض وانا علی ذلک من الشاهدین بعد
از آن سوگند یاد کرد که تالله لاکیدن اصنامکم بعد ان تولوا مدبرین
پس گفت ای پدر چرا خدا نام کردی بنان شما را که شما عبادت
کنید باری انفق را هر سال عیدی بود بسیار بزرگ و همگی مردم
روی بصحرا نهادند بعید گاه و نزد آزر گفت ای فرزند من عید
کار دیم ابراهیم گفت فانظر نظرة فی النجوم سقیم گفت ای پدر بیمار
ابراهیم نیز بود بیرون رفت چون اهل شهر جمع
بصحرا رفته بودند فرصت یافت و بجمع بتان در آمد شکست و آن
تبر را که در آن بت بزرگ کرده بود بر دوش نهاد و بیرون رفت از طرف امین بصحرا بیرون
رفت بتان را گویا بر وزاری نمود که مدتی ایشان را بعبادت بتان مشغول

واقعه

داشتند و بعد از آن بت گفت بدانید که خدای این بتان را دیده زیرا
که در آن طرف خطیر شد بسوی شهر آن دو رفتند و بر آن شدند
و صنمی در میان قوم بهم رسید تا بشهر آمدند بتان را شکسته دیدند
گفتند این کار که کرده است قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم
پس ابراهیم را آوردند او را بدیدند مؤذنان حاضر نمودند گفتند انت
فعلت بالهتنا یا ابراهیم گفت از بت بزرگ سؤال کنید گفتند ایشان
حرف نمیزنند و چیزی نمیفهمند و بدانکه اند ابراهیم گفت
ای قوم چرا چیزی که چیزی نمیکند و نفع و ضرر ندارد آن بت مجموع مردم
بر او اعتقاد نمودند نظر بکه اهل بر وسهم چون حاضر شدند یعنی در
ملاعب او بخوردند بجهاز دوار گشتند و چند سال سوزانیدند
سلیمان خبر بعضی قصه بتان او را بگفتند کرد تا بود در زمین
بیکر چون روی باقی او در جهت تبدیل آمد که جاهلی داری گفت
علمای هند را بر سر بتان خبر چند بن سلات آمدند مجموع در جواب
ما بدانکه خطاب و رسید باقی بازان کوبی بر داو سلام علی
ابراهیم اتقی کلستان شد ابراهیم خلیل الرحمن در آنجا نزول نمود
ماجرای آن مرد بن سلات مؤذنی ملاعظه کرد آن حکایت سلیمان
بشنو که بیکی بندی رسید هزار جزو از نمات در ملخ او مرغ ملخ
و چون زنبیل باقی نمودی روزی دو کرده نان بگرد وی و بلاد
و اهل شهر نشستی روی بخدا نمود در خواست که جمیع ملایک را رجوع کند

خطاب رسید که زنبیل و دانه بجا ثابت مرغ کوچک را قدرت آن نیست
که آن شانرا اطعام دهد سلیمان مرغ کوچک را بخواهی حیاتی بدین لطف
فرموده و جمیع علمای فاضل در زمان من کوچه الجاهت یافت خطاب رسید
که سلیمان را بهمان شوید سلیمان نزدیک دریا صحرای اخوان نمود و بیابان
و دیوانرا فرمود تا هشت ماه و ده روز جاروب کردند و بساط افکندند
از شرق و غرب عالم مالکان ماهی بند دیوانرا فرمود تا مرغان سنگ
ریگها ساختند که هر یکی را هفتاد هزار کوه بالا بود چون طعامها را در آن
صحرا حاضر کردند امر کرد تا انسان و سایر حیوانات را جمع کردند با
امر کرد با صحرا امر کرد تا بساط افکنده بود هشت فرسخ اسمان و زمین
ملاحظه میبودند تا کاسه ماهی سراب بود هشت و گفت امروز تا نوع
عالم زنبی طعامها را خواهد نمود مرا طعام ده سلیمان گفت هر چه خواهی
بخور ماهی جمیع طعامها را بیک لحظه خورد و بخورد و گفت باین
داود الطعمی سلیمان حاضر شد و گفت ای ماهی این طعامها را کردم
مدتی بجهت جمیع مردم جمع نموده بودم بکلی خوردی و باز بجهت
ماهی گفت مرا ضایع نمودی هر روز و از قحطی نات سد الله از این
نصیب من کرده تو از من مدد من نتوانی برآمد چگونه جمیع علمای دنیا
و صورت میکردی سلیمان بی هوش شد چون بهوش آمد تا الدنیا را بهوش
و خبر کرد که بیلان در جمیع ملاعین کوشند نمودند و نفرین میکردند
و بعضی از طعامها بیلان همان ماهی بود که من در دست وی است از آن

ماهی

ذهن را بهم برآمد حضرت امیر میفرماید ولو کانت الدنیا بما
حلة وضعت علی نملة اخذت اصل الی اخذ ذلک الا بحق وشبه
بلیان لا بلیان بود از جهان بجهت روزی مورچه را فرستاد
بود مورچه را بدید و بدهان خود کنار آب آمد ناگاه شخصی
سراب بر او زد و او را بدهان خود فرو برد و آب فرو رفت بعد از سنگی
را بر دهان او زد و او را بدهان مورچه را بر آب طعمه رفت سلیمان مضطر
بالاضطراب رسید آب خورد که سلیمان این شکایت مرغ را بسیار
دید و سنگ را شکایت جانوری صفیر را دید در آنجا می باشد
و بیچ و بلا و بدهان را بسیار بود که مورچه صعب حاجی و کنفرانس
بدهان میکرد و بکنار سنگ میبرد تقلب در سنگ آن سنگ را
بر چون تقلب میکذارد مورچه چه داخل سنگ را بشوید و طعمه خوری
بدهان کم میکذارد بدان من میکند سلیمان بجهت دو دینار

الحمد لله الاول قبل الانشاء والاحياء والآخر بعد فناء الاشياء العليم
الذي لا ينقص من ذكره حلمه الذي لا يحصى من شكره الكريم
الذي لا يخيب من رجاه السميع الذي لا يقطع رجاء من رجاه كلمات
الالسن من ثنائه سبقت والعقول من كنه معرفته وجلالته حارت
لعبيده في مدحته لوجوه بحكمته وانفاذ كل علم لعظمته انت الاحد
الذي لا اله الا انت الاحد الواحد المتفرد الوتر الفرد الفرد
الصمد على الجمع الاحد الصمد الحي الاحد الحي الاسود والبقيع
الاحد الذي تعرف بتفرده وكل لي الاعظم والدين الاعظم وكل
عزته الاكبر الى يوم الحشر بعد فقد قال الله الاكبر في كتابه الا
من استرق السمع فاتبعه شهاب مبين الشيطان الا من وكل بكل ائمة اهل فاوحوا
ملة اهل لا يتسابقون لسانه ولا يستقلون خالق يهون وقال

الاحم

بكر بن راسبه نيز در ايشان موجود است و بعضى از ايشان كه در ايشان
شريع سطا اوارد بلاد اهل الدهشات ميكنند و بعضى از جميع
اين مراتب مرتبه اعلى است كه جميع خواص و مطلق كه در ايشان بود
در ايشان بين موجود است بلاد و انكه اهل الدكاليا اى اسكنه بنا
بعضى بجانب الدهود مشتمل و بعضى صاحب طبعى و تالف ميكردند
و اثار مرتبه الاثر بنيد اولياى نيز خواست كه در ايشان تعريف بادات و
مجرات بعضى تعلق بعضى بسلد و موى جميع اين مراتب بر نب حالتى عليه
كلاه سه مثل سه موزه بعضى باسم اهل الصحت است كه اينجه جميع
الدنيا موجود بود در ايشان نوع اكل و مثل و اسمن موجود است
بر مرتبه مطلقت و نبوت خاصه در ايشان كه ظاهر بلبل الدهر ما بود و اين
تمثيل نام احمد از بر بلد الوسيت بر كه سلد و خوهم چنان بات
احمد از كه اندر ان بعلايل ثالث بعد هر بيت كه در جهت نيل وجود بود
اذا نبرا را فتحى الا حلقت ايشان بيت بكل بعض و نفسه بر ما است
فيما عند مرتبه اهو الموسى بسر بسته باشد تزودوا من الدنيا فان
زاد اهل و اصرفوا فان الموت لا فيك لا ذيا الا انها الدنيا لمن لم يرث الخ
يشاوله فيا الصبح داخل من جهى كه نبوت مرتبه ان شود مبتدا
جهة شهيد شد بلد و بنيا بلكه در اسلام اسلام ستاران جهالت بند
اگر انكه دلت كفه بدان كه نيكوى تو اسلام و بعضى ابر جاوه در ان
نبيع لهوات و خاطر سهو است كه كى از نوعا جاست مطلع را هر كه بر بهت

اوطنه

كن فيكون تعدد اين ظلمات ذات در سعد بعضى اجال بندگان بر اندوه
ميفرمايند كه از براى هر طايفه و كروهى مدت و موكل است كه وقتى بيايد آن
مراد ساعتى تقديم و تاخير نميشود و بعضى بر هر زيت اثر از اسماء مبان موجود
مراد راجل است و اهو و هو الوه بيارى است حاصل اول اعلم آيت
و تربيه عالم وجود و مبتدى هو الرزاق بر عالم وجود است اول صلب
پدر دوم رحم مادر سيم عالم دنيا چهارم عالم برزخ پنجم عالم قيامت ششم
صحرا بهشت هفتم بهشت و دوزخ و غير از طلعت اصناف در اين عالم
فان بيارت خالق باقى و كيل نفس بصناف در رزق و معاف است بهشتا
موجودن نوشيد و كيل نفس رزق است نفرام اموردن مال و بيارى از
اطلاق و الجوالدين كه بعضى اسمان اهل اعظم از جميع مراتب سابقه
و اين موجود است جايد تولف در اين منصور و اين بقى و اين
بيشه طوبى در اين بر كه حكم بيل الاطلاق مقابلت و بى جايد مركب
بند و بعضى از اشاره اين مع اشاره اين اكل و شرب و بعلى و سايرى بند زيرا
خان نفرو و بعضى بنا در اين مرج ميفرمايند كه تقسيم اما مثلا كه
بيارى از اهل اراضى و بعضى بر بيه و بعضى خاصت بر بيه جاد است و بلد
اين بعضى صورت است بلد بمبتدا به بعضى بنا و خالق سالطان ديار مرج
صورت خود اى مانند و بعد بر بيه معدنيات و تاديه و بعضى اسم بر بالى
در جان و اعلى سايرى اصح است و صفاى كه در جاد است در معدنيات نيز
موجود است جاد ايشان بر حفظ صورت و بلد بمبتدا به سيكند علاوه

الله قرابا اتاكم الغراب فاخذوا الذي قتل فاسا سعيد امرته بدفنه من خاصة
تهافت مساسام بعوزانسي بيا دي فريدادم من خاصة دان وتقرم
نه مجاسيان بدن خاصة اوكي ملك مساسام باحوس اي تاريد من خاصة
ملك مساسام باحوس نيا دي بدعوتش دن فرزند دوس فراهس
ل باهاتير بامات بفراست وبيل تير فاتن بيت وتيش تير علم اسلام
وملكيناه انت اوتن بابدا ملك سيدا دوه جمه برك الحس بن قوة
جسوه كتوون وبت تخرمات اوبيو بيا اوسيد دايه كه جن موي
بعد از تعالى وتيا تاقو مركتنه وزير بيرهات وبيه كاتر جراران
وعلم الحيوان وتيرستان شاهد وبالت تمو اتيرات عالم اتار تير است
جنانكه ازروايات اهل بيت مستفاد ميشود كه امام عليه السلام فرمود كه
اذا ولد الرجل من صلب امام معصوم وقت رسول الله فرمود كه فاذا كه
دراب مرتبه بيطن كه ابا جراران وعلم الجن بهمكر مشاهده مي كند
موت تمو بادوا را الرمي كند كه در فيان شك نميكند وعلم الحيوان
وعلم الاثر تلخ بيلي بيرسو خلق من حضن جنين است عليه السلام از عالم
سوال نكرده است جنانچه هر تمو معنى ماب فهو زاد لسل الرسول الاكرم
ملك ربيت فاصل ميشود كه اهل البيت ملك قبل سوال المنكر والنكير
الحمد لله الذي تبارك الذي بيده الملك الحمد لله الذي قضى الموت
حسنة وشيئة لقال الذي قرع اكتسابه الذي قلى وتدارك فهو الملك
اقتسمك كنتك عقيقتك دنيتك حدا زاد معنى اول كه سكر ربيت

راهل

سالمات كنند والا بيادتان تقرير كنند وافتا زاد كنند والسلام
ملك افتاده بعد از سه روز فرج اعتدى نهد يعنى اهل كه بادا الما
معوام سيد خود اصلا ثابت كه از ف حاصل نمايد جنانچه رسول خدا
فرمود كه دنيا عرب است از ربع سرخ آدم تا دنيا سى هشت ايام فرمود
الفرج بالشدة الشدة بالفرج الحسن والحسين ابن بنت فيه
ذكر الله قال الفرج الفرج لك تقريم سطر من عبد ربنا مسال الملك
من عبد دخر من ذكر كلكا شاهد فهو اليكين اينا
تذكر ايام حتى لك هذا سنزل الى سنة والله تعالى وتبارك
رسول خدا از بهر سيد عبد ربنا فرمود كه از فوت ربع از شاز عدا يحيا
وبار طور ميشود نقل سكند كه ابن سيد خود در كتاب از دعاء و
دعاش جلد ن سيد خود بيان حاصل كه تو بيان سكند كه سيد
دين من با انجام طريق امام زين كه فرمود اين معنى حضرت سيد الاوصياء
وبنيا فايت ومراجعت سكند ملا زبح دعه بان انتهاء ان بكه
دعا حاصل نمود ودعا سكند وتدعو الله من اعطاء تبكيه
طويلا فهو لك الجنة بين هذا منزل الحيات والعقاب بكا خاص
وتزن اعطاء ذلك ملا تعلم سكند سرح كه جاري سلاه دون ناز اعطا
حبيب خود كه سر بيان سكند در بدن مثالي بين سكوبيا بين
من اين منزل بيان است وعقاب بجهت كه بدن عاصي نمي اسيد
بيان الاعتقاد ضرب اين عقاب بيت سكند قاير اينش تبعة ايام فرمود

الرجع

بالطرح الاوقات الذين حتى اهل الجنة بين بعض بدن هفتم تبوز
عاسل بيكه وعاصل كه بيد بيد جسد خود بيان بيد از هم جدا شده
ماز بي مركوم خود اصلا ثابت خود اصلا تمو كه كداى خود نمي
حق جاوز راهها ديات وسلطان خود بي عيش وضرر اين
تو بيكه تا دين ثابت ديكه بعد تراني بيكه بين بايد دار بيقا
بر اقتان بر اوه بر بيرستاى فاق مراشيت فشره دار بكنا زماد
بيرون خود ربي وبيار دسيد بيا از دار خود ابد بيرون كه
فرمود كه هذا الدنيا كاس كل يطشه بعض دعى دنيا بر كه اما
دعى من خلا اهل بيت سعت تا مهلا مؤمنه از دعا خود دعيت
سه بكه زان بكه بيا جنانچه ربيان ربيه دعا خود بيان مذكور است
كه سعيد هذا ابن ابيت كه لا يهجعت الذين لا اخرق فى ثلثة
بين من كا لا تنقر الماء والقاء فى النار والعبد بعض فرار ساخته
فيكر بدن بعض رياء اخرة بدن بيلاه مؤمن بجهنا كه خدا را منع
نيد ربيع الصراط در بيكوان هر كه را اين دعا اين دعا بدهد
هر كه را اين دعا بدهد اجر تقرب امرت را اسمان دوست بقا
ودر سخى اهل عصى در خانه بيا فرمود كه جنانچه تا حل زان زه
عزيز الطالب بعد من نقل بيكند كه موت ودر قيامت شود سلاه
كند كه اين زمان در كار حساب در خانه حساب مي اين تا بعد از ربيع
عاسبر كه اين دعا بيشتر خطاب نمي سكه اين ابد ربيع جنانچه را

کشان کشان روانه روم شد که ناگاه از سایه بارگاه الوهیت ندای
ظاهر شد که ای ملائکه این نیکو را بر تو مالا تمرا است و این حبیب
و خلوت دری باسفل اعلی ظاهر شود و خطاب رسد که ای ساکنان
حرم اران و ساکنان حرم بقدس جبرئیل و ای اهل بیت کشاد بنده که
ما نگاه کردیم از درون خدای خود و دیدیم بنور حرمت و جمال
بر تو و بر دیگر و با شلم یاری دین را بتو دادم و سقی و بگو بدیه نیست قبول
نمائم جز صلاح بر بد جز رنج بندگان و گوید من این بندگانم جز ابرهیم
برید جز مقابل بر تو و حوالد با حبیب کند اسمعیل و موسی و عیسی
سوال و با حبیب گوید جز محمد مصطفی و برید دین نیست او اسلام
جز محمد جناب بر کاری باید جز بر برادرم علی بر ایشان در سایه جز و
رسول خدا فاطمه زهرا بر ایشان جز فاطمه ایشان و سایه نیست این دو
کران و بهار از دم حسین و اگر جز تو بر ایشان ای جوانان ان دو کرد کار
بلکه اگر بسان بحبیب ان سر و با الیفلا زند و اهدنی فرمایند ای زینت
ملت ایشان بلعوا است که در بیست من جاری سلد و وجن نه از فضل
و کرم خود امر از جز این دست بعقوبا و اسلام جز قائم بر ملی الذی
و تاج نیارک را از سر جدا زد و گوید بار الها بیت در ایست که این
من جز علی و مادر او را ایشان جز خطاب و سلد کرد حسین جز علیم این
سه را و ایشان را این جز علیم جز با جز و این جز خطاب و عظمت او ایشان در جز
پرسش و کار جز ایشان در مصیبت و جزای ایشان صلات و سلام کسی

بنیه

بنیه ایشان و اما الیب و اصحبون ربنا علیک انت کهیعص تحمد لک ثنا
بیم جز کار جز نعمت او و الیب بقبل جز اسبل اسلام و ملک الملوک
الاول جز کل بال الملال الاحد جز فلا جلال کل بدل فیک
بعظمتک و کل جز فیک جز بنب لربک بصبر بالمالک بقدر جز القاسین
و بعد ذلک صلاح الملک الطالب و الصلاة علی سید الملائکة و صاحب الاد
ثم الاکرم الساکن محمد بن عبد الله جز بیکو الملک سلام الله
علیه ای تعیین و السلام علی امیر المؤمنین و باب ایجاد الله
و الارض جز علی جز و ان طالب صاحب انزل الجز جز و الدها
جز ایشان یوم الدین و بعد فقد قال الله المتعین فی جهاد المبلغین
اشهد الله بین الطالبین ایهم بیم الله الذین یوم الدین
الا ان جز الهدا و الجز جز الا و ظل الهدا و قال الا ان ما الیاس
سبل بخلق الله اذا جاء ان ثبات و کما الهدا جز جز الثانی لسانا
یوم الناطق جز بعلا فقال ذریة و هذا ابن سوره مطلقه سبل و الثانی ذریة
بر ذلک ان بکاء و حالم الشیاء ابن سوره مطلقه سبل و الثانی ذریة
کبری بر امد بعض شاید که باد ابراهیم محمد بگوایت دو بر ایکه جبیل
ن بعین جبیل ان جز کوکب و شیب حضرت عزت و جب ان شو کرد
و بعا ان ملائکه و جواب شوند و ایم نهین ان ایشان و صلوات خالی باشد
و انهیلد بارگاه جبیب خطاب لمن الملک الیوم اصدار بلیل ها نهام
بیا الرشد و ایجز معنی اظهار نمود که یا ایها الذین ایمن اقبلوا

و انبئ ابناء الملوک الذین الجنان و بر ابن ابناء الجبار و الذین ما طغا
الکلمن ربی و بعد الوی تعرف بعضی بعد از تو این رسیا طغا بار تمار
و اسرار رسیلکه ای رسیا ان ملک جبیل و شاهان کجا شد کجا شد ان ایشان
چنان بر ملک بعضی بار بلاعت کجه بیل و اسد بلاعت نیستند کلام جز
انسان خلاصه رکلاهی در بیان ان کسان که نعمت ما را بی حق بنده و بخور ما را
خیار ان ایکه بندهلا اشد کا اخطاهی کرد و الفاظ و خیار الفاظ اسلام و زینت
جهان جهان کیوان بدر ساشد کلمات اسلام ان جز جز بر سر موت
بیشتا بد من عهد جز معوده و بالی الموت عند الواجبات القهار ان جز ان
و ان کرد بس بدان گوید الله ان ذکاع ایشان بکار بر ایت کی بر ما
بدم این کلمها اشد بر ایشان و ان ایشان جز ملاحها کنان بیت اهل
دنیا ظاهر و ان ان بر ایشان ایشان ان کفتان در بر کلمه بار خلق
و اخرجت الارض اثقالها بعض سه الموت جز جز تعلم جز بر کلمه او و
و بر مقادیر جز جز و دانست بر اموات کاه بالرفیا ایشان بر ایشان سلطنت
کرد بر بعض بلی است بار ان او بدن کبر و الجبل شاید بر دنیا الکبر بر
جز جز و بر نه نفخ الصور بلند شود و اکاه بکند اکوشت و بوست کاه بر
علوقات بر جز صبح شود بر سلاطین و ملائکه و قالب زید در شهر و بر
در غرب بر اکند بود جز ایشان جمع احاطه نماید کند در صبح اسلام بر اکند
صبح جز است صبح شود و حواب کامل شود و قال الانسان ما لها یوم شد
عذیث اخبارها کان ان بر ایشان جز کوید جز است من جز ایشان اکر امر

شکر

شکر بر و بر بعض بسلاه انت ارواح من بشان کوید هذا ما وعد الرحمن
و صدق المرسلون بعد از ان جز جز بدیث کند بر ساسو و طاعات کند جز
او و اتبع بلوه ما جز جز و بر جز جز این امر شهادت و عدل بی استاد
عبد الله جز جز سعد که کفت از پدرم شنیدم که روایت او کرد جز جز
جز ابی سعید خدری جز جز مرا کفت انس رسول خدا شنیدم که جز جز و کفت
جز بهشت نیاز کند ایشان بلند بکند که جز سنگی و کلاهی نباشد که نبود
مکر اکر بر جز جز بیست کرد و شاهد باشد و جز جز بر کند جز
و بعد جز ما کلاه بلند الجز جز بیست که اهی رسند بیا جز جز
خلاصه و جز کند جز بعد جز جز بعضی ایشان جز ظهار کرد و اول جز الهدا
الزین ایکه جز ایشان و جز کرد و ما نقل ذلک من الشاهدین جز جز
شهادت جز جز کرد بر شب در جواب دویم که جز ایجز جز بند جز
کرد جز جز جز ایشان کند که جز جز ایشان جز جز جز
ایشان جز کرد جز جز جز ایشان جز ما جز جز کفت جز جز
اکر جز ایشان کرد جز جز ایشان جز جز جز جز
بان ذلک زعمها تو بعد جز جز ایشان ایشان الزین الظالم جز
جز جز اکار جز جز جز جز جز جز جز جز جز
از جز جز جز جز جز جز جز جز جز جز جز
حاصل بقول مفسر جز جز جز جز جز جز جز جز
سوره جز جز جز جز جز جز جز جز جز جز

سال منفی شود بعضی از اعضای اسرافیل کند و صور را بر دهان بندد
سر بان در بعضی صور بیل بر کاهل بندد شود بیل افتاد از بر خوان
جنت برسد الا بیست راهی بهشت بر کار اهل دوزخ بیست رهند صور بیل
داخل بهشت شود در اهل بنا بیل و لوای حمد در بان و در بیل و بکر
و لوای شفاعت رسول خدا را بر داشته عزیمت مرقد مبارک آن سرور
کنند با هفتاد هزار فرشته عرض کنند با احمد کلمان و صور بان و زبان
مشغول مدح شریف می باشند ساحت حضرت را مستور فرما آنجناب فرماید که
ایست بر فتوح در هاکه بالا ایشان بر خیزند بیرون نمایم خطاب رسد
یا احمد شریعت الا و پیشوا ایشان شو نمایم فلا است از خاک جوار بند
صور بیل امین تاج شفاعت را بر سر نهاد بر کل آورد و وسیله را بروی
بر شانه و بر ان را نزد وی آورند و کلمه انا ان نظر بین الجنة و الا
زمین و تعبها کو جعد الانسان تبدیلها الکواکب الدریة و تاجیلها
من یاقوت اکمیر ترتیبها من درة و سینا یعنی از بر آن او و بالای
کم و بر و ما بین آسمان و زمین صورت او مثل صورت انسان است و
او مانند کواکب درخشان و پیشانی او از یاقوت احمر و زمین ایران بر صدا
بر آن صورت زاهد سوار شود بر ان و صحن کند و کوید بعزت رب لا ترکبنی الا
النبی العربی القرشی محمد بن عبد الله سید ما الرسل و ما یدل انا صاحب القران
سید الانس و الجان بر ان منقاد و مطیع شود و اعتبرت سوار شود بجانب
عرش مجید و مرقد صورت مبارک را بر ان کذارد منادی ندا کند ایا

اهل

اهل کرد نا امروز روز حساب و نوابت سر بر دارد تربت مبارک را
بر ان عرش کذارد ایا اهل اهل ایا اهل است خود را بر در وی خطاب رسد
لا هل ثنا سانی بعد از ان کما کلیا از بر و بعضی کوهر اسوی در
بیاسر اسرافیل بر هان ملک جلیل سر بر کرد بعد از و بیا ایها العظام
و الاسماء ایا ایها الذکر و الجلوة الذکر و الفضل الشاملة تو بی بفضل
الله بدن ای اهل انهای بیسا رب هانی خالقه و بر جلیه هاوی
روحهای انشاء بر خوند بفضل ملک بیت بکار بار بلح از ما کن
سر بجیب طهارت او بعد تا بس جلیل بر دن آید بطلب طالب روحی
جلالک ان و بیا کذار بدن بنا خواهی روح اند رضا بیا بر بدن جدا از بدن
باز ایا اهل اهل اهل ایا اهل روحی در بطلب ترک ان ربه ان صبح طوبی
بکر سبحان ایا بعد حساب و بر بهان خالق بیکار سر بر نهاد و بعد بدن
او بر بدن کتاب زهرة الزاهد مطبوعات که صبح با بان بر صد و بن
عرفان رسوت کرد الوداع را بدم خالد شد بر سوده ایجد بعد از ان
الام بحث کرد بر کوی بستان کشیده و ایا ای با بن سعرت لمن دی
و سر کردان ای ایا ای نشد بسیاری بلند و بعضی صدا بیکی و طبع طبع
ست صدا ایا عالم و بعلم بنا بعد بن ترا ست که در بیشتر فی الصور و جاز دن
اقرا ایا معاذ جبل ان تاج دنوب و ذالک بسبب ذهب حسن بن ابی ابراهیم
بتاب فرمود تد الفتوح الاولیه حسن بن بعد هم و سلیم سلاله بن الخلا
و العقارب تقول اهل الجنة من هؤلاء القوم فیقال هؤلاء الکرب

سال منفی شود بعضی از اعضای اسرافیل کند و صور را بر دهان بندد
سر بان در بعضی صور بیل بر کاهل بندد شود بیل افتاد از بر خوان
جنت برسد الا بیست راهی بهشت بر کار اهل دوزخ بیست رهند صور بیل
داخل بهشت شود در اهل بنا بیل و لوای حمد در بان و در بیل و بکر
و لوای شفاعت رسول خدا را بر داشته عزیمت مرقد مبارک آن سرور
کنند با هفتاد هزار فرشته عرض کنند با احمد کلمان و صور بان و زبان
مشغول مدح شریف می باشند ساحت حضرت را مستور فرما آنجناب فرماید که
ایست بر فتوح در هاکه بالا ایشان بر خیزند بیرون نمایم خطاب رسد
یا احمد شریعت الا و پیشوا ایشان شو نمایم فلا است از خاک جوار بند
صور بیل امین تاج شفاعت را بر سر نهاد بر کل آورد و وسیله را بروی
بر شانه و بر ان را نزد وی آورند و کلمه انا ان نظر بین الجنة و الا
زمین و تعبها کو جعد الانسان تبدیلها الکواکب الدریة و تاجیلها
من یاقوت اکمیر ترتیبها من درة و سینا یعنی از بر آن او و بالای
کم و بر و ما بین آسمان و زمین صورت او مثل صورت انسان است و
او مانند کواکب درخشان و پیشانی او از یاقوت احمر و زمین ایران بر صدا
بر آن صورت زاهد سوار شود بر ان و صحن کند و کوید بعزت رب لا ترکبنی الا
النبی العربی القرشی محمد بن عبد الله سید ما الرسل و ما یدل انا صاحب القران
سید الانس و الجان بر ان منقاد و مطیع شود و اعتبرت سوار شود بجانب
عرش مجید و مرقد صورت مبارک را بر ان کذارد منادی ندا کند ایا

اهل کرد نا امروز روز حساب و نوابت سر بر دارد تربت مبارک را
بر ان عرش کذارد ایا اهل اهل ایا اهل است خود را بر در وی خطاب رسد
لا هل ثنا سانی بعد از ان کما کلیا از بر و بعضی کوهر اسوی در
بیاسر اسرافیل بر هان ملک جلیل سر بر کرد بعد از و بیا ایها العظام
و الاسماء ایا ایها الذکر و الجلوة الذکر و الفضل الشاملة تو بی بفضل
الله بدن ای اهل انهای بیسا رب هانی خالقه و بر جلیه هاوی
روحهای انشاء بر خوند بفضل ملک بیت بکار بار بلح از ما کن
سر بجیب طهارت او بعد تا بس جلیل بر دن آید بطلب طالب روحی
جلالک ان و بیا کذار بدن بنا خواهی روح اند رضا بیا بر بدن جدا از بدن
باز ایا اهل اهل اهل ایا اهل روحی در بطلب ترک ان ربه ان صبح طوبی
بکر سبحان ایا بعد حساب و بر بهان خالق بیکار سر بر نهاد و بعد بدن
او بر بدن کتاب زهرة الزاهد مطبوعات که صبح با بان بر صد و بن
عرفان رسوت کرد الوداع را بدم خالد شد بر سوده ایجد بعد از ان
الام بحث کرد بر کوی بستان کشیده و ایا ای با بن سعرت لمن دی
و سر کردان ای ایا ای نشد بسیاری بلند و بعضی صدا بیکی و طبع طبع
ست صدا ایا عالم و بعلم بنا بعد بن ترا ست که در بیشتر فی الصور و جاز دن
اقرا ایا معاذ جبل ان تاج دنوب و ذالک بسبب ذهب حسن بن ابی ابراهیم
بتاب فرمود تد الفتوح الاولیه حسن بن بعد هم و سلیم سلاله بن الخلا
و العقارب تقول اهل الجنة من هؤلاء القوم فیقال هؤلاء الکرب

[illegible]

ملك يومه واذا لطخ به حد سكين او سيف وضع منه الشان قتل من
لمسه ان لم يعلق في يده الا ان يمسح يده فانه يهلك من ساعته

صفة السم الذي يعمل من سيالوس وهو دويه ابيض في وذلك انه يجمع
تركيب من النبات يؤخذ من الكبريت هو الحجر الاصفر عشرة ارطال
بالدق ويطبخ عليه من لبن التحينة ما يشربه جميعه وكان الدواء ان احد
رطلا فاضلا ومن السقونيا درن النصف رطل ومن الاقاقيا المدقة وزن
ربع رطل ويخلط الجميع بالقرص والصب عليه من ماء الكشنان الاخضر عشرة
ارطال ومن ماء الكرفس رطل ومن الفوتج رطلان ومن ماء الكرنب
رطل ومن ماء الخشخاش رطل ومن ماء البصل رطلان ومن ماء الحلبة
رطلان ومن الشوم المدقوق رطلان ثم يترك في عرض اربعة عشر يوما
يحرك كل يوم بخشبة من خشب التين ثم يدفن اربعة عشر يوما اخر ثم يترك
فيها ثم يعتصر ويصفى ماؤه عنه ويدفن ذلك الماء تحت الارض سبعة
وعشرون يوما ويرفع في اناء اخر هذا هو السم الذي يقتل بالاسهال والسحج
والتقطيع الامعاء ويخرج الدم منها والشربة منه درهم وهو يخرج منه ثلاثين

صفة السم القاتل بالاسهال الدموي يؤخذ من الماذريون النصف رطل
ومن الخربق الابيض ربع رطل ومن شحم الحنظل اليابس ربع رطل ومن
الفرفيون ربع رطل ومن حب النيل المدقوق النصف رطل يجمع
هذه الادوية مسحوقة مستحولة ويصب عليها ماء قدر ثلاثين درهما
نوشادر ويجعل فيه دهنا ويلبقون ثم تمرس فيه بقوة ويعتصر ويصفى
الماء ويوضع في الشمس الصيفية او على جمر نار لينة لا يزيد على حرارة
الشمس القوية حتى ينشف الماء ويبقى جوهر الادوية المذكورة
فيصب

[illegible]

مقصوده فان الستم اذا صادف الخور الطبيعية في غاية الشدة ويعمر
عليها منيخ اوان مدة القوة السنانية تحدها بالمزيد من الخروج في تدفع
في مطانة القوة السنانية دراهم غلبة الغم الستم وهو المستفيد فيصير
شرف الغم وكونه بالسرطان وانفعاله باحد السعدين اذ تثليثه واذ تربيعه
للشمس

مروی است از حضرت پیغمبر صلعم که آب نیسان بخوانید این سه کار را در هفت روز
یکی در پاسی صبح و شام روز آن آب بیست بار بگوید مطلوب حاصل شود بیت
الحمد و آیة الکرسی و قل هو الله احد و هر یک از سوره بیست و دو بار با آیه الفتح و آن
هر یک را هفتاد مرتبه و مروی است انا انزلناه و الله اکبر و لا اله الا الله
و صلوات بر حضرت پیغمبر و آل او بر هفتاد مرتبه
زنجویه است که سه کار را بر هر بیماری است زن حامله بند در ده اول که گرفته
باشد آب آن فرزند پسر آید دوم سه کار را که کتابت شده باشد بطریق و از بیماری
است رنجه باید زد و در اول نام او نوشته شده باشد حق سبحانه و بر افرازند هر کرست کار
و دیگر هر از اول نوشته اسم خاص تا آنکه و اجعله رب مرتب بنویسد و آب باران
فرا بر پیدا شود و مقصود بدین دستور عمل کنند و فرزند زاده تحت دار
فرا بر پیدا شود سوم و دیگر مرد با یه سوبا خبر را صد مرتبه تسبیح بخوانند
و از آن باره چه خود مناجات و بر تربت خاید فرزند حامله بار بر کمر بست فرا

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی النبی الامی و آله الطاهرین الذی غنی الکل
المدقق الاطلق الیهامی و السراج المضیئ و السید البهی و الکوکب الدری
صاحب الوقار و السکینة المدفون بالمدینة العبد المؤمن ابی محمد المدنی
المصطفی الامجد الاحمد حبیب الله الطاهر ابی القاسم محمد بن عبد الله
اللهم صل علی السید المطهر و الامام المطهر و الشجاع الغضنفر
طوفی و سفن الانوع البطین الاشرف المکین الاشیج المتین العارف الامین
الناصر المعین الولی المدبر الوالی الولی السید الرضی الامام الموحد
الحاکم بالعدل المخلص المقتی المدفون بالعراق لیث بنی غالب ظاهر
العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب و الشهاب الثاقب و البدر
الساطع و الغطریف الطالب اسد الله الغالب غالب کل غالب و طالب
حق طالب الامام بالحق امیر المؤمنین و امام المتقین ابی الحسنین علی بن ابی
طالب علیه الصلوة و السلم اللهم صل علی السیدة الجلیلة المصونة الرزینة
النبیلة ذات الاحزان الطویلة فی المدة القلیلة المعصومة المظلومة
العلیلة المدفونة سرا و المضروبة جهرا سیدة النساء الانسیة الحوراء
فاطمة الزهراء علیها الصلوة و السلم اللهم صل علی السید الجتبی
و الامام المرتضی سبط المصطفی و ابن المرتضی علم الهدی العالم الرفیع
ذی الحسب المنیع الشفیع الی الشفیع المقتول بالسم الشفیع المدفون بارض
البقیع العالم بالغرائب و السنن صاحب الجود و المنن دافع المحن
و الفتن ما ظهر منها و ما بطن الذی عجز عن مدحه لسان الالسن
الامام بالحق المؤتمن و الوصی المطهر ابی محمد الحسن علیه الصلوة و السلم
اللهم

بالحق علي بن موسى الرضا عليه الصلوة والسلم اللهم صل على السيد
الفاضل الكامل الباذل الاجود الجواد والعارف بأسرار المبدأ
والمعاد و لكل قوم هاد منا من الحجتين يوم ينادي المنادي
المدعوون بادين بنداء السيد العزيز والنور الاحمدي الهادي
بالتقي الامام بالحق ابي جعفر محمد بن علي عليه الصلوة والسلم
اللهم صل على الامامين الهمامين الثانيين السيدين السندين
الفاضلين الكاملين الباذلين العادلين النورين البدرين
الشمسين القمرين الكوكبين وابني المشعرين واخي الحرمين
كهفي التقي امامي الورى بداعي الدجى طودي التقى على العدى
المدفونين بسر من راى كالشفي البلوى والمحن صاحبي الجود والمنن
الامامين بالحق ابي الحسن علي وابي محمد الحسن عليهما الصلوة
والسلم اللهم صل على صاحب الدعوة النبوية والقبولة الحيدرية
والعصمة الفاطمية والحلم الحسينية والصلاة بنا الحسنية
والعبادة السجادية والمآثر الباقرية والاثار الجعفرية
والعلوم الكاظمية والحجج الرضوية والجود النقوية والقيادة
والعلوم الكاظمية والحجج الرضوية والجود النقوية والقيادة
النقوية والعصبة العسكرية القائم بالحق والداعي الى الصدق
المطلق كلمة الله وامان الله وحجة الله المحفظ لدين الله قاطع
البرهان خليفة الرحمن صاحب الزمان صلوات الله وسلامه
عليه وعليهما اجمعين اللهم هؤلاء ائمتي وسادتي
وقادتي وكبرائي وشفعائي بهم اتولى ومن عاداهم
اتبرأ

اللهم صل على محمد وآله وعلى علي بن ابي طالب وآله وعلى الحسن والحسين
اللهم اذ رزقتنا توفيق الطاعة وبعد المعصية وصدق النية وعرفان الحق
والكينا بالهدى والاستقامة وسدد السنتنا بالصواب والحكمة
واملأ قلوبنا بالعلم والمعرفة وطهر بطوننا عن الحرام والشبهة
واكفف ايدينا عن الظلم والسرقة واغضض ابصارنا عن
المحرم والخيانة واسدد اسماعنا عن عن اللغو والغيبة وفضل
على علمائنا بالزهد والنصيحة وعلى المتعلمين بالجهد والرغبة وعلى
المستمعين بالاتباع والموعظة وعلى مرضى المسلمين بالشفاء
والراحة والنصيحة وعلى موتاهم بالرأفة والرحمة وعلى
مشايخنا بالوقار والسكينة وعلى الشباب بالانابة والتوبة
وعلى النساء بالحياء والعفة وعلى الاغنياء بالتواضع والسعة
وعلى الفقراء بالصبر والقناعة وعلى الغزاة بالنصر والغلبة
وعلى الاسراء بالخلاص والراحة وعلى الامراء بالعدل
والشفقة

ست و تو هم در همه جا و بنام الرحمن مرغ دام از دانه و دام الرحمن
مقصود من از کعبه و بتخانه تو ای در من از این هر دو جهان الرحمن
الهی اگر خواهی در جهان علم است الهی اگر مطلوب در من
الرحمن تو بیخبر و لکن عصیان را حرف را بیش و بیش تو دی اوری ماه
گوایم اما در حقیقت و هستی تو الهی من بیش فراق در شتی
دانش در نیکو داشتی الهی در اسلام بیاسم بیچه
بیسیم من اگر که خود و بیوم و شاید بیسم

الهی مسیح دل مجیر علم ای کاه من و عشق تو نعم بیسم
روز از اگر کسی بیسم علم شب است و چه خبر در بیکر و نگ
الهی بر مجیر و بیچ که خود کوهم و از لطف و عنایت
تو

تو را هم خوب خلق و نیست من همه جاهلم الهی اگر به امانت
بیسم روز نخست میدانستی بیسم الهی عجب ملک سلا
بار است و سکار را بدار است پس عبد الله سلا :
نادیده بر جلکار است در بار کهت سکان زه را بار است
ملک سلا بر سر ملک سلا بر دار است من بیش بر و ملک عنان را بر است
نو بیدیم که ملک و ملک سلا بار است
الهی که به تا خر ایات قلم رفته را چه در ایات الهی
چیز تو در غیب بعض من در عیب بعض و چیز تو از غیب جدا
شدی من از عیب جدا نیم الهی را که عبد الله سلا
بجز از تو اخت بهشت دیگر بار را بیش از او سلا الهی بیرام
الهی طاعتی که من بجا آورده و بیش من مصیبتم که تو
بعذر از او

الهی مکن این جمع اخر جنت را و مسلم این ملک رحمت را
و مرزبان بعد از رحمت سلا الهی هر بلا که شکسته تو بر نام عبد الله
هر و هر دیگر سوخته تو بر مقام او سلا هر الهی چون
تو دانستم ندانستم و چون دانستم نتوانستم الهی حیرت
این نام که تو آنی و حیرت این صفات که چنانی تو بر الهم آن
که میستوانی الهی جانی که دلهای مردم کنی و رفتی که تنها ندی
مردم کن بهر تا را بر انش در نیچ حرام کن و دیدار خود در
بهشت سلا دوام کن الهی و از سر عزیزان تو ای دم
عزیزم در دم دوا کن که تو ای علیم الهی دلیل هر گمشته
با رب زانچه من کرد ایجاد هستم از من هر ایات مجو دم
هنگس زذره تا بجز کرد جسد من آن آرام از تو تو از مجو دم
الهی

الهی تو کار بکفایت بر سر همه نیم و از اگر دارات بوری مجرم
الهی را این بط پیاله ام مرغ بهر که او دم است جهان بر ما بسته تو
از آنکه فرزند طاعت خود است الهی در این عبادت که در ایات
لعبد در بیت بسم از دیو فتنه مور زمان در ایات خود بخشید از الهی
الهی حق که از هر بیک سلا پس آخر آنچه من بیسوا که
تو که بود جسد بطاعت شد پس این بیچ خلد لطف عطا او
الهی دیدم که دشمن تو و انکار تو و چشم که حبیب تو و یار در
هر از تو الهی آنچه در جنت در بیشتیم هیچ از ما یاد از آنچه در
او شیدیم نه طاعتی که کردیم از نهار و نه مرا با چشمی که کردیم بیار
آنچه در دارین میسد از و الیس بر داشته خود و فرو
مکن از الهی و الذین جاهدوا در قرآن قسم رفته بیچه
در بیان است

در بیت الهی چون من ستانم نزدم است شراب طهور را که کرم است
الهی بحق الهی بیت ره بگذر الهی چه از پرده بین روشنند
و عبدالله از روز پیشین الهی سیاه کردم من ده و در من
انگیزده الهی در عبدالله بجز من بسته که با خاک نشسته
الهی تو چه کرم من بگیر و من تو بگیرم زیرا که کرم تو
الهی من الشمس و من جرم خود ذره چه جنبیم الهی چه روشنند
که فردا چه خواهد شد و عبدالله روشنند که من چه حرف
اگر حسنات ما مایه دار است من در بیشم و اگر ما مفلسان
است من از چه بیشم الهی چون تو جیم که در عکس کنم
از نجم الهی در دمد نوازش تو شاد است و من در سبد تو
عزیز تو و اشک الهی اگر چه گناه من افزون است

نماز ظهر و خلل بیاد و نماز شرب نماز دیگر عطارد را خورد و در تقویم
شمس هفته اول نماحت و دیگر ظلمت هفته دوم خواب شد
زبان بنده هفته سیم علاوت و شمس نو بیلا هیا بنقم
مرغ یک تنک بنو بسته روز بر بالین بیمار گذارد و وزن
کند اگر زیاد آمد شفا یابد اگر کم آمد بمیرد برابر اعلی
بکشد طلسم قمر مع احکام بیماران

حمل	ثور	جوزا	سرطان
آتش	خاکی	بادی	آبی
اسد	سنبله	میزان	عقرب
آتشی	خاکی	بادی	آبی
قوس	جدی	دلو	حوت
آتش	خاکی	بادی	آبی

اول نام بیمار و مادر
اول بیماری و دوازده دوازده
طرح کند و حله
کند که چند باقی مانده یکی بیاید حمل و زیاد ثور علی
هذا القیاس بیمار نامه طالع حمل ابن طالع نامه بی
جادو راسته لیل کند بر سر چهار راه لب جوب زیر درختان
میوه دار مرو نشسته و بیرا افت ضرب و سبله بنشانکه
اشفقه شود سخن کسی نشنود در خواب بیهوده گوید نام
مرغ شود فریاد کند در دست فوج حوارث پدید آید
اگر کودک باشد بان بلچشم بد سید نشان از اسد
که در گاو و زره شود اگر علاج نکند بیکبرد باید موی
شر گوید سبند اسم ملا عیشان در بر دامن و دو کند
شداد نمود و فرعون ابلیس اند غار با خود و حد

بسم الله اللهم احفظ صاحب الکتاب من کل آفة ومن کل عین
لامة ومن کل شیطان وهامة ومن الجن والجنة ومن
وغول وساحر وساحرة وکاهن وکاهنة بعزة کلمات الله
التامات کلها من اسمائک الحسنی ومن شر السامة والهامة ومن
شر الجنة والانس بسم الله الرحمن الرحیم فسیکفیکهم الله وهو السمیع
العلیم فانه خیر حافظا وهو ارحم الراحمین ایند عا را
بخورد بیاد هند و تنزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین
برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از نهند ق شفا باید طالع
فی ذلیل کند تمامات شاکار فیند از زبان بدیه مغز سر
از بویان آزار کشید علامت آنکه فریاد کند در خواب
بدیدار اسخوانها می ترسد کند علت صرع و دیوانگی
بهم رسد خواب بکند لب دندان وی ورم کند صفراء
غالب شود بسیار دکاء کاء کلوی وی ورم کند علاج آنکه
بعد از نهند ایند عا را با خود دارد شفا یابد بسم الله الرحمن
الرحیم اعوذ بکلمات الله التامات من اسمائه الحسنی ومن
شر السامة الهامة ومن شر کل عین لامة ومن شر الشیطان
الرجیم ومن شر حاسد اذا حسد ایند عا صاحب کتاب بخوانی
اهتیا شر اهتیا و بالحق انزلناه وبالحق نزل فسیکفیکهم
الله وهو السمیع العلیم سبحانک العلی العظیم سبحانک
الرفیع الاکرم الاکرم سبحانک یا لا اله الا انت

یا ذ

یا ذ الجلال والاکرام وایة الکرسی نادعلی و ایشفا
وانوشته بکلاب بخورد و این طلسم را سوزید
در زیر دامن دود کند ابلیس نابیس شد اد فرعون
نمرود طالع جوزا نام بوی صاحب این طالع علیا
نفس مقام او در قبرستان است کنار ایجا دود شنه
در انجا کذ رکرده اف سبدة دلیل آنکه اندا تها
وی ورد کند مندها او بیدار ی جبل کشنده هان
طالع و صفراء دارد چون بخواب در دو چیزها چند در خواب
بیند تو سد اگر کودک باشد از چیزی نرسیده باشد
خیم نظر احتمال استاید تخم سوزید مقابل بینانها
دیکند بعد از نهند ق نیم من نان یا تیمتش اند عا را
سوزید با سوزن فولادی همراه کند بسم الله الرحمن الرحیم
ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة
ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا
والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر
تبارک الله رب العالمین اعنیها صاحب الکتاب بحق محمد
یا ارحم الراحمین ایند شفا را نوشته دیشوید تیما بخورد
این طلسم یا سینه دود دهد نمرود فرعون ابلیس
طالع سرطان در طالع سرطان نام خطر دیش است دلیل
کند که دوزد و شبنه رو خواب قبرستانها و تکاها

صاحب

صاحب را بمطالع کذر کرده و بوا اذیت رسانید علامت
انکه استخوانها و بندها او درد میکند کاکاب کند کوش
او کوشت لرزه در اعضایش بیدا است مقدار و بعلو بزرد
کند دهانش تلخ است در خواب میجهد فریاد کند بیداریش
طول کشد اکر کودک باشد بر او نظر کرده و توسید دوی
زرد شود بدن او راست بود بیهوش کردد بعد از تصدق
نیم مثقال نقره این دعا را بنویسد بهمراه او باید شفا
یابد انتم بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الشافی بسم الله
الکافی بسم الله المعافی بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم یحق و نزل
من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین
الا خسارا یا نار یا کلاب شنه و نحوش بیارد هد
و ابطالش دود دهد یا سید فرعون شد او ابلیس لعین
طالع اسد دلیل کند که از بادر سید دوز شنبه
جما شنبه کنار اب بوقت صبوح بر هند و بیلها بوده
مضرت رسید علامتش انکه اشفته است بخش شود و خواب
بیهوش کوید بخواب بد هد مضرع شود بیماری و درد دار کردد
فریاد و زاری جا و درد سر و تلخ بد بدا بد و در روز
ضعیف کردد و حال برش بد را بد و کرد بوا بکود و اکو
کودک باشد از سک برج توسید بیقراری میکند باید

بوهیز کند علامتش انکه اشید عاد را بنویسد بی بانخود دارد
بسم الله الرحمن الرحیم یا معشر الجن و الانس ان استطعتم
ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان
الا بسلطان الله احفظ صاحب هذا الکتاب من کل
عین لامة و من کل انس و من جن حاسد ناحسد اعوذ
بکلمات الله التامات کلها من اسماء انه من سلیمان انه
بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی و اتونی مسلمین
ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و یا
شفاء انوشته و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة
للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا و حملنا ایاهم الکوان
و ان طالش یا سید دود دهد بمزود فرعون ابلیس لعین
طالع سنبله دلیل کند در سر راهها و کنارها بنام
خدا کذر کرده هر اعضا او درد کند جما پنجشنبه بد
ظاهر شود محد یکه خون از دماغ و دی بیرون اید اب زن
نوزد دیوزد چون خوابی و در شیاطین و بیراحیات
خواب بود او را علاج انکه بعد از تصدق نقره این
دعا را نوشته با خود دارد بسم الله الرحمن الرحیم قل ادعوا
الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی
و لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها و ابتغ بین
ذلک سبیلا فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین

اللهم احفظ حامل هذه الآيات المباركة وابنه شفا
وانوشه بكلاب بنويسد بخورد بيماد هد اين طلسم بود
دهد بخورد شداد ابليس ملعون طالع قران بچه انطالع
صاحب جمال است مقام او بر سر راهها و خرابها و كنارها
و جاسنوران صاحب طالع بنام خداتعالى در شنبه
كه اينجاها آلذ كرده و بوا افتد سيده و نشان افتد اوان
است كه سر و چشم و بوا بكرد بيش كردى و ريه كند كوش
كج شود و لرزه در اندامش افتد حوادث عارض شود و زبانش
غليظ شود خواب ندارد علاج بعد از فصد اين دعا را
نگاه بارد بسم الله الرحمن الرحيم اللهم احفظ صاحب هذا الكتاب
بحق انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم الا تعلوا على
وانوني مسلمين افحسبتم انما خلقناكم عبثا وانكم الينا لا
ترجعون فتعالى الله الملك الحق لا اله الا هو رب العرش الكريم
ومن يدع مع الله الها آخر لا اله الا هو رب العرش الكريم
برهان له به فانما حسابه عند ربه لا يفلح الكافرون وقل
رب اغفر لي وارحم وانت خير الراحمين وابنه شفا را سوزيد
بنويسد بخورد و طلسم دود دهد طالع عقرب بنيل كنيد
بيوقف بخورد و كنار اسباد بريان خورده علامت بوا كه
پيدا شده كلوى درد كند و سرش درد كند چشمها درد تا كه
ميكند سدانش سنگين مزاج ثقيل است چون شب خوابش نمى

شود حال او بد تر شود بجد بيكه خواب نبود و اعلاج چون
فصد زنى اين دعا را بخواند بعد تسمله قل اوحى الى
انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا الى قوله
فآمنا به ولن نشرك بربنا احدا وجعلنا من بين ايديهم سدا
ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون ومن اهتدى فانما يهتدى لنفسه
اودوى اصحاب وبالحق انزلناه وبالحق نزل وما ارسلناك الا
الرحمة وابنه شفا را نوشته بخورد و اين طلسم را دود دهد
بخورد مزعوى ابليس ملعون طالع قوس بچه انطالع بارشا
بريا نسنه در زير درختان و كنار آب شب جمعه را بريان
خورده تمام اندامها او درد كند دهان و بينى خشك
تلخ است كه خوب كاه بحال شود خواب ندارد چشم بدهم
وسيله دعاى چشم و نظر سوزيد با اين دعا با خود دارد
بسم الله الرحمن الرحيم ان ربكم الله الذى خلق السموات
والارض فى ستة ايام ثم استوى على العرش يغشى الليل النهار
يطلبه حثيثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق
والامر تبارك الله رب العالمين اللهم احفظ حامل هذا
الآيات المباركة بحق محمد وعلى وفاطمة حسن وحسين
وابنه شفا را نشسته بخورد و طلسم را با سپند دود دهد
بتوى بزد و بيوست سر فرو بردن بنداد هاى طالع حدى ستا
اين طالع هميشه آشفته و پريشان اطراف و ضعف سنى دارد

کلمه ثابت حادث شود که تمام اندام وی درد کند کاسازکار کاسا
ساز علت از مراد بوبات رایام عمر شاه باشد کار شه
این علت بیلاشان زبد کوفی خلق حاصل شد باید عوذ
دارد فایده تمام دارد اقسم بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بعزة
الله وقدرت الله من شر ما خلق بین الارض والسماء اعیذ
ما صنعت هذا الکتاب من شر الشیطان الرجیم لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا
من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان
یا حنان یا منان ابطالهم دو بیضه بر موشان دفن کنند
عاد دور دهد شداد
بمزود نوعون لفت طالع زلی لیل کند که منا این طالع
بید عاد دفن مزبور موشان کهنه مرتبه جاود روز بروز
کذ کرده در بالاست وسید ان شیاطین مجد تکه بتر کنه
کاکا لوزه در اندام وی پدید باید حلقوم وی خشک شود
ناله و فریاد دنیا کند چون بر خیزد سرش بدرد آید علاج
نکند در رحمت اند بعد از صدقه اسند ما را هر امر خوارد
بعد جمله لا اله الا الله الملک الحق المبین لا اله الا الله
الملک الحق الذی لا اله الا الله العلی العظیم ما شاء الله
کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
الباطل کان زهوقا اللهم احفظ حامل هذه الدعاء

والمومن

دو عین بود و روز عطال باشد دیگر دو عین کتان و
دو عقیله تعالی نیز حق دارد اندک درغ باشد دیگر
تراب نکو روز عطال باشد باب شمع و دیگر سرمه
نو و خشک و غیر آن دیدن انکه روز عطال باشد
دیدن خوبرو خاکی باشد که بسعی و سختی بوی رسد
سبب از خویشان خوشاد شود دیگر امر دو لهو و شغل
شود دیگر آب و سوها اشک چو موی کشمش فاعتدان
نیکوفی باشد که دوستان و خواد کو بند دیگر خود بسه
بادام تند و سوها با پوست ام سفید کنکوی بیاد
کند ملکه صافت در بنا افشان واقع شود ابات هفتم دیگر
شیرینها و تو هنگی و خوردن کم کردن و طهارت دیگر بوی
و سلواهای نکو در خواب تعالی خوشدلی شد دیگر
داد و از غم و رنج بیرون آید دیگر نان شکر انگبین
گل نکو و ماشتلان تعالی بمنفعت رسد دیگر شیرینها
زن مجاهد دیگر دارد منفعت خلق باشد از رنج خود
آید بدن طهارت کردن آنکه وعم بیرون آید دیگر
کم کردن خود دلیل شد سنی باشد دیگر دما بر تن
بخورد پدید باید دیگر موی سر باشد از عم بیرون آید
دیدن خود یاد در خواب بر هند در میان مردم
گرد و باد هفتم دیگر جانها سفید پاکیزه انجاب

بیند بر سر جماعتی مهر کرده و از جانب سلطان بدی
شاهین و فرمان شکاری عمل سلطان بود بزرگی یا فقر
دیدن که کسی بر دم اژدر کرده و گوشه نشسته میراث
بوی مکدر بدی زراع و کلاغ مرد منافق بود و دروغگوی باشد
باوی اظهار دوستی کند دیدن فوری فاحشه و طرحی بزرگ
شایسته بود دیدن نکال شکنبل قرمان بیکر دلیل
باشد از حلال دیدن کفش قرمان کوچک دلیل خوش
دلی است و کاردی بالا کرده باد بیارد هر دیدن آبها
و کشتیها و بوی باران و آنچه تعلق بدان دارد دیدن
آب ایستاده و روشن وی فرو کرده سفر کند و در آن سفر
نعمت بدست آورد دیدن خوردن آب روشن شدن رسمی
بود دیدن آب ایستاده و روشن شدن رسمی بود دیدن آب تیره
و روان ظلمی بر اهل زمین پیدا شود دیدن خود را در آب
تیره صدقه بدهد دیدن غرقشدن از کشتی سلطان و دریا
مخالف بود دیدن صید کردن و روزی حلال باشد
دیدن گوشت پخته خوب است دیدن چوب شد رسمی
فراخ نعمت باشد دیدن بوی هنگام دلیل کند که
لشکری و رافته وارد شوند و اهل آن شهر در عذاب
افتد دیدن باران دلیل امنی و فراخی نعمت بود

در تعبیر خواب

احکام

احکام الرؤیا در بیان تاثیر خوابهای شبهای ماه که
در این جدول مرقوم است .....

اول	صحت ندارد	دوم	تعبیرش بعکس است
سیم	صحیح است بتعویق	چهارم	صحیح است بتعویش
۵	فایده ندارد	۶	خلافی ندارد
۷	خلافی ندارد	۸	خلافی ندارد
۹	تعبیرش بعکس است	۱۰	صحت ندارد
۱۱	صحیح اما بتعویق	۱۲	کذلک
۱۳	صحت ندارد	۱۴	کذلک
۱۵	بر عکس است	۱۶	صحیح اما بتعویق
۱۷	صحیح است بتعویق	۱۸	بر عکس است
۱۹	بر عکس است	۲۰	صحیح و مؤثر
۲۱	صحت ندارد	۲۲	بسیار خوب
۲۳	بر عکس است	۲۴	بر عکس است
۲۵	صحت ندارد	۲۶	بر عکس است
۲۷	بر عکس است	۲۸	کذلک
۲۹	صحت ندارد	۳۰	صحیح و مؤثر

رؤیة هلال
بدانکه طلوع شدن هلال
ماه رمضان و شوال و محرم
خدا بیند که از وی فیض

رجال الغیب
بدانکه جمعی از مردان نما
سنه

سفرات کاهی بیفتجیب
میشود علمای بن بحث
طبع هر ماه در چنین نوشد
که در کدام ماه اسبع بوی
نکوند و در وقت و ذبیت
همنه بر سوی حمل بخواند

محرم	بواسیر نکوند	
صفر	در تنع جوهر باد	
ربیع ۱	بودی سبز ه	
ربیع ۲	بر آب روان	
جمادی ۱	بوجامه سفید	
جمادی ۲	بودی خوب	
رجب	بودی قران	
شعبان	بر گل	
رمضان	تو و اهل ایمان	
شوال	بودی اسب	
ذیقعده	بکنه ست	
ذیحجه	بوبیانی و زکوید	

بدانکه دطلی در طبع انسان
و معین است که در اول ماه

بعالم رسانند و در السنه مردم
و الغیب گویند هر روز از ما
قمها عرب در طرف از اطراف
سیر میکنند و منفی هر ساتند
چون کسی شروع در شغلی
و سفری نماید روی خود را بان
طرف نماید و بگوید السلام
علیکم یا ارواح المقدسه سلام علیکم
و انظروا الی بقعة بارکنا بها انبیا یا
بحیا یا ابدال یا اوتاد یا نقبا یا نجبا

۱۹	۲۱ ۱۷	فی طرف المشرق
۱۲	۱۰	فیما بین الشمال و المشرق
۳	۱۱	فی طرف الشمال
۱۱	۱۷	فیما بین الشمال و الغرب
۱۳	۱۲	فی
۱۸	۲۱	
۳۰	۲۹	فی طرف المغرب

احکام قصد بهجات

تو فی است کو نقش خون مفرا است خواه بفصد و خواه
بر حجامت و هر چنین است نوره کشیدن

۱	خرما است بر کها	۲	خوب نباشد
۳	باعث درد دی بنک	۴	باعث درد سر
۵	باعث ضعف دماغ	۶	باعث عشر اعضاء
۷	باعث هموم نجاة	۸	نیز درد سر است
۹	باعث درد اعضاء	۱۰	باعث درد والم
۱۱	باعث خبط دماغ	۱۲	باعث ضعف بدن
۱۳	باعث بلا است	۱۴	باعث از دحکه
۱۵	باعث قولنج است	۱۶	باعث فرح و شادی
۱۷	باعث صحت بدن	۱۸	باعث قوت بدن
۱۹	دفع درد بدن	۲۰	باعث صحت
۲۱	باعث دوشنی دل	۲۲	باعث قوت دل
۲۳	شاد میشود	۲۴	دفع صفرا میشود
۲۵	ایمن میشود از بوس	۲۶	خلاص میشود از بیماری
۲۷	صفا یابد خواطر	۲۸	باعث قوت قلب
۲۹	خلاص از بیماری	۳۰	حکم ندارد

در احکام مرتاشیدن هر روز از ایام عربی از جمعه
تا شنبه مرخاصیتی است دیگر و نیک هر کس ملاحظه آن
نماید نفع کلی یابد و نسبت آن بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام

دهند هم چنین در کوفتن ناخن همین خواص منظور است
و نجومیه رسیده و علما دین بطور حدیث نقل کرده اند

۱	باعث کوتاهی عمر	۲	حاجت روا کردد
۳	موجب سرد است	۴	موجب غم واندوه
۵	از بزرکان دولت	۶	بلاهای ناکهان
۷	درد ظاهر شود	۸	باعث بیماریست
۹	باعث غم است	۱۰	عزیز و محترم شود
۱۱	شادیست	۱۲	مبتلا مردم باشکوه
۱۳	باکسی خصومت کند	۱۴	باعث شادیست
۱۵	هم چنین است	۱۶	باعث حزنست
۱۷	میانه است	۱۸	باعث ملال است
۱۹	توانکر کردد	۲۰	باعث اسیری بلا است
۲۱	دولت از بزرکان	۲۲	مفلس میشود
۲۳	اصلاح کار	۲۴	کذ لک
۲۵	کذ لک	۲۶	خلاص میشود از بلا
۲۷	پیشانی عارض میشود	۲۸	دنیا بدیاست
۲۹	از علایق پرهیز	۳۰	اسیر محنت باشد

از قوع بزبان نوکر قوت شد روح را تعلق تمام باو است و در
بلا انسان تحرک کند پس ملاحظه باید کرد که در آن روز اعضو
عروج نکرده در نه نقصی در نه مجامعت در نه بلاغ در نه بکنه آن

۱	در کف دست	۲	در کعب پا است
۳	در ساق است	۴	در هیکاه
۵	در راست صورت	۶	در بازو است
۷	در زبانست	۸	در بینی است
۹	در پشت است	۱۰	در دندانست
۱۱	در چپ صورت	۱۲	در حضیه است
۱۳	در زنن	۱۴	در کردن است
۱۵	در ساعد	۱۶	در کردنست
۱۷	در رکهای دل	۱۸	در پهلو است
۱۹	در ناف است	۲۰	در کف پا است
۲۱	در پا میباشد	۲۲	در شکم است
۲۳	در جکر	۲۴	درد دل
۲۵	در پستان	۲۶	در سینه
۲۷	در سر نه است	۲۸	در کلو است
۲۹	در دست است	۳۰	در پشت پا است

یانک	مرغ در روز و شب	یانک	خروس در ایام هفته
شنبه	حزنی	شنبه	صدقه باید داد
یکشنبه	شادی	یکشنبه	نوزند بوجود آید
دوشنبه	اندوه	دوشنبه	زیادتی مال باشد
سه شنبه	اندوه	سه شنبه	دو صدقه باید داد

مه شنبه	بر اصلاح خود اقدام شنبه	مزاج جدی اشبانه
پنجشنبه	ابا شو زیاد شود پنجشنبه	دوری و توانگری باشد
جمعه	توانگر گردد جمعه	دوزی خیر

ساعات نوبریکه رخت تازه پوشیدن

شنبه	عمرش دراز شود یکشنبه	پشیمان شود
دوشنبه	تا مبارک باشد سه شنبه	مبارک باشد
سه شنبه	خوب نباشد پنجشنبه	مبارک باشد
جمعه	زیادتی دارد	

از احکام ستاره شناسی خواست

بدانکه هر روز از ماهها نوزده ساعت است ملاحظه

۱	۱۱	۲۱	در مشرق	۶	۱۶ ۲۶ جانبین مغرب
۲	۱۲	۲۲	مابین مشرق و جنوب	۷	۱۷ ۲۷ در شمال
۳	۱۳	۲۳	در قبله	۸	۱۸ ۲۸ مابین شمال و مغرب
۴	۱۴	۲۴	مابین قبله و مشرق	۹	۱۹ ۲۹ در ارض
۵	۱۵	۲۵	در وسط سما	۱۰	۲۰ ۳۰ میان آسمان و زمین

احکام ستاره و شمار در ستاره و شمار را دانستن و هر ماه پیدا میشود و شمار آن کاه یکی و کاه سه و این از جمله کواکب اسمانیست که در بخت تو است و ستارهٔ محسوب کردند که از انواع هشت است که در کره نار بخت ملک عمر خبر کرده بان هیبت نماید حکم آن از بوجی کنند که افتاد روان است قبل از نصف شب مشرقی است و بعد مغربیست

در طرف مشرق		در طرف مغرب	
حمل	قتل در عالم است	حمل	با بل خراب کرده
ثور	آشوب ظاهر کردد	ثور	بد عوام الناس
جوزا	تنگی پدید آید	جوزا	فساد پدید آید
سرطان	قحطی پدید آید	سرطان	ملخ غله را تباه کند
اسد	غلبه دزدان	اسد	بد جهاد یاران
سنبله	بدی عوام الناس	سنبله	زنا انکار کردد
میزان	کثرت دزدان	میزان	بد رعیت بود
عقرب	بلای عمت	عقرب	عزت ملوک بود
قوس	خوبهای بخشش شود	قوس	اراجیف پیدا شود
جدی	آفت مردم	جدی	فتنه پدید آید
دلو	قتل پدید آید	دلو	عوغا پدید آید
حوت	کشتی غرق شود	حوت	قتل پدید آید

در آیام محسوب ماه است

آیام الموتین منقول است که در هر سالی بیست چهار روز نحس است که در آن روزها هر شروع شود باتمام نرسد مولود زنده نماند هر که در آن روزها سفر کند ظفر یابد در خبیکه در این روزها عرس شود عمر نزند هر ماه هر ماهی چند روز است در ماهی چند روز بعضی که کفته این جمله است که در ظهور ترقی است

قول امیر المؤمنین ع		قول امام جعفر صادق ع	
۱	محرم	۲۲	محرم
۲	صفر	۱۰	صفر
	ربیع الاول	۴	ربیع الاول
۱۴	ربیع الثانی	۲۸	ربیع الثانی
۱۱	جمادی الاولی	۱۸	جمادی الاولی
۱۱	جمادی الثانی	۱۲	جمادی الثانی
۱۱ ۱۳	رجب	۲۰	رجب
۳ ۴	شعبان	۱۲	شعبان
۲۰ ۷	رمضان	۲۴	رمضان
۶ ۸	شوال	۲	شوال
۱۵	ذیقعده	۲۸	ذیقعده
۲۰ ۹	ذیحجه	۸	ذیحجه

بالاغنی خرمن گل بود
بخت با امید
من گل بود
با از تف تن
گل زرد
نخالک
نبع دهن
با ثنا العابد
مقلوب با
صانا عبد
مصنوع
با خالقا

بنگ در این روز جدائی عمارت روز راحت
جوی کندن باغ بنیاد نهادن سفر تجارت با
اهل علم صحبت کردن رفتن نعمان فرزند نوالد
شوی مثال نهال نو بریدن و پوشیدن نکاح
والفت کردن با دوستان عمارت بیع و
شرب باغ و خانه بنا کردن جوی کندن امشا
نشاید سفر کردن تجارت وحوب

نقلی تقرار در نیک پیغام رسول فرستادن
دیدار اکابر حاجت خواستن نو بریدن و نو
شیدن عمارت نهال فرزند نیاک و دراز عمر
باشد نقلی مزج دارد دنیا است تا نیک
حرب و حجامت سلاح ساختن مزج شتاره
نشاید ساعت دل پیش بزرگان حاجت خواستن
وجامه نو بریدن و پوشیدن و سفر کردن
نقلی سیطاره دارد دنیا خوب کردن نیک
فرستادن و موتراشیدن و قلم اصحاب
حاجت و سفر نوره و ابتدای درس
نقلی مشتری دارد نیک است تزویج للطلبه
و سفر و دیدن ملوک و ابتدای کار
های بزرگ و نو بریدن و پوشیدن ربیع
نقلی زهره دارد مبارکست تزویج و عقد
نو بریدن و پوشیدن و ادیبی باغ و دستار
غم بیاساعا ایام هفته ثا از حیا الخالی
دو زیست نیاک حضرت آدم و محمد
در این دو زخلق شد آنک نیک است و زان
طلبت معاش و طلب علم و دخول بر
سلاطین و مولود در این دو زمبارکست

سه شنبه
چهارشنبه
پنجشنبه
جمعه
شنبه

۲۷۳

وضع اساس حصار و غرس اشجار و تحول حلا
طلبین و اخذ بحجها بایان مولود خود تا روزی
بهیچکار نشاید خصوصا سفر مولود و فقر کردن و اما
برای فصد حجامت حقنه بادکش نافع است خوب
است برای کاتبان حاجت و بیع و صدقه دادن
بوزکان سفر نافع بخصوص برای هر کاری و از
امر دین و دنیا بتمامی باید نیکست برای طلب
حوائج و هر که سفر کرده سالم بوطنش برگردد
روز نحس است مرعون تولد شده او برای
هر شغلی مناسب نیست مولود زندگانی بشقاوت
نحس شدید البلاء و در اکثر بلیات بوالی
عون در این روز نازل شده عزتی فرعون بتمام
طول کشد مولود فدایش بسال روز دشمن در این
روز دستگیر موسی عیسی منسک زوال ظاهر شد
خوب است فرکه تزویج بتمامی صحت کرد
در این روز مولود طویل العمر گردد اما دم روز
کسب برای هر چیز اراده کنی خصوصا سفر مولود
کثر الغنی و محبت الغلوب گردد همیشه مایل بکار
ها جنبا شد بیمار شفا یابد و بیمار کیست برای
هر شغلی مولود محزون و غمگین باشد بیمار

شفا

8

شفا یابد روز نیکست برای هر کاری بخصوص
سفر مولود مطیع غمی گردد و بیمار شفا یابد کرخت
گردد دکر گردد بیلا شود مولود شاک نشیند نیست
اورد شوار باشد کم خلق گردد و در اشغالها

در بیان احکام محرمی نامه اول

زمستان روز نیکست دنیا طالعش کوکب کاتب
کوان مثل اهرمن و ها از انتسال الکو را آفت
دشد دوم را با عرب جنگ و عقوبت سعرت
آید و پادشاه را غایب باشد آخر شاخوش شود
زمستان نیکو بایان دنیا عمل کبار و زهرا انز
طالعش در آخر شاکر باشی و در عمل پادشاه و دوها
در کما صعب باشد کوکبی در آسمان آن ظاهر شود
و تا تمام با تضعیف مضعف گردد زمستان نیکو باشد
کم باران در و فتوح دنیا بیاد کار و کشتند کل
یعنی از دنیا بیاد عرب نوح میتوانند کار
زنان تبع ریاضیا و نواحی مرغ کوشتند کل
در آخر شاه رحمان کران در شط دریکه شاه و نقل آورد
از آنان تا لیکر نشاه باران دنیا غلبه میرود
دنیا در طعم مرغ کوشتند سل دنیا را بر زبان تو
از زمان از عمرها کی بنا دشاه خروج کند ابو هیم

وسعی برادران و پادشاه دوم و نوزدهم بود
زمستان ملایم کند و میوه و غله در اول سال بسیار
خاصه در روم در مغرب زمین سند بخار باشد
واقع شود پادشاه عرب مضطرب باشد شاید فتنه
شود در زمستان ملایم باران بیاورد مگر اندک آنها
کم بود و در بلاد جبل غله کم باشد زراعت منع الآفات
یا اخر جیب و درها قوی در شام زیاد
اگر نوروز شنبه باشد دلیل مرغ خلاف گفتگو
و پادشاه گندم و جو و باران و سیل گوشه دیگر
شاه افتد رسد و تخم زمستان از زمان مسلم گردد
حال بندگان ملوک میان یکدیگر مرغ بیت الحجر
کند از آن زراعت بسیار کم بود سرما کم باشد
گرم در زمستان باشد شکوه شاه است مشاهده شاه
گرم نوعا خوب غله خوب حال پادشاه شاه نیک
و سرما بسوسند فتنه و حرب کم باشد گندم غیره خوب
است فتنه زمستان دیار مرتاد شاه کوه فتنه
حرب بسیار گرم میانه آشوب بسیاری دیبا
نوحه‌گران و در جلد دیگلان طرب شاه
و خوشحال گوزندگان حشرات بسیار بدین
نارس شام افت رسد بعاری بسیار

در فارس زراعت افت رسد و در مصر از زمین
و برف نوحه‌گران و در جلد دیگلان و طرب شاه
خوشحالی فحطی پدید آید کار بسیار احوال لاین
صفیر میوه‌ها را افت رسد زراعت میانه بسیار
گرم ابو دیم گرم میانه جهان پایان بسیار کار عطا
دگر قرد بش خوب بوده باشد سال نیکست
انشاء الله تعالی حال علماء و قرآن
خوب حال سلاطین نیکو بود بنیه ضایع
نا لیوز زراعت گرم با بو خوب باشد در شاه
سرما بسیار تا دیتان گرم بیماری فراوان
حال کشیشها خوب بود والله اعلم

در پیدا افتاب شاکی فتن

در احکام افتاب کی فتن

ملاشه بن بوزکی
در بوسی کرانی
خمها پادشاه
خوکی غله شاه
بیاد بهادر
شهرها باران
دیبا در بلاد

اندازی و حدوث
بیماریها و وقوع زلزله
فراوانی غله و حیوانات
هر چهم دلیل ترس
گوسفند اسفت و ظفر
پادشاه و زیادتی

از هبت نبی امان الله

ایضاً فالناصر امیر المؤمنین

بعد از حمد یکمرتبه صلوات سه مرتبه آیة الکرسی بعد از هفت
هاء ایم کذارد و انکشت سر خانه خود نات کذارد و الفور و
سرا بالین بنهاد و دو رکعه جمع نماید کل مشکلات از وی مرتفع شود

ب	ب	ا	ع	ت	ث	ت	ب	ب
س	س	ح	خ	ا	د	ذ	ر	ر
ع	ع	د	د	ع	ف	ف	ط	ق
ا	ا	ش	ع	ل	ك	ع	ل	س
د	ر	خ	ن	ع	ل	ق	ب	د
خ	ب	و	ب	م	ب	ع	ن	م
د	د	ب	ب	د	د	ا	ع	ع
س	ب	س	ش	ع	د	س	ف	د
ث	ث	ث	ش	ن	ع	ا	ف	س
							ف	ع

استخاره عنایت است

اول حمد یکمرتبه صلوات سه مرتبه آیة منقل مفاتح الغیب الخ
عند الاسرار الخفایا تکرر بیست هفتد ذکر میشود کذارد کوشش
با چهار ایدغایب میشود اکر دو هشت طول کشد اکر
هفت سر شد غایب جمعه عمر بنده اکر پنج سر بالک آید در راه
است مشکل نیست که در این صفحه دو بود و نیش قم است

بر در امان خدا

۶	۷	۲
۱	۵	۹
۸	۳	۴

صورت رمل حضرت امیر المؤمنین

بعد از قرائت حمد و سوره و نادعلی یک سیاهی نقطه
..... و بعد رمل کشد بر آمد مطلب
..... که در جداول مذکور شود

جلد اول رمل این است

بعد از طرح دو طرح نماید اکر بیکماند مال یابد اکر
دو ماند نیابد نیکو هفتاد نماید راه نقد بر الجی
بعد از رمل صد هفت طرح نماید اکر دو ماند وصل
شما اکر دو یا ماند زیل زمان بیاید از شهر جهان شما
خلق بزرکان بیخود شما شوند بیکانکی از شما
بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند فرزند دو ماند
دختر علی فرزند شود نماید یکی ماند از هفتاد هفتاد
بعد از رمل چهار چهار طرح کند یکی ماند شوی زماند
مونث سر عذاب ظاهر دوست الموت شوی چهار سیاه
بعد از رمل چهار چهار طرح کند یکی ماند طوبی شوی زماند
از شال دو ماند لی شوی چهار ماند تبلد بعد از رمل

بعد از زن دو مرد طرح نماید یک ماند ظاهر
شود دو ماند ظاهر گردد

بعد از رمل سه سه طرح کند اگر یکی ماند مرد
باشد دو ماند زن باشد سه ماند کودک

بعد از رمل سه سه طرح کند اگر یکی ماند زن
دو ماند نازیکانگ سه ماند از صاحب خانه

بعد از رمل پنج پنج طرح نماید اگر یکی ماند ستاره زنگ
دو ماند بحث زنگ سه ماند زرد زنگ چهار ماند سرخ
زنگ پنج ماند سفید زنگ

بعد از رمل سه سه طرح نماید یکی ماند منوره دو
ماند غیر منوره باشد سه ماند نفاشی باشد

بعد از رمل سه سه طرح نماید یکی ماند بیتن مع
ماند بستن باشد سه ماند اولاد نشود

بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند خواست
دو ماند عده دارد سه ماند ندارد باشد

بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند بمیرد
دو ماند شفا یابد سه ماند طول کشد اما
دو شفا یابد انشاء الله تعالی بعد از
رمل دو دو طرح نماید اگر یکی ماند نتواند
دید دو ماند نتواند دید والله العالم

علی من یکفر بربک ان الله لا یحب الکافرین یحیم ویجیز
اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا
یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع
علیم انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا
فان حزب الله هم الغالبون یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود
والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض ومن یتولهم منکم فانه منهم
ان الله لا یهدی القوم الظالمین فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون
فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دائرة فعسی الله ان یأتی بالفتح او
امر من عنده فیصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین ویقول
الذین آمنوا اهؤلاء الذین اقسموا بالله جهد ایمانهم انهم لمعکم
حبطت اعمالهم فاصبحوا خاسرین یا ایها الذین آمنوا من یرتد
منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی

الا المودة في القربى من يقترف حسنة نزد له حسنا ان الله
غفور شكور عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتم منهم
مودة والله قدير والله غفور رحيم وانه لحب الخير لشديد
واخرى يحبونها نصر من الله وفتح قريب وبشر المؤمنين يا حبيب
المذنبين حبيبه محمد بن علي طالب فلان بن فلان بسم الله الرحمن
الرحيم يا فتاح يا فتاح يا فتاح يا منفع سر بر تيا سميع
يا علام الغيوب شرح بر تيا عالم الغيب بحقارتيه يا علام
بر تيه يا الله عذابات يا سخت عاف بحق ام صفى الله بحق
نوح بحق الله وبحق ابراهيم خليل الله وبحق موسى كليم الله وبحق عيسى
روح الله وبحق محمد رسول الله صلى الله عليه وآله ۱۹۱
۸۱۱۶۳۱۵ ۸۱۸۸۸۸۸۸۸۲۲۳۵۲ صلح بر
وشوهر اين عاد را بكاغذ نويسد شما الله بحق هر دو نفر
بر آن عهد جاصلح والفت ونشاط پيدا شود كه هر دو
خصومت بين ايشان واقع نشود ونوز نويسد بحق دين
زياد ميشود بسم الله الرحمن الرحيم ابراهيم خليل الله
موسى كليم الله عيسى روح الله محمد حبيب الله صلى
ورسول الله لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرايته خاشعا
متصدعا من خشية الله وتلك الامثال نضربها للناس
لعلهم يتفكرون الم نشرح لك صدرك ووضعنا عنك
وزرك الذي انقض ظهرك ورفعنا لك ذكرك
فان مع العسر يسرا والبيت فلان بن فلان بنت فلانه

صالحا

صالحا آنا فلان بنت فلانه على مجتبه فلانه كما التقت بين
آدم وحوا وبين يوسف وزليخا وبين موسى وصفورا وبين محمد
وخديجه بين علي فاطمه الزهراء مه واصلح بينهما اصلاحا
لا فساد فيه ابدا صلحا صالحا ايضا چون شاد ونفر
وخصومت شد اين ايات بر كاغذ نويسد بكيرا زنها را ان
دو نفر با خود دارد مقصود حاصل كردد آيات دو سوره
مبارك است وتلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومه نرفع
درجات من نشاء ان ربك حكيم عليم الى صراط مستقيم
هدى الله يهدي من يشاء من عباده كذلك يهدي فلان
بن فلان بحجته فلان بن فلان ايضا حجته سازكار
ميان زن وشوهر اين نويسد را نويسد بخورد شوهر
دهد با زن خوب شود
س س س

نزاع میکنند بدهند بخورند باین طریق بنویسید
ثم ردّ دنا یا فلان استغل لنا فلان فی حجته فلان بن فلان
ایضا یا فلان شد بخط شیخ زین الدین رحمه الله که هرکه
بخواهد تغیر کند کسی را و منع دهد یا زد و در کند یا زکند
رد و دهد رکند تعبان نفسه و بنده ایم صلی الله ان یجعل
بینکم و بین الذین عادیتم منهم مودة والله غفور رحیم
پس سلام بکن و بعد از سلام هفت مرتبه اللهم لترطب
فلان بن فلان کما لیتنا الحدید بالماء و ایضا این ایه را
بر شیر کلوخ خواند و بر مطلوبی نداد و اهمیت باد شود
اتوکو علیها و اهتز بها علی عنق لی بها ما رب اجزنی ایضا
و منوسا خشه سیصد مرتبه بخواند یا مجیب الدعوات بحق
محمد و علی فلان بن فلان ابن اسم را نوشته و موم سفید کرده
و در کوزه آب مطلوب بنداز و بطشی البته بیقرار کرده
ایضا هرگاه خواهی کسی را مطیع خود کردن این ایه را بمشک
و زعفران و گلاب نوشته شب و روز بالعین بکنار رود زد
باز بنداز و عظیم دارد بسم الله الرحمن الرحیم و من الناس
من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله والذین
امنوا اشد حبا لله ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب
ان القوة لله جمیعا و ان الله شدید العذاب صدق الله العظیم
هو السمیع العلیم و الحکم الاحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ایاک نعبد

وایاک

وایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم
و یوسف و امرا شلا لان سرادقها من قصر ندشتها خضرا الانوار
بها فی ضلال الجنین و هما نزلت و راویان صحیح الاخبار حتی
نموده اند که اینده عا را عظیم شرف و فرج او دیگر اینست مثل
مجلا اینکه هرکه اینده عا را با خود دارد هیچ تویدی کاد یا کوز
نرساند و از سوختن و غرقشدن و جمیع بلیات ایمن باشد
و زهر در وی کار نکند و بنحویکه جمیع طبیبان عاجز باشند
از علاج او اینده عا را بنویسد و در دم کوند و کوزه بو آب
کند و اینده عا بر آن بنویسد قدر آن از آب بخورد قدرت
خدا تعالی بنفایا بدا کوکبی را نوزند نشود یا نانا نیه هلا
نوشته و موم کرده و زنجیر اول ماه مرد و زن بنیت
نوزند روزه بدارد و اینده عا را بر طشتی کوزه ارتد بنویسد
انداز د و از آن آب روزه محور ا بنکند بیشک خدا تعالی
نوزند با و کرامت نماید هرگاه شنید باشد و صلح شود
آکه کاهل نازاشد راغب کرد و هرگاه بخنکی دلشیا
با خود دارد و کشاده کرد هرگاه بر سر طلبی بنند بلا شکر
مظفر و منصور مجلا خاصیت بر کرد
اینده عا و دعا است برای خواستن و دزدیده از آن جمله از بلا
هاء ناکهان و از شر بریان و زبان بدکویان و فا زان
و کیند سحر ساحران از جمله بیماری کوناکون

وجنم

وچشم زخم از شهر و در زنده و کوبنده و درد هایی صعب جون
باد قولنج و شکم و درد شکم هفت اندام و اسانی وضع حمل خلا
صلی الله علیه در امان خدا تعالی باشد بدون شک

دعای شرح اینست

بسم الله الرحمن الرحیم
سبحان الملک الحی القدیم سبحانک انت الله الواحد القهار
سبحانک انت الله العزیز الجبار یا عالم السر والخفیات یا
قاضی الحاجات یا سامع الاصوات اللهم لیس معطی وانت
سمیعا واشرقت زمرة من السعداء واغفر لی سیئاتی
یا عظیم یا معطی یا کریم یا کریم یا جواد یا جود یا ان یا حنان
یا رحیم یا عظیم یا شکور اللهم انی اسلمت نفسی الیک وجهت
وجهی الیک فوضت امری الیک والجات ظهری الیک رغبة
ورهبة لا ملجا ولا منجا الا الیک امنت بکتابک الذی
انزلت وبرسولک الذی ارسلت احفظنی من جمیع آفات
الدنیا والاخرة سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک
انت العلیم الحکیم ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی
فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
اللهم احفظ صاحب هذا الدعاء من جمیع البلاء
والعلل والحزن والوجع ومن شر الجن والانس ومن شر ما خلق
بین الارض والسماء بحق نوح نجی الله وبحق ابراهیم خلیل الله

وبحق

وبحق محمد رسول الله صلی الله علیه والمجتبین بحرمت یا ارحم الراحمین
ادرکنی بامان بیشک
مروی است که هر که این دعا را با خود دارد و زبان جمله خصمان
بسته گردد و هر گاه در دنیا هزار خصم کوفتار باشد همه کس
بر وی ظفر نیابد از زخم شمشیر و نیزه در امان باشد کسی دیگر
دعای که نوشته شد شرح دیگر بود مختصر شد دعا اینست
بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله خضعنا من لا
اله الا الله از زمین تا آسمان لا اله الا الله تا عرش
لا اله الا الله دیگر جمله زبان دشمنان و بدگویان و فاسقان
و حسودان خصم شد خصم ستاد خصم سعید و دوست بین
دیگر سیصد شصت رگ بخواند و بنات حوا دیگر بر دعا
این هیکل بحق لا اله الا الله محمد رسول الله
بحق صد بیت و چهار هزار نطفه نوشت اول دم آخر
محمد دیگر بحق شش هزار ششصد شصت و شش آیه
کلام الله یا خدایا بحق زبان جمله اولین و آخرین بحق
تورید موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم
و قرآن محمد دیگر بحق صد و چهارده سوره کلام
الله بسم الله الرحمن الرحیم ح م ن ق ص
ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن ه

دیم بحق دوازده ماه و با همه اسرار روزه و شب هفتم
روزه و شب روز بیست و پنجم اسماء بحق دوازده برج
حمل ثور و جوزا و سرطان اسد سنبله میزان عقرب
قوس جدی دلو حوت دیم بحق هفت کواکب سیارز حل
مشتری و مریخ شمس زهره عطارد قمر دیم بحق کعبه و حرم زمزم
و حجر الاسود و مقام ابراهیم رکنهای حجر و مروه و صفا
کوه ابوقبیس مسجد الاقصی و مدینه و کوه لا یخف و مشهد
امام رضا دیم بحق خاتم انبیا و دیم بحق ائمه اعظم و
کلام قدیم دیم زبان جمله اولین و آخرین دیم بحق لا اله
الا الله محمد رسول الله و معرکه دیم بحق رسول الله نظر
کردم بحق علی بن ابیطالب بحق اهل بیت محمد و جعلنا من
بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا
یبصرون دیم بکم حق دیم لا یرجعون عصمت لشانی دیم و
بنات حوا بکن هذه الاسماء فتبارک الله احسن الخالقین

انصاز بان بند

بدانکه مطلب از عظیم وارد در سوره بقره الله لا
اله الا هو الحی القیوم و در سوره صبا که قل انما الله
لا اله الا هو الحی یجمعکم الی یوم القیمة لا ریب فیه
و من اصدق من الله حدیثا و در سوره طه
الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی و در سوره

ن

ن الله لا اله الا هو رب العرش العظیم و در سوره نمل
الله لا اله الا هو و علی الله فلیتوکل المؤمنون شیخ مغربی
فرموده که هر که این پنج ایه مذکور شد هر روز مداومت
کند بعون الله کل حزنی و دردی حاصل شود انشاء الله
زبان بند بد گویان شود یا خود دارد زبان بد
گویان بسته گردد مانع و ممه حمه به بصر مجموع
جمع مهلهه مشکله هم لله انصا این ایه را
از سوره نساء بنویسد و صورتی بسازد و نوشته
را در میان انفس و بگذارد و بگوید یا فلان بن فلان
دمت شهوتک من النساء بحق هذه الایه و انصرونا
و حفر بچیده که از کفن میت مانده در مقبره مذکور
دفن نماید بلای ایه از حوت الی الذین ما اصلاکم
و ان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله
کان غفورا رحیما ایضا حفظ بحث زبان
بندان ایه را از سوره انعام بنویسد بحروف مطلعه
و بر لیکه مهم قاحر و نیاز باشد و انا موم کرده شود
دهن کبود با هر که سخن گوید از سخن او بخاو زکند

ایه مذکور اینست

و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته
و هو السمیع العلیم هر گاه خواسته باشی زبان

کسی را بدیدی که سورت انکبوت را در کاغذ بکشد و نام مادر
او را بنویسد ابن ابیه را در پشت او سوزن کند تا شد و انواد و
دهن مرغی که انرا موش گویند کند تا شد و دهن او را
بدوزند و سر هندلا تخصوص بکرخش بکویان بندد وا
خیوا او تخنوه او تعفوا عن سوء فان الله کان عفوا
قدیرا ایضا این آیات بجهت زبان بند با کلاب زعفران
نوشته بر پوست اهو بنام انکس مادرش نوشته با
خود دارد زبانش بند کرده قال رجلان من الذین
یخافون انعم الله علیهما ادخلوا علیهم الباب فاذا
دخلتموه فانکم غالبون وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین

ایضا هر که سوره

قل هو الله احد را بر پوست سر این طریق نوشته با خود
دارد قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له
کفوا احد هر که او را به بیند بترسد و اجمل کلید
جهت محبت و دوستی با خود دارد بند متبور و ابیت الغضب
خواتون دختر که کنیز و زوجه فاطمه در خلوت نشسته بود در
روز جمعه بود بر دست نظر می بخواند و میل صد
غضب از او بوسید که یا خواتون فلان شوم سیلی بجها
خواتون و بر لب سیلی چیست تغیر شد بعد از نام و مادر
از من چه میپرسی اینده ما را اجمل کلید سکر بند هر که دنی

جمعه غسل کند و آب پاک بیاورد و اسپند دان بنوانند
باب مدبار مرغی شال کو بجامه ک اعتقی بنیا باشد کتاب
کو در دانم اسپند را شرح بنیا است مرغی کو دید دعا این
بسم الله الرحمن الرحیم انا فتحنا لک فتحا مبینا ۲
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین ۳ الله جاء کم
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف
رحیم ۴ دنیا ما خلقت هذا باطلا سبحانک ۵ وذلک حجتنا
اتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء ان
ربک حکیم علیم ۶ قل جاء الحق وزهق الباطل ان
الباطل کان زهوقا ۷ وننزل من القرآن ما هو
شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا
۸ قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم ۹ وارادوا
به کیدا فجعلناهم الاخسرین ۱۰ فنادی من الظلمات ان لا
اله الا انت سبحانک ۱۲ ولا تشکوا اسمع الکوافر ۱۳
اذا لقی الجن ساجدین ۱۴ ومن السماء ما یقدر من ذی
الشاء اذا ۱۵ یجتبی ثم کتب الله والذین امنوا معه
اشد حتا الله ۱۶ بنینا هابیل وادم وحوا بین ویوسف
وزلیخا وفاطمه وعلی المرتضی ۱۷ الحق محمد المصطفی ۱۸
۱۹ محمد جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل بلا ابا شا
باشان یادیان یا برهان یا عقران ۲۰ بسم الله

الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس
یدخلون فی دین الله افواجا فسبح بحمد ربک واستغفره
انه کان توابا ۲۱ بسم الله الرحمن الرحیم ۲۲ قل هو الله
یا ایها الذین ۲۳ قل هو الله احد الله الصمد ۲۴ لم یلد
ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ۲۵ لیس کمثله شیء وهو
السمیع العلیم ۲۶ قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق
۲۷ قل اعوذ برب الناس ۲۸ قل کفی الله شهیدا بینی
وبینکم ۲۹ قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان
زهوقا ۳۰ قل یحیی بینا وربنا ثم یمیتنا الله بینا بالحق هو
الفتاح العلیم ۳۱ قل ارایتم ان اهلکنی الله ومن معی او
رحمنا فمن یجیر الکافرین ۳۲ قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا
۳۳ قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم ۳۴ قل
یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون ۳۵ قل کونوا
قردة خاسئین ۳۶ قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف
کان عاقبة المکذبین ۳۷ قل من یکلؤکم باللیل والنهار
۳۸ قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم
۳۹ قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد
۴۰ سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی
المرسلین والحمد لله رب العالمین
دعای عرجانی جهت نجست

چون

هو الشافی

نسخه جامع شفاء وکتاب تسهیل و مقال وغیره
اما بعد بدانکه این رساله ایست که کتب معتبره مانند
شفاء وغیره بر اجماع رسیده مدتی مرض مالیخولیا و دوانی که
میشود و بچند باب مدتها ما مقدمه در باب علت
زنان از شیخ رئیس ابو علی سینا نقل شده که از نکاح زنان
که هرگاه خواهند معلوم نمایند که علت نیامدن
فرزند از مرد است یا از زن چند دانه تخم کدو یا خوردن
و در زمین بکارند زن بر یکی و مرد بر یکی بدل نمایند هر
کدام که سبز شود و علت از آن طرف باشد هم چنین
جو یا گندم سبز شده هر کدام علی حده بدل کنند از هر یک

که پوشیده

که پوشیده شود علت از طرف او است قابله در باب آبستن
شدن زنان چند علت که زن دارد از جمله وی که فرزند زن
میرساند که آبستن نمیشوند حضرت سلیمان از حکیمان
چون پرسید که زنان آبستن نمیشوند گفتند یا نبی الله هفت
علت است فرمود که اما است گفتند یکی آنکه در رحم او گوشت
زیاد باشد یا رنگ و زینکه رحم او تنگ است
در رحم او سرد باشد زینکه در رحم او باد باشد زن
که در رحم او آب بسیار باشد شناختن زن گوشت زیاد
علامتش آنکه در وقت جماع درد میکند و بینکه
شوهر زن بد داید در تنگی رحم زن علامتش آنکه
زن درد میکند در رحم سینه زن درد کند سرد رحم زن
درد کند اما علامت هر زینکه در رحم او آب بسیار باشد
زهره خوبا زهره خرگوش بساید با قدری پشم الوی بعد
از پاک شدن حیض زن بخورد بدهد تا سه روز بعد
با شوهر جماع نماید زینکه در رحم او گوشت زیاد
باشد نانی بخورد بدل با روغن کنجد و روغن
با مرزنجوش بخورد تا سه یوم بعد با شوهر جماع
نماید زینکه در رحم او سرد باشد زهره گرگ با
پیه با روغن سلامت شتاب بیامزد و موی بر
شانه کرده آلوده سازد تا سه روز با خود بر

داود

باخود بردارد بعد باشوهر قاربت نماید هر زن بیکه بر
در رحم او باشد روغن سداب با هم بیامیزد باندازه دیم
بعد از پاک شدن حیض زن بخود بردارد بعد مقاربت نماید
باز کوند وهر زنیکه رحم او تنگ و خشک باشد زهره ماده
کاو یا اسپ بیامیزد باندازه دیم بعد از پاک بخود بردارد بعد
مجامعت نماید لهضا حکیم جن کفتن تا نواجند علاج است
در خزانه زن بارنکیرد حضرت سلیمان فرمود علاج انها
بکوکنار نیکه خزانه اش کوشت کوفته باشد زهره کوک
را با زهره خوکوش و روغن زیتون بساید بیامیزد دیم
با کوسفند شیر الوده کند بخود بردارد علامت انکه زن
مجامعت هفتم خشک شود انکه خزانه او باد باشد یک
فانک تر باشد زهره را روغن کوه و روغن سداب و آب شراب و میان
دیم کذاشته بعد از پاک از حیض مجامعت او زن بخود بردارد علامت
انکه هفتم خشک شود علامت اشتباه شده پیش او
دود کنند انکه دخان از دو راه بکهند باشد زهره و روغن
و روغن کوه و مشک و زعفران در پیش او دیم نهاد نشسته
کذارد و بخورد بردارد علامت شهوت شاه شود و هر زنیکه
فرزند مرده زیان کند زهره کنجشک را و روغن نورا
با هم بیامیزد چهار دیم پاک بخود بردارد خورند بسلامت
بدنیا بآید هر زنیکه بچه او را جاد و کرده باشند بجهت

جماع

جماع سرد مرد و کند علاج زهره خوکوش با دیم نا شسته
چهار دیم بخورد بعد از مقاربت بعد از نه فارسی یا کرین اول طلب زند
دو منهاج مذکور است و طلب زن مرد و زن با خود بردارند بعد
نوشیده و وزن از آن بیاشامند جماع نمایند دیم
انکه با طهارت باشند در اوقات مکروهه جماع نکنند
الشیرازی جاعلوه دعا ایست بیاز جمله هو الذی
خلقکم من نفس واحدة ثم جعل منها زوجها لیسکن الیها فلما
تغشیها حملت حملا خفیفا فمرت به فلما اثقلت دعوا الله
ربهما لئن اتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما اتاهما صالحا
من مخی ثم کان علقة مخلوق فجعل منه الزوجین
الذکر والانثی الیه ذلک مقادر ان یحیی الموتی هنا
لک دعا زکریا ربه قال رب هب لی من لدنک ذریة
طیبة انک سمیع الدعاء فنادته الملائکة وهو قائم یصلی
فی المحراب ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله و
سیدا وحصورا ونبیا من الصالحین قال رب انی یکون
لی غلام وقد بلغنی الکبر وامرأتی عاقر قال کذلک
الله یفعل ما یشاء هو الذی خلقکم من تراب ثم من نطفة
ثم من علقة ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا
شیوخا ولله ملک السموات والارض یخلق ما یشاء اناثا و
یهب لمن یشاء الذکور او یزوجهم ذکرانا واناثا ویجعل

از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هر که این دعا را
بنویسد در روم کبود و دکونه آبی اندازد مرد و زنان
ان آب بیاشامند و رشب جمعه جماع کند خدا ولدی
بایشان عطا کند و نزد مؤاخذه شر سلطان باشد و در
از جمیع بلاها محفوظ ماند بنویسد دیوید هر بیماری بخورد
شفا یابد بحق طاهاء طایب پیدا شد کم شده بخواند به
شفا و دیگر اجمعه نگاه بندد تو اندک خواندن او عظیم دارد

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا صانع کل
مصنوع و یا خالق کل مخلوق و یا جابر کل کسیر و یا مغیث
کل ملهوف و یا مونس کل فرد و یا صاحب کل غریب و یا شاهد
کل مریض و یا رازق کل مرزوق و یا حافظ کل محفوظ و
یا فاتح کل مفتوح و یا غالب کل مغلوب و یا مالک کل مملوک
و یا شاهد کل مخفوی و یا کاشف کل مکروب اجعل لی من
امری فرجا و مخرجا و ارزقنی فی لیلی لا ارجو احدا سواک
برحمتک یا ارحم الراحمین اللهم یا ام الفنی الدنیا الجسی بلا
عدد الفنوی هو الله السند الواحد الاحد الصمد الذی لم
یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احدا اللهم احفظ منا هذا
الکتاب من جمیع البلاء و العلل و المرض و من شر الجن و
الانس و من شر کل عین لا تنزو من شر الریح الجواری و من
شر الاعداء و من شر ما خلق بین الارض و السماء اللهم

بحق

بحق هذه الاسماء المعظمة و بحق خاتم سلیمان بن داود
یا تحیثیا یا شحیثیا یا موشلهیثا یا کهیعص یا کهیعص یا یاه
یا سیدا یا مولاه یا غایة رغبتاه یا الله یا الله یا الله
یا غیاث المستغیثین یا دلیل المتحیرین و یا جار المستجیرین
و یا امان الخائفین و مجیب الدعوات و یا قاضی الحاجات
استجبت ما فی خزانه صفی الله و بحق نوح نجی الله و
بحق ابراهیم خلیل الله و بحق موسی کلیم الله و بحق عیسی
روح الله و بحق محمد رسول الله و بحق جبرائیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل و حملة عرشک و الکروبیین و الروحانیین
و البررة و الکرام الکاتبین و بحق التوریة و الانجیل و الزبور
و الفرقان و بحق انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم
الا تعلوا علی و اتونی مسلمین یا الله ایضا وارد است
که این کلمات را بنویسند بر بازوی چپ زن عقیم بندند
حامله خواهد شد بسم الله هو هو هو هو هو هو هو
هو هو الله الله الله الله الله الله الله الله
الله حی حی حی حی حی حی حی حی حی حی حی حی حی
ایضا وارد است که این کلمات را بر زن یا بر دختر بنویسند
از زحامله کودکی و دختر مژاوره علی علی
علی علی علی علی له له له له له له به به به به
به به به به هو هو هو هو هو هو لا اله الا
الله

الله محمد رسول الله علیا ولی الله ولیا ایضا در بعضی
از کتب مطور است که هر زن در روز پنجشنبه روزه
بگیرد و این طلسم را در وقت جماع با خود دارد البته
حامله گردد ۲۲۲۲ ط ه ه ه ا علی علی علی علی علی علی
علی له له له ا ا ا

دعا را بر ازوی بخواند و نزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة
للمؤمنین بر حمتك یا ارحم الراحمین
دفع طلسمات کو سفندکه دیبا بیمرند بنویسد در ران نازد
وان ابو بکر سفندان بیاشد فیملة قلنا یا نار کونی بردا
وسلاما علی ابراهیم وارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین بحق
سلیمان بن داود ع ۱۱۱ م ۱۱۱ ط ۱۱۱ ه ۱۱۱ ۱۱۱ و حق
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ایضا سوید بر کردن
کوسفندان بیاویزد جمیع بلاها و تاخوشیها و دردها دور
باشند بسم الله الجلیل العظیم یا کبیر الحیوة یا دائم الدوام
یا رب العالمین یا رب الارباب یا ذا الجلال والاکرام و
الحیاة بیوم الحشر و تمام الرحمة یا ارحم الراحمین الحمد لله
الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذین
کفروا بربهم یعدلون والانعام خلقها لکم فیها دفء ومنافع
ومنها تاکلون ولکم فیها جمال حین تریحون وحین تسرحون وتحمل اثقالکم
ح ح ح مزما لاده ده کهیعص کح کح کح حم حم حم ع ع ع اللهم
اسئلک بحق طه وطسم وحم والصافات وحسق والنون والقلم
تبارك الذی بیده الملك وهو علی کل شیء قدیر الهی شفا
رسانید بکوسفندان صغیر و کبیر فلان ایضا دیگر کاو و گو
سفند بکردن او بزند فیملة الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب ولم یجعل له عوجا
الله

الله وجعلنا فیها مبارك کاو بر شاخ او بندد فیملة ودعا
مع ۱۱۱ ح ۱۱۱ ماه ۱۱۱ ه لا اله الا الله الملك الحق المبین
۱۱۱ م ۱۱۱ ه دعای که بر کردن گوسفندان بندد نیز
دوند بفرمان خدا فیملة اشهد ان لا اله الا هو الحی القیوم
بحق توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و قرآن
محمد ص اخرج یا سلیمان بن داود کو گوسفند بیرون آید
و زیانی کو داشته باشد بمبارك و زعفران بنویسد بکردن
کو دلك بندد فیملة بسم الله الرحمن الرحیم ربنا اشرح لی صدری
ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی
هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحك کثیرا
ونذکرك کثیرا انك کنت بنا بصیرا یا رب الجنام و ما تحن
بکوید بحق ایزد یا ... و تا تمامی بحق توریة موسی و انجیل
عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و قرآن محمد ص

دعای کل حق عن الاطفال

بکردن طفل بندد فیملة بسم الله الرحمن الرحیم و یقذفون بالغیب
من مکان بعید و حیل بینهم و بین ما یشتهون کما فعل باشیاعهم من
قبل انهم کانوا فی شك مریب ایضا هرگاه طفلی زیانی
کو داشته باشد بشك و زعفران این آیه را بنویسد بر رشته
بسم الله الرحمن الرحیم الیوم نختم علی
افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا
یکسبون

یکسبون ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ایضا
لدیگ طفل رخوابت بیدار نبود نبود بطفل نبد نبد این
دعا را بعد جمله بخشش ملک واعتصمت بی العز
والحرز توکلت علی الحی الذی لا یموت وخلت فی حفظ الله
وفی حرز الله وفی امان الله بحق کهیعص وحمعسق ان
الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من
احد من بعده انه کان حلیما غفورا وان یکاد الذین کفروا
لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر ویقولون انه لمجنون
وما هو الا ذکر للعالمین ۱۱۱۱ م ۱۱۱۱ ه ۱۱۱۱ ی ازجمیع آفات
اندام فلان زاده فلان بحق حق آل الطاهرین بسم الله الرحمن
الرحیم سبحانک یا الاله الا انت یا رب کل شیء ووارث کل
الله الا الله المنعم جلا الله الحق فی کل نعمة الله
مرهم میثا نبود بقلیان کلیا وبرکه اطاز دشفا
یابد بسم الله الرحمن الرحیم ی ال ع م ح م ع ی ا ل
ع ی ف ا ط م ع ح م س ل ع ح س ن ع ا ص ح ح ا ل ا ن
ان ادرک ن ع ب ا ط ف ک ا ل خ ف ع ح ق ل ق ل ان
ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ویشف صدور قوم مؤمنین
کودکان این شکل را برای صاحب آبله باید نوشت جهاد
در حجاب الحیا بر صاحب آبله بندند بیرون بیاورد کل آبله
بیرون آورده باشد دیگر بیرون نیاورد افشم
دعای آبله

الحمد لله	رب العالمین	الرحمن	الرحیم
مالک یوم	الدین	ایاک نعبد	وایاک
نستعین	اهدنا الصراط	المستقیم	صراط الذین
انعمت علیهم	غیر المغضوب	علیهم	ولا الضالین

دعای نزد شدی
اگر خواستی باشی نزد
کسی را بیند بیاورد
فی بعد تحضر و بیان
او را بکاند بالای
دست راست بنویس
جبرئیل میکائیل برائیل
و مستجب نبود ایل اسرافیل عزرائیل و بعد شروع بخواندن
الحمد کند و اینده عاد الغیا اند تا بالای حرفی بهم برآید و او را
بر بندد بسم الله الرحمن الرحیم قرآنا هو کتب اما منوش
بیاش شناطوا کیوش الرتعا قرآنا مانه نوبه بما از دانه بسم الله
الرحمن الرحیم لا تعلوا علی وانوف مسلمین اجیبا جبرئیل
انت وخدا مل منوا لرحمانا الله صل علی محمد وآل محمد
یحیی یا حی یا قیوم آهیا شراهیا ایضا یا بدروز دوشنبه
یا چهارشنبه یا شنبه این حروف را بنویسد بعد بخلی
دو بیم نوبود اگر ساکن نشد بر نویسد و رهم حروفات
فرو برد شفا یابد انشاء الله تعالی هطع ایضا
همین دو زهاد ذکر این آیه را مرتبع بنویسد و حروف
شمعی فی را در وسط آن بنویسد فی مخفی در
روفات فرو برد بر نوشت مذکور شفا یابد انشم

دعای آبله
یا حی یا قیوم
آهیا شراهیا
یا حی یا قیوم
یا حی یا قیوم

بسم الله الرحمن الرحیم وانا جاء آتهم ایدنا الوان فی
حتی نزل مثل جسم بادنو فلان زینة فلان
وانجی نوح نجی الله موسی کلیم الله وجی
ابراهیم خلیل الله وعیسی روح الله
شمعلوم الله روح الله
محمد رسول الله وحبیب
الله بشیرا نجی
شمعلوف

مولود نامه

در بیان نام نهادن کودک در این جدول ملاحظه نمایید

شنبه	هرگاه پسر بوجود آید نام	یکشنبه	بوجود آید پسر باشد نام
دوشنبه	دو موسی اگر دختر		دی ابراهیم دختر باشد نام
	باشد بنیم هرگاه پسر	سه شنبه	دو مریم بوجود آید هرگاه
	باشد یحیی خواهد		پسر باشد عیسی دختر گلشن
چهارشنبه	اسمه بوجود آید پسر باشد	پنجشنبه	بوجود آید پسر باشد علی
	حسین دختر باشد		دختر باشد فاطمه
جمعه	حوا بوجود آید پسر باشد		
	محمد دختر باشد		
	باشد		
	گاه خواهی باشد		

حامله پسر باید یا دختر اینکه هاء حامله بر سه خانه اگر کنار
اگر بر سه خانه شمس قمر و مریخ آید پسر باشد یا اگر بر سه خانه عطارد
و مشتری و زهره آید دختر باشد دعای گرفتن

شمس	مشتری	قمر
عطارد	مریخ	زهره

حیوان بنویسد این
شاه دو سنگ بگذارد
اگر صد و سنگ دختر

بسم الله الرحمن الرحیم
الله لا اله الا هو الحی القیوم یا ارض
لعلی تجیبا الحی اردو صاحبها
باسم زنگ حیوان بنویسد

انفعا جهت کوچک نوشیده بوبادیا دیوند نام کوچک

بسم الله الرحمن الرحیم
وجعلنا من بین ایدیهم سدا
یا حامد
یا محمد

انفعا جهت کوچک نوشیده بوبادیا دیوند بوبادیا
یکماه نزاین دعا را بخوانند بسم الله الرحمن الرحیم

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

مجلس اول در کیفیت بعثت پیغمبر

مجلس اول

بسم الله الرحمن الرحیم

در خبر است که بعد از فتح خیبر پیغمبر خاتم داخل قلعه
خیبر شد دید که یک دراز گوش سیاهی میان قلعه
بسته اند حضرت آمد پیش آن دراز گوش فرمود
ما اسمک اسمت چیست قال یزید بن شهاب
عرض کرد یا رسول الله اسم من یزید بن شهاب است
حضرت نوح پیغمبر جد مرا در طوفان بکشتی بود

روزی

روزی حضرت نوح در کشتی گرش میکرد رسید
بجدم که نام او شهاب بود پس دست خود را بر پشت
او کشید و فرمود سیخرج من صلب هذا الحمار حمارا
یرکبه سید المرسلین و خاتم النبیین یعنی زود باشد
که از صلب این دراز گوش حماری خداوند خلق کند
که بهترین پیغمبران بر او سوار خواهد شد و آخر الله
من صلب جدی اثنین حمارا لا یرکبهما الا نبی و کلیم
انوفعلت عرض کرد خداوند شصت حمار از گوش
از صلب جدم بیرون آورد و سوار نشده است
بها هر یک از این هاملی پیغمبری و بخضری که من اشتهار تو را
میکشیدم الا انه لم یبق من نسل جدی غیری فکن لا انبیا

جز

غیرک بجهة اینکه از صلب جدم عبد المطلب باقی نمانده وان
پیغمبران هم غیر از تو کسی باقی نمانده مرد یهودی که
خودش را صاحب من میدانست هر وقت که بر من سوار
میشد من را بر زمین میزدم وکان یجمع بطنی وکان
ظهری مرا الفدر کرسنگی میداد که من بحال میشدم
انوقت بر پشت من سوار میشد حضرت فرمود
اتشتهی الاتان یا دلک میخواهد جفتی داشته باشد
تا نسل از تو باقی بماند قال لا عرض کرد میلی ندارد
ومیخواهم پیغمبر او را یعفور نام گذاشت وکان
یرکبه فی حاجته ویردف خلفه وکان یعثه
خلف من شاء پیغمبر غالبا بر او سوار میشد بجهت

اینکه سریع السیر وخوش راه بود وکیفر را هم ردیف
خودش سوار میکرد هر کسی را که میخواست و میل
نبود یعفور را بطلب او میفرستاد فیاتی الباب
فیقرعه برأسه فاذا خرج الیه صاحب الدار
اومی الیه فیعلم ان رسول الله ارسله الیه
میامد در خانه سر خود را بر در میزد تا صاحب
خانه بیرون میامد بسرش اشاره میکرد و بدندان
جمال او را میگرفت و میکشید صاحبخانه میفهمید
که پیغمبر یعفور را بطلب او فرستاده میفرمود بجهت
اثر این حیوان زنده بود تا پیغمبر از دنیا
رحلت نمود از صدای گریه مردم فهمید که

پیغمبر از دنیا رفته همینکه فهمید از مربط بیرون
آمد میان کوچها راه میرفت و سر خود را بر دیوارها
میزد و میگریست تا رسید بدر خانه ابو الهیثم
بن التیهان در آنجا چاهی کنده بودند فرمود فیها
جزعا علی رسول الله فصار تلک البئر قبره
انحیوان از غم مصیبت پیغمبر خود را در آنجا انداخت
مردم بجهت احترام پیغمبران چاه را از خاک کردند
که قبر یعفور شد و دیگر آب از آنجا نکشیدند مسلمانان
ببینند اهل مدینه بجهة احترام پیغمبر چاهی که حمار
در آن افتاد پر کردند و آن چاه قبر یعفور شد
اما خدا لعنت کند اهل کوفه را که پسر پیغمبر خود را

کشتند

کشتند و بلند شد سر او زد و شب در مقابل آفتاب
روی خاک انداختند یا مانی کفار کردند با نه
بخدا قسم کان حدیثکم علی بن باط در کفیت شهادت
حضرت سید الشهداء از حضرت صادق روایت میکند
در آخر این حدیث صادق آل محمد میفرماید ولقد
اوطئوه الخیول بعد ذلک میفرماید بعد از آنکه
جدم را شهید کردند اسبها را بر بدن او راندند
کاش با این کفار کرده بودند بعد از این همه صدمها
و اذیتها آمدند لباسهایش را بردند حتی آن
آن پیراهن کهنه را هم در بدن مبارکش نگذاشتند
ابجری که عبا مدسر او بلش را برد اخنس بن مرثد

بجری

امد عامه اش را برد عمر سعد امد در هشر ابرد

۳ آه آه از بنوای حرامزاده دیگر بمشهر شرابرد داغ بجدل بن سلیم

امد انکشت انکشتر ش را [illegible] وصال

ایا کهنه چی شید پوشیدن زر مگر که نکشد نصیب دشمن زر

ایا کهنه چاه کهنه سم سنن نی غند که پوشند با حنا کفنش

الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای

مجلس دوم

مجلس دوم در کیفیت ولادت سید الله و بعضی از وقایع که واقع شد قبل و حین و لا در او

متولد شد پیغمبر خدا مرتب با تفاق علما امامیه
در روز هفدهم ماه ربیع الاول در مکه معظمه
در شعب ابی طالب در خانه محمد بن یوسف در زمان
سلطنت انوشیروان در حالتیکه چهل و سال
از پادشاهی او گذشته بود چنانکه خودش میفرماید
وُلِدْتُ فِی زَمَنِ الْمَلِکِ الْعَادِلِ یعنی متولد شدم من
در زمان پادشاه عادل از جمله وقایعی که در حین
ولادتش واقع شد این بود که در صبح انروزی
که متولد شد هر بتی که در هر جای عالم بود بر رو
بر رو در افتاد و ایوان کسری بلرزه در آمد و چهارده
کنگره آن فرو ریخت و دریاچه ساوه که انرا

میپرستیدند خشک شد و وادی سماوه که
سالها بود که کسی آب در آن ندیده بود آب در آن
جاری شد و آتشکده فارس که هزار سال بود
که خاموش نشده بود در آنشب خاموش شد و طاق کسری
از هیبت شکست و دو حصه شد و نوری در آنشب از
طرف حجاز ظاهر گشت و در تمام عالم منبسط و منتشر
گردید پروان کرد تا بمشرق رسید تخت هر پادشاهی
در صبح آنروز سرنگون شد و جمیع پادشاهان
در آنروز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت
علم کاهنان بر طرف شد و سحر ساحران باطل شد
هر کاهنی که بود میان او و هر زادش که اخبار غیبیه

با او میگفت بعد از آنکه افتاد و فرشتی در میان عرب بزاد
شدند و در شب ولادت آنجناب هفتاد هزار قصر از روم
نرسا غرق شدند و آنها را قصور ولادت نام گذاشتند
و جمیع بتها را نیست کردند و ندا کردند که شاد شو
و بر خود ببال که پیغمبر در تو متولد شد پس بهشت
خندید و تا قیامت خندان است و حوض کوثر با طراوت
در آمد و هفتاد هزار قصر از خود بیرون افکند
جهت شادی ولادت آنحضرت از خود بیرون افکند و
آنوقت شیطان در بیت اولاد خود نعره زد که عما
اولاد انش دورش جمع شدند گفتند ای شیطان
چه چیز تو را از جا بر آورده است که این طور فریاد میکنی

گفت وای بر شما از اول شب تا بحال احوال آسمان
و زمین را متغیر میبینم باید که حادثه عظیمی در زمین
واقع شده باشد بروید تفحص کنید ببینید که
چه امر غریبی حادث شده پس رفتند گردیدند
برگشتند گفتند ما چیزی نیافتیم ابلیس گفت استعلا
این امر با خود منست پس فرو رفت در دنیا جولان
کرد در تمام دنیا ما بحرم رسید دید که ملائکه اطراف
کعبه را فرا گرفته اند خواست که داخل شود
ملائکه بر او نیک زدند برگشت پس کوچک شد
مانند گنجشکی از جانب کوه حرا داخل شد جبرئیل
گفت برگرد ای ملعون که اینجا جای تو نیست ابلیس

گفت

گفت ای جبرئیل بگو از تو سؤال میکنم بگو بدانم
که امشب چه واقع شده است در زمین گفت محمد
النبی الامی المکی المدنی الهاشمی القرشی محمد بن عبدالله
که بهترین پیغمبرانست امشب متولد شده است پرسید
که امامرا بسوی او راهی هست گفت نه گفت آیا در
امت او بهره دارم گفت بلی ابلیس راضی شد بلی
ابلیس بهره‌های چندی از این امت برد و خواهد برد
اما یک بهره از این امت برد که بالاترین بهره‌هاست
و سایر بهره‌ها تا روز قیامت فرع این بهره است
و آن این بود که بعد از پیغمبر ابی بکر را بر سریر
خلافت نشاند و امیرالمؤمنین را با شر برهنه

از خانه

از خانه بیرون آورد امیرالمؤمنین وارد مسجد
کردند پای منبر باز داشتند آنکو ساله ستاری
بالای منبر نشسته بود عمر شمشیر کشیده بود میگفت
یا علی بیعت کن با خلیفه رسول خدا از آنطرف فاطمه
با دل شکسته با زنان بنی هاشم از خانه بیرون
آمد رو بمسجد همینکه وارد مسجد شد امیرالمؤمنین را
با آنحالت دید رو کرد بابا بکر فرمود یا ابا بکر اما
میخواهی مرا از شوهرم بیوه کنی بخدا قسم اگر دست
از علی برنداری گیسوانم را پریشان میکنم میروم
بسر قبر پدرم بنزد خدا مینالم این بگفت دست
حسنین را گرفت رو بقبر پیغمبر فقال امیرالمؤمنین

لسلمان

لسلمان اذهب الی ابنة محمد امیرالمؤمنین رسلمان
گفت فرمود برباب دختر پیغمبر را که بگیتم مدینه را از
دو طرف زبر و زیر میشود بخدا قسم اگر فاطمه چنان
کند که گوید نه مدینه بماند نه اهل مدینه مسلمان
فاطمه آمد سر امیرالمؤمنین را برهنه دید و حال
آنکه هیچ زخمی در هیچ عضوی از اعضای بدنش نبود
لبش تشنه بود شکمش گرسنه پس بمیدانم چه گذشت
بر فاطمه در صحرای کربلا آنوقتی که حسین نازپرورده را
دید با هزار و نهصد زخم بالب تشنه با شکم گرسنه
داغ جوانان برادران حسین در میان آن افتاد
گرسنه ایستاده بود شاید که ساعتی استراحت کند

بگیرد

بیکر بنه طالمی که او را مالک بن بشر میگفتند پیش
امد بیل عمری از اهن بر سر مبارکش زد که تمام
پر از خون شد و الا لعنة الله علی القوم الظالمین

لا اتصل الله الی

۲۱۴ مکرر

۱۸۰۵